دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی

درآمدی بر
چگونگی شیوهٔ خط فارسی

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران، سعدی شمالی، ۲۳۵

قیمت مقطوع

۹۰۰ ریال

درآمدی بر چگونگی شیوهٔ خط فارسی

درآمدی بر
چگونگی شیوهٔ خط فارسی

نوشتهٔ

دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران

۱۳۵۴



درآمدی بر چگونگی شیوهٔ خط فارسی
ادیب سلطانی، دکتر میرشمس‌الدین
چاپ اول: ۱۳۵۴
چاپ: چاپخانهٔ سپهر، تهران.
شماره ثبت کتابخانهٔ ملی ۶۵۸-۱۳۵۴/۶/۳

Ἔστι μὲν οὖν τὰ ἐν τῇ φωνῇ τῶν ἐν τῇ ψυχῇ παθημάτων σύμβολα, καὶ τὰ γραφόμενα τῶν ἐν τῇ φωνῇ.

Περὶ ἑρμηνείας, I.

همانا واژه‌های ملفوظ نمادهای انفعالات نفس‌اند، و واژه‌های مکتوب نمادهای واژه‌های ملفوظ.

ارسطو،
در پیرامون گزاره‌ها
[پری هرمِنیاس]، I.

پیشگفتار

درآمدی بر چگونگی شیوهٔ خط فارسی اثری است پژوهشی؛ وطبیعی است در پیشگفتار به برنامه و روش و چکیدهٔ کار اشاره رود و ملاحظه‌ای دربارهٔ نتیجه‌های آن باز نموده‌آید.

برنامهٔ کلی ما در این پژوهش، صوری است، نه معنایی. روشن است‌که در هرگونه بررسی صوری زبان و گفتار و خط برای فروگشایی پرسشها و دشواریها به معنا هم رجوع می‌شود. در اینجا نیز چنین است. ولی توجه ما به معنا از حد ضروری فراتر نمی‌رود.

روش کار ما سنجشگرانه است و استوار است برپایهٔ هماهنگ ساختن دیدگاههای استقرایی، با قیاسی؛ وتوصیفی و تحققی، با تجویزی و هنجاری یا دستوری. اینکه استقرا و قیاس با وجود جداسانی در گوهر خویش به یکدیگر پیوند دارند، می‌تواند خودآشکار انگاشته شود. به موازات آن، توصیف و تجویز نیز با وجود دیگرسانی موردهای اعمال آنها، در بن مستلزم یکدیگرند.

در اینجا بویژه باید دربارهٔ پرسش توصیف و تجویز در رابطه با زمینهٔ پژوهشی ما لختی درنگ‌کرد و براندیشید. جستارهای زبان و دانش زبانیك یا زبانشناسی به‌دو مقولهٔ گسترده بخش می‌شوند: زبانیك نظری، و زبانیك کاربسته. در زبانیك نظری وظیفهٔ زبانشناس توصیف دستگاه‌مندانهٔ پدیده‌ها و کشف و توضیح فراروندها و قانونهای عینی و برون‌ذهنی زبان است. ولی در جستار خط یا نوشتار که دستگاهی است از نمادهای اختراعی و قراردادی، و هم در حیطهٔ زبانیك نظری قرار می‌گیرد و هم در حیطهٔ زبانیك کاربسته، زبانشناس باید فزون بر توصیف به هنگام خود به‌تجویز پردازد. در این زمینه یادکردن قرینه‌ای شایسته خواهد بود. در دانشهای ناب، مانند فیزیك نظری و شیمی نظری وریاضیات ناب ومنطق، تجویز بیرون ازموضوع است. ولی در دانشهای‌کاربسته مانند پزشکی وکشاورزی و مهندسی ودیگر رشته‌های تکنیك‌شناسی، تجویز دارای ارزشی است ویژه. منتها فرض این است‌که تجویز بخردانه باید بر پایهٔ توصیف دقیق واقعیت، و قانونهای دانشی (آهنجیده از واقعیت، یا از ویژگیهای خود ذهن) استوار باشد.

بازمی‌آییم به‌استقرا. در بررسی استقرایی خودکوشیده‌ایم تاکارماکه مانند هرگونه

استقرا درگوهر خویش ناقص است، هرچه گسترده‌تر باشد: خواه با رجوع به نوشته‌های دیگران، خواه با بررسی هرچه بیشترِ دشواریهای عملی و آزمونی [آمپیریك]، خواه با اندیشهٔ مستقل (که فزون بر جنبهٔ استقرایی، بناچار جنبهٔ قیاسی و پرتوم [«ماتقدم» یا «آپریوری»] نیز داشته است). ماکوشیده‌ایم تا اثرهای زبانشناسان و پژوهندگان ایرانی و انیرانی را دربارهٔ پرسشهای زبان و خط فارسی، خط به طورکلی، زبانیك نظری، و زبانشناسی تاریخی ایرانی و هندواروپایی، بیطرفانه تحقیق کنیم. در اینجا باید افزود که وقتی از استقرا سخن می‌رود، بطبع باید به‌بررسی‌آماری هم توجه شود که به‌نگر ما بسیار مهم است. کوشیده‌ایم تا دربارهٔ هر نکته و مقوله، هرچه بیشتر نمونه به‌خوانندگان داده شود و هیچ چیز از شیوه‌ها و استدلالهای موجود ناگفته نماند؛ ولی روشهای‌آماری [به معنای ویژهٔ آن] را بکار نگرفته‌ایم، زیرا بررسی آماری راکاری می‌دانیم جداگانه که می‌تواند برپایهٔ بررسیهای خردگروانه و سنجشگرانهٔ مقدماتی، و ساده‌تر، برپایهٔ اندیشه و ژرفش بیشتر بنیاد نهاده شود. از اینرو می‌پنداریم که پژوهش ما ممکن است در تنظیم و طرحریزی برنامه‌های‌آماری سودمند افتد.

و اما بعد، ما برپایهٔ درك یگانه‌گروانهٔ خود از مسئله‌های‌گوناگون زبان، بررسی همزمانی [سنکرونیك] را با بررسی ترازمانی [دیاکرونیك] در بافتی واحد نهاده‌ایم. به نگر ما بخش‌بندی نموداری «زبانشناسی همزمانی» و«زبانشناسی ترازمانی» برای پاره‌ای منظورها، ازجمله برای هدفهای‌آموزشی، بیگمان سودمند است. با اینهمه، در عمل نمی‌توان اندر میان این دو مقوله مرزی مشخص نهاد، بویژه در زبانهای فرهنگی مانند زبان فارسی؛ چه، زبان فارسی یا ایرانی رسمی کنونی زاییدهٔ تکامل تاریخی است و در نتیجه دارای لایه‌های گوناگون و ساختهای دستوری ناهمزمان و ناهمگن است. مرحله‌های پیشین این زبان بر نوشته شده‌اند و شکلهای کهن آن هم اکنون نیز به نحوی در ذهن فارسی‌زبانان جای دارند: فارسی‌زبان در هردم با بازکردن کتابهای‌گذشتگان با ساختهای دستوری کهن روبرو می‌شود، و حتا فارسی‌زبانی که خواندن و نوشتن نمی‌داند، ممکن است به سبب حفظ داشتن شعر یا جدایی نسبی مرحلهٔ تاریخی گویش او از زبان رایج با شکلهای‌کهن آشنا باشد. بدینسان شکلهای کهن کاملاً نمرده‌اند و (اگر موضوع را نسبی بنگریم هرگز نخواهند مرد)، بلکه به‌گونه‌ای می‌زیند و شیوهٔ نوشتن‌آنها به‌همان اندازه امری عملی و «فعلی» است‌که شیوهٔ نوشتن هر جمله‌ای در فارسی امروزین. با اینهمه، در اینجا توضیحی بیشتر بایسته است. شاید به‌نگر برخی خوانندگان چنین‌آیدکه ما به‌بررسی ترازمانی بیش از اندازه ارج نهاده‌ایم، و در پایه، از حیطهٔ بررسی خود که خط فارسی باشد، در موردهایی نه کمیاب، بیکباره دور افتاده‌ایم و سخت دل‌مشغول جستارهای واژه‌ای و دستوری و زبانشناسی تاریخی گشته‌ایم. در برابر باید برنهیم‌که سیر ما در جهان زبان ضروری بوده است: اگر حوصله وسگالش سبب شودکه در موردی، نکته‌ای، هرچند ناچیز، در زبان و خط فارسی روشن‌گردد، اطناب ممل به‌خاطر آن بهایی گزاف نیست. درست است‌که ما در پاره‌ای موردها نه تنها شکلهای فارسی دری نخستین و پهلوی

و پارسی باستان و اوستایی را بررسی کرده‌ایم، بلکه تاآریایی و هندواروپایی نخستین نیز دور رفته‌ایم؛ ولی آنچه ما را بدین گونه بررسی واداشته، این باور ماست که دشواریهای همزمانی زبان فارسی را نمی‌توان بدون بررسی ترازمانی فروگشود. و این امر ما را به چکیده و برآیند این پژوهش و حکمت اصلی آن می‌رساند: این کتاب مقدمه یا درآمدی است بر چیستی و چگونگی پرسشهای خط. وظیفهٔ بنیادین که در برابر ما قرار داشته، عبارت بوده است از بررسی مسئلهٔ نوشتن زبان و/ یا گفتار فارسی، عموماً؛ یعنی به یک تعبیر، نوشتن فارسی به هر گونه خط که باشد. بنابراین، در حد مجرد، ناگزیر بوده‌ایم دربسیاری موردها کم و بیش جریانهای ژرف زبان و بویژه جنبه‌های فونولوژیک و مورفولوژیک و واژه‌ای و گاه نیز نحو زبان را فرو شکافیم تا مادهٔ نخستین زبان روشن گردد. جزبدین راه سخن گفتن دربارهٔ شیوهٔ نوشتن برای ما بیمعنا می‌بود. البته برپایهٔ واقعیت حجم بیشتر کتاب وقف شیوهٔ خط کنونی شده، چنانکه حتا اندیشهٔ تدوین فرهنگ درست‌نویسی املایی فارسی با همین خط نیز به‌نگرآورده شده‌است. ولی مسئلهٔ خط یا نوشتار به مثابهٔ نوشتار، موضوع جستاری مستقل قرار گرفته است؛ و همچنین شیوه‌های خطی دیروز مطرح گشته‌اند و خط کنونی فارسی‌نوین و امکانهای منطقی و صحیح فردا در جای خود نظراً بررسی شده‌اند: کتاب به شیوه‌ای طبیعی و ضروری و یقینی با نوشتن زبان / گفتار فارسی به خط لاتین پایان می‌پذیرد.

آنچه مربوط است به‌نتیجه‌های بدست‌آمده از این پژوهش، باید بگوییم که آناکاوی [تجزیه و تحلیل] ما تا اندازه‌ای زیاد گزاره‌ها و برنهاده‌ها و نتیجه‌های متعارف را تأیید می‌کند. ولی در چند مورد به نتیجه‌هایی رسیده‌ایم دیگرسان، یا بیکباره نوین. در این زمینه روشن سازی زیر بایسته می‌نماید. بیشترین کوشش را بکار برده‌ایم تا «حقیقت» را از «عقیدت» جدا کنیم. هر جا سخن از داده‌ها [معطیات] و بوده‌ها [«امور واقع» یا «حقیقتها» یا «فاکتها»]ست، کوشیده‌ایم تا بیان مستند باشد. طبیعی است که برپایهٔ بایستگی ذاتی کار پژوهش گاه در درون ابرهای تاریک ناشناخت، از خود، نگریا رایی پیش نهاده‌ایم. در پیوند با نگرها و رایهایی که در این اثر پیش‌نهاده شده‌اند، و در پیوند با پرسش کلی «حقیقت» و «عقیدت»، و نیز در گونه‌ای رابطه با روش‌شناسی، و دانش‌شناسی و نظریهٔ شناخت، باید یادآور شدکه اساساً: الف) این در طبیعت‌آدمی است که عقیده داشته باشد؛ ب) در طبیعت آدمی است که عقیدهٔ خود را درست بداند؛ پ) احساس آدمی در راستی عقیدهٔ خود، شرط بسندهٔ راستی عقیدهٔ او نیست، و شرط ضروری آن هم نیست؛ ت) از نگرگاه آمار، احتمال حقیقت داشتن یک عقیدهٔ نوین، کمتر است از احتمال حقیقت نداشتن آن؛ و: ث) در فراروند شناخت بشری، عقیده‌ها، یا دقیقتر بگوییم، اندیشه‌ها و مینوها [ایده‌ها]، به عنوان فرضیه‌های عمل کننده یا در مرحله‌های والاتر به عنوان نظریه‌ها، بر پایهٔ قدرتشان در توجیه داده‌های موجود، و غناشان در پیش‌بینی واقعیت ناشناخته، در رسیدن به روشنایی نقشی بزرگ دارند، ـ ولی هدف اصلی در هر لحظه همچنان عبارت است از استوار کردن راستی یا حقیقت. در پرتو این فروشکافی می‌توان نتیجه

گرفت که استوار کردن راستی در میان انبوه عقیده‌ها کاری است خطیر، و برای آن باید به دنبال وسیله و محك یا سنجیداری رفت جز احساس فردی. واما چنین سنجیدارهایی وجود دارند. برای استوارکردن راستی هم به ابزار یا ارغنون، یا دست‌کم به قانون، نیاز است، و هم به کار. در نتیجه، اگر حیطهٔ ما بعدالطبیعه یا مَتاگیتیك را کنار گذاریم، در قلمرو دانش راستی را به دو راه زیر استوار توان کردن: a) منطق؛ b) آزمایش و آروین. و در قلمرو دانش، جدا از جنبه‌هایی از منطق و ریاضیات، وقتی حقیقت «استوار» گشت، باز هم «صد در صد» قطعی نیست و تابع بازبینی و دوباره‌نگری است. در اصل باید میان حقیقت و هر مرحلهٔ معین شناخت بشری فرق گذاشت: چه بسا مجاز ما قرین حقیقت نباشد. فحوای این بازنمود آن است که همچنانکه ارسطو نیز تشریح کرده است، عقیده (δόξα) با دانش (ἐπιστήμη) یکی نیست،[1] و بنا به اشارهٔ ایمانوئل کانت، «فرزانش-دوستی» (Philosophie) نباید به عقیده‌دوستی (Philodoxie) بدل شود؛[2] دست کم در رشته‌هایی از شناخت بشری که راه مطمئن علم را پیموده‌اند، باید چنین آرزویی را داشت. البته زبانیك از یك‌سو به‌منطق و ریاضیات مربوط است، از سویی به روانشناسیِ شناختی، و از دیگرسو به دانشهای اجتماعی. فزون بر اینها زبانیك با ادبیات و حس زیبایی پیوندی گوهرین دارد، و از جمله، قانونهای عروض در شعر کلاسیك فارسی نمودار این پیوند هستند. سرانجام زبانیك همچنین به ساحت فلسفه راه می‌یابد. و به ظاهر، این بسته به‌خواست ماست که بیشتر به‌جنبه‌های دقیق زبانیك، یعنی به‌جنبه‌هایی از آن‌که به دانشهای طبیعی و ریاضی نزدیکترند، توجه کنیم، یا جنبه‌های بازتر و آزادتر و ناقطعیتر آن را ببینیم. ـ بیرونشد آنچه گفته‌آمد این است که اگر نگری تازه دراین کتاب پیش‌نهاده شده، تنها به‌خاطر یافتن حقیقت بوده است، ولی درستی و نادرستی عینی آن دیگر در حیطهٔ احساس و استنباط یا خواست مؤلف نیست، بلکه مربوط می‌شود به‌سنجش و نگر سنجشگران و صاحبنگران؛ و کوتاه، به‌عمل، و زمان. با اینهمه، هم اکنون نیز یادآوری زیر بجاست:

در هر کار پژوهشی انسان براستی در مرز تاریکی و روشنایی راه می‌پوید؛ و این امر سبب می‌شود که هر اثر پژوهشی در گوهر خویش الزاماً کاستیهایی داشته باشد. این گزاره که همواره ـ حتا در حالت آرمانی یا مینوگانی [ایده‌آل] ـ درست است، منطقاً در کوشش ناچیز ما نیز مصداق دارد؛ و شاید بیشتر: هم به سبب گسترده بودن نسبی مطلبهای کتاب و جزئیات فراوان آن، هم به سبب شیوه‌ای در باز نمود و پرداخت جستارها و پرسشها که ممکن است در پاره‌ای موردها تا اندازه‌ای تازگی داشته باشد؛ و آخرین ولی نه کمترین، هم بدین سبب که این کتاب عبارت است از «گزارشی موقت

1) Ἀναλυτικὰ ὕστερα, A XXXIII.

2) Vgl. *Kritik der reinen Vernunft*, B XXXVII.

از کار در جریان پیشرفت»[1] نه یك مطالعهٔ فرجامین. ولی صمیمانه امیدواریم این کتاب پژوهشهایی را بر انگیزد گسترده‌تر و ژرفتر. آنچه مربوط به ماست، امیدواریم که با ادامهٔ پژوهش خود و دیگران، این کتاب در چاپهای آینده درست‌تر و دقیقتر در دسترس همگان قرار گیرد.

چند راهنمایی عملی. بخش‌بندی مطلبهای کتاب در پایه به‌شیوهٔ ریاضیدان ایتالیایی جوزپّه پئانو صورت گرفته است. به این ترتیب که فصل دارای یك شماره است، بخش عمدهٔ فصل دارای دو شماره، و مقوله‌های هربخش دارای سه شماره‌اند. بنابراین، برای نمونه، «۱» یعنی «فصل نخست»؛ مجموعهٔ «۱-۲» (که تنها برای یك قسمت ازکتاب بکار گرفته می‌شود) یعنی «فصل دوم، بخش نخست»؛ یا مجموعهٔ «۴-۱۹-۶» (که همچنین فقط برای یك قسمت از کتاب بکار گرفته می‌شود) یعنی «فصل چهارم، بخش نوزدهم، مقولهٔ ششم». برای آنکه تعداد رقمها زیاد نشود، بخش‌بندی بعدی مجموعه‌های سه‌شماره‌ای را با ۱) و ۲) و ۳)،... نشان داده‌ایم که اگر آنها باز به‌نوبهٔ خود فروبخشهایی داشته باشند، با الف) و ب) و پ)،... نمایانده می‌شوند. نشانهٔ «□» در آغاز بعضی پاراگرافها معمولاً برای نکته‌های جداگانه یا ویژه بکار برده شده است. در ارجاعها از نشانهٔ معروف به «نشانهٔ پاراگراف»: «§»، و همچنین در صورت لزوم از «پیکان»: «→» بهره گرفته‌ایم؛ منتها نشانهٔ «§» را برای هر قسمت شماره‌دار، حتا برای فصل نیز بکار برده‌ایم، برای نمونه: «§۹». نشانه‌های فنی و ویژسته‌ای که در کتاب بکار رفته‌اند، متعارف‌اند. دیگر مطلبهای آغازین، از جمله برخی از اصطلاحهای مقدماتی کتاب درفصل نخست، « سرآغاز»، پیش نهاده شده‌اند. واژه‌نامه وکتابنامه‌ها و فهرست راهنمای الفبایی که پس از متن قرار دارند، باید مطالعهٔ کتاب را آسان گردانند.

از خوانندگان ارجمند خواهشمند است پیش از خواندن متن و / یا همراه با آن، بخش افزایشها و راستگردانیها را ببینند.

تهران،

مهر ماه **۱۳۵۴** هجری خورشیدی / اکتبر **۱۹۷۵**.

1) «an interim report on work in progress»

سپاسگزاری و قدردانی

در فراروند هستی پذیری این کتاب، بسی سروران و دوستان دانشمند به‌شیوه‌ها وراههای گوناگون مؤلف را یاری داده‌اند. در اینجا فریضهٔ خود می‌داند از همه ایشان بویژه از آقایان استادان: دکتر ولفگانگ پ. شمید[1] و دکتر مهرداد بهار، و نیز از آقای محمد حیدری ملایری ژرفانه سپاسگزاری کند. - ولی سروران و دوستان پاسخگوی نادرستیها و کژپسندیهای احتمالی کتاب نیستند.

این نکته‌ای است خود آشکارکه هرگونه پژوهش به‌میزانی از پژوهشهای دیگران آغاز می‌کند و بنابراین تا اندازه‌ای سرراستانه به اثرهای دیگران پیوند می‌یابد، چنانکه بدون‌آنها ناپنداشتنی است. در اینجا نیز مؤلف خودرا سخت مرهون کتابهای مرجع و اثرهای دیگر پژوهندگان ایرانی و انیرانی که در کتابنامه‌های I و II آورده شده‌اند می‌یابد و مایل است سپاس خودرا به‌مؤلفان و ویراستاران و ناشران آنها برنویسد.

سپس، مؤلف شایسته می‌داند مراتب سپاسگزاری عمیق خود را نسبت به‌آقایان عبدالرحیم جعفری و محمدرضا جعفری و دیگر سروران و مسئولان و کارکنان گرامی مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر ابراز داردکه اکنون به‌همت ایشان این کتاب در دسترس همگان قرار می گیرد. چنانکه بسادگی می‌توان به‌پندارآورد، چاپ این کتاب فنی، با نشانه‌ها و نمادهای گوناگون، کاری آسان و کم هزینه نمی‌توانست بود. اما پس از آنکه انتشار کتاب در برنامهٔ مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر قرار گرفت، مسئولان آن مؤسسه به خاطر فرهنگ و با لطفی‌که در کالبد واژه‌ها نمی‌گنجد چاپ و انتشار آن را سازمان بخشیدند، و از جمله، آقای پرویز اسدی زاده، گاه از نزدیك و گاه از دور، همواره به دقت و سرعت چاپ کتاب توجه داشتند، و آقای مرتضا کریمی به عنوان ویراستار فنی کتاب با ظرفیت و جدیت شایان و به روشی یکنواخت از آغاز تا پایان بر کلیات و جزئیات دشوار و بیشمار کار ناظر بودند.

مؤلف همچنین می‌باید از مسئولان و کارکنان ارجمند چاپخانهٔ سپهر تشکر کند.

1) Prof. Dr. Wolfgang P. Schmid

ایشان در مدت یك سال و چند ماه که این کتاب زیر چاپ بود، همه‌گونه تسهیل را برای صحت چاپ فراهم آوردند؛ بویژه از آقای احمد شکوهی‌زاده که حروفچینی و غلط‌گیری فورمهای کتاب را استادانه و با عـلاقه و دقت یك خاتم کار و مینیاتور ساز انجام داده‌اند، صمیمانه سپاسگزار است.

و اینك، در پرتو لطف دوستداران، حاصل این است‌که برجاست. امید است گامی باشد در راه فرهنگ.

م. ش. ا. س.

فهرست گنجانیده‌ها

۱. سر آغاز

۰–۱ دراین کتاب، چگونگی شیوهٔ خط فارسی و پاره‌ای پرسشهای بنیادین آن‌را تاحدی گسترده بررسی خواهیم کرد.

در آغاز جُستار خود یادآور می‌شویم که شرط اساسی همسان‌نگری پویا و زنده در پرسشهای خط فارسی آن است که کوشش خردمندانه در جستجوی حقیقت و یافتن شکلهای درست، با انعطاف پذیری و حوصلهٔ عملی همراه باشد.

روشن است که در حال کنونی در خط فارسی یك سلسله تشتتها و آشفتگیها وجود دارد. ولی نباید در دامنه، اثر و نتیجهٔ آشفتگیهای کنونی خط فارسی در سوی منفی مبالغه کرد. اگر فعلاً ازپرداختن به‌کاستیها و رساییهای خط فارسی درگذریم، املای فارسی در برابراملای پاره‌ای زبانهای باختری‌که تا سده‌های هجدهم و نوزدهم نیز دستخوش‌تشتت بودند، ازنظر کلیات نکته‌های حل نشده‌ای ندارد؛ بنابراین، اینکه درمیهن ما اختلافهایی درجزئیات شیوهٔ خط موجود است، نباید موجب نگرانی شود. کاملاً بعکس: این جدا‌نگریها و جداپسندیها از نظر تحرکی که در اندیشه‌های پژوهشی ایجاد می‌کنند، بسیار جالب‌اند و درگوهر خویش می‌توانند به‌گونه‌ای وحدت معنادار بدل گردند.

۱–۱ از سوی دیگرباید توجه داشت‌که آشفتگی درشیوه‌های نوشتن یا در←«نوشتار»، تا حدی در ذات زبان و خط است، زیرا انتقال اطلاعات زبانی یا گفتاری از راه خط، در همهٔ زبانها و در همهٔ سرزمینها و دورانها، بناچار درگیر عاملهای طبیعی ضد نظم است. در ۹ §، در آغاز بررسی خطهای ایرانی، ضمن بحث نظری‌کوتاه پیرامون خط، ما به‌این نکته باز خواهیم گشت.

۲–۱ تصریح می‌کنیم که یکی از اساسی‌ترین کارهایی که باید بخاطر هماهنگی واقعی در رسم خط فارسی انجام گیرد، تدوین فرهنگ درست‌نویسی املایی فارسی است. چنین فرهنگی به تعریف و توضیح ماده‌ها ــ جز اشاره‌هایی برای افتراق معناها و شکلها ــ نیاز نخواهد داشت، بلکه خواهد توانست به ضبط «صحیحترین» یا «مطلوبترین» شکلها بسنده کند و همچنین در موردهایی شکلهای «مجاز» دیگر را نیز برنویسد. چون موردهای ناهماهنگی از رایجترین شکلهایند، تعداد ماده‌های چنین فرهنگی لازم‌نیست مثلاً به‌تعداد

ماده‌های واردهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا برسد. حتا تعداد ماده‌های فرهنگ معین نیز ممکن است برای این منظور زیاد باشد. کوتاه آنکه فرهنگ درست‌نویسی املایی فارسی را می‌توان در یك مجلد نه‌چندان سنگین، بیرون آورد.

ولی برای تدوین چنین کتاب مرجعی نخست باید ژرفانه مطالعه‌کرد. همهٔ مطالعه‌ها و بررسیهایی که تاکنون در بارهٔ شیوهٔ خط فارسی صورت گرفته‌اند، دراین راه مؤثرند، و پاره‌ای از آنها، بسیار پرارزش. اما آشکار است که این مطالعه‌ها باید ادامه یابند.

□ خاطر نشان می‌سازیم که فرهنگهای مستقل درست‌نویسی املایی از جمله در آلمانی و فرانسه و روسی نیز وجود دارند.

۱-۳ و اما در زمینهٔ مطالعه و پژوهش، درحال کنونی بررسی شیوهٔ خط فارسی بناچار باید در بعضی موردها جزئیات چاپی و توانشهای فنی هستی‌پذیری شکلهای مطلوب را نیزشامل شود وآنها را روشن سازد. بی‌توجهی نسبی بعضی دانشمندان به جزئیات عملی سبب گشته است که جستارهای علمی ازیك سو و جریانهای فنی وتکنیکی از سوی دیگر، هریك راه جداگانه روند و از همدیگر سود نجویند، و این نه مایهٔ خرسندی است. در این کتاب ما به‌سهم خودکوشیده‌ایم تا به‌پرسشهای فنی و عملی‌که با جنبه‌های نظری تداخل می‌کنند نیز توجه‌کنیم؛ از جمله ← بخش‌کردن‌کلمه‌های فارسی در چاپ را در ۸ §، برای نخستین بار مطرح ساخته‌ایم.

۱-۴ در این میان نقش مؤسسه‌های نشر کتاب و نشریه‌های دوره‌ای (حتا روزنامه‌ها) بویژه دارای اهمیت است. مؤسسه‌های نشر کتاب و نشریه‌های دوره‌ای باید به موضوع شیوهٔ خط توجه نمایند و جزئیات کار خود را برپایهٔ صحیح روشن‌گردانند.

ضمناً، در بسیاری نقاط جهان، مؤسسه‌های نشر کتاب فزون بریك سلسله رسمهای کلی که پذیرفتهٔ همگان است، دارای مقررات ویژهٔ خود دربارهٔ مسائل جزئی چاپی و نقطه‌گذاری، از جمله نکته‌های ظریف رسم خط نیز هستند؛ وطبیعی است‌که در ایران هم بخاطر رعایت اقتصاد روانی وزمانی و مادی، این مسائل با صراحتی بیشترمطرح شوند.

منتها با توجه به‌اینکه در ایران، برپایهٔ خرد و تَراداد [سنت]، عامل تعیین کننده حتا در جزئی‌ترین‌جزئیات عملی همواره باید صحت و یگانگی‌آکادمیك یا کوشش درراه‌آن باشد.

۱-۵ اصطلاحها. پیش از پرداختن به مادهٔ نخستین کار خود، یعنی حرفهای الفبای فارسی، نخست چنداصطلاح فنی راکه ضمن این کتاب بدانها بر خواهیم خورد، بکوتاهی توضیح می‌دهیم تا جستارهای آینده روانتر آیند.

۱-۵-۰ املای فارسی و درست‌نویسی[1] به‌مفهوم درست‌نویسی املایی رسا و جامع‌اند. این اصطلاحها تهجی کلمه‌ها و جزئیات ظاهری شکلی را (گاه در چهارچوب صرف درست

۱) «درست‌نویسی» (یا «راست‌نویسی») از نظر ریشه‌شناسی با اصطلاح لاتین *orthographia* که از ὀρθογραφος' یونانی گرفته شده است و به‌شکلهای گوناگون در زبانهای باختری بکار می‌رود، و نیز بااصطلاح آلمانی Rechtschreibung، مطابقت دارد.

و نادرست) منظور می‌دارند. ولی چنانکه خوانندگان ملاحظه خواهند کرد، ما به فلسفهٔ کار و پایه‌های نظری و تاریخی پرسشهای ←آوائیک و← واکشناسی و← مورفولوژی فارسی و ایرانی نیز خواهیم پرداخت، و از سوی دیگر در پرسشهای عملی چه بسا بحث ما برسر رسمها و قرارها و آیینهاست، و گاه درست و نادرست درکار نیست، بلکه گفتگو برسرگزینش یکی از دو شکل درست است. بنابراین، اصطلاحهای رسم خط (رسم‌الخط) و شیوهٔ نوشتن و چاپ کردن نیز وافی به مقصودند و سودمند. با اینهمه، تأکید می‌کنیم که ما دراین کتاب اصطلاحهای بالا را مترادف بکارمی‌گیریم والبته اصطلاح شیوهٔ خط فارسی را کلیتر و همه‌جانبه‌تر می‌دانیم.

۱-۵-۱ حرف مفهومهای گوناگون دارد. در بحث زبان دو مفهوم آن یادکردنی است: یکی «حرف» در برابر «اسم»، «فعل»، و غیره؛ و دیگر کوچکترین واحد گفتار: معمولاً نشانهٔ کتبی آن. حرف به این مفهوم اخیر اصطلاحی است متعلق به‌دستگاه آوایی-خطی سامی: فنیقی - آرامی - عبری - عربی. به این ترتیب که در زبان عربی، الفبا تشکیل شده‌است ازحروف که به‌دودسته تقسیم می‌شوند: حروف صحه که مطلقاً صامت‌اند،وحروف علّه که هم صامت‌اند وهم مصوت، یا «نیمه‌مصوت»اند و برای مصوتهای معروف به‌بلند بکار می‌روند. اما «حرکت»های «حرف»ها یا مصوتهای کوتاه، در داخل دستگاه الفبایی جایی ندارند و فقط در صورت لزوم با نشانه‌های اضافی نمایانده می‌شوند. - البته ما اصطلاحهای «حرف» و «حرکت حرف» را بکار خواهیم برد، ولی تأکید می‌کنیم که «حرف» دردستگاه آوایی-خطی زبانهای هند و اروپایی معادل است با «حرف الفبا» اعم ازصامت یا مصوت؛ و اساساً این مفهومها در دستگاه آوایی هند واروپایی به‌گونه‌ای دیگرمتصور می‌گردند، به شرح زیر:

۱-۵-۲ فون[1] یا آوا یا صدا اصطلاحی است‌کلی، دال برکوچکترین واحد فیزیولوژیك گفتار، که می‌تواند مفهوم زیر را نیز دربرگیرد:

۱-۵-۳ فونم[2] یا واك یا واکه یا واج عبارت‌است ازکوچکترین واحد صوتی مشخص‌کنندهٔ معنا درگفتار. در این کتاب، در مواقعی که منظور ما بحث دقیق زبانیك [زبانشناسی] نبوده، عملاً واژه‌های «آوا» و «صدا» را به مفهوم «فونم» نیز بکار برده‌ایم:

فونمها یا فونها یا صداها و آواها می‌توانند به انواع مختلف تقسیم‌بندی شوند. ما در اینجا تقسیم‌بندی سنتی آواها را به «مصوت» و «صامت» برای منظور خود بسنده می‌دانیم. بنابراین:

۱-۵-۴ مصوت یا حرکت یا آواز[3] یا خودآوا[4] و:

1) E. phone, sound; F. son; D. Phon, Laut
2) E. phoneme, F. phonème, D. Phonem

۳) اصطلاح «آواز» ازشادروان احمدبهمنیار است: «املای فارسی، پیشنهاد بمقام فرهنگستان»، در مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، ص۱۷۷-۱۴۸. بانوشت لغت‌نامه: «خطابهٔ ورودی مرحوم احمد بهمنیار استاد دانشکدهٔ ادبیات و دانشکدهٔ معقول و منقول، بنقل از مجلهٔ فرهنگستان، شمارهٔ ۴.» اصطلاح «آواز» در ص ۱۵۸-۱۵۶ اثرمذکور دیده می‌شود. [توجه: رسم خص ←

۱-۵-۵ صامت یا مصمت یا آواز پذیر[1] یا هم‌آوا[2] یا حرف [به مفهوم سامی]، جمعاً صداهای زبان را تشکیل می‌دهند.

۱-۵-۶ واکهٔ مرکب یا آوای مرکب عبارت است از تلفیق مزجی دو مصوت.

۱-۵-۷ فونتیك [به‌عنوان اسم] یا آوائیك مبحثی است از زبانیك که به‌تجزیه وتحلیل فیزیکی و فیزیولوژیك آواهای زبانها، یعنی فونها، می‌پردازد.

۱-۵-۸ فونمیك [به‌عنوان اسم] و فونولوژی یا آواشناسی یا واك‌شناسی یا واج‌شناسی کوچکترین واحدهای صوتی مشخص کنندهٔ معنا، یعنی فونمها، و نیز روابط و ترکیبهای آنها را منظور دارد، که در زبانهای گوناگون، دیگرسان‌اند. از اینرو «فونولوژی» گاه در رابطه با یك زبان مشخص یا یك‌گروه زبانها بکار می‌رود: «فونولوژی فارسی نوین»، «فونولوژی ایرانی»، «فونولوژی فرانسه»، «فونولوژی عربی»، «فونولوژی آلتایی»، و مانند آنها.

۱-۵-۹ خط فونتیك [«فونتیك» به‌عنوان صفت] خطی است‌که تلفظ دقیق‌گفتار رانشان دهد. دستگاه نشانه‌های فونتیك بین‌المللی که ما در این کتاب بکار برده‌ایم، از دیگر دستگاههای خطی فونتیك، دقیقتر و شناخته‌تر است.

۱-۵-۱۰ خط فونمیك [«فونمیك» به عنوان صفت] خطی است که خود را به نمایاندن فونمهای یك زبان محدود سازد. برای نمونه تلفظ حرف «ك» در فارسی، در کلمات «کو» «کدام»، «کار»، «کرج»، «که» و «کی» [«ی» مصوت] همسان نیست: می‌توان مطلب را ساده کرد و همهٔ آنها را در دو گروه کار و کرج گرد آورد. با نشانه‌های فونتیك بین-المللی، تلفظ این دو واژه چنین است: [kɑ:r] و [k,ærædʒ]. ولی چون نمی‌توان در فارسی تلفظهای [k,ɑ:r] و [kærædʒ] را متصور داشت، باید چنین برآورد که در فارسی‌این یك جریان خود بخودی فیزیولوژیك صوتی است و /k/ در فارسی فقط یك فونم است، بنابراین به‌خط فونمیك خواهیم داشت /kār/ و /karaǰ/.[3]ـ خط فونمیکی که ما در این‌کتاب بکارگرفته‌ایم، کاملاً آشنا و معمول است [همچنین ← جدول IV].

تبصره: نشانه‌های فونتیك معمولاً درقلاب نهاده می‌شوند، و فونمها معمولاً بین خطهای مایل. روشن است که همهٔ این نشانه‌ها و شیوه‌ها صرفاً قراردادی‌اند.

۱-۵-۱۱ زبان مفهومی است ذهنی‌وکلی،که بوسیلهٔ:

۱-۵-۱۲ گفتار، یا دستگاه طبیعی سمبلهای آوایی، منتقل می‌شود.

۱-۵-۱۳ خط عبارت است از دستگاه قراردادی سمبلهای نوشتنی، برای انتقال گفتار.

→

در اینجا و در همهٔ موردهای همانند مطابق اصل است.]

۴) «خودآوا» ترجمهٔ واژهٔ آلمانی است، Selbstlaut.

---

۱) بهمنیار، همان اثر، ص ۱۵۸. ۲) ترجمهٔ واژهٔ فرانسهٔ consonne و انگلیسی consonant (هردو از ریشهٔ لاتین)، و آلمانی Mitlaut.

۳) توجه کنیدکه حتا درنشانه‌های بین‌المللی فونتیك، معمولاً به‌کاربرد[k] برای همهٔ/k/ها بسنده می‌شود؛ ـ کاربرد [k,] در مقابل [k] خاص متنهای بسیار دقیق است.

واژهٔ فارسی نوشتار[1] را می‌توان در سیاق فنی، مترادف با «خط» و همچنین مترادف با «مکتوب» بکار برد:

همخوانی نوشتار و گفتار: «تطابق مکتوب و ملفوظ».

۱-۵-۱۴ گرافم[2] یا نشانهٔ کتبی یا نشانهٔ خطی یا همچنین حرف‌الفبا، کوچکترین واحد نوشتنی است. برای نمونه: «فونم فارسی «ك» با همین گرافم، یا با گرافم /k/ نمایانده می‌شود.» ــ «گرافم»های خط باید در حالت آرمانی با «فونم»های گفتار، برابرباشند، یا «همخوانی یك به یك»[3] داشته باشند. اساس الفبا ــ باز درحال آرمانی خود ــ همین است [همچنین ← ابداع فنیقیان، ٥-٩ §].

۱-۵-۱۵ مورفم[4] یا تك‌واژ یا واژ یا واژك یا ساخت‌واژ عبارت است از کوچکترین واحد واژگانی یا دستوری معنادار. برای نمونه، «که»، «چه»، «به» و «ﺑِ» [حرف اضافه و پیشوند]، «آ» [بیا]، «رو»، «بین»، هرکدام از یك مورفم ساخته شده‌اند. «دارم» تشکیل شده است از دو مورفم «دار» و «ـَـم»؛ مادهٔ مضارع فعل «نهادن» یعنی «نِهْ»، تشکیل شده است از دومورفم «نِ» و «ه»؛[5] «وزغ» تشکیل شده است از دومورفم «وز» و «غ».[6] در فارسی هرگاه کلمه‌ای از دو هجا تشکیل شده باشد، به‌احتمال قوی بیش از یك مورفم دارد، ولی حتا واژه‌ای یك‌هجایی‌ممکن‌است دارای دو مورفم‌باشدکه درمثال «نِه» ملاحظه می‌شود.

مورفمها را معمولاً به‌مورفمهای «آزاد» و «بسته» یا «مقید» تقسیم‌بندی می‌کنند. در زبان فرانسه اصطلاح مونم[7] چه بسا مترادف «مورفم» ــ به‌مفهوم متعارف‌آن در زبان انگلیسی‌ ــ بکار می‌رود، ولی در آلمانی «مونم» را معمولاً به‌معنای «مورفم‌آزاد»، یعنی مورفمی واحد، که یك کلمهٔ مستقل باشد بکار می‌گیرند.

۱-۵-۱۶ مورفولوژی عبارت است از بررسی دستوری شکل و ساخت و اشتقاق و صرف واژه‌ها، یعنی بررسی دستوری مورفمها و همنهش آنها در ساختمان واژه‌های بزرگتر، و

۱) اصطلاح «نوشتار» از اثر زیر گرفته شده است: محمدرضا باطنی، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی‌بر بنیاد یك نظریهٔ عمومی زبان، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۸.

2) E. grapheme, F. graphème, D. Graphem

۳) به ترتیب بالا: correspondance un à un، one-to-one correspondence و Eineindeutigkeit. اصطلاح رایج منطق و ریاضیات، «تناظر یك به یك» است [← غلامحسین مصاحب، آنالیز ریاضی، فرانکلین، تهران، ۱۳۴۸]؛ ولی ما در کاربرد «همخوانی یك به یك» دراین مورد اشکالی نمی‌بینیم. همچنین بسنجید با اصطلاح دیگرما، «همخوانی نوشتار و گفتار».

4) E. morpheme, F. morphème, D. Morphem

5) Cf. Paul Horn, *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Trübner, Strassburg, 1893.

۶) محمد علی اوائی، وندهای پارسی، چاپخانهٔ مجلس، تهران، ۱۳۱۶؛ زبان پارسی، ص۱۰.

7) F. monème, D. Monem

تغییرهایی که احیاناً در این فراروند متحمل می‌شوند. در زبانهای صرفی، نحو با مورفولوژی تداخل می‌کند. ـ در زبانشناسی ساختی از مورفمیك [به عنوان اسم] نیز سخن می‌رود.

۱-۵-۱۷ مورفوفونولوژی[1] شاخه‌ای است اززبانیك که به‌رابطهٔ فونولوژی و مورفولوژی، یعنی به فونمها در ساختمان مورفمها می‌پردازد. این جستار، «مورفونولوژی»[2] [شکل کوتاه شدهٔ[3] «مورفوفونولوژی»] و «مورفوفونمیك»[4] [به‌عنوان‌اسم] نیزنامیده می‌شود.

مورفوفونولوژی از دشوارترین جستارهای زبانیك است. تروبتسکوی آن‌را چنین تعریف می‌کند: «تحت عنوان مورفوفونولوژی یا مورفونولوژی ما، چنانکه معلوم‌است، پژوهشِ کاربردِ مورفولوژیكِ وسیله‌های فونولوژیكِ زبان را درك می کنیم.»[5] هندیان، ایرانیان، عربان و یهودیان، دراین رشتهٔ زبانیك از یونانیان باستان و اروپاییان قرون وسطا و کنونی جلوتر بوده‌اند؛ و چینیان در این میان از نظر تاریخی تقریباً نقشی نداشته‌اند.

۱-۵-۱۸ ترانویسی یعنی نوشتن کلمه‌های یك زبان به‌خطی که درزبان دیگر رایج است. ولی «ترانویسی» مفهومی کلی است؛ چگونه می‌توان یك کلمهٔ نوشته شدهٔ زبان (الف) را به خط زبان (ب) برگرداند؟ توجه کنید:

۱-۵-۱۹ آوانویسی عبارت است از نوشتن تلفظ یك کلمه به خط دیگر. برای نمونه، آوانوشت نام فارسی «رستم» به خط لاتین، می‌شود rostam؛ و آوانوشت واژهٔ فارسی «خواهر» به خط لاتین: xāhar؛ تلفظ فارسی دری قدیم: rustam و xwāhar.ـ آوانوشت کلمهٔ فرانسهٔ Paris به‌خط فارسی: «پاری».

۱-۵-۲۰ حرفنویسی عبارت است ازنوشتن تك تك حرفهای یك‌کلمه به‌خط دیگر، بدون کم و کاست. برای نمونه، حرفنوشت فارسی کلمهٔ فرانسهٔ Paris می‌شود «پاریس».

در حرفنویسی دقیق فارسی به‌لاتین، و بعکس، که باید برپایهٔ همخوانی یك به یك حرف فارسی و حرف لاتین استوار باشد، دشواریهایی در مورد مصوتهای کوتاه پیش خواهند آمد. ضمن جدول IV، در تبصره‌های ۵ و ۶، دراین باره بیشتر توضیح خواهیم داد و شیوهٔ آوا-حرفنویسی را نیز باز خواهیم نمود.

تبصره: ما اصطلاحهای ترانویسی، آوانویسی، و حرفنویسی را به‌معنای اعم بکار می‌بریم، و اصطلاحهای ترانوشت، آوانوشت و حرفنوشت را به معنای هر مورد مشخص هستی‌پذیری ترانویسی و آوانویسی و حرفنویسی.

1) E. morphophonology; F., D. Morphophonologie
2) D. Morphonologie
3) E. haplology; F., D. Haplologie
4) E. morphophonemics, F. morphophonémique, D. Morphophonemik
5) N. S. Trubetzkoy, *Grundzüge der Phonologie*, 5. Aufl., Vandenhoeck & Ruprecht, Göttingen, 1971; S. 268.

۲. حرفهای الفبای فارسی

۲ـ۰ تعداد حرفهای الفبای فارسی، همراه با شش حرف خالص عربی، به‌یك تعبیر ۳۲ و به‌تعبیر دیگر ۳۳ است؛ بسته به‌اینکه الف را یك حرف واحد ـ هم به‌عنوان حرف صامت، وهم به‌عنوان مصوت ـ بدانیم، یا همزه (به‌عنوان حرف صامت) والف (به‌عنوان مصوت) را جداگانه به‌شمار آوریم [← همزه، ۱-۱-۲ §].

۲-۱ صامتهای فارسی

۲-۱-۰ صامتهای فارسی [بدون‌همزه] عبارت‌اند از بیست وپنج حرف زیر: ب، پ، ت ث، ج، چ، خ، د، ذ، ر، ز، ژ، س، ش، غ، ف، ق، ک، گ، ل، م، ن، و [همچنین مصوت]، ه، ی [همچنین مصوت]. الف درفارسی معمولاً مصوت است، نه‌صامت. الف در نوشتن مصوتهای آغازین نیز بکار می‌رود؛ ولی در حالت اخیر با همزهٔ الف‌ـشکل مواجه هستیم که در ۱-۱-۲ § توضیح خواهیم داد.

چهار حرف پ، چ، ژ، گ ویژهٔ زبان فارسی‌اند، که در بالا وارد شده‌اند؛ و شش حرف ح، ص، ض، ط، ظ، ع ویژهٔ زبان عربی، که دربالا درشمار صامتهای فارسی وارد نگشته‌اند.

دراینجااین پرسش پیش می‌آیدکه چرا ما فقط شش حرف را عربی خالص دانسته‌ایم. ـ در این داره توضیحی بایسته است.

۱) نگرهای دیگران:

□ شاید شمس‌الدین محمد بن قیس رازی در شمار نخستین کسانی باشد که مؤکداً هشت حرف ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق را جزء حرفهای خالص عربی برشمرده است.[۱] پاؤل هورن[۲] و پرویز ناتل خانلری[۳] از این نگر می پدآفندند؛ ولی خانلری در مورد ق

۱) **المعجم فی معاییر اشعارالعجم**، به‌تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، مقابلهٔ مدرس رضوی، کتابفروشی تهران، [بدون تاریخ]، ص ۲۱۸ و ۲۲۸.

2) Paul Horn in *Grundriss der iranischen Philologie*, I. Bd., herausg.
←

ملاحظهٔ ویژه‌ای دارد.[۱]

□ شادروان بهمنیار، ضمن اینکه در املای فارسی حرفهای بالا را تلویحاً جزء حرفهای خالص عربی دانسته است،[۲] در جای دیگر همان اثر، در شیوهٔ بیان خود محتاط است: «... هشت حرفی که گفته‌اند درفارسی نمیآید....»[۳] و نیز: «... چنانکه از وجود حاء و عین و ضاد و ظاء فی‌المثل بعربی بودن کلمه پی میبریم....»[۴]

□ شادروان ملك‌الشعرا بهار چنین می‌گوید: «... چنانکه میدانیم ... مخرج: حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و بقولی قاف در حروف فارسی از قدیم الایام نبوده است.»[۵]

□ جلال‌الدین همائی شرحی مفصل داردکه ضمن آن از ابن درید شاهد می‌آورد: «...اینکه میگویند هشت‌حرف [ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق،] درکلمات فارسی نیست معلوم نیست مأخذ این عقیده و مبدأ آن چه بوده است. در مقدمهٔ کتاب جمهرهٔ ابن‌درید [۳۲۱-۲۲۳ هجری ماهی] شرحی راجع بحروف نوشته و حروف مخصوص و مشترك عرب وعجم را معین کرده است.... میگوید [:] حروفی که عرب استعمال میکند ۲۹ حرف است که برگشت آنها به ۲۸ حرف میشود از آنجمله دو حرف «ح» و «ظ» مختص بعرب است و شش حرف «ع، ص، ض، ق، ط، ث» مشترك میان عرب و اندکی عجم است. و حروف دیگر مشترك میان عرب و عجم است. جز اینکه همزه درکلام عجم جز درابتدای کلمه نیاید. [پایان مطلب ابن‌درید.] ... شاید علت اینکه پاره‌یی از کلمات از قبیل اصفهان، طهران، طبرستان و امثال آنها را از قدیم بصاد و طا نوشته‌اند این باشد که مخرجی و آهنگی مخصوص داشته‌که تلفظآن نزدیك بمخرج صاد و طا بوده است.... املاء کلمات اصفهان و طهران و امثال آنها شاید اصلاً مربوط بعربی‌زبانها نباشد بلکه خود فارسی‌زبانها موقعی‌که الفبای عربی را اختیار کرده برای آهنگها و لهجه‌های خود علائمی را انتخاب کردند که آهنگ آنها یا عیناً آهنگ فارسی است یا نزدیکترین علامات و حروف الفبای عربی بفارسی باشد.»[۶]

→

v. Wilhelm Geiger u. Ernst Kuhn, Trübner, Strassburg, 1895-1901; 2. Abt., S. 12.

توجه: ازاین پس به‌اثر بالا به‌صورت «*GrIrPh*» رجوع داده خواهد شد: ج ۱، قسمت اول به‌صورت «*GrIrPh* I, 1»، و ج ۱، قسمت دوم به‌صورت «*GrIrPh* I, 2».

۳) تاریخ زبان فارسی، ج۲، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲؛ ← واحدهای اصوات گفتار یا واکهای فارسی، ص ۱۹۳-۱۷۷، بویژه ص ۱۹۲.

۱) همان اثر، ص ۱۹۲؛ و نیز← وزن شعرفارسی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷؛ ص ۱۰۵-۱۰۳.

۲) ص۱۷۱. ۳) ص ۱۶۵. [تکیه روی کلمه از ماست.] ۴) همانجا.

۵) سبك شناسی، ج۱، تهران، [۱۳۲۱]؛ ص۱۸۸.

۶) «دستور زبان فارسی»، درمقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، ص ۱۴۷-۱۱۰؛← حروف تهجی فارسی، ص ۱۳۳-۱۳۱. [تکیه روی کلمه‌ها از ماست. ــ رسم خط همهٔ نقل قولها برابر اصل است.]

۲) برنهادهٔ ما:

در بررسی ویژه‌ای که در این زمینه به‌عمل آورده‌ایم [← ۴-۲۰ §]، به‌این نتیجه رسیده‌ایم که ح و ض و ظ و ع درنوشتن نامها و واژه‌های ایرانی دیده نمی‌شوند [وجود «ح» در«حیز: هیز» استثناست. همچنین ← ۱-۲۰-۴ §]. ازسوی دیگر، دربررسی تاریخی روشن است که صداهای ح و ض و ظ و ع یا صداهایی شبیه به آنها، نه در هند و اروپایی وجود دارند، نه در آریایی، نه در ایرانی نخستین، نه در اوستایی و پارسی باستان، نه در پهلوی اشکانی و ساسانی، ونه در هیچ یك از زبانها و گویشهای ایرانی میانه ونوین. بنابراین اینها قطعاً درشمار حرفهای خالص عربی‌اند.

در رابطه با حرفهای ص و ط باید گفت تصور می‌رود قرینه‌های مبهمی در دست باشد که شاید در زمان پذیرش خط عربی برای فارسی نوین، تفاوت رنگهایی درپاره‌ای «ت»ها و «س» های فارسی نوین موجود بوده است. کاملاً ممکن است که‌ایرانیان برای نشان دادن این‌تفاوتهای جزئی فرضی، ازحرفهای ص و ط یاری گرفته باشند. جلال‌الدین همائی درآنچه آمد به‌این نکتهٔ مبهم استناد می‌کند. پرویز ناتل خانلری نیز در مورد دو املای«تلخ» و«طلخ» اشاره‌ای مشابه دارد.[1] با اینهمه، کوچکترین دلیلی در دست نیست که‌تفاوتهای فرضی «س» و «ت» فونمیك بوده باشند؛ ازسوی دیگر نقش عامل بینظمی را نباید در کاربرد ص و ط نادیده انگاشت. شادروان احمد کسروی این موضوع را عملاً سراسر به‌بینظمی نسبت می‌دهد.[2] ـ همچنین کوشش در «پرهیز از التباس» ممکن است در موردهایی در کاربرد ص و ط مؤثر بوده باشد. به هر سان:

کوچکترین دلیل یا قرینه‌ای برای وجود صداهای عربی اصیل ص و ط در هیچ‌یك از زبانها و گویشهای ایرانی باستان ومیانه و نوین در دست نیست. در اینجا باید یك نکته را یادآور شد. در اوستایی حرفی وجود دارد که در ترانویسی لاتین با $\underline{t}$ نمایانده می‌شود. این حرف‌در پازند، که نوعی پهلوی متأخر نزدیك به‌دری است که‌با خط اوستایی نوشته می‌شود و هزوارش ندارد، بکار می‌رود. ولی چنانکه خواهیم دید، $\underline{t}$ اوستایی و پازند معادل «ذ» [و«د»] و «ث» فارسی دری است، و صدای آن مطلقاً ربطی به ط اصلی عربی ندارد.

پس برپایهٔ مجموع داده‌ها و بوده‌ها صحیح آن است که ص و ط را نیز از حرفهای خالص عربی برشمرد.

ولی ما حرفهای ث و ق را در شمار حرفهای مشترك فارسی و عربی می‌دانیم و جداگانه، به‌ترتیب در ۲-۱-۲§ و ۳-۱-۲§، دراین باره سخن خواهیم گفت.

در نتیجه به نگرما شش حرف زیر را می‌توان حرفهای خالص عربی دانست:

ح، ص، ض، ط، ظ، ع.

۱) تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۱۹۲.
۲) کاروند کسروی: مجموعهٔ ۷۸ رساله وگفتار از احمدکسروی، به‌کوشش یحیی ذکاء، جیبی/ فرانکلین، تهران، ۱۳۵۲؛ ← مقالهٔ «تهران یاطهران؟» (تیر ۱۳۱۰)، ص ۳۸۷-۳۸۳.

۳) در پایان باید یادآور شویم که «خالصترین» حرف عربی، در حقیقت نشانه‌ای است که معمولاً در شمار حرفهای الفبای آن زبان نمی‌آید و آن «ة مربوطه» است. ایرانیان هرگز این حرف را نپذیرفته‌اند، چنانکه در ۴-۵ § خواهیم دید.

□ همزه در زیر مستقلانه بررسی شده است.

□ در ۴-۱-۲§ دربارهٔ «خو» [خ + واو معدوله] توضیح خواهیم داد.

۱-۱-۲ همزه. نشانه‌ها: «ا»، «ء». نشانهٔ فونتیك: ['] و [ʔ].

همزهٔ فونمیك در دستگاه آواشناسی یا واك‌شناسی ایرانی وجود ندارد. بحث همزه بوسیلهٔ زبانهای سامی برفارسی تحمیل شده است، و بد نیست دراینجا مسئله را بدرازا و بدقت بشکافیم.

۱) همزهٔ آغاز مصوت در اول کلمه. توضیح آنکه همزه از نظر آوائیك عبارت است از یك «بست‌آوای مزماری» یا «وقفهٔ مزماری» یا «وقفهٔ چاکنایی»[۱]، بلافاصله پیش از باز شدن «مزمار» یا «چاکنای» یاشکاف حنجره، یعنی پیش از باز شدن تارآواها (طنابهای صوتی) و ارتعاش آنها و در نتیجه تلفظ شدن یك مصوت معمولی [یا چنانکه خواهیم دید، در عربی همچنین یك مصوت مبهم مرکزی بسیار کوتاه]. ـ در هیچ زبانی نمی‌توان مصوت خالصی را در آغاز کلمه به پندار آورد که مطلقاً بدون بست‌آوای مزماری آغازین، یا بست‌آوی مزماری «سر‌ـآوایی»[۲] تلفظ شود. در بعضی زبانها مانند فرانسه و روسی و تا حدی انگلیسی، بست‌آوای مزماری آغاز مصوت در اول کلمه خفیف است، و در بعضی دیگر مانند عربی و آلمانی، بالنسبه مشخص و شدید. فارسی از این نظر بر روی‌هم بین دو گروه بالا قرار دارد. از این گذشته، وقفهٔ مزماری سر‌ـآوایی، در همهٔ زبانها درمصوتهای a و ā مشخص‌تراست ازمصوتهای دیگر. منتها این یك جریان طبیعی فیزیولوژیك وخود بخودی است و درزبان فارسی وبسیاری زبانهای دیگر ـ جز زبانهای سامی ـ فاقد هرگونه اطلاع طبیعی یامعنایی‌است. درچهارچوب آواشناسی هندواروپایی،

۱) برای همزه اصطلاح «بستواج گلویی» نیز بکار برده شده است. به‌آن دوایراد وارد است. یکی اینکه مخرج همزه، گلو نیست، بلکه شکاف یا چاك میان تارآواها در قسمت فوقانی حنجره. اصطلاح تشریحی شکاف یاچاك حنجره مزمار یا چاکنای است (فرانسه: glotte؛ انگلیسی و لاتین و یونانی: glottis؛ آلمانی: Stimmritze). بنابراین «بستواج مزماری» دقیقتر است. و اما بعد، گفتن اینکه همزه «بستواج»است، یعنی اینکه «واج» یا «فونم» است. ولی چنانکه بحث ما نشان خواهد داد، همزه درعربی فونم‌است، نه درفارسی. ما همیشه ودر همهٔ زبانها حق نداریم «آوا» یا «فون» را «فونم» بخوانیم؛ ولی عکس آن را می‌توانیم، یعنی حق داریم «فونم» را «آوا» یا «صدا» یا «فون» بخوانیم، هر فونمی، فون است؛ ولی هرفونی، فونم نیست. بنابراین «بستواج مزماری» تنها در مورد عربی و دیگر زبانهای سامی درست است، حال آنکه «بست‌آوا» برای همهٔ زبانها بدون استثنا می‌تواند بکار رود. نتیجه آنکه اصطلاحهای «بست‌آوای مزماری» و «وقفهٔ مزماری» یا همچنین «بست‌آوای چاکنایی» و «وقفه چاکنایی»، دقیق‌اند و رسا.

۲) به آلمانی: Anlaut(end)

و آریایی، و ایرانی، می‌توانستیم واژهٔ «است» را مرکب از «مصوت ـَ +س+ ت» یعنی «a-s-t» بگیریم، ولی حال که همزه بر ما تحمیل شده، آن را مرکب از «همزه+ مصوت ـَ + س+ ت» می‌دانیم. به همین سان «آ» بـه‌طور سنتی مرکب از «همزه + الف مصوت» متصور شده است، درصورتی‌که بسادگی می‌توانستیم آن را مصوت کشیدهٔ «ā» بدانیم. همچنین «اثر» و «اگر» از لحاظ دستگاه آوایی فارسی ساختمانی واحد دارند. ولی چنانکه خواهیم دید، «اثر» عربی در خود عربی، با «اگر» فارسی دریك ساحت قرار ندارد. در اینجـا توجه به املای عـربی کلمات فـارسی زیر بیمناسبت نیست: «ایران»، «أرسنجان». ـ ضمناً در خط یـونانی نشانهٔ «’»، به لاتین *spiritus lenis* و به یونانی ψιλη’، که روی مصوتهای آغازین کلمات نهاده می‌شود، نمایندهٔ همین‌همزهٔ آغازین است که دریونانی کلاسیك باحتمال مشخصتر از امروزبوده‌است [با نشانهٔ«ʿ»: *spiritus asper* یـا δασεια که مصوتهای آغازین را در یونـانی کلاسیك، «دمی» یـا «ه دار» (آسپیره) می کند، اشتباه نشود]. برای آنکه موضوع روشنتر گردد، سه حالت دیگر از وقوع همزه را بررسی می کنیم.

۲) همزه پس از صامت و پیش از مصوت. این نوع همزه می‌تواند در بعضی زبانها چه در فصل مشترك کلمات مستقل، و چه در داخل کلمات مرکب واقع شود. در عربی و آلمانی فراوان است ودر فارسی نیزچه در زبان فصیح شعری، و چه در گفتگوی عادی وجود دارد. چنانکه در زیر ملاحظه خواهد شد، این همزه، مادام که بحث مربوط به فارسی وآلمانی است، بیشترجنبهٔ فیزیولوژیك دارد، نه‌فونمیك؛ یعنی فون است، نه‌فونم:

«بنابراین» را در نظر گیریم و فقط فرض‌کنیم یك کلمه است: کلمهٔ مرکب، نه سه کلمهٔ بسیط «بنا» و «بر» و «این» [مثلاً به‌قیاس donc فرانسه، therefore انگلیسی، و deshalb و deswegen و darum آلمانی]. طبق حالت گفتار و شیوهٔ بیان گوینده، هم‌می‌توان «بنابرین» [bænα:bærin] شنید، وهم «بنابر-این» [bænα:bær-ʔin]. در حالت اخیر صریحاً پیش از مصوت «ی»، همزه موجود است. ولی این همزه باز همزهٔ طبیعی و فیزیولوژیك آغاز مصوت است. درست است که در اینجـا از نظر واکشناسی ساختی[1] شبههٔ وجود فونم می‌تواند پیش آید: می‌توان همزهٔ «بنابر-این» را با «حرف» دیگری عوض کرد و معنایی دیگر از آن برآورد، مثلاً «بنابر-این»: «بنابر-دین» [فعلاً به‌بحث کلمهٔ مرکب، و عبارت، کاری نـداریم]. ولی این شبهه‌ای بیش نیست، زیـرا از سوی دیگر، حذف همزه کوچکترین لطمه‌ای به معنای «بنابراین» نمی‌زند: «بنابر-این»: «بنابرین». معنای این دویکی است، و فقط می‌توان‌که در «بنابر-این» مصوت «ی» ابتدا به ساکن‌تلفظ شده است.[2] چنین است وضع واژهٔ «هماواز» که اکثراً به‌همین شکل، وگاه مثلاً بنابه‌ضرورت شعری، به صورت «هم-آواز» تلفظ می‌شود. می‌توان گفت که مصوت

۱) structural phonology و segmental phonology؛ [در برابر generative phonology و suprasegmental phonology ← نوام چومسکی.]

۲) ما «ابتدا به ساکن» را به مفهومی معمولی بکار می‌بریم و در اینجا به‌کاربرد ومفهوم آن در صرف عربی توجه نداریم.

«الف» در «هماواز» پیوسته به «م» و در «هم ـ آواز» ابتدا به‌ساکن به‌لفظ می‌آید. چنین است وضع بسیاری از واژه‌های آلمانی، مانند vereinigen که [fɛrˈʔainigən] تلفظ می‌شود، یعنی واکهٔ مرکب /ai/ که «ei» نوشته می‌شود، به r متصل نمی‌گردد، بلکه ابتدا به‌ساکن ادا می‌شود. سرانجام چنین است وضع واژهٔ عربی مسئله [مسأله] و نظایر آن، که در آن، از نظر آواشناسی‌هند و اروپایی، مصوت ـَ پس از «س» ابتدا به ساکن به‌لفظ می‌آید، حال آنکه دردستگاه آوایی سامی داستان برسریك حرف صامت است. یعنی همزهٔ «مسئله» در فارسی فونمیك نیست [: هم‌ـآواز، بنابر‌ـاین]؛ ولی در عربی وضع همین همزه دیگر سان است:

۳) همزهٔ فونمیك. «همزهٔ فونمیك» عبارت است از یك حرف صامت «بستشی» یا انسدادی که مانند هر حرف دیگری دارای شخصیت است. همزهٔ فونمیك ویژهٔ زبان عربی و دیگر زبانهای سامی است. برای نمونه، «رأس»، «یأس»، «شیء»، و غیره. دراین واژه‌ها همزه یك حرف صامت فعال و با معناست که بدون مصوت آمده است، و جزء لاینفك ثلاثی مجرد[1] است: «رأس» ترکیب شده است از سه حرف صامت «ر» و «همزه» و «س»، با تلفظ «ر + مصوت ـَ + همزه + س» /RɑʔS/. البته بین همزه و «س» یك مصوت مبهم مرکزی بسیار کوتاه نیز وجود دارد، به‌این دلیل که هیچ صامت انسدادی نمی‌تواند بدون مصوت بسیارکوتاه مذکور ادا شود؛ (خوانندگان می‌توانند واژهٔ «وقت» را که دارای صامت انسدادی «ق» است به‌شیوهٔ فصیح تلفظ کنند. ـ اما در «وخت» که تلفظ عادی کلمهٔ «وقت» است، این مصوت بسیارکوتاه حذف می‌شود، زیرا «خ» انسدادی نیست و سایشی است). چون همزهٔ «رأس» فونمیك است و جزء ثلاثی مجرد، باید همزهٔ «رئیس» و «مرئوس» را نیزفونمیك محسوب داشت، نه‌اینکه مصوتهای «ی» و «و» صرفاً وبدون دلالت‌دیگری‌ابتدا به‌ساکن تلفظ شده باشند. یعنی‌آواشناسی ایرانی براین واژه‌های عربی تطبیق‌پذیر نیست، وبعکس. همچنین همزه درفعل عربی «سأل» /SɑʔɑLɑ/ فونمیك است و جزء ثلاثی مجرد، و بنابراین همزهٔ واژه‌هایی مانند «مسأله» [املای فارسی: «مسئله»] و «مسؤول» [املای فارسی: «مسئول»] نیز ـ مادام که بحث مربوط به‌زبان عربی است ـ فونمیك است. همزهٔ آغاز مصوت در اول کلمهٔ عربی نیز درست در همین مقوله قرار دارد: در «اثر» یا دقیقتر «أثر»، همزه حرف صامت وجزء ثلاثی مجرد است:

۱) به جای «ثلاثی مجرد»، همچنین می‌توانستیم گفت «ریشهٔ کلمه» یا «ریشهٔ فعل»؛ زیرا در عربی «رباعی مجرد» نیز وجود دارد. ولی چنانکه هر عربی‌دانی بارجوع به ویر[حافظهٔ] خود متوجه خواهد شد، یا هر واژه‌پژوهی با نگاهی به‌فرهنگهای عربی در خواهد یافت، تعداد «رباعی مجرد» های عربی در برابر انبوه ثلاثی مجردها فوق‌العاده اندك است. بنابراین بخاطر ملموس بودن بیشتر اصطلاح، کاربرد «ثلاثی مجرد» را بهتر دانستیم. (آشکار است که «ثلاثی مزیدٌ فیه» بر پایهٔ ثلاثی مجرد ساخته می‌شود ـ و «رباعی مزیدٌ فیه»، برپایهٔ رباعی مجرد.)

واما در بارهٔ ترجیح مفهوم وکلمهٔ «ثلاثی مجرد»، نکتهٔ نظری دیگری نیز هست که به مورفولوژی زبانهای سامی پیوند می‌یابد و وارد شدن درآن ما را بیش از اندازه دور خواهد برد.

/ʔaʔaΘaR/، و در «تأثیر» /TaʔΘIR/ و دیگر قالبها یا کالبدها نیزشخصیت خودرا نگه می‌دارد [همچنین ← (۶)].

بنابراین همزه ـ بویژه همزهٔ فونمیك ـ خاص زبان عربی است و تمامی بحث از زبان عربی وارد فارسی شده است. اگر خط ما همهٔ مصوتها را در بر می‌داشت، همزهٔ الف‌ـشکل در واژه‌هایی نظیر «اگر»، «ارم»، «استاد»، «او»، «ایشان»، و غیره بیمعنا و نامربوط می‌بود؛ چنانکه شکلهای agar، eram، ostād، u[یا ū]، išān [یا īšān]، بدون‌اینکه بحث همزه پیش آید، مصوتها را نشان می‌دهند.

۴) همزه در توالی مصوتها. در هر زبانی گاه ممکن است دو (یاچند) مصوت به نحوی دنبال هم قرار گیرند، چه در فصل مشترك دو واژهٔ مستقل، و چه در داخل یك واژهٔ واحد. اگر دومصوت متوالی در داخل یك‌واژهٔ واحد (بسیط، یامرکب) قرار گیرند، ممکن‌است درهم ادغام شوند و مزجی گردند و به‌صورت واکهٔ مرکب درآیند. دراین‌حال این مصوتها شخصیت مستقل خود را ازدست می‌نهند و از بحث ما خارج می‌شوند. ولی ممکن است شخصیت خود راکاملاً حفظ کنندکه بحث ما همین است. اگرمصوت نخستین «ی» باشد، در همهٔ زبانها نوعی «ی» صامت خفیف خودرا درفصل مشترك ظاهرمی‌سازد. ولی اگرمصوت نخستین، «ی» نباشد، وضع در زبانهای گوناگون همسان نیست. در زیر وضع توالی مصوتها را در چند زبانی‌که پیش از این در (۱) یاد کردیم، بررسی می کنیم.

انگلیسی. دراین زبان‌که هجاهای«واهلیده» دارد، مصوتهای متوالی اکثراً به‌واکهٔ مرکب تبدیل می‌شوند، مانند intellect*ua*l؛ و گاه هر دو مصوت تا حدی شخصیت خود را نگه می‌دارند، مانند eg*oi*sm. اگر مصوت نخستین a باشد، چه بسا بین آن و مصوت دیگر، «ی» می‌آید، مانند archaic: «آرکه‌ییك»: [ɑ:ˈkeiik].

فرانسه. در فرانسه که هجاهای آن با میزانی «تنش» یا «تنجش» تلفظ می‌شوند، مصوتهای متوالی شخصیت خود را حفظ می‌کنند، ولی مصوت نخستین بدون وقفه وبه سهولت و روانی به مصوت دوم تبدیل می‌یابد، مانند Raf*aë*l، intellect*ue*l، ég*oï*sme. (واژهٔ egoism انگلیسی نیز تا اندازه‌ای در این مقوله قرار می گیرد.) بنابراین در توالی مصوتها در فرانسه همزهٔ فونمیك که هیچ، همزهٔ فونتیك نیز وجود ندارد. وضع زبان روسی مانند فرانسه است.

آلمانی. در آلمانی که هجاهای آن با تأکید تلفظ می‌شوند، در فصل مشترك مصوتهای متوالی، «وقفه» یا «شکاف» [هیاتوس[1]] وجود دارد ومصوت دوم، قویاً با همزهٔ فونتیك آغاز می‌شود، مانند intellekt*u-e*ll و eg*o-i*stisch [نیمخطها را ما قصداً افزوده‌ایم].

عربی. وضع عربی که به اصطلاح زبانشناسان زبانی است مؤکد، از نظر فونتیك مانند آلمانی است، یعنی در توالی مصوتها همزهٔ فونتیك می‌آید که بخلاف آلمانی، فونمیك نیز هست.

1) hiatus

در فارسی وضع اساساً مانند زبان فرانسه است؛ یعنی مصوتهای متوالی معمولاً بدون وقفه [هیاتوس]، یا به‌زبان فیزیولوژیك، بدون بسته شدن چاكنای یا مزمار، یكی به دیگری تبدیل می‌شوند. اما در عین‌حال ممكن است بنا به تأكید یا آهستگی سخن یا ضرورت شعری و غیره، همزهٔ كاملاً مشخصی مانند آلمانی بین مصوتهای متوالی قرار گیرد ـ كه تكرار می‌كنیم: فونمیك نیست. با اینهمه وضع مصوتهای متوالی فرق می‌كند: «رفته‌ام» می‌تواند به دو صورت تلفظ شود: به شیوهٔ فرانسه، بدون وقفه: [ræftɛæm]؛ و به شیوهٔ آلمانی-عربی، با شكاف [هیاتوس] یا با وقفهٔ مزماری: [ræftɛʔæm]. اما اگر مصوت دوم، «ی» باشد، تلفظ مجموعه بی‌وقفه‌تر است، و در فصل مشترك دو مصوت شكاف یا هیاتوس وجود ندارد: روستایی: [ru:stɑ:i:]؛ آیین: [ɑ:i:n]؛ ونظیرهای آنها، مانند archaïque فرانسه. زیرا مصوت ī یا [i:]، حتا درآغاز كلمه نیز، ذاتاً با همزهٔ حفیفتری تلفظ می‌شود تا مصوتهای o و u و a و ā. بنابراین، شكل «روستائی» و «آئین» با همزهٔ فونتیك واقعی یعنی [ru:stɑ:ʔi:] و [ɑ:ʔi:n]را نمی‌توان نمایندهٔ تلفظ غالب فارسی‌زبانان دانست. البته‌درشكل «روستایی» نیز همیشه «ی» صامت غلیظی در فصل مشترك وجود ندارد، یعنی [ru:stɑ:ji:] هم ممكن است در فارسی غالب نباشد. پس، باآنكه باید به وجود اختلافهایی در تلفظ این گونه شكلها در نقاط گوناگون ایران اذعان داشت، می‌توان به این نتیجه رسید كه در شكلهایی نظیر «روستایی» تلفظ فصیح [ru:stɑ:i:] یا حداكثر[ru:stɑ:ʲi:] است ودر فصل مشترك مصوتها همزهٔ فونتیك وجود ندارد. باید بیافزاییم كه «روستا ـ ... ـ ی» را به هرنحوی كه بخوانیم، از نظر عروضی فرقی حاصل نمی‌شود؛ حال آنكه خواندن «هم‌آشیانی» به دو صورت «هماشیانی» و «هم ـ آشیانی» وزن شعر را تغییر می‌دهد كه آشكار است. با همهٔ آنچه گفته شد، نیازی نیست كه «روستائی» را غلط اعلام كنیم، چون از یك سو می‌تواند نمایندهٔ تلفظ معدودی از فارسی‌زبانان باشد؛ و از سوی دیگر نشانهٔ «ء» بالای «ی» از نظرما فقط نشانهٔ توالی مصوتهاست‌كه در زیر توضیح خواهیم داد. از اینها گذشته، «ء» تابع بحث و تفسیر دیگری نیزهست: «ء» را «ی» هم می‌توان گرفت‌كه پس ازاین خواهیم دید. [رسم خط‌كتاب حاضر جز دریكی دو مورد: «روستایی»، «آیین»، و بدینسان.]

۵) با خط‌كنونی فارسی ما به‌شكل همزه واقعاً نیاز داریم. اگراز مصوتهای‌آغازین كه با الف یا همزهٔ الف-شكل نشان داده می‌شوند بگذریم، معمولاً مصوتهای دوم در مصوتهای متوالی داخل كلمه‌ها ـ بویژه كسره در كلمه‌های بیگانه ـ را چه بسا فقط با دندانه و همزه می‌توان نشان داد؛ مانند «سوئد»، «رافائل»، «میكائیل»؛ و نیز واژه‌های عربی مانند «سائل»، گرچه بسیاری از اینها را به «ی» بدل كرده‌ایم: «اوایل». ـ منتها باید بدانیم كه این‌یك‌جریان صوری است و «ئ» دراین موردها از نظر فارسی درواقع امر همزهٔ فونمیك نیست، بلكه یك گرافم، برای مصوت e و i، كه بسته به حالت گوینده می‌تواند با یا بدون همزهٔ فونتیك و فیزیولوژیك تلفظ شود:

/sued/, /rāfāel/, /mikāil/, /sāel/.

۶) و اما بعد، ماجرای دیگری نیز در بارهٔ همزهٔ عربی وجود دارد و آن تغییر و تبدیل وحذف آن است. کوتاهانه، در عربی حرفهای الف، و، ی، که هم صامت‌اند وهم مصوت، چنانکه اشاره کردیم، حروف علّه نامیده می‌شوند و طبق یك سلسله ضابطه‌های سماعی و قیاسی به‌یکدیگر تبدیل پذیرند و گاه در بعضی کالبدها می‌توانند حذف شوند. این جریان درمبحث باریك اعلال جای می‌گیردکه در اینجا بیرون از بحث ماست. همزه صریحاً جزو حروف علّه محسوب نمی‌گردد، ولی از سوی دیگر، تلویحاً «ناسالم» خوانده می‌شود، و می‌توانـد در مواقعی به الف، و، ی، تبدیل یابد، و بعکس؛ همچنین، همزه ممکن است در بعضی کالبدها حذف شود یا با حرف دیگری ادغام‌گردد. این جریان گاه ابدال همزه و تخفیف همزه خوانده می‌شود،که هرچند از نظر مقوله‌بندی بعضی آن‌را از اعلال جدا می‌شمارند، ولی عملاً وواقعاً به اعلال شبیه و ذاتاً با آن یکی است. دراینجا به ضابطه‌های دستوری این تغییرات کار نداریم وفقط چند نمونه یاد می‌کنیم. قرأ، قاری: چنانکه دیـده می‌شود، در یك کالبد همزه آمده است و درکالبد دیگر، ی. مثال دیگر. دور، دائره، مدار: و، همزه، الف. همچنین، عیل، عال، عائله: ی، الف، همزه. می‌تـوان نمونه‌هـای دیـگری نیز یاد کرد. از اینرو اینکه گفتیم همزه جزء ثلاثی مجرد است و شخصیت خود را نگه می‌دارد، باید درپرتو بحث تخفیف وابدال واعلال نگریسته شود.ـ در اینجا اشاره‌می کنیم که‌گرافم عجیب وبحث‌انگیز همزه، به‌یك تعبیر معمولاً به«کرسی» نیاز دارد، جز گـاه در آخرکلمه و در بعضی اوضاع دیگر کـه آزاد قرار می‌گیرد [مانند «ابتداء»، «قراءة» (قرائت)] و دراینجا وارد آن نمی‌شویم. نکتهٔ جالب دیگرآنکه همزه در حساب ابجد، معادل الف است؛ یا می‌توان گفت وجود ندارد.

در برابر اختلال و ابدال و اعلالی‌که در عربی گریبانگیر همزه و الف است،وضع عبری ساده‌تر است.[۱] به این ترتیب کـه درعبری کهن وقفهٔ مزماری بـا الف نمایانده می‌شود و دیگر چیزی جداگانه به نـام «همزه» وجود ندارد. در این زبان «الف» تقریباً هرگز به‌سان مصوت بکار نمی‌رود. بنـابراین الف عبری مساوی است بـا همزهٔ عربی. برای روشن شدن عینی‌مطلب، درزیر فقط بند یا آیهٔ نخستین سفر پیدایش را به‌خط عبری و بـا نشانه‌های فونتیك بین‌المللی می‌آوریم. چنـانکه دیده می‌شود، مصوت «آ» مـانند

۱) با اینهمه از حق نمی‌توان گذشت کـه جستارهای اعلال و ابدال در دستور زبان عربی، نشان دهندهٔ بینش ژرف عربی‌شناسان ایرانی درفونولوژی است. ـ جدا ازآنچه دیگران گفته‌اند، باید خـاطرنشان سازیم که برپایـهٔ مجموع جستارهای این کتاب در زمینه‌های مربوط،:

الف ذاتاً به همزه دگردیسی‌پذیر است و بعکس؛

واو مصوت ذاتاً به واو صامت دگردیسی‌پذیر است و بعکس؛

«ی» مصوت ذاتاً به «ی» صامت دگردیسی‌پذیراست و بعکس.

چرایی اینکه در سنجش مصوتهای گوناگون، قویترین همزهٔ فونتیك فقط در آغاز «آ» و «اَ» به‌گوش می‌خورد همین امر است. در ۳ـ۲ـ۲§، در پانوشت، در بارهٔ «ی» و «و» بیشتر توضیح خواهیم داد.

دیگر مصوتها با نشانه‌های اضافی نمایانده می‌شود:

[bəre:ʔiˈʃi:θ] בְּרֵאשִׁית (پیدایش: درآغاز)
(الف)

[ba:ˈra:ʔ ʔĕloˈhi:m] בָּרָא אֱלֹהִים (آفرید خدا)
(الف)

[ʔe:θ ha-ʃ:a:ˈmajim] אֵת הַשָּׁמַיִם (آسمان را [را آسمان])
(الف)

[wə ʔe:θ ha:ˈʔa:rεs] וְאֵת הָאָרֶץ׃ . (و زمین را [را زمین])
(الف)

[همچنین بسنجید با املای قرآنی «رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ»، «أَبْصَٰرِهِمْ»، و نظایر آن.[۱]]

نیاز به توضیح نیست که این جستارهای آواشناسی سامی برای فارسی‌زبانان یکسره بیگانه‌اند و نامربوط. ولی متأسفانه تا این پرسشهای واژه‌های عربی رایج در فارسی را دقیقاً مطالعه نکنیم وتا حدامکان آنها را در فارسی ساده نگردانیم، نخواهیم توانست خط خودرا هماهنگ سازیم و از آشفتگیهای زاید بپرهیزیم.

۷) یادآور می‌شویم که «ع» درفارسی‌ازنظرآوایی کاملاً مانند همزه تلفظ می‌شود: «رأس»: «رعد»؛ «اسیر»: «عسیر». ولی در خود عربی فونم «ع» نوعی «وقفهٔ مزماری-حلقی انقباضی» است، یعنی با انقباض حلق ـ مانند انقباضی که در آغاز حالت تهوع در ماهیچه‌ها و بافتهای حلق ایجاد می‌شود ـ همراه است؛ و مزمار یا چاکنای درتلفظ «ع»، بخلاف همزه، نیمه بسته و نیمه باز است. بنابراین، بخلاف تصور بعضی، مخرج «ع» بالاتر و جلوتر است از مخرج همزه. نشانهٔ فونتیك«ع»: [ˁ] و[ʕ]. ضمناً اینکه دربرخی آثار تاریخی صدای همزهٔ عربی را با «آواز تهوع کننده» تداعی کرده‌اند، باحتمال مربوط به‌بعضی گویشهای عربی است یا بوده است، نه در همهٔ آنها؛ و به هرسان در حال حاضر در عربی فصیح چنین همزه‌ای شنیده نمی‌شود.ـ اما این نکته در مورد «ع»صادق است.[۲]
[همچنین ← ۳-۲-۲§، تبصره.]

۱) ازچهارنسخه ازقرآن مجیدکه در دسترس‌ما بوده‌اند، دریك نسخهٔ چاپ مصر«رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ» و«أَبْصَٰرِهِمْ» آمده و در دونسخهٔ چاپ‌ایران ونیز درنسخهٔ فلوگل (Gustav Fluegel، لایپتسیگ، ۱۸۳۴)، «رَبِّ الْعَالَمِينَ» و«أَبْصَارِهِمْ».

۲) بسنجید با، بهمنیار، همان اثر،ص۱۵۹: «نظام‌الدین حسن‌بن محمد قمی نیشابوری معروف بنظام اعرج در شرح شافیه‌ی ابن حاجب (ابو عمرو عثمان بن عمر متوفی در سال ۶۴۶) ←

۸) خاطرنشان می‌سازیم که تحمیل بحث همزه به زبانهای ایرانی با پذیرش خط کنونی پیش نیامده، بلکه از زمان گرفتن خطهای قدیمتر مشتق از خط آرامی، مانند خطهای پهلوی و مانوی [و اویغوری] آغاز شده‌است. ولی زبانشناسان ساسانی با بینش صحیح آواشناسی خود این بحث نامربوط را در خط (و زبان) اوستایی واردنکردند. پیش از آن، در خط پارسی باستان نیز بحث بیگانهٔ همزه جایی نداشت [← خط میخی پارسی باستان، ۲-۹ §؛ خط اوستایی یا دین‌دبیری، ۴-۹§]. ـ ضمناً تنها زبان هندواروپایی که تا اندازهٔ محدودی به مفهوم عربی دارای همزه (یا چیزی میان همزه و «ع») است، دانمارکی است، بدون اینکه آن را در نوشتن نشان دهد. در لهجهٔ کاکنی انگلیسی نیز همزه شنیده می‌شود.

۹) برآمد:

دانشمندان، از ابن درید تا شادروانان ملک‌الشعرا بهار، فروزانفر، بهمنیار، ـ همه‌گفته‌اند که همزه در فارسی جز در آغاز کلمه نیاید.[1] درپی بررسی بالا، صحت ودقت این‌گزارهٔ[2] کلاسیک، استوار می‌شود. تنها نکته‌ای‌که ما به‌گزارهٔ کلاسیک افزوده‌ایم این است که آمدن آن نیز در آغاز کلمه، خود بخود است و فیزیولوژیک، نه فونمیک.

در پایان این پرسش مطرح می‌شود که آیا درکلمه‌های بیگانهٔ عربی‌که در فارسی وارد شده‌اند، همزه در میان یا آخرکلمه وجود دارد یا نه. باید بگوییم که هرگاه پیش از همزهٔ ساکن، حرکت بیاید، مانند «تأویل»، مصوت کوتاه به مصوت مرکب (بلند) تبدیل می‌شودکه در ۳-۲-۲§ توضیح خواهیم‌داد. بنابراین در فارسی دراین الگوهمزه‌ای درکار نیست. همچنین، هرگاه همزه درآخر کلمه بیاید، مانند «ابتداء»، فارسی‌زبانان آن را حذف می‌کنند و اگر بنویسند، تلفظ نمی‌کنند. در توالی مصوتها مانند «مسائل» نیز مزمار باز می‌ماند و همزه وجود ندارد: گرافم را نباید با «فون»، یا فونم، اشتباه کرد. ـ تنها حالت وجود همزه در میان‌کلمهٔ عربی رایج در فارسی به تلفظ فارسی‌زبانان،

→

میگوید، «همزه چون از بیخابیخ حلق گفته میشود و **آوازش بآواز تهوع کننده مشابهت دارد** تلفظ بدان برگوینده سنگین و دشوار میآید و قومی از عرب آنرا بتخفیف ادا می‌کنند و ایشان بیشتر اهل حجاز و مخصوصاً قریشند.» [تکیه روی کلمه‌ها از ماست.]

۱) همچنین ← دستور پنج استاد: عبدالعظیم‌قریب، ملک‌الشعراءبهار، بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال‌الدین همائی، رشیدیاسمی، دستور زبان فارسی، ۲ ج، کتابخانهٔ مرکزی، تهران؛ ج ۱، ص ۵؛ و ← همان اثرها از بهمنیار و همائی.

۲) واژهٔ «گزاره» به مفهوم منطقی «قضیه»، «حکم»، «خبر»، «قول جازم» [proposition در انگلیسی و فرانسه، و Satz درآلمانی] از اثرهای زیر گرفته شده است،

ـ غلامحسین مصاحب، مدخل منطق صورت، دانشگاه تهران، ۱۳۳۴؛ سراسر اثر، و فهرست تطبیق اصطلاحات، ص۶۸۳.

ـ حجة‌الاسلام میرزا محمود آقامجتهد خراسانی، رهبرخرد، ج۲، کتابخانهٔ خیام، ۱۳۲۸، [ج ۱، ۱۳۱۳]؛ پانوشت ص ۱۲۶ . در آن پانوشت‌گفته می‌شود که «گزاره» دربعضی نسخه‌های خطی دیده شده است.

آن است که یك هجا باصامت پایان‌پذیرد وهجای دیگر با همزه آغاز گردد، مانند «مسئله». ولی الگوی «مسئله» از نظر فونولوژی فارسی، با «هماهنگ» که به ضرورت شعری «هم-آهنگ» تلفظ شود، یا با دو واژهٔ «هم» و«آهنگ» که در جمله به دنبال هم قرارگیرند (مانند «او هم، آهنگی اجرا کرد») فرقی ندارد؛ کوتاه: «مسئله» در فارسی در الگوی «دوکلمه‌ای» وارد می‌شود.

بنابراین گزارهٔ کلاسیك، درمورد واژه‌های بیگانهٔ رایج درفارسی نیز درست است.

□ برای جزئیات املایی توالی مصوتها درفارسی ← ۴-۴§؛ برای جزئیات شکلی و املایی همزه در کلمه‌های عربی و عربی‌تبار رایج در فارسی ← ۱-۵§. برای شکل کوتاه «ی» اضافت پس از«ه» ناملفوظ یا «ه» بیان حرکت [«ی» ابتر، «ی» مرخم]، که در ظاهر شبیه همزه است، ← ۸-۴§.

۲-۱-۲ حرفهای ث و ذ

۱) این حرفها هم به‌زبان فارسی تعلق دارند و هم به‌زبان عربی. برای نمونه:

فارسی: ارثخشمیثن، اغریرث، کیومرث،
ارثنگ [شکل دیگری از «ارتنگ»]؛
آذین، آذر، گذر، تذرو.

عربی: مثلث، واثق، مثل، ثانیه؛
ذبح، ذرع، مذکور؛ و غیره.

این حرفها در فارسی امروزین به‌ترتیب مانند «س» و «ز» تلفظ می‌شوند. ولی چنانکه خواهیم دید، صداهای اصلی «ث» و «ذ» در دورانهای قدیم در زبان ما وجود داشته‌اند و اکنون نیز در پاره‌ای زبانها وگویشهای ایرانی خاوری و باختری عیناً تلفظ می‌شوند. صداهای اصیل ایرانی ث و ذ شبیه‌اند به ث و ذ در عربی فصیح[1]، و به th انگلیسی به ترتیب در واژه‌هایی مانند three و father، و همچنین به þ و ð در ایسلاندی، θ و δ در یونانی امروزین، و c و z، و گاه d در اسپانیایی [کاستلیانو].

اصطلاح فنی آوائیك ث اصلی، صامت «نوك زبانی-دندانی سایشی بی‌آوا» است؛ و ذ اصلی، صامت «نوك‌زبانی-دندانی سایشی آوایی»؛ نشانه‌های آوائیک، به ترتیب: [θ] و [ð]؛ نشانه‌های فونمیک: /θ/ و /δ/، یا بسادگی θ و δ.

اینکه ما ث را در شمار حرفهای مشترك فارسی و عربی دانسته‌ایم، بیشك با سابقه‌های ذهنی بعضی خوانندگان آخشیج گونه است.

انگشت‌شمار بودن «ث» و «ذ» درفارسی امروزین، درگوهر خویش دلیلی برچیزی نیست، زیرا حرف «ژ» نیز درفارسی کمیاب است.

ولی مهمترین دلیلی که می‌توان به‌ضد فارسی‌شمردن «ث» اقامه کرد، مسئلهٔ همخوانی

۱) در بسیاری لهجه‌های عربی «ث» و «ذ» به‌ترتیب به «ت» و «د» تبدیل می‌شوند.

نوشتار و گفتار است: یك حرف، یا گرافم، هنگامی می‌تواند متعلق به‌زبان معینی دانسته شود که نمایندهٔ واك یا فونمی در آن زبان باشد؛ واگر نباشد، متعلق به‌آن زبان نیست. می‌توان گفت که «ث» درفارسی کنونی دقیقاً مانند «س» تلفظ می‌شود، پس زاید است و فارسی نیست. ـ این ایراد درمورد فارسی کنونی وارد است. تنها دشواری آن دراین‌است که تعمیم آن وضع «ذ» را هم متزلزل می‌کند. زیرا «ذ» هم در فارسی کنونی دقیقاً مانند «ز» تلفظ می‌گردد. پس اگر به‌این دلیل «ث» را فارسی ندانیم، «ذ» را هم باید طرد کنیم. ولی هیچ یك از استادان زبان فارسی تاکنون در فارسی شمردن «ذ» تردید نکرده است. چنانکه دیده می‌شود، دراینجا یك تناقض واقعی درمیان است.

ما برآنیم که برای فروگشودن این تناقض، باید کل زبان را درنگرداشت، یعنی باید هم با دید تاریخی و ازنگرگاه تکامل تاریخی زبان، وهم ازنگرگاه دشواریهای کنونی زبان فارسی بدان نگریست. در زیرخواهیم دید که θ (ث) یکی ازفونمهای زبان ایرانی نخستین است.

۲) بررسی تاریخی θ (ث) و δ (ذ) از ایرانی نخستین تا پارسی نوین:

بروگمان و بارتولومه (بخلاف هوبشمان)، $\theta =$ þ و $\delta =$ đ را برای هندواروپایی نخستین وارد می‌کنند که به این‌صورت به ایرانی نخستین نمی‌رسند. ولی به هرسان ایرانی نخستین به‌نوبهٔ خود بعضی از tʿها و tهای هندواروپایی را به θ (ث) تبدیل می‌کند.[۱] بنابراین، ایرانی‌نخستین θ دارد، ولی‌باحتمال δ ندارد. نکتهٔ جالب اینکه فونمهای θ و δ درهندی باستان وجود ندارند و هرگز در شاخهٔ هندی بوجود نمی‌آیند و به جای آنها فونمهای دمی یا «ه» دار بکار می‌روند، یعنی tʿ [یا t^h یا th ـ با th انگلیسی اشتباه نشود]، و dʿ[یا d^h یا dh].

θ ایرانی نخستین چه بسا در اوستایی و پارسی باستان به جای خود می‌ماند. از سوی دیگر، اوستایی δ را نیز ازبعضی θ ها و d ها و t های ایرانی نخستین تولید می‌کند؛ بنابراین هم θ دارد وهم δ. وضع δ درپارسی باستان کاملاً روشن نیست. ولی کنت[۲] و بارتولومه[۳] (که چند دهه پیش ازکنت دراین باره نوشته است) برآن‌اندکه احتمالاً برخی از d های پارسی باستان، در حالت اندرآوایی[۴]، δ خوانده می‌شده‌اند. هوبشمان و میه و بنونیست نیز همین نگر را دارند [← ۲-۲-۹ §، (۶)]. در صفحهٔ بعد ترادیسی واجهای مورد بحث در ایرانی باستان نمایانده شده است [با ساده کردن مطلب]:

1) Christian Bartholomae, *GrIrPh* I, 1, S. 2-27, 45-47.
tʿ دمی یا «ه»دار (آسپیره) است؛ آن را t^h یا th نیز می‌توان نوشت.

2) Roland G. Kent, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, 2nd. ed., American Oriental Society, New Haven, Connecticut, 1953; §59, (a).

3) *GrIrPh* I, 1, S. 159. 4) intervocalic

ایرانی نخستین	اوستایی	پارسی باستان
← θ	θ ⟷	š ، θ
	δ	
← θr	θr ⟷	[1]ç = θr
← s	s ⟷	š ، θ ، s
	θ ⟷	θ
← d	d ⟷	d
	δ ⟷	δ(?)
	t̲ ⟷	*d
← t	t ⟷	θ ، t
	θ ⟷	(t) ، θ
	t̲ ⟷	– ، t

درگروه ایرانی خاوری، معادلهای θ و δ اوستایی معمولاً به جای خود می‌مانند؛ چنانکه درمرحلهٔ میانه درلهجه‌های گوناگون سغدی[2] و در زبان خوارزمی[3]، و درمرحلهٔ نوین درزبانها و گویشهای پامیر، ازجمله در«ساری‌گلی» ـ یا «سریکلی» ـ دیده‌می‌شود.[4]

۱) θr و ç هردو نمایندهٔ صدایی‌اند که چگونگی‌آن هنوز کاملاً روشن نشده است. θr طبق ترانویسی بارتولومه است و ç طبق ترانویسی کنت. در ۲ـ۹ § (ضمن جدول) در این باره بیشتر توضیح خواهیم داد. [θr با θr اشتباه نشود!]

2) Ilya Gershevitch, *A Grammar of Manichean Sogdian* (Publications of the Philological Society), Blackwell, Oxford, 1954; §§1, 58-60.

3) W. B. Henning, *A Fragment of a Khwarezmian Dictionary*; ed. by D. N. MacKenzie, Tehran University, London, 1971; p.6 *et passim*.

۴) زبان «ساری‌گلی» در «ساری‌گل» بکار برده می‌شود. ساری‌گلی از خاوری‌ترین لهجه‌های پامیر است. [ضمناً «ساری‌گل» ضبط لغت‌نامهٔ دهخداست که نسبت‌آن می‌شود «ساری‌گلی»؛ ـ این زبان را خانلری «سریکلی» ضبط کرده است، تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۴۴.] همچنین←

– T. N. Paxalina, *Sarykol'skij jazyk (issledovanie i materialy)*, Izdatel'stvo «Nauka», Moskva, 1966; str. 12-13.

– Wilhelm Geiger, *GrIrPh* I, 2, S. 292, 299-303.

θ و δ همچنین در گروه ایرانی باختری تاهمین امروز وجود دارند که خواهیم دید.

۳) ترادیسی بعدی δ و θ در پارسی میانه و پارسی نوین [در گروه ایرانی باختری]:

الف) δ (ذ). باید دانست که δ در ایرانی باستان معمولاً اندرآوایی است.[۱] در پارسی میانه و نوین بعضی δها و d های ایرانی باستان به y تبدیل می‌شوند، گاه نیز به «ه» ، «ز» [و «د»!]؛ گاه حذف می‌گردند و گاه وضعی تاریک پیدا می‌کنند.

چند نمونه:

اوستایی	پارسی میانه	پارسی نوین [تلفظ زمان فردوسی]	پارسی امروزین
mada- , maδa-	may	may	mey
pad- , paδ-	pāy	pāy	pā(y)
maiδyąna-	mayān	mayǎn	miyǎn

نمونه‌هایی از تبدیلهای دیگر:

اوستایی	پارسی میانه	پارسی نوین [تلفظ زمان فردوسی]	پارسی امروزین
spāda- , spāδa-	spāh	sipāh, ispāh	sepāh, (espāh)
aδairi, aδara-	ēr, azēr	zēr	zīr
suγδa-	suγuδ, suguδ, sugd	suγd	soγd
vərəδka-, vərəṯka-	gurdak [تلفظ اشکانی], gurdag [تلفظ ساسانی]	gurda	gorde

۱) فقط یادآور می‌شویم که حرف 𐬝 = ṯ اوستایی، چنانکه خواهیم دید تلفظی دارد شبیه به θ و δ. این حرف در انتهای واژه‌ها فراوان است، ولی فقط بر سر سه واژه آمده: ṯkaēša- ، ṯbaēš- و ṯbišiš- . واژه‌های اخیر به ترتیب چنین تلفظ می‌شوند: ['θkaiʃa] و [ðbaiʃ] و ['ðbiʃiʃ].

نکتهٔ جالب این است که δ ایرانی باستان در چه تاریخی به y بدل شده است. زالمان به هوبشمان استناد می‌کند و می‌گوید که این فراروند می‌بایستی بین سده‌های نخست پیش از میلاد تا پنجم، یا شاید چهارم پس از میلاد کامل شده باشد.[1] این پهنهٔ زمانی فصل مشترک دوران اشکانیان [سدهٔ سوم پیش از میلاد تا اوایل سدهٔ سوم بعد از میلاد: ۲۲۶ بم - ۲۵۰ قم]. و دوران ساسانیان [۶۵۲-۲۲۶ بم] را در برمی‌گیرد. - نگر هوبشمان با توجه به املای وام‌واژه‌های ایرانی میانه در دیگر زبانها، و نیز پاره‌ای ویژگیهای نوشتاری و خواندنی پهلوی توجیه‌پذیر است. برای نمونه، کلمهٔ «را» در پهلوی کتابی نوشته می‌شود. را می‌توان برپایهٔ تلفظ قدیم دوران میانه، یعنی پهلوی اشکانی rāδ خواند، یا بر پایهٔ تلفظ پهلوی ساسانی rāy. [در اینجا اشاره به‌دو شکل «مادّه» و «مایه» که دراصل یک‌اند نیز جالب است. وجود تشدید در واژهٔ فارسی «مادّه» که درپایه شکلی است کهن‌تر، نتیجهٔ دخالت عربان است.] در رابطه با «اشکانی» و «ساسانی»، باید بیافزاییم که ژیلبرلازار، δ را «شمالی» و y را «پارسی» می‌خواند.[2]

از سوی دیگر، بنا به زالمان، صامتهای انسدادی بی‌آوای p و t و k و č ایرانی، در پارسی میانه در حالت سر-آوایی به‌جای خود می‌مانند ولی در حالت اندرآوایی، در تاریخی قدیم شروع می‌کنند که به صامتهای سایشی و/یا آوایی یعنی w [یا β] و δ و g [یا گاه γ] و ž [و ǰ] بدل شوند.[3] راستارگویوا که در بحث خصوصیتهای املایی پارسی‌میانه همان مطلب را گسترانده‌است، می‌گوید: «درمتون پهلوی دورهٔ ساسانی املاء قدیمی رعایت می‌شد بدین ترتیب که لغات به تلفظ قدیمی یعنی اشکانی ثبت می‌شدند.»[4] او در زمینهٔ تبدیل t به δ دو مثال می‌دهد: «paδ [مثلاً در «پذیرفتن»] را pat و و می‌نوشتند... «آبادان» āwāδān [یا āβāδān] تلفظ می‌شد ولی در خط [=āpātān] ثبت می‌شد.»[5] مکنزی نیزچنین اشاره می‌کند: «کافی‌است β و δ و γ و ž را تحقق ممکن b و d و g و ǰ پشت-آوایی[6] دانست.»[7] و اما هوبشمان، به نقل از زالمان، ترادیسی t اندرآوایی را به δ در سدهٔ پنجم میلادی کامل شده می‌داند.[8] - در اینجا خاطر-

1) Salemann, *GrIrPh* I, 1, S. 259-260.
2) Gilbert Lazard, *La Langue des plus anciens monuments de la prose persane*, Librairie Klincksieck, Paris, 1963; § 29.
3) Salemann, *GrIrPh* I, 1, S. 256.
۴) و. س. راستارگویوا، دستور زبان فارسی میانه، ترجمهٔ ولی‌الله شادان، بنیادفرهنگ ایران، ۱۳۴۷؛ ص ۱۸.
۵) همانجا. [توجه، مطالب داخل قلاب [] از مؤلف این کتاب است.]
6) postvocalic
7) D. N. MacKenzie, *A Concise Pahlavi Dictionory*, Oxford, 1971; p. xv.
8) *GrIrPh* I, 1, S. 257.

نشان مـی‌سازیم کـه زالمان در بحث خود دربارهٔ پارسی میانه در *GrIrPh*، حرف t اندر-آوایی و «ته-آوایی»[1] پشت-آوایی پهلوی را معمولاً δ (ذ) برمی‌نویسد. ما دربارهٔ نگر مورد بحث ملاحظهٔ کوچکی داریم که در بررسی θ (ث) باز خواهیم نمود.

آنچه مربوط به مرحله‌های نخستین فارسی نوین است، معادل t اندرآوایی وپشت-آوایی ایرانی میانهٔ اشکانی، ذ است [ذال معجمهٔ نقطه‌دار، نه دال مهملهٔ بی‌نقطه]. برای نمونه:

پذیذ[پدید]، خرذ [خرد]، بوذ [بود]؛ ـ اما: دیذ [دید]، خذاوند [خداوند]، بوذند [بودند]، گفتند، رفتند.

برای استوارساختن برنهادهٔ بالا دو دلیل قطعی دردست‌است. یکی املای نسخه‌های خطی قدیم فارسی نوین است، و دیگر مسئلهٔ قافیه. چنانکه همگان می‌دانند، در آغاز ادبیات فارسی دری «ذ» ته-آوایی هرگز با «د» عربی قافیه نمی‌شده‌است. مثلاً قافیه‌کردن بوذ [بود] یا سوذ [سود] با عود، ناشدنی بوده، حال آنکه می‌شده است که ندیذ [ندید] با تعویذ قافیه‌کرده آید [سنایی].[2]

بنابه پاؤل هورن، برپایهٔ مدرکهای متن‌شناسی، می‌توان چنین برآورد که در سدهٔ سیزدهم میلادی، بتدریج تلفظ δ از فارسی دری حذف می‌شود و صدای حرف «ذ» تبدیل می‌یابد به «ز».[3] البته بسیاری «ذ»ها به «د» ترا می‌دیسند که آشکار است. پرویز ناتل خانلری دراین‌باره شرحی دقیق دارد که ضمن آن می‌گوید: «این که در آغاز قرن هفتم [هجری] شمس قیس و خواجه‌نصیر برای تشخیص این دو صامت [«د» و «ذ»] محتاج به ذکر یا وضع قاعده شده‌اند خود دلیل است که دراین زمان دیگر در زبان زنده و جاری این تفاوت مشهود نبوده است.»[4] چنانکه دیده می‌شود، داوری پاؤل هورن و خانلری در این مورد با هم مطابقت دارد؛ و البته، نباید پنداشت که این ترادیسیها در همهٔ نقطه‌ها و لهجه‌های فارسی همزمان بوده باشند. وارد شدن درجزئیات ما را دور خواهد برد، فقط اشاره می‌کنیم که در فارسی هنوز است‌گاه در املای یك کلمهٔ واحد هردو امکان «د/ذ» و «د/ز» دیده می‌شوند: آذین و آدینه: آدین [آیین؛ـ آیینه، آینه]؛ بددل: بزدل؛ و مانند آنها.

اینك پرسشی پیش می‌آید و آن اینکه آیا مـی‌توان در فارسی امـروزین واژه‌ای یافت که «ذ» آن سرراستانه نمایندهٔ δ ایرانی باستان باشد؟ ما صریحاً به چنین واژه‌ای

۱) به‌آلمانی Auslaut(end). خاطرنشان می‌سازیم که Anlaut و Auslaut همیشه‌اسم‌اند، ولی anlautend و auslautend وجه‌های وصفی مضارع یا معلوم («اسم فاعل») اند که به‌عنوان صفت بکار می‌روند.

۲) همچنین ـــ «آنان که بپارسی سخن میرانند/درمعرض دال ذال را ننشانند// ماقبل وی ار ساکن جز وای بود/ دال است و گرنه ذال معجم خوانند.» [خواجه‌نصیرطوسی به نقل از دهخدا.]

3) *GrIrPh* I, 2, S. 82.

۴) تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۱۸۸-۱۸۶.

برنخورده‌ایم؛ ولی در این زمینه بررسی واژهٔ «آذین» و شکل دیگر آن «آدین» جالب است. «آذین» چنانکه اشاره کردیم همان «آیین» است: آذین‌بندی = آیین‌بندی. «آیین» درفرهنگ پهلوی بهرام فره‌وشی[۱]، advēn آمده‌است. مهردادبهار[۲] واحمدتفضلی[۳]، این‌واژه را ۱۵۲۹۳ = 'dwynk' می‌دهند و آن را ēvēnag می‌خوانند. تفضلی پازند آن را āina برمی‌نویسد.[۴] ضبط مکنزی[۵] عیناً مانند بهار و تفضلی‌است وقرائت او ēwēnag. اما زالمان، واژهٔ پهلوی را هفتادواندی سال پیش به āδēnak [āδēnag] تصحیح کرده است و پاؤل هورن با او هماواز است.[۶] – از سوی دیگر مکنزی حرفهای این کلمه را در پارسی میانهٔ مانوی 'ywyng ضبط می‌کند. دراینجاوجود «د» و«ی» ودر دو شکل پارسی میانه، معنادار است؛ به‌این ترتیب که ممکن است شکل نخستین ایرانی باستان این‌واژه – چه واقعی، چه فرضی – با δ و d آمده باشد و سپس دریکی از راههای تکاملی به «ی» بدل شده باشد: «آیین»؛ و در راه دیگر تکاملی همان «ذ» (یا «د») مانده باشد: «آذین» و «آدین». – ژیلبرلازار شکل فرضی پارسی باستان را -ādaina* ضبط کرده است،[۷] که شکل قیاسی وفرضی اوستایی آن می‌شود: -ādaēna* و -āδaēna*.

البته ریشه شناسی فرضی بالا ممکن است مطابق با واقع نباشد. پاؤل هورن ریشهٔ «آذین،آدین، آیین، آیینه، آینه» را -ā+√dāi می‌دهد.[۸] (-√dāi ریشهٔ «دیدن»است.) اما ریشهٔ دیگری نیز می‌توان برای اینها اندیشید، و آن شکل فرضی -aiti-vaēna* اوستایی و -ati-vaina* پارسی باستان است. aiti و ati به معنای «فرا»، «پیش»، «ترا»، و «طی»است: همریشه با -áti سنسکریت، ἔτι=eti و ἀντί=anti یونانی، *et* و *ante* لاتین، und آلمانی، و and انگلیسی؛ [ریشهٔ اصلی هندواروپایی: eti*]. -vaēna و -vaina نیزریشهٔ «بین» است. – اگرریشه‌شناسی اخیردرست باشد، تصحیح زالمان در شکل پهلوی دیگر مورد پیدا نمی‌کند؛ و از آن گذشته، «ذ» برابر t ایرانی باستان خواهد شد، نه d یا δ ایرانی باستان.

ب) θ (ث). θ ایرانی باستان درپارسی میانه و نوین، چه‌بسا به«ه»، «س»، «ت»، وندرتاً به «ف» تبدیل می‌شود و گاه بکلی حذف می‌گردد.

توجه‌کنید به نمونه‌ها در صفحهٔ روبرو.

۱) بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

۲) واژه‌نامهٔ بندهش، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.

۳) واژه‌نامهٔ مینوی خرد، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.

۴) همانجا.

5) D. N. MacKenzie, *op. cit.*

6) *GrIrPh* I, 2, S. 45. 7) *Op. cit.*, §§ 29-30.

8) *Grundriss der neupersischen Etymologie*

اوستایی	پارسی باستان	پارسی میانه	پارسی نوین [تلفظ زمان فردوسی]	پارسی امروزین
	xšāyaθiya-	šāh	šāh	šāh
fras-	fraθ-	purs-	purs-	pors- [ستاك مضارع «پرسیدن»]
vərəθraγna-		varahrām	bahrām	bahrām
pāθrāi-		pās	pās	pās
čiθra-	čiθ^{r}a- یا čiça-	čihr	čihr	čehr
puθra-	puθ^{r}a- یا puça-	1)pus, 2)puhr	1)pusar, pus; 2)pūr	1)pesar, 2)pūr
raθaēštar-, raθaēštā-, raθōištā-		artēštār	*artēštār	arteštār
θraētaona-	*θraitauna-	frēδōn	farēδōn, fərēδōn	farīdū̆n, fereydū̆n
dāθra-		dāsr	dāra	dāre
x^{w}āθra-		xwā(h)r	xwār	xār [در نوشتن: xwār]

دراینجا باید گفت‌که در پارسی میانه، معادل نوشتاری θ و t ایرانی باستان، یعنی ‌م در حالت ته‌ـ‌آوایی درموردهایی به‌احتمال قوی θ تلفظ می گردد. یعنی ضمن اینکه ما نگر زالمان را دربارهٔ خوانده شدن م اندرآوایی به صورت δ، در اساس مـی‌پذیریم، در حالتهای پشت‌ـ‌آوایی و ته‌ـ‌آوایی، در موردهایی چند، «انحراف بی‌آوا» ازنگر او ـ یا از پاره‌ای قرائتهای او ـ را با واقعیت مطابق می‌دانیم. البته خود زالمان تلویحاً می‌پذیرد که

حرف «𐭲» علاوه بر t و d و δ، به صدای θ نیز خوانده می‌شده است.[۱] دراین زمینه ما به دو سه کلمه برخورده‌ایم که «ث» خود را ازایرانی باستان تاهمین امروز نگه داشته‌اند. یکی ازآنها «اغریرث» است. در زیر «اغریرث» را با «کیومرث» می‌سنجیم:

پارسی امروزین	پارسی نوین [تلفظ زمان فردوسی]	پارسی میانه	اوستایی
aγrīras (اغریرث[۲])	aγrēraθ	= [illegible] = 'klylt' aγrēraθ	aγraēraθa-
kayūmars, kiyomars (کیومرث[۳])	kayōmarθ, gayōmarθ	= [illegible] =g'ywmlt' *gayōmarθ	gaya-marətan-

کلمهٔ دیگر «ـ میثن» است که درآن، θ ایرانی باستان در حالت اندرآوایی نیز تاکنون «ث» مانده است. «میثن»، شکل دیگری است از «میهن»، که در نام پاره‌ای شهرها و آبادیهای خاوری ایران می‌آید، مانند «ارثخشمیثن» (arθaxošmīθan) و شکل دیگر آن، «رثخشمیثن»؛ و «خرمیثن» (xormīθan و xormēθan و xormayθan).[۴] اصل اوستایی: maēθana- ، درپهلوی این واحد به سان یك لغت، مانند فارسی نوین با «ه» می‌آید: [illegible] =mēhan=myhn'؛ ولی ما املای پهلوی «ارثخشمیثن» و«خرمیثن» را نیافته‌ایم، و نمی‌دانیم املای واقعی یا فرضی پهلوی این نامها باـ است یا با 𐭲 .

1) *GrIrPh* I, 1, S. 255.

ـ در بارهٔ همین موضوع در مقالهٔ «پهلوی» **لغت‌نامهٔ دهخدا** مطلبی هست که عیناً نقل می‌کنیم: «[خط پهلوی] اگرچه برای «ث» و «ذ» هم حرف خاصی ندارد، اما حرف «ت» [𐭲] گاهی بجای «ث» وگاهی بجای «ذ» می‌نشسته‌است.» (۲۵، ص۵۷۰).

۲) «اغریرث» نامی است خاص: برادر افراسیاب. معنای «اغریرث» کاملاً روشن نیست. جزء اول آن aγra- به معنای «قله»، «رأس»، «نخست»، «سر»، همریشه است با ágra در سنسکریت و ἄκρον=akron در یونانی؛ [بسنجید با *acro*phobia, *acro*nym]. raθa- هم به معنای «گردونه» است. اما مشکل بر سر مجموع این نام است. بارتولومه مجموع aγraēraθa- را «[کسی که] گردونه[اش] به‌قله پیش‌می‌رود» معنا می‌کند. شاید بتوان آنرا «دارای گردونهٔ بلند» نیز معنا کرد.

۳) مهرداد بهار همچنین شکل دیگری برای «کیومرث» وارد می‌کند: [illegible] = g'ywkmlt'، و هر دوی اینها را gayōmard و gayōmird می‌خواند [← واژه‌نامهٔ بندهش.]

4) Cf. Salemann, *GrIrPh* I, 1, S. 261.

همچنین، دراین زمینه واژهٔ «کد» و «کده» [کدبانو، دانشکده] که درقدیم «کذ» و «کذه» نوشته می‌شده است نیزجالب است. این واژه به صورت «کت» و «کث» در نام پاره‌ای ازشهرها وآبادیهای ایران‌زمین دیده می‌شود، مانند «بسکت»، «تنکت»، «چرکت»، «خاره‌کت»، «پنجکت»، «بناکت»؛ و نیز: «کت» و «کث» [بتنهایی]، و «اخسیکث»، «اسبکث»، «بارسکث»، «خرغانکث»، «بومجکث»، «بلاکث»، «تون‌کث». اصل اوستایی «کده» و «کذه» و«کد» و«کذ» و«کت» و«کث»، -kata است، وشکل پهلوی آن با [illegible] : [illegible] = ktk' = kaδag. درنامها،شکل پهلوی بناچار می‌بایستی *[illegible] = kt' بوده باشد. این وضع باز این نکته را تأیید می‌کندکه هرچند [illegible] درحالت اندرآوایی به δ تبدیل می‌شده، ولی درحالت ته‌ـ‌آوایی درموردهایی θ به لفظ می‌آمده است. ـ دراینجا باید از شهر «کاث» درخوارزم هم یادکرد. ما نمی‌دانیم که آیا «کاث» و شکل دیگرآن «کات»، همان «کث» است، یاکلمه‌ای است مستقل. مهرداد بهار شکل پهلوی «کاث»را [illegible] = k't برنوشته است وآن را kāθ و kāt می‌خواند.[1] به هرسان، اصل اوستایی این نام را نیافته‌ایم [ولی یادآور می‌شویم‌که صرفاً از نگرگاه فونولوژیك، ترکیب k و ā و θ (یا t ، یا δ پس از -ai-) در اوستایی وجود دارد؛ ← بارتولومه، فرهنگ ایرانی باستان[2]].

سرانجام، یك کلمهٔ دیگر نیز یافته‌ایم که θ اوستایی در پهلوی s نوشته شده و در فارسی‌کنونی هم با «ث» و هم با«س» وهم با «ه»آمده‌است، و آن«خونیرث»: «خونیرس»: «خونیره»است. اصل‌اوستایی: -xʷaniraθa. در پهلوی [illegible] = hwnyls = xwanīras. مهردادبهار دراثرهای خود[3] هرسه شکل فارسی بالا را بکار می‌برد. تفضلی شکلهای فارسی‌متعددتری می‌دهد، ولی‌به هرسان، θ اوستایی درنوشتن فارسی او به‌همان سه شکل «ث» و «س» و «ه» ظاهر می‌شود.[4]

۴) اینك می‌توان دلیلهای وجود θ را درپارسی میانه ونوین خلاصه کرد و بر شمرد:

یکی از دلیلها برای وجود θ در پارسی میانه و خوانده شدن حرف «ث» به‌صدای [θ] در مرحله های نخستین فارسی نوین، کتابت حرف «ث» است. اگر «کیومرث»، «اغریرث» ، «ارثخشمیثن» ، «ارثنگ» ، «کث» ، «کاث» ، «اخسیکث»، «خرمیثن»، «ثغ» «تهمورث»، و کلمه‌های دیگر، در سده‌های دوم وسوم هجری به‌صدای «س» خوانده می‌شده‌اند، به چه‌دلیل حرف «س» درنوشتن آنها بکارنرفته است؟ درست‌است‌که گاه شکلهای

۱) واژه‌نامهٔ بندهش. درآنجا [illegible] در دوترکیب آمده است:
kāθakān / kātakān ،«کاثکان»؛ و:
kāθdēh / kātdēh ،«شهر کاث»، «کاثده».

2) Christian Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 2. unveränderte Aufl., Walter de Gruyter, Berlin, 1961.

۳) واژه‌نامهٔ بندهش؛ و اساطیرایران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

۴) واژه‌نامهٔ مینوی خرد.

جنبی با «ت» و «س» نیز وجود دارند،[۱] ولی اینها وجـود «ث» را نفی نمی‌کنند. البته می‌توان گفت پیشینیان «غلط نوشته‌اند»؛ ولی ایـن پاسخ بـا روش علمی بیگانه است و زبانشناس را بکارنمی‌آید.

دیگراینکه اگر وجود «ث» را در فصل مشترك پارسی میانه و نوین انکار کنیم در مورد وجود θ در پازند دچار اشکال خواهیم شد. ۴ پهلوی در پازند هم t نوشته می‌شود ، هم t̰ و هم گاه θ. برای نمونه:

پهلوی	پازند	پارسی نوین
rāst=r'st'=	rāst	راست
‹zat = zt'=	zat̰	زد [از «زدن»]
zaδ		
gētīg=gytyk=	gəθī	گیتی

حتا درحالتهای سر-آوایی ممکن است درپازند به جای ۴ پهلوی، θ بیاید؛ مانند پهلوی: tagīgīh ( ) ، پازند: θagī [دلیری، نیرومندی؛ ـ بسنجید با «تکاور»]. در اینجا باید اندکی دربارهٔ حرف t̰ [اصل اوستایی] که درپازند وسیعاً بکار می‌رود، توضیح داد. جکسن می گوید: «تردید زیادی درمیان نیست‌که t̰ اوستایی [شیوهٔ ترانویسی خود جکسن: t̹] معمولاً ارزش سایشی دارد. به نظرمی‌رسدکه t̰ در جایی بین t و d و θ و δ [شیوهٔ خود او: þ و đ] قرار داشته باشد.»[۲] بارتولومه نیزهمین نگر را دارد: «حرفی‌که به t̰ ترانوشته می‌شود، یك صامت سایشی است که هم بی‌آواست و هم آوایی، وبه صداهایی‌که با θ و δ نمایانده می‌شوند نزدیك است.»[۳] ولی مورگن ستیرنه[۴] برآن است‌که t̰ یك انسدادی «رهانشونده»، آوایی یا بی‌آواست، نه سایشی. با اینهمه ما فعلاً برپایهٔ مجموعهٔ قرینه‌ها، دراین جستار به نگر جکسن-بارتولومه تکیه می‌کنیم. ـ ضمناً «ذ» و «ث» چنانکه می‌دانیم، قرینهٔ یکدیگرند، فقط دریکی تارآواها ارتعاش پیدا می‌کنند، و دردیگری، نه؛ عیناً مانند «ز»و«س». وقتی زبانی یکی ازاینها را داشته‌باشد،

۱) بـرای نمونه، «ارثنگ» / «ارتنگ». ← لغت فرس منسوب به اسدی طوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، طهوری، تهران، ۱۳۳۶؛ و نیز: *GrIrPh* I, 2, S. 12.ـ اصل اوستایی، airyō-saŋhō.

2) A. V. Williams Jackson, *An Avesta Grammar in Comparison with Sanskrit*, Kohlhammer, Stuttgart, 1892; § 81.

3) *GrIrPh* I, 1, S. 153.

4) Georg Morgenstierne, ‹Orthography and Sound-System of the Avesta›, *NTS*, XII, 1942; pp. 69-70 (§ 78).

معمولاً دیگری را نیز داراست، مانند هندواروپایی نخستین، و نیز مانند ایسلاندی، انگلیسی، اسپانیایی، یونانی، عربی.[1] [ما تاکنون دراین زمینه به یك استثنا برخورده‌ایم و آن زبان دانمارکی است، که نوعی δ دارد ولی θ ندارد.] در نتیجه ما وجود ṯ را در پازند، دال بروجود صداهای θ و δ در سدهٔ سوم هجری در ایران می‌دانیم. ـ یك دلیل دیگر:

دربلوچی که ازگویشهای ایرانی باختری (شاخهٔ شمالی) است و به مرحلهٔ میانه نزدیك است، فونمهای θ و δ وجود دارند، مانند māθ-pʿiθ به معنای «مادر ـ پدر»، «پدر ومادر»؛ dīθ: «دود»؛ gvandāδ: «کوتاهی»؛ drāžāδ: «درازا(ی)». بلوچیان از کجا می‌توانند θ ـ و δ ـ را بدست آورده باشند؟ در همسایگی خاوری ایشان فونم θ ـ و δ ـ هرگز وجود نداشته است. بنابراین گرفتن آن ازهندی و اردو و پشتو مطرح نیست. (در این زمینه باید توجه داشت که بلوچها دراصل در سرزمینهای کنونی خود نبوده‌اند وظاهراً ازشمال به‌جنوب کوچ کرده‌اند.[2]) درنتیجه وجود θ و δ را در بلوچی، باید دلیل وجود این صداها در ایران‌زمین، درگذشته‌ای دور دانست.

در پایان به‌یك نکته اشاره می‌دهیم، وآن اینکه نباید پنداشت هر«ث» و «ذال»ی در فارسی، اصیل باشد. موضوع این است که تا لغتی شناسنامه نداشته باشد، نمی‌توان روی شکل یا تلفظ آن تکیه کرد. ـ در زیر فقط چند نمونه را یاد می‌کنیم:

«تهمورث» دراوستایی به‌صورت taxma-urupay- می‌آید. این‌نام در پهلوی به دو صورت نوشته می‌شود: [illegible] = thmwlyt' = tahmūrīt [و tahmūrīθ ؟ تبدیل p اوستایی به t و θ ؟]؛ و [illegible] = thmwlp' = tahmūrip . طبق تفضلی، گویا حرف p پهلوی = [illegible] را در دستنوشتها به‌نشانهٔ اضافی «ا» پیوندانیده‌اند و به صورت [illegible] نوشته‌اند؛ در نتیجه [illegible] = p پهلوی به عنوان [illegible] = t درك شده، و«تهمورپ» به‌خطا «تهمورت» و«تهمورث» خوانده شده‌است.[3] البته هیچ‌کس گمان نداردکه «تهمورث» را اکنون باید «تهمورپ»نوشت، زیرا این دخالت در تلفظ خواهد بود. نوشتن آن به‌صورت «تهمورس» نیز غلط‌احتمالی تاریخی را برطرف نمی‌سازد.

«ثغ» به‌معنای «صنم» و«بت» ظاهراً ازسغدی وارد دری شده‌است؛ ما احتمال می‌دهیم که تصحیف «ڤغ» سغدی (معادل baga- ایرانی > بغ فارسی) باشد؛ ← ۲-۱۳-۴§، (۲).

درمورد «ذ»، «کاغذ» و شکل دیگر آن، «کاغد»، فارسی نیست؛ بخلاف تصور بسیاری، چینی هم نیست. بنا به بُرتولد لاؤفر، این واژه از زبانهای ترکی آسیای میانه

۱) این نکته‌ای است جالب که یکی ازشکلهای اوستایی «آذر» کنونی، āθr- است؛ شکل دیگرِ آن: ātar-.

۲) احسان یارشاطر، «زبانها و لهجه‌های ایرانی»، درمقدمهٔ **لغت‌نامهٔ دهخدا**، ص ۲۰.

۳) **واژه‌نامهٔ مینوی خرد**، ص۱۱۱ و ۲۵۳.

وارد فارسی شده است: در اویغوری: kagat و kagas، و در قرقیزی kagaz.[۱] اما «کاغذ» درسغدی نیز وجود دارد[۲] وممکن است ازسغدی به‌ترکی رفته باشد؛ وبعضی احتمال می‌دهند که ازیونانی χάρτης (ریشهٔ «کارت» و «کارتا» و «چارت» و «چارتر») که درعربی به‌صورت «قرطاس» درآمده، گرفته شده باشد. χάρτης احتمالاً از ریشهٔ مصری است.

«ذغال»: ما ریشهٔ این واژه را چنانکه شکی باقی نباشد، نیافته‌ایم؛ ولی اگر با -skairya در اوستایی همریشه باشد [یا نباشد!]، نوشتن آن با «ذ» هیچ گونه توجیهی ندارد و شکل رایج دیگر یعنی «زغال» از شکل با «ذ» منطقی‌تر است [این واژه فزون بر«زغال»، به‌صورتهای«زگال»، «ژگال»، «شگال»، «شگار» نیزآمده است]. - واژه‌های دیگری نیز دراین زمینه‌ها یافته می‌شوند که خوانندگان هوشمند خود بررسی توانند کرد.

۵) چکیده و برآمد:

θ و δ در ایرانی باستان و در ایرانی میانهٔ خاوری و باختری، و در مرحله‌های نخستین فارسی دری نوین، تا حدود سدهٔ هفتم هجری (سده‌های سیزدهم و چهاردهم میلادی) وجود دارند. از آن تاریخ به‌بعد θ و δ در تلفظ فارسی نوین از میان می‌روند. به هر سان، بسامد ظاهری صدای θ در پارسی میانه و نوین، به‌مراتب کمتر بوده است از δ؛ اما درواقع شاید اندکی بیش از آن بوده باشد که می‌اندیشیم. البته تداخلهای لهجه‌ای نیز در این میان وجود داشته‌اند: برروی هم، شاید در خاورایران «ث» بیش از دیگر نقاط ایران وجود داشته باشد؛ ولی نباید دراین پندار مبالغه‌کرد. مثلاً، نام یکی از روستاهای فارس، «کث» نوشته شده‌است [دهخدا؛ با «کاث» خوارزم اشتباه نشود]. - درحال کنونی، θ و δ دربلوچی (ایرانی‌باختری) و در زبانها وگویشهای پامیر(ایرانی خاوری) به‌صورت اصلی ایرانی خود تلفظ می‌گردند.

واما بعد، جدا از وجود «ث» دربعضی واژه‌ها ونامهای فارسی نوین [و ازعربی که بگذریم، در وام‌ـواژه‌ها و نامهای یونانی و غیره، مانند: جاثلیق، جاثفل، ارثد، اثلق، ارثماطیقی، فرثاغورس، ثاثالس،...]، در متنهای پژوهشی ایرانی‌کنونی، حرفهای «ث» و «ذ» وسیعاً در نوشتن فارسی‌کلمه‌های ایرانی باستان که در آنها فونمهای θ و δ وجود دارند بکار می‌روند و چاپ می‌شوند؛ چند نمونه برای «ث»:

ورثرغنه، نانگهئیث[ناؤنگهیثیَه]، ثریته، آثویه؛[۳] چثروگئوشه، گاثا؛

ونیز این کلمه‌ها که از جمله در لغت‌نامهٔ دهخدا وارد گشته‌اند:

ثورواهر، ثَت‌َگوش، پرثنگا، ثوخر، پرثَ وَ: پرثوه، و غیره.

طبیعتاً انتظار می‌رود که این کلمه‌ها درست تلفظ شوند، یعنی به صدای [θ].

1) Barthold Laufer, *Sino-Iranica*, Field Museum, Chicago, 1919; pp. 557-559. 2) Vgl. W. Henning, *Ein manichäisches Bet- und Beichtbuch*, S. 65.

۳) ← مهرداد بهار، اساطیر ایران.

همچنین، برای نوشتن بعضی زبانهای ایرانی دیگر، درصورت لزوم بناچار از «ث» و «ذ» یاری گرفته می‌شود؛ و این نابخردانه خواهد بود ما نشانه‌ای را که برای نمایاندن تلفظ دقیق واژه‌ها و نامهای ایرانی بکار می‌رود، «عربی خالص» اعلام کنیم. سرانجام، در دهه‌های اخیر، حرفهای «ث» و «ذ» در نوشتن نامهای بیگانهٔ دارای این صداها بکار می‌روند و در این حال گرایشی دیده می‌شود که مانند ایرانی باستان و عربی و انگلیسی و ایسلاندی و یونانی و اسپانیایی تلفظ شوند؛ مثل: سمیث، راذرفورد؛ گارثیا، پذرو؛ ... و بدینسان. ـ ما این گرایش را با توانگری آوایی زبان فارسی هماهنگ می‌بینیم.

بنابرآنچه گفته شد، صحیح آن است که هم ث و هم ذ را از حرفهای مشترك فارسی و عربی بشماریم و فقط به‌خاطر داشته باشیم که اینها در فارسی امروزین تلفظ اصلی‌خود را از دست داده‌اند ولی می‌توانند هر گاه دقت علمی ایجاب کند، به صورت اصلی ایرانی خود تلفظ گردند.

۳-۱-۲ حرفهای غ و ق

۱) بررسی آوایی و همسنجش. هنوز در بعضی نقاط ایران، بویژه در کردستان و فارس و کرمان و خراسان، و نیز در افغانستان، مردم این دوحرف را دیگرسان تلفظ می‌کنند: در این نقاط غ نرم و خفیف، یعنی سایشی تلفظ می‌شود؛ مانند η ارمنی، γ در یونانی امروزین، و تا حدی مانند «ر» ملازی یا لهوی (زبان کوچکی) در فرانسه و آلمانی [R]؛[1] اما ق شدید: انسدادی تلفظ می‌گردد.

غ با ارتعاش قسمت خلفی نرم‌کام یا شراع‌الحنك، و طبعاً همچنین ملازه یا «لهاة» یا زبان کوچك بوجود می‌آید؛ و ق، با انسداد هوا درناحیهٔ ملازه وقسمت خلفی نرم‌کام تولید می‌شود، به‌این ترتیب‌که ملازه وقسمت خلفی نرم‌کام پایین می‌آیند وقسمت خلفی زبان بالا می‌رود وجریان بازدم بسته‌می‌شود. در هردوی این صداها تارآواها می‌لرزند. بنابراین، اصطلاح فنی غ، صامت «نرم‌کامی [-ملازی] سایشی آوایی» است، و اصطلاح فنی ق، صامت «ملازی-نرم‌کامی انسدادی آوایی» یا «لهوی-نرم‌کامی انسدادی آوایی»؛ ـ در اینجا توضیحی لازم است. زبانشناسان، ازجمله ونت[2]، مالمبرْگ[3]، اکانر[4]، معمولاً «غ» را «نرم‌کامی سایشی آوایی» و «ق» را «ملازی انسدادی‌آوایی» می‌خوانند.[5] ولی

۱) «ر» ملازی‌آلمانی وفرانسه با[R] نمایانده می‌شود. «ر» ملازی دانمارکی [ʁ] نیز تاحدی به «غ» شباهت دارد. ولی اگر دقیق سخن گوییم، این شباهت، کمتر است از شباهت [R] به «غ». زیرا [ʁ] دانمارکی یك صدای «مداوم» است، و تقریباً سایشی نیست.

2) Heinz F. Wendt, *Sprachen*, Fischer, Frankfurt/M, 1961; S. 223.

3) Bertil Malmberg, *Phonetics*, Dover, New York, 1963; p. 115.

4) J. D. O'Connor, *Phonetics*, Penguin, 1973; p. 61.

۵) همچنین ← پرویز ناتل خانلری، وزن شعر فارسی، ص ۱۰۵-۱۰۳. جمله‌ای از اثر مذکور: «فلیش [Fleisch] مخرج غین‌را نرم‌کام (حفّاف) و مخرج قاف را ملازه(لهاة) یعنی عقب‌تر از آن می‌شمارد.»(ص ۱۰۵.)

صرفاً از نگرگاه فیزیولوژیك، ارتعاش نرم‌کام بدون ارتعاش ملازه یا زبان کوچك ممکن نیست، و انسداد دهان هم نمی‌تواند تنها بوسیلهٔ زبان کوچك انجام شود، بلکه حاشیهٔ خلفی نرم‌کام یا شراع‌الحنك نیز در آن نقشی دارد. ولی این درست که [R] آلمانی و فرانسه، ملازی‌تر است از غ فارسی.

نشانهٔ آوائیك «غ» [γ] است، و ق،[q]. این نشانه‌ها در خط فونمیك نیزبکارمی‌روند: /γ/ و /q/، یا بسادگی γ و q.

ضمناً، آنچه گفته شدکلی‌است. در لهجه‌ها و گویشهای گوناگون ایران ممکن‌است «ق»هایی شنیده شوندکه به‌توصیف دقیقتری نیاز داشته باشند. برای نمونه «ق» دربعضی نقاط فارس وکرمان ممکن است تا حدی بدون لرزش تارآواها تولید شود.

و اما در تلفظ متعارف تهران، تفاوت «غ» و «ق» عملاً تاحد زیادی از میان رفته است. بااینحال احساس مؤلف این است‌که ارزش آوایی این حرفها در تلفظ کنونی تهران ثابت نیست؛ زیرا جمعیت تهران دائماً بوسیلهٔ شهرستانها تغذیه می‌شود. همچنین، ممکن است پیوستار [متصلهٔ] نرمی و شدت تلفظ «غ» و «ق» تاحدی جنبهٔ طبقاتیِ اجتماعی-اقتصادی نیز داشته باشد که بحثی است جداگانه.

از سوی دیگر، گفتن اینکه «غ/ق» در فارسی فقط «ق» است، با حقایق یا بوده‌ها تطبیق نمی‌کند. ما دربررسی خود چنین برآورده‌ایم‌که در تلفظ تهرانی فارسی‌کنونی، هم غ می‌تواند به دو صورت «غ» اصلی [γ] و «ق» اصلی [q] تلفظ شود، و هم ق به دو صورت «غ» اصلی و «ق» اصلی؛ این امربستگی دارد به موضع آنها درکلمه، یا عبارت یا جمله. به زبان فنی، از یك نگرگاه ـ و صرفاً از یك نگرگاه ـ ممکن است «غ» و «ق» را گونه‌های آزاد یا واج‌گونه‌ها یا آلوفون[1]‌های پیوستار فونم واحد «غ/ق» به شمار آوردکه با یکدیگر نسبت توزیع تتمیمی[2] (یا توزیع تکمیلی) دارند. در عمل، در جملهٔ فارسی:

«غ/ق» سر-آوایی شبیه به«ق» درعربی فصیح [q] تلفظ می‌شود، یعنی انسدادی است. در نمونه‌های زیر، هریك از «غ»ها می‌توانست با «ق» باشد، وهریك از «ق»ها با «غ»، بدون فرقی در تلفظ:

غریو/قوی؛ قسمت/غلاظ؛ قلوه/غلام؛

قاسم/غالب؛ غوره/قو؛ قیل و قال/غیاث‌الدین؛

غیبت/قی؛ غور/قوم

1) E., F. allophone; D. Allophon

۲) complementary distribution. همچنین ←

John Lyons, *Introduction to Theoretical Linguistics*, Cambridge, 1968; pp. 70–73, 112.

ونیز بسنجید با مفهوم complement و Komplementärklasse درمنطق، درآثرهای Rudolf Carnap و Georg Klaus و D. Hilbert و W. Ackermann.

اما «غ/ق» اندرآوایی و ته‌ـآوایی در صورتی که صدای پیش از آن، یا مصوت باشد، و یا صامت آوایی، وصدای بعدی نیز ـ در واژهٔ مرکب، یا درعبارت ـ مصوت یا صامت‌آوایی باشد، اکثراً «غ» اصلی [γ] تلفظ می‌شود. در نمونه‌های زیر «ق»ها می‌توانستند «غ» باشند و بعکس. توجه‌کنید:

چراغانی، بغل، رقم، مقاله، مرغ، فرق ندارد، ذوق زده شد،
لغزش، فراق او، فراغ بال، داغدیده، آقا
[درگفتگوی عادی، کلمهٔ «آقا» حتا به «آئا» و «آ» ترامی‌دیسد:
«آئای...»، «آی...»]

همچنین، «غ» و «ق» ممکن است در شرایطی، «خ» تلفظ شوند، چنانکه در«وقت: وخت» دیدیم، و تحلیل آن ساده است. نکتهٔ دیگر آنکه «ق» مشدد اندرآوایی تقریباً همیشه به تشدید و «تفخیم» این حرف، یعنی [q:] تلفظ می‌شود و شباهتی با «غ» اصلی [γ] ندارد؛ مانند «دقّت»، «بقّال»، «رقّاص»، «سقّا». ولی «ق» مشدد ته‌ـآوایی گاه ممکن است به «غ» یا «خ» بدل شود: «لق بود»، «لق خورد»، و غیره.

۲) بررسی تاریخی «غ» و «ف». هر دوی این صداها ایرانی‌اند:

الف) حرف غ:

واك /γ/ از آواهای ایرانی‌نخستین‌است. «غ» فارسی کنونی نیزگاه سرراستانه همان γ ایرانی نخستین و اوستایی و پهلوی، و گاه g (و بندرت k) اوستایی و پارسی‌باستان و پهلوی است، و همچنین می‌تواند پی‌آمد ترادیسی č و ǰ و š و ž و z و x و l، (و نیز r !) باشد. نمونه‌ها:

بغ. پهلوی: bag، baγ؛ پارسی‌باستان: در نوشتن -baga، که به احتمال قوی باید -baγa تلفظ شود؛ اوستایی: [-baγo[dāta: بغ[داد]: خداداد؛ شهر «بغداد» همین لغت است.

مغاك. پهلوی: maγ؛ اوستایی: -maγa (سوراخ).

مرغ. پهلوی: murw و murγ؛ اوستایی: -mərəγa. [ظاهراً murγ شمالی، و murw جنوبی است.]

ریغ (نفرت، دشمنی). پارسی‌باستان: -araika (دشمن).

همچنین، واژه‌های زیر را باهم بسنجید:

روز، روزنه، روشن، فروغ، چراغ (؟). ریشهٔ اصلی این واژه‌ها در پهلوی rōč، در اوستایی -raočah، و در پارسی‌باستان -raučah است (واژه‌های Leuchte و Licht آلمانی، light انگلیسی، و *lux* لاتین نیز با واژه‌های ایرانی بالا همریشه‌اند).

□ نکتهٔ جالب آنکه تبدیل «ر» به نوعی «غ» در زبانهای فرانسه و آلمانی (و دانمارکی) به هیچ روی پدیده‌ای منفرد نیست، بلکه یك پدیدهٔ همگانی آوایی است. پاؤل هورن حدس می‌زند که شاید «لغزیدن» و «لرزیدن» هر دو از یك ریشه باشند، و «فلغز» و «فلرز» را نیز در اسدی شاهد می‌آورد. همچنین، پاؤل‌هورن و دهخدا و آننداج

به وجود «کناغ» به معنای «کنار» در فارسی دری اشاره می کنند.[۱]

ب) حرف ق :

بخلاف تصور بسیاری، ما ق را یك حرف کاملاً ایرانی می‌دانیم، نه یك حرف خالص عربی.

این نکته تا حدی به برنهاده‌های نخستین زبانیك بستگی دارد. باید نخست این برنهاده را بیان کنیم که زبان عربی از نظر تلفظ مطلقاً در فارسی نفوذ نداشته است. دلیلهای این امر فراوان اند. صداهای ح و ض و ظ و ع که در ایرانی باستان و میانه وجود نداشتند، حتا با چیرگی عربان نیز در ایران پا نگرفتند، و در واژه‌های عربی رایج در فارسی، این حرفها دقیقاً مانند ه و ز و همزه تلفظ شدند. ص و ط در نوشتن بعضی کلمه‌های فارسی بکار رفتند، ولی در آغاز، شاید برای نشان دادن بعضی اختلاف رنگهای کوچکی که در «س»ها و «ت»های فارسی دری وجود داشت، نه اینکه به صدای عربی تلفظ شده باشند؛ و می‌دانیم که امروز ص و ط دقیقاً مانند س و ت تلفظ می‌شوند. از سوی دیگر، هنگامی‌که صداهای اصلی ذ و ث که در ایرانی باستان و میانه وجود داشتند، در حدود سده‌های ششم و هفتم هجری در فارسی نوین به نابودی گراییدند، زبان عربی که این دو صدا را داشت نتوانست از نابودی آنها در فارسی نوین جلوگیری کند.

و اما دلیلهای فارسی دانستن ق :

مهمترین دلیلی که می‌توان برای فارسی دانستن ق باز نمود، وجود صدای ق است در ایران‌زمین. چنانکه گفتیم، هنوز در بعضی نقاط ایران مردم بین تلفظ «غ» و«ق» فرق می گذارند، و در تهران کنونی نیز صدای «ق» وجود دارد و شاید در مجموع کمتر از صدای «غ» نباشد. همچنین باید توجه داشت که تنها زبان عمده‌ای که در حال حاضر در جهان صدای ق [q] دارد، فارسی است. در عربی ق فقط در تلفظ فصیح وجود دارد: در لهجه‌ها و گویشهای عربی، «ق» در تلفظ اکثراً به «ك» و «گ» ترامی‌دیسد و گاه به همزه بدل می‌شود (یعنی عملاً حذف می گردد)، به قسمی که ممکن است در بسیاری کشورهای عربی‌زبان اصلاً به این صدا برنخورد: قبائل ← کبائل؛ قذافی ← گذافی [با «کاف غیرصریحه» و «دال مهملهٔ مشدد»]؛ همچنین: قلبی (قلب من)، در مصری ← ألبی. ـ سرانجام، چنانکه خواهیم دید، ق امروز در مغولستان و ترکستان و قفقاز و ترکیه نیز وجود ندارد و در یونان و رم هرگز وجود نداشته است [← ۵-۲۰-۴ §، (۱) و (۲)].

1) *GrIrPh* I, 2, S. 68;

ـ لغت‌نامهٔ دهخدا، ← حرف «ر». جمله‌ای ازهمانجا: «... تبدیل راء به غین امر مستحدثی نیست و از دیرباز معمول بوده است.» در پانوشت، همانجا: «و تلفظ «ر» در زبان فرانسه بصورت «غ» مؤید همین معنی است.»

دلیل دیگر کتابت حرف ق است. اگر در حدود سده‌های دوم و سوم هجری که پذیرش خط عربی هستی می‌پذیرفت، فونم [q] در فارسی وجود نداشت، چرا گرافم ق در فارسی دری بکار رفت؟ اگر «قباد» در آن موقع در فارسی «کباد» تلفظ می‌شد، چرا آن را با ک که در الفبای عربی موجود بود ننوشتند؟ ما نتیجه می گیریم که نفس کاربرد حرف ق دال بر وجود صدای [q] در آن موقع بوده است.

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که ق [q] فارسی نوین، تکامل کدام صدا یا حرف ایرانی باستان است. این پرسش بویژه از این نظر دارای اهمیت است که [q]، چنانکه می‌دانیم، در ایرانی باستان وجود ندارد. ـ نخست یك توضیح مقدماتی:

کوتاهانه، حرف k ایرانی باستان، در فارسی نوین گاه همان k باقی می‌ماند، گاه به g ترامی‌دیسد، گاه از راه g به γ بدل می‌شود؛ و گاه حذف می‌گردد. و اما حرف g ایرانی باستان گاه همان g باز می‌ماند، گاه به γ ترامی‌دیسد، و گاه حذف می‌شود. v سر-آوایی ایرانی باستان (و میانه) ممکن است در پارسی (میانه و) نوین، گاه به g بدل شود؛ همچنین، در شرایط ویژه‌ای h ایرانی باستان ممکن است در فارسی نوین به g بدل شود که بحثی است جداگانه. ـ آنچه مربوط به پارسی میانه است، در الفبای پهلوی حرفی وجود دارد به شکل ڤ که معادل g ایرانی باستان است، و معمولاً g و در شرایطی γ خوانده می‌شود. حرف دیگر پهلوی و=k، معادل‌است با k ایرانی باستان. این حرف معمولاً هم k و هم g ـ و گاه γ ـ خوانده می‌شود. نکتهٔ جالب آنکه خواندن این حرف همیشه و بدون استثنا به صدای k، مربوط به مرحله‌ای قدیمتر است. در مرحلهٔ تازه‌تر پارسی‌میانه، بسیاری از k های اندرآوایی و پشت-آوایی به g ترامی‌دیسند. برای نمونه:

املای پهلوی	تلفظ پهلوی اشکانی	تلفظ پهلوی ساسانی	پارسی نوین
'k's = سوسو	ākās	āgās, āgāh	آگاه
n'mk' = ۱۵۵۱	nāmak	nāmag	نامه

زالمان این گونه ترادیسیها را در سده‌های چهارم و پنجم میلادی، یعنی یکی دو سده پس از سپری شدن دوران اشکانیان کامل شده می‌داند.[1]

در اینجا خاطرنشان می‌سازیم که در خواندن و نوشتن «ک» و «گ» در فارسی، هنوز که هنوز است گاه تردید پیش می‌آید. برای نمونه، «خدمتکار» و «خدمتگار» هردو

1) *GrIrPh* I, 1 , S. 257.

در فارسی کاربرد دارند؛ واژهٔ «فریفتکار» در تاریخ بیهقی به همین صورت ضبط شده است، ولی ممکن است «* فریفتگار» نیز در متنهای دیگر دیده شود. (اساساً واحدهای «ـ کار» و «ـ گر» شکلهای دیگری هستند از «کار»: در «کارگر» ریشهٔ اصلی تکرار می‌شود.) همچنین، بعضی فارسی‌زبانان، «پزشك» را که شکلی است درست، شاید «پزشگ» هم بگویند یا بنویسند؛ یا واژهٔ «گشادن» و شکل دیگر آن «گشودن» را در تاجیکستان «کشادن» و «کشودن» ـ به تلفظ دقیق خودشان، به‌ترتیب kušodan و kušūdan ـ می‌گویند.[1] البته خوانندگان می‌دانند که در نسخه‌های قدیم فارسی نوین، «ك» و «گ» چه بسا هر دو به صورت «ك» می‌آیند. سرانجام اشاره می‌کنیم که واژه‌هایی مانند «اندك»، «کودك»، «تاریك»، «باریك»، «نزدیك»، که فونم ته‌آوایی آنها در فارسی نوین همچنان k مانده و به g تبدیل نشده (یا از میان نرفته است)، نمودار تلفظی کهنه‌ترند.

با این توضیح مقدماتی، باید بگوییم که ق فارسی نوین، بیشتر زاده از k ایرانی باستان‌است، نه زاده از g ایرانی باستان. یعنی بر روی هم، حرف k=g پهلوی است که در موردهایی به [illegible] شده است.

پرسش دیگر این است که ق درچه تاریخی در ایران‌زمین هستی پذیرفته است. متأسفانه مؤلف هیچ‌گونه دلیلی برای اظهارنگر قطعی در دست ندارد. شاید بسیاری زبانشناسان انیرانی نیز که بر روی هم در واك‌شناسی و آوائیك ایرانی بسیار خوب کار کرده‌اند، به دام این پندار نادرست افتاده باشند که ق مطلقاً عربی است و در نتیجه به پژوهشی در این زمینه نپرداخته باشند. مثلاً پاؤل هورن و ژیلبرلازار در این باره چیزی نمی‌گویند، زیرا ق را ایرانی نمی‌دانند. ـ با اینهمه، استنباط مؤلف این است که در همان سده‌های دوم و سوم و چهارم و پنجم میلادی که پاره‌ای از k های اشکانی در ساسانی به g تبدیل می‌شدند و پاره‌ای همان k می‌ماندند، پاره‌ای دیگر نیز می‌بایستی به ق ترادیسیده باشند. این فراروند ممکن است تا حدی جنبهٔ لهجه‌ای نیز داشته باشد. خیالپردازانه خواهد بود اگر بگوییم که هستی‌پذیری ق در خاور و شمال خاوری ایران (خراسان بزرگ) آغاز شده است؛ زیرا قرینه‌هایی به سود وجود ق در چند شاخهٔ ایرانی میانه، برجایند:

در اینجا اشاره می‌کنیم که در الفبای مانوی (پارتی =«پهلوانیك»، و «پارسیك») و سغدی، حرف مستقلی برای «ق» [جدا از «ك»] وجود دارد که در نوشتن بعضی واژه‌های ایرانی ـ و نه مثلاً «هزوارش»، که در آن شاخه‌ها وجود ندارد ـ بکار می‌رود؛[2]

---

۱) فرهنگ زبان تاجیکی، زیر نظر م. ش. شکورف و دیگران، ۲ ج، انتشارات دایرت‌المعارف شوروی؛ ج ا، مسکو، ۱۹۶۹.

2) Ilya Gershevitch, *op. cit.*, §§ 1, 51;
– F. C. Andreas, W. Henning, *Mitteliranische Manichaica aus*
←

[مانوی: ‌ـ‌ـ]. حرف «ق» در خوارزمی نیز وجود دارد.[۱]

و اما دربارهٔ این پرسش که k ایرانی باستان در چه موضع و بر پایهٔ کدام قرینهٔ آوایی به «ق» ترادیسیده است، باید بگوییم که ما تا کنون پنداری نداریم. فقط می‌افزاییم که بین مخرج ق و ك فاصلهٔ زیادی نیست: ق، «ملازی-نرم‌کامی انسدادی» است؛ و ك، «نرم‌کامی انسدادی». توجه کنید به پیوستار آوائیك زیر:

عقب ← [q] ———— [k] ———— [k̡] ← جلو

ق کو ـ کدام ـ کار کرج ـ که ـ کیمیا

در اینجا چندکلمهٔ قاف‌دار فارسی نوین را بررسی می‌کنیم [توجه: در زیر معادلهای کلمه‌های فارسی نوین، در تلفظ پهلوی ساسانی نیز به داوری ما باید با «ق» خوانده شوند]:

قباد. اوستایی ‎-kavāta؛ پهلوی: ‎[Pahlavi] = kw'ť' = kavāt، kavāδ.

کیقباد همان است با افزایش «کی-»: اوستایی ‎-kavi-kavāta؛ پهلوی kavi-kavāt و kavi-kavāδ و ~-kai.

قابوس. در لغت‌نامهٔ دهخدا مادهٔ «کابوس» به این شرح وارد گشته است: «کبوجیه در قرون بعد کبوج، کبوز، کبوس، و کابوس (قابوس) شده ...» در زیر یکی ازماده‌های «قابوس» در همان اثر می‌خوانیم: «معرب کاوس که نام یکی از پادشاهان کیانست.» در حالت اخیر اصل نام چنین است:

اوستایی: ‎-kavi-usan یا ‎-kavi-usaδan؛ پهلوی: [Pahlavi] = [Pahlavi] = k'dws =kāyōs و kāyūs.[۲] (کیکاووس: اوستایی: ‎-kavi-kavi-usan*؛ پهلوی: kai-kāyūs.)

قزوین. این کلمه به صورتهای «کشوین»، «کشرین» [تصحیف «کشوین»؟]، و «کژین» نیز آمده است. اگر ازافسانه‌ها بگذریم [← لغت‌نامهٔ دهخدا]، «قزوین» ـ مانند «کاشان» ـ از ریشهٔ kaspa می‌آید. طبقهٔ حاکمهٔ kaspaها باحتمال از قومهای آریایی بوده‌اند. این نام در نوشته‌های بین‌النهرینی وارد شده و به زبانهای کلاسیک اروپایی

→

Chinesisch-Turkestan ,I-III, Berlin, Akademie der Wissenschaften, 1932–1934; III. Bd., S. 66;

— A. Ghilain, *Essai sur la langue Parthe, son système verbal, d'après les textes manichéens du Turkestan oriental*, Louvain, Bibliothèque du Muséon, vol. 9, 1939 pp. 39, 42.

[شیوهٔ بازنمود گیلن در ص 42 اثر بالا، به گمان ما اندکی بحث انگیز است.]

1) W. B. Henning – D. M. MacKenzie, *op. cit.*, p. 6.

۲) فره‌وشی شکل kāus را نیز وارد کرده است.

نیز راه یافته است. به برنوشتهای لاتین زیر توجه کنید:

Caspiana, Caspii

Caspius mons [کوه قزوین]

Caspium mare [دریای قزوین: دریای خزر]

خود قزوینیان چه بسا شهر خود را «گزوین» می‌خوانند. ولی در فارسی رسمی نمی‌توان روی این تلفظ تکیه کرد، زیرا تبدیل ق به گ در این مورد نمایاندهٔ نفوذ فونولوژی آلتایی است.

خندق. پهلوی kandak و kandag. دگردیسی «ک» سر-آوایی به «خ» باید جنبهٔ لهجه‌ای داشته باشد.

دهقان/دهگان. پهلوی dēhkān و dēhgān. جزء نخست این واژه در پهلوی هم ایرانی نوشته می‌شود و هم هزوارش دارد. ولی جزء دوم آن k'n' = ۱وع است، که به تلفظ اشکانی kān و به تلفظ ساسانی معمولاً gān داده می‌شود.

نقش/نگاشت/نگار. واژهٔ «نقش» باحتمال، شکل عربیدهٔ واژهٔ فارسی «نگاشت» است. شباهت صوری و معنایی این دو واژه آشکار است. از سوی دیگر، در یکی از الگوهای واژه‌سازی ـ یا همنه‌ـواژه‌سازی ـ فارسی، ماده یا ستاك[1] ماضی فعلی و ستاك مضارع فعلی به یکدیگر می‌پیوندند و به صورت یك واحد در می‌آیند، مانند «شستشو: شست و شو»، «گفتگو»، «رفت و روب»، «جستجو»، «پخت و پز»، «جست و خیز»، «ریخت و ریز»، و غیره. طبق این الگو می‌توانستیم داشت: * نگاشت و نگار، که به جای آن داریم: نقش و نگار. بودن «نقش» به جای «نگاشت» در الگوی مزبور، احتمال فارسی بودن «نقش» را تقویت می‌کند. ـ ما تا کنون ستاك ماضی «نگاشت» را در پارسی میانهٔ مکتوب نیافته‌ایم (که به هیچ روی دلیل نبودن آن در پارسی میانه نیست: شاید ضبط نشده باشد). ولی ستاك مضارع «نگار» nigār در مکنزی و در واژه‌نامهٔ گزیده‌های زاداسپرم مهرداد بهار[2] وارد شده است. nigār در پهلوی با k=و نوشته می‌شود که باید در تلفظ جدیدتر پارسی میانه g خوانده شود [در پارسی میانهٔ مانوی برای آن حرف g= بکار رفته است].[3]

۳) برآمد:

بنا بر آنچه گفته شد، صدای [q] که در ایرانی باستان وجود ندارد، قطعاً پیش از حملهٔ عربان، و باحتمال بین سده‌های دوم تا پنجم میلادی در ایرانی میانه بوجود می‌آید.

۱) واژهٔ «ستاك» به مفهوم «ماده» (مادهٔ فعلی [یا اسمی]) در اثر یاد شده از محمدرضا باطنی بکار رفته است: فصل ششم، ص ۱۳۶ـ۱۱۰، و «فهرست افعال نامنظم فارسی»، ص ۱۸۶ـ۱۸۲.

۲) بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.

۳) دربارهٔ «نقش»، همچنین ← محمد مقدم، آیندهٔ زبان فارسی، باشگاه مهرگان، تهران، ۱۳۴۱؛ ص ۲۹ـ۲۸. ـ ضمناً، در رابطه با «نقش» و «نگاشت»، «نقر» را نیز بسنجید با «نگار».

از اینرو حرف ق یك حرف فارسی است، که سرراستانه زادهٔ /k/ ایرانی باستان و k = و پهلوی اشکانی است.

این گزاره، با گزارهٔ معرب یا عربیده بودن بعضی ریشه‌های عربیِ ایرانی‌تبار، که در شکل رایج عربی در آنها ق وجود دارد ولی در اصل آنها ق وجود ندارد، آخشیج گونه نیست. یعنی نباید پنداشت هر واژهٔ عربیده قاف‌دار، بایستگانه در فارسی نیز ق داشته باشد، ولی وارد شدن در این بحث ما را بیش از حد دور خواهد برد.

ما پرسشهای عملی مربوط به املای کلمه‌های قاف‌دار رایج در فارسی را در ۵-۲۰-۴§ بررسی خواهیم کرد.

۴-۱-۲ خْوْ: خ+واو معدوله یا واو اشمام ضمّه.[1] نشانهٔ فونتیک: [xw] یا [xu̯]. نشانهٔ فونمیک: /xʷ/ یا /xw/.

۱) واو معدوله واوی است که بلافاصله پس از «خ»، و در مرحله‌های پیشین فارسی دری، پیش از مصوتهای «ـَ» و «آ» و «ی» (چه مجهول و چه معروف، ولی اکثراً مجهول) قرار گیرد.

اگر واو معدوله را منحصرانه در رابطه با فارسی امروزین بنگریم، تنها متوجه کلمه‌هایی مانند خواڊ (در برابر «خار») و خویش (در برابر «خیش») خواهیم شد و به خوش توجهی نخواهیم داشت؛ زیرا پندار امروز ما این است که «و» در «خوش» وسیله‌ای است برای نشان دادن ضمهٔ ساده، که در شیوهٔ کنونی خط فارسی عملاً گاه با «و» نیز نشان داده می‌شود، مانند «دو» [عدد]، «تو» [ضمیر]، «یونجه»، «لوکوموتیو» [همچنین ← ۱-۲-۲ §، تبصرهٔ ۱]. ولی اگر این پرسش را از نگرگاه زبانیك تاریخی بررسی کنیم، در خواهیم یافت که «و» در «خوش» و «نخود» نیز واو معدوله است: تلفظ قدیمتر این واژه‌ها: [xwæʃ]. و [nuxwæð]. - ما پس از یك بررسی کوتاه تاریخی و نظری، به فارسی کنونی باز خواهیم گشت.

۱) اصطلاح «واو اشمام ضمه» از شمس‌الدین محمدبن قیس رازی است؛ ← المعجم، ص ۹۸-۹۷.

برای این جستار، همچنین ←

– بهنیار، همان اثر، ص ۱۷۰-۱۶۹ [مطالب او را به ضمیمه آورده‌ایم]؛

– لغت‌نامهٔ دهخدا، ۱۱۶، ص ۷-۵؛

– پرویز ناتل خانلری، وزن شعر فارسی، ص۱۰۶-۱۰۵؛ و تاریخ زبان فارسی، ج۲، ص ۱۸۶-۱۸۵؛

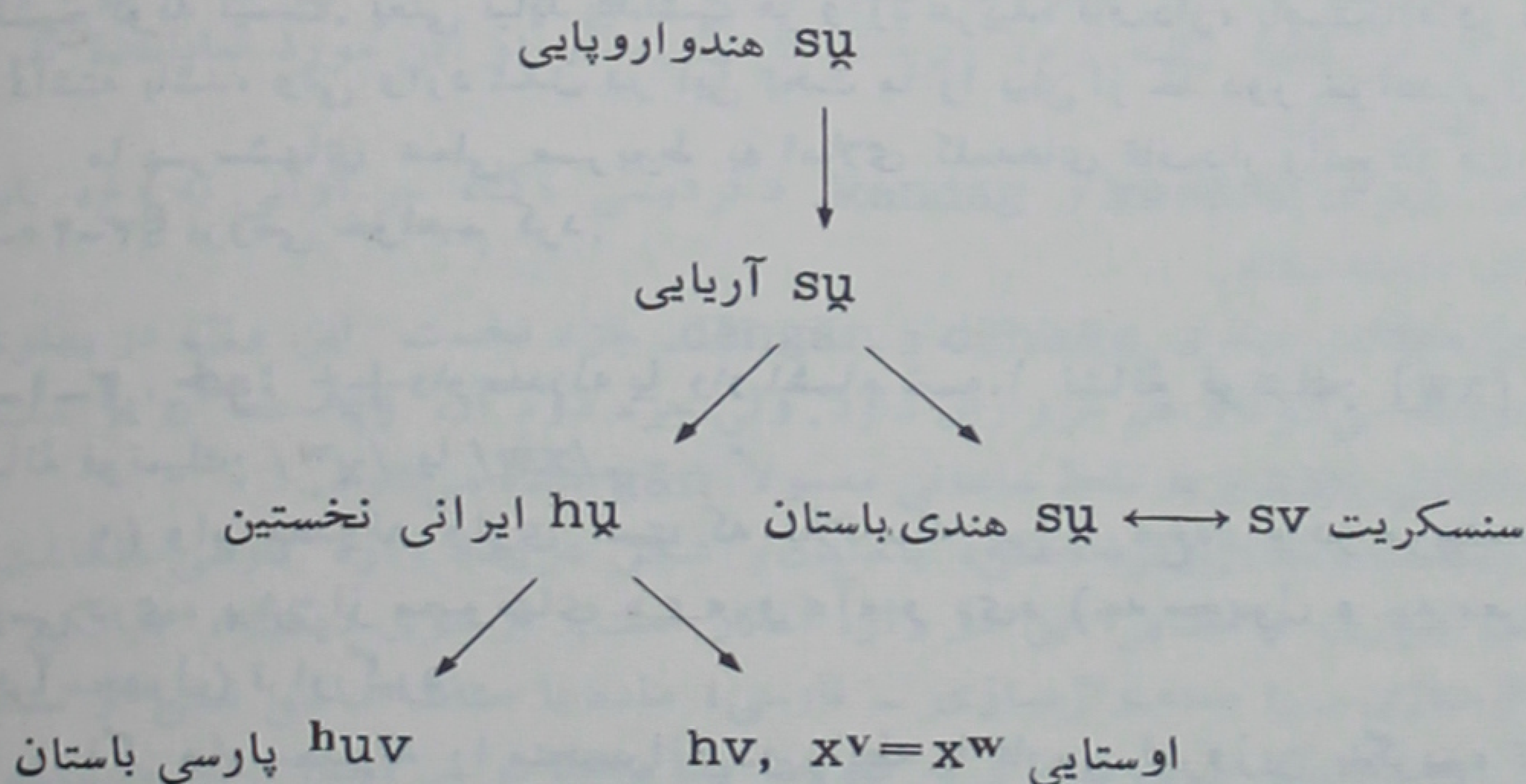
– Bartholomae, Salemann, *GrIrPh* I, 1, S. 37, 45, 262;

– Paul Horn, *GrIrPh* I, 2, S. 68;

– Gilbert Lazard, *op. cit.*, § 59.

۲) بررسی تاریخی:

«خو» فارسی برابر است با فونمی در هندواروپایی که sṷ ترا نوشته می‌شود. در زیر ترادیسی این فونم تا ایرانی باستان نمایانده شده است:



در پارسی میانه و در مرحله‌های نخستین فارسی دری، این فونم به‌صورت xṷ یا xw تلفظ می‌شود. xᵛ یا xʷ اوستایی نیز چنین است، تلفیق «خ» که یك صامت لهوی یا ملازی سایشی بی‌آواست، بعلاوهٔ گونه‌ای «و» نیمه مصوت دولبی (مانند «و» عربی و w انگلیسی؛ ــ نه «و» لبی‌ـدندانی فارسی یا v انگلیسی و فرانسه)، که با هم به عنوان یك فون واحد تلفظ می‌شده و پس از آن مصوت قرار می گرفته است؛ یا ساده‌تر، صدای «خ» که با لبان گرد شده برای تلفظ u ادا شود. بنابراین، «خو» یك فونم «لهوی‌ـلبی» یا «ملازی‌ـلبی» است. برای نمونه:

اوستایی	xʷāθra-
پارسی‌میانه	xwā(h)r
پارسی نوین، در قدیم، در نوشتن و تلفظ: خوار:	xwār
پارسی کنونی {در نوشتن: خوار:	xwār
{در تلفظ: «خار»:	xār

گاه در اوستایی کلمه‌هایی که در فارسی نوین به صورت «خوـ» آمده‌اند، با حرفهای جداگانهٔ ‎-hv‎ و ‎-hav‎ نشان داده می‌شده‌اند. در پارسی باستان این کلمه‌ها چه بسا با ‎ʰuv-‎ نوشته می‌شده‌اند [حرفهای u و v. صدای h می‌بایستی در آغاز کلمه افزوده شود]. برای نمونه:

اوستایی	hva-, xʷa-, hava-
پارسی باستان	ʰuva-
پهلوی اشکانی	xwat
پهلوی ساسانی	xwaδ
پارسی نوین { املا و تلفظ قدیم: خْوَذ	xwaδ
در فارسی رسمی، از سدهٔ هفتم هجری به بعد: خود:	xod
[گاه درتلفظ شعری: «* خَذْ»	xad]

همچنین:

اوستایی	hvarə-xšaēta-
پهلوی اشکانی[1]	xwarxšēt
پهلوی ساسانی	xwaršēδ
پارسی نوین { املا و تلفظ قدیم: خْوَرشیذ:	xwaršēδ
از سدهٔ هفتم به بعد: خُورشید:	xoršīd

نکتهٔ جالب آنکه گاه «خو» در پارسی باستان به صورت f می‌آید، چنانکه در فارسی نوین نیز بازتابیده است؛ ولی f به جای xʷ یا -ʰuv ظاهراً مادی است:

اوستایی	xʷarənah-
پارسی باستان	farnah-
پارسی میانه { از پارسی باستان [یا سرراستانه از مادی؟]:	1) farrah
از اوستایی:	2) xwarrah
[در پهلوی کتابی با هزوارش نمایانده می‌شود.]	
پارسی نوین { کاملاً رایج:	1) farrah
کمتر بکار مـی‌رود: { تلفظ قدیم:	2 { xwarrah
تلفظ کنونی:	xorrah

ضمناً در سیوند فارس ، معادل بعضی «خو»ها یا «خ»های فارسی، «ف» است. برای نمونه:[2]

خوردن:	fōrdén	خود:	fei
خفتن:	fetén	خون:	fīn

1) پاوُل‌هورن در فرهنگ ریشه‌شناسی پارسی نوین، دو شکل برای پهلوی می‌دهد، xᵛaršēt و xᵛarhšēt. ما قرائت «xš» را به جای hš، واقعی‌تر می‌دانیم. ← فره وشی؛
Paul Horn, *Grundriss der neupersischen Etymologie*.

2) Salemann, *GrIrPh* I, 1, S. 262.
زالمان در آنجا به ژوکوفسکی (Žukovskij) رجوع می‌دهد.

تبصره: «خو» اوستایی را بیشتر متخصصان در ترانویسی لاتین معمولاً x^v می‌نویسند. «خو» پهلوی و پارسی نوین نیز چه بسا xv نوشته می‌شود. با اینهمه، در اثرهای در دسترس ما، فره‌وشی «خو» پهلوی را به صورت xv ضبط مـی‌کند، و مکنزی به صورت xw. باید دانست که یك نشانه، مادام که به عنوان نشانه‌ای برای صدا یا فونمی خاص تعیین می‌شود، ارزش بحث زیادی ندارد. ولی صرفاً بخاطر دقت بیشتر، ما ملاحظه‌هایی داریم که باز می‌نماییم.

قسمت دوم این فونم، چه در اوستایی، چه در پارسی میانه، و چه در پارسی نوین، چنانکه گفتیم u̯ یا w است، نه v. یعنی مانند u در *quo* لاتین در خود لاتین تلفظ می‌شود [kuo]؛ نه مانند u در تلفظ آلمانی همین کلمهٔ لاتین [kvo:]، و نه مانند [xvat] = хват روسی. بنابراین، ضمن اینکه [v] و [u] ذاتاً از یك جنس‌اند، ما نوشتن w را در این مورد برای همهٔ زبانهای ایرانی منطقی‌تر می‌دانیم از نوشتن v. ـ در اوستایی نشان دادن صدای لبی پس از «خ» با زَبَرنوشت [اندیس فوقانی]، به نگرما کاملاً منطقی‌است؛ زیراگرافم یا نویسهٔ معادل «خو» در اوستایی با حرف واحد ۳ نمایانده می‌شود. در نتیجه در ترانویسی اوستایی ما شیوهٔ زیر را توصیه می‌کنیم:

x^w

و اما بعد، در پهلوی، معادل «خو» که از نظر ظاهر همان شکل اوستایی است: ۳ یا ۳، از دو حرف ـــ [الف، در این مورد «خ»]، و «ا» [در این مورد «و»]، تشکیل می‌شود؛ وضعی که در پایه مانند خط فارسی است. بنابراین ما شیوهٔ مکنزی را در ترانوشتن «خو» پهلوی صحیح می‌دانیم و توصیه می‌کنیم کـه در پارسی نوین نیز دقیقاً همین شیوه بکار رود:

xw

۳) «خو» در مرحله‌های تازه‌تر فارسی نوین:

«خو» در نوشتن به همین صورت باز می‌ماند، ولی در تلفظ، باحتمال پس از حدود سدهٔ هفتم هجری (سیزدهم میلادی) در فارسی رسمی به «خ» ساده ترامی‌دیسد، یعنی واو آن، «معدوله» می‌شود. در شعر کلاسیك فارسی، وجود تلفظ اصلی «خو» بخوبی بازتابیده است. چنانکه در زیر دیده می‌شود، مولوی «خوش» را با «سرکَشْ»، و «مخور» را با «پدر» قافیه کرده است:

اتحاد یار با یاران خوش است
پای معنی گیر صورت سرکش است.

من غم تو می‌خورم تو غم مخور
بر تو من مشفق‌ترم از صد پدر.

با اینهمه، تداخلهای لهجه‌ای دراین میان فراوان‌اند. شاید در پاره‌ای نقاط ایران‌زمین، «خو» بسی پیش از سدهٔ هفتم هجری بـه صورت «خ» ساده تلفظ شده باشد، و از سوی دیگر، تلفظ «خو» به صورت اصلی [xw] هم اکنون نیز در بعضی نقاط کردستان

و خراسان و افغانستان و تاجیکستان و غیره، به گوش می‌خورد. برای نمونه:

خوار [xwa:r]
خواب [xwa:b̥]
خویش [xwi:ʃ] و [xwɛ:ʃ]
خور [xwær]
خواهر [xwa:hær]: بسنجید با **Schw** آلمانی در **Schw**ester (خواهر) که معادل «خو» ایرانی و su̯ هندواروپایی است؛ گوتیک: **sw**istar.

ضمناً نباید پنداشت که «و» همهٔ «خو»های ایرانی باستان و میانه در پارسی نوین حفظ شده باشد. برای نمونه «خدا» در اصل خْوَذای، و «خراسان» در اصل خْوَراسان بوده است.

۴) بیرونشد:

در پرتو همهٔ آنچه در این جستار گفته آمد، اکنون روشن می‌شود که چرا «و»، نه فقط در «خوار، و «خویش»، بلکه در «خوش» نیز واو معدوله است. با اینهمه، واو معدوله در «خوار» و «خویش»، چنانکه اشاره کردیم، خودآشکار است ولی در «خوش» و «خود» و مانند آنها، خودآشکار نیست، زیرا «و» آنها به نشانهٔ ضمه ساده [o] ترادیسیده است. در اینجا با یاری از اصطلاح شمس‌الدین محمدبن قیس رازی، می‌توان نمودار زیر را به دست داد:

واو معدوله به معنای همگانی { واو معدوله به معنای ویژه: خوار، خویش؛ / واوِ اشمام ضمه: خوش؛ و مانند آن.

البته «واو اشمام ضمه» را بسادگی «واو ضمه» یا «واو پیش» نیز می‌توان گفت؛ و «واو معدوله» را «واو خاموش».

آنچه مربوط به شیوهٔ خط است، همهٔ کسانی که دربارهٔ املای فارسی سخن گفته‌اند، نگه‌داشتن واو معدوله را توصیه کرده‌اند.[1] ما نیز با ایشان هماوازیم. در زیر به ضمیمهٔ این جستار عین توضیح شادروان بهمنیار دربارهٔ واو معدوله آورده شده است[2] که گنجانندهٔ نکته‌هایی است دقیق و سودمند.

واو معدوله

قاعدهٔ (۱۶)- کلماتی را که دارای واو معدوله (واوی که اکنون تلفظ نمیشود) است ازقبیل خواب و خورد و خویش و تنخواه، بنا باصل تطابق ملفوظ و مکتوب میبایست بی واو (خاب، خرد، خیش، تنخاه) بنویس[ی]م، لیکن بدو سبب باقی گذاردن واو در کتابت اولی است یکی اینکه این واو نمایندهٔ تلفظی مخصوص

۱) جز مسعود فرزاد؛ ← اثر یاد شده در ۰—۳ §.
۲) همان اثر، ص ۱۷۰—۱۶۹.

است که وقتی رایج و معمول بوده و شاید هنوز هم نزد برخی از طوایف فارسی زبان معمول باشد و اصل رعایت اصل مقتضی است که آنها را با واو بنویسیم دیگر اینکه بیشتر این کلمات بدو وجه با واو و بی‌واو آمده و هر وجه اختصاص بیك یا چند معنی خاص یافته و واو در آن کلمات علامت فارقه است، ونظر باصل احتراز از التباس نوشتنش اولی وانسب مینماید، و چون شمارهٔ اصول کلماتی که واو معدوله دارد از شمارهٔ انگشتان دست و پا تجاوز نمیکند، ضبط و حفظ آنها بطور استثناء اشکالی ندارد.

اما کلماتیکه بدو وجه و هر وجه بمعنی خاص آمده مشهورتر آنها بدین قرار است:

«خواب» بمعنی نوم.	«خاب» بمعنی بازپس افکنده.
«خوار» ذلیل، آسان، خورنده	«خار» شوك، ناز، کرشمه، سنگ خارا.
«خوازه» طاق نصرت.	«خازه» سرشته و خمیر کرده.
«خواستن» اراده.	«خاستن» قیام.
«خوال» خوردنی، دوده که از آن مرکب سازند	«خال» خالو، خال معروف.
«خوان» مائده، خواننده.	«خان» خانه، کاروانسرای.
«آبخوست» جزیره.	«آبخست» میوهٔ آب انداخته و تباه شده.
«خویش» خود، قریب.	«خیش» گاوآهن.
«خورد» از مصدر خوردن.	«خرد» کوچك، ریزه.
«خورده» » » .	«خرده» کوچك، اندك.
«بادخوان» هرزه گوی.	«بادخان» بادگیر.

معدودی کلمات هم بهردو وجه آمده و درفرهنگها ضبط شده‌است لیکن بیك معنی، و مشهورتر آنها «آخور، خواف[1]، خواگینه، نشخوار»است که «آخر، خاف، خاگینه، نشخار» هم ضبط کرده‌اند و درنوشتن این کلمات اصل ترجیح اشهر را باید پیروی کرد وبصورتی که معمول و متداول شده است باید نوشت.

و اما تلفظ خاء که پیش از واو معدوله است، در قدیم چنانکه اشاره شد باهنگی مخصوص بوده که اکنون متروك است و در این زمان حرف مزبور را اگر بعداز واو معدوله یاء باشد (خویش، خویشتن، خوید،[2]) بصدای یاء ممدود تلفظ میکنند جز در کلمهٔ «خوی» بمعنی عرق که بصدای یاء ملین و«خوی» نام ولایتی ازآذربایجان که بضمه تلفظ میشود. و اگر بعداز واو معدوله الف باشد (استخوان، باد خوان، برخوار[3]، تخوار[4]، تنخواه، خواب، خواجه، خواجو، خوار، خوارزم، خوازه، خواستن، خواگ[5]. خوال، خوالیگر[6]، خوان، خوانچه، خوانسالار، خواه، خواهر، خواهش، هفتخوان) بصدای الف واگر بعدازآن حرف دیگرباشد (آبخور، آبخوست، آبشخور، آخوند، برخوردار، خـود، خور، خوراك، خورد، خوردن،

خورده، خورش، خورشید، خوره[۷]، خوش، خوندمیر، در خور، دستخوش، سالخورده، فراخور، میرخوند، نخود) بصدای ضمه تلفظ میشود، جز در کلمهٔ «همخوند[۸]» که بروزن همچند است و در شعر گاهی برعایت قافیه به صدای فتحه آورند.

تلفظ معدودی از کلمات یاد شده را درفرهنگها بدو یا سه وجه ضبط کرده‌اند، و از آن جمله‌است «خوازه» بروزن غازه و ملازه و «خوال» بر وزن مال و جوال و «خوید» بر وزن دید و دوید وصید، و درتلفظ این کلمات وجه مشهورتر را باید اختیار کرد.

۱- نام ولایتی از خراسان. ۲- گندم و جو سبز و نارس، غله زار.
۳- بضم اول نام بلوکی از اصفهان.
۴- بضم اول نام پادشاهی مبارز از سران سپاه کیخسرو. ۵- تخم مرغ.
۶- سفره چی، آش‌پز. ۷- پرتوی ایزدی، شهر، یاکوره، جذام.
۸- هم خداوند یا خواجه باشی، ضد و نقیض، نقطهٔ مقابل.
[توجه: پانوشتها از آنِ متن اصلی‌اند.]

۲-۱-۵ تشدید

۰) بازنمود. توقف بالنسبه طولانی روی یك حرف صامت، تشدید نامیده می‌شود. تشدید عملاً به معنای نشانهٔ تشدید: «ّ» هم بکار می‌رود. حرفی را که تشدید بگیرد، مشدّد خوانند. در لغت‌نامهٔ دهخدا واژهٔ شدّه نیز وارد شده که با تشدید مترادف است. تشدید در زبان عربی فراوان است، و در بعضی زبانهای هندواروپایی مانند ایتالیایی و اسپانیایی هم وجود دارد.

در فارسی، تشدید بخلاف پندار بعضی چندان کمیاب نیست، چنانکه در مثالهای زیر دیده می‌شود: فرّه و خورّه، درّه، برّه، زرّین، پرّه و پرّان، برّا و برّان؛ گلّه، کلّه، پلّه؛ دوّم، سوّم؛ دوّیم، سیّم؛[۱] بُسّد، بچّه؛ چکّش؛ و غیره. - بعضی واژه‌ها نیز ممکن‌است به سبب تأکید یا علتهای دیگر درگفتگوی عامیانهٔ فارسی تشدید بگیرند، از جمله امّید در برابر «امید»، همّه دربرابر «همه»، وغیره. همچنین ادغام«س + ـَ + س» و«س + ت» می‌تواند «س»را مشدد کند، مانند بسّه [همراه با«بسه»]: «بس است»؛ دسّه: «دسته»؛ وغیره. ادغام «د + ج» نیز باعث تشدید یافتن «ج» درگفتگوی عادی است. درهمین زمینه، اصطلاحها و صوتهای عامیانه‌ای مانند اکّه هی و غیره می‌توانند گاه بگاه در فارسی شنیده شوند.

۱) تذکری دربارهٔ تشدید «دوّم»، «سوّم»، «دوّیم»، «سیّم» که ضمن مثالها آمده‌اند، اهل فضل اینها را غلط می‌دانند. ولی کار ما اکنون بررسی واقعی و تحققی است، نه هنجاری.

نکتهٔ جالب دیگر آنکه گاه پاره‌ای واژه‌های عربی به جهتهایی تاریک؛ در فارسی مشدد شده‌اند، مانند «شفقّت» که به تشدید قاف نادرست و به تخفیف آن درست است: **شفقت**. ـ وفور و شیوع تشدید در زبان عامیانه ممکن است ضمناً جنبهٔ طبقاتیِ اجتماعی-اقتصادی هم داشته باشد که در اینجا وارد آن نمی‌شویم.

۱) نکتهٔ عملی. بعضی فارسی نویسان، نشانهٔ تشدید را همواره در نوشتن وارد می‌کنند و بعضی دیگر چندان به آن پایبند نیستند. در چاپ فارسی نشانهٔ تشدید معمولاً حذف می‌شود، جز در موردهایی که نبودن آن دریافت معنا را دشوار سازد. این وضع بویژه در پاره‌ای واژه‌های بیگانهٔ عربی رخ می‌دهد. و اما به نگرما چاپ نشانهٔ تشدید در ماده‌های واردهٔ فرهنگها و دانشنامه‌ها (دایرت‌المعارفها) بویژه شایسته است [در مورد جزئیات چاپی، ← راهنمای آماده‌ساختن کتاب[۱]، ۵-۴-۱۵§].

۲) بررسی نظری. تصور ما از تشدید به عنوان توقف بیشتر روی یك صامت، پذیرفتهٔ دیگر زبانشناسان نیست. کاملاً بعکس، زبانشناسان ایرانی و انیرانی تشدید را تکرار یك حرف صامت شمرده‌اند که نخستین آن ساکن و دومین آن متحرك است. خوانندگان همچنین می‌توانند به لغت‌نامهٔ دهخدا[۲] و نیز به آندره مارتینه[۳] رجوع کنند. در اینجا بکوتاهی مشکل را بررسی می‌کنیم؛ ولی این جستار به هیچ روی جامع نیست.

تشدید می‌تواند بر صامتهای گوناگون عارض شود. ـ چنانکه از نمونه‌های بالا بر می‌آید، در فارسی حرفهای سیّال یا نرم[۴] «ر»، که صوتی است لرزانی یا لرزنده یا چند‌ضربی یا تکریری، و «ل» که صوتی است کناری، و حرفهای لین نیمه مصوت «و»، «ی»، و حرف سوتی[۵] یا صفیری بی‌آوای «س»، بویژه تشدید پذیرند. در این میان تشدید پذیری «ر» بسیار جالب است و آشکارا در ذات آن است: «ر» در فارسی از نظر مخرج یك آوای نوك زبانی-پیش‌دندانی است و از نگرگاه ساز و کار تولید، بر اثر ارتعاش نوك زبان و برخورد

۱) اثر منتشر نشده از همین مؤلف، مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین، تهران.
۲) ←هر دو مادهٔ «تشدید».
3) André Martinet, *Économie des changements phonétiques: traité de phonologie diachronique*, 3e éd., Francke, Berne, 1970; §§ 4.62-4.70.
۴) اصطلاح «نرم» برای «سیّال» یا liquid و نیز اصطلاحهای «لرزنده» یا «چند ضربی» برای trill و vibrant، و «کناری» برای lateral از علی اکبر عظیماست، زبانشناسی عمومی، کتابفروشی شهریار، اصفهان، ۱۳۴۳. ـ اصطلاح «لرزانی» (trill، vibrant) از رضا زمردیان است، زبانشناسی: **اصول فونولوژی (واجشناسی) و تطبیق آن برگویش قاین**، دانشگاه مشهد[فردوسی]، [۱۳۵۱]. ـ و سرانجام، اصطلاح «تکریری» (برای همان مفهوم) از پرویز ناتل خانلری گرفته شده است، **تاریخ زبان فارسی**، ج ۱، ج ۳، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰؛ ص ۷۰.
۵) اصطلاح «سوتی» از محمد علی لوائی است، وندهای پارسی.

متناوب و سریع آن به قسمت پسین-بالایی لثهٔ بالایی و در نتیجه، ایجاد یك سلسله انسدادهای کوتاه، پدید می‌آید: در این زمینه اصطلاحهای «لرزانی» و «تکریری» کاملاً گویا هستند. تشدیدپذیری «ر» را باید در همین سازوکار لرزانی یا تکریری آن جستجو کرد. حاصل آنکه مشدد شدن «ر» یعنی توقف بالنسبه طولانی روی آن. [در بعضی زبانها حرف «ر» حتا می‌تواند بدون یاری مصوت تشکیل هجا بدهد، مانند زبان چك، krb (بخاری دیواری، دودکش)، trn (خار).] - در اینجا یادآور می‌شویم که تشدید در زبانهای ایرانی باستان وجود ندارد ولی در ایرانی میانه هست می‌گردد، چنانکه در پهلوی، بویژه «ر» مشدد دیده می‌شود: parrag (پرّه)، zarrēn (زرّین)، γarrān (غرّان)، varrag (برّه)، farraxv (فرّخ)، darrīδan (درّیدن، دریدن)، karr (کر؛ در فارسی نوین کاملاً بی‌تشدید)، tarr (تر؛ ایضاً بی‌تشدید)؛ و بدینسان.

- سازوکار تلفظ صامتهای سایشی مشدد (مانند «زّ»، «سّ»، «ژّ»، «شّ») و دمی («هّ») و غنه مشدد(«مّ»، «نّ») از یك نگرگاه تا حدی به‌تلفظ صامتهای سیال یا نرم مشدد شباهت دارد و مسئلهٔ ویژه‌ای را مطرح نمی‌سازد.

و اما صامتهای انسدادی یا بستشی، و صامتهای مرکب مشدد به بررسی جداگانه نیاز دارند. در زیر فقط به صامتهای بستشی مشدد می‌پردازیم که فروشکافی و فروگشایی آنها می‌تواند راهنمایی باشد برای صامتهای مرکب.

نخست باید دو اصطلاح و مفهوم ویژهٔ فردینان دوسوسور را مطرح ساخت که هنوز برای آنها معادلهای جاافتادهٔ فارسی وجود ندارند: implosion و explosion. در فارسی می‌توان اینها را به «دربستش» و «رهایش» برگرداند. با کوتاه کردن و ساده کردن مطلب، باید گفت که به نگر فردینان دوسوسور هرگاه صامتی پس از مصوت قرار گیرد، implosive است و اگر پیش از مصوت بیاید، explosive؛ در فارسی می‌توان اینها را به ترتیب چنین خواند: «[صامتِ] در بسته» یا «رها نشونده» یا «ساکن»، و «[صامتِ] رها شونده» یا «متحرك». سوسور بدون آنکه سرراستانه دربارهٔ تشدید بحث کند، بر آن است که در appa ما با دو p روبرو هستیم که نخستین آنها implosive است (به نشانهٔ خود او: p̂)، و دومین آنها، explosive، (به نشانهٔ خود او: p̂). درنتیجه او appa را ap̂p̂a بر می‌نویسد و alla را al̂l̂a).[1] مارتینه در

1) Ferdinand de Saussure, *Cours de linguistique générale*, éd. critique préparée par Tullio de Mauro, Payot, Paris, 1972; pp. 79-86.

باید توجه داشت که implosion و implosive در زبانیك معنای دیگری نیز دارد و آن نوعی از مجموعه صداهایی است که بدون شرکت تنفس ایجاد می‌شوند. implosive ←

جستار دقیق خود تحلیل سوسوری را بر تشدید می‌گستراند و [با ساده کردن مطلب] حرف صامت مشدد را به صراحت مرکب از دو حرف صامت می‌داند که نخستین آن implosive و دومین آن explosive است.[۱]

اینك، ما با الهام از مفهومها و اصطلاحهای سوسوری، سازوکار تلفظ هر صامت بستشی را به ترتیب زیر متصور می‌داریم:

۱) مرحلهٔ دربستش (implosion): در این مرحله راه تنفسی در نقطه‌ای (از لبها تا چاکنای) با تنش و انقباض ماهیچه‌ها و بافتها بسرعت به بسته شدن می‌گراید؛

۲) مرحلهٔ بستش یا ایستش (occlusion: *stop proper): راه تنفسی، بسته؛

۳) مرحلهٔ رهایش (explosion): راه تنفسی با واهلش ناگهانی ماهیچه‌ها و بافتها باز می‌شود.

مرحلهٔ «ایستش» یا «وقفهٔ» هر صامت بستشی نامشدد، مثلاً وقفهٔ «ت» در «بیتاب»، کوتاه و ثابت است. اما وضع دو مرحلهٔ دیگر فرق می‌کند و بستگی به محل آن دارد. در «توانا» مرحلهٔ دربستش حرف «ت» ناچیز است و مرحلهٔ رهایش آن بالنسبه شدید. پس بر روی هم می‌توان «ت» را در «توانا»، رها شونده خواند. در «مات»، مرحلهٔ دربستش حرف «ت» قابل توجه است و رهایش آن بالنسبه ناچیز. از اینرو می‌توان «ت» را در «مات»، در بسته یا «رها نشونده» به پندار آورد.

با این توضیح مقدماتی، درك نگر کلاسیك ایرانی و انیرانی در مورد سازوکار تلفظ صامت بستشی مشدد، آسان است: تّ مشدد در حتّا در خود دو «ت» دارد که نخستین آن در بسته یا رها نشونده یا ساکن است، و دومین آن رها شونده یا متحرك. - ولی به نگر ما در حتّا پس از مرحلهٔ دربستش یك «ت» واحد، مرحلهٔ ایستش طولانی می‌شود و سپس مرحلهٔ رهایش فرا می‌رسد؛ یعنی در «حتّا» ما به مدت بالنسبه محسوسی نفس نمی‌کشیم، نکته‌ای که در تلفظ «بیتاب» صادق نیست. البته این دو گزاره [دست کم به نگر

→

به این مفهوم اخیر مترادف است با glottal click. این گونه صداها هرچند ممکن است در همهٔ زبانها گاه بگاه شنیده شوند، ولی در بسیاری زبانها از جمله در زبانهای هندواروپایی و سامی و فنلاندی-اویغوری شخصیت الفبایی و معنایی ندارند، حال آنکه در بعضی زبانها از جمله پاره‌ای زبانهای آفریقایی در شمار صامتهای عادی و رایج و عمل کننده قرار می‌گیرند. همچنین←

– Bertil Malmberg, *op. cit.*, pp. 29-30;
– J. D. O'Connor, *op cit.*, p. 41;
– Noam Chomsky & Morris Halle, *The Sound Pattern of English*, Harper, New York *et al. loc.*, 1968; pp. 315, 322-324.

1) *Op. cit.*, § 4.62 (p. 138).

خود ما] با یکدیگر آخشیج گونه نیستند؛ بدین‌ترتیب که اگر از نگر کلاسیك بپدافندیم، وجود دو «ت» در «حتّا»، صرفاً از نگرگاه منطقی، مـی‌تواند دال بـر آن باشد که برای تلفظ «تّ» به زمانـی نیاز است در حدود دو برابر زمان «ت». در برنهادهٔ ما نیز بـرای تلفظ «تّ» به در حدود دو برابر زمـان تلفظ «ت» نیاز است؛ با این ملاحظه که در بر-نهادهٔ ما این مدت اضافی همان مدتی است که نفس محبوس می‌ماند، و این امری است که جدا از هرگونه نظریه، باید بتوان آن را با آزمـایش فیزیکی استوار کـرد یا وازد. بـا اینهمه ما خود نیز ضابطه‌بندی تکرار حرف صامت را بیکباره وانمی‌زنیم، زیـرا چه بسا از نگرگاه گـرافمها یا نویسه‌ها، تشدید نتیجهٔ تکرار حرف صامت است. برای نمونه در نوشتن شَدّ شکل نوشتهٔ دّ دال است بر تکرار حرف «د». در کالبدهای دیگر «د»ها جداگانه می‌آیند: شدید: ش د ی د. اما در تلفظِ شَدّ ضابطه‌بندی توقف بیشتر را می‌توان استوار دانست. همچنین، تشدیدی که در فصل مشترك واحدهای تشکیل دهندهٔ واژه‌های مرکب تصادفاً بر اثر پایان یافتن یك واحد با یك حرف معین، و آغاز شدن واحد بعدی با همان حرف بوجود آید، یا تشدیدی که در فصل مشترك واژه‌های جمله با همین‌گونه تصادف ایجاد شود، باز از نگرگاه نویسه‌ها برآمد تکرار حرف است ولی از نگرگاه آوائیك می-تواند بـرآمد توقف طولانی روی یك صامت واحد متصور گردد. «شب‌بو»، «پاك‌کن»، «قلم‌مـو»؛ و نیز «... در راه...»، «... از زبـان...»، «... هیچ چیـز...» :«هیچی»؛ و بدینسان.

تبصره: بررسی تشدید در واژه‌های فـارسی در شعر کلاسیك فارسی بسیار جـالب است. از یك سو برای رسیدن به برآمدهای علمی باید گذشتهٔ زبان فارسی را دانست، و از سوی دیگر، نکته‌هایی که از چنین بررسی‌ای برآیند، به نوبهٔ خود می‌توانند بر پاره‌ای نکته‌های تـاریك گذشته و اکنون پـرتو افکنند. ولی این بررسی بیرون از گنجایش این جستار است.

۲–۲ مصوتهای فارسی

زبان فارسی کنونی دارای شش مصوت ساده است و یك یا دو یا چند واکهٔ مرکب، به شرح زیر:

۱–۲–۲ مصوتهای معروف به‌کوتاه

سه مصوت معروف به‌کوتاه عبارت‌اند از اَ، ـَـ : [æ]؛ اِ، ـِـ : [e] و [ɛ]؛ اُ، ـُـ : [o] و [ɔ]. مصوتهای ـَـ و ـِـ در خط فارسی در داخل کلمه نشان داده نمی-شوند. مصوت ـُـ نیز اکثراً در خط فارسی نمایانده نمی‌شود، ولـی بندرت در برابر آن واو قرار می‌گیرد. البته برای این مصوتها می‌توان نشانه‌های «زَبُر» یا فتحه، «زیر» یا

کسره و «پیش» یا ضمه بکار برد؛ اما چاپ این نشانه‌ها جز در موردهای استثنایی معمول نیست. این هر سه مصوت در آغاز کلمه به الف، یا همزهٔ الف-شکل، نیاز دارند.

تبصرهٔ ۱: اساساً ضمهٔ خالص ایرانی‌تبار، نسبت به مصوتهای a و ā و e و i، کمتر وجود دارد. همچنین، ضمهٔ ساده که در فارسی با واو نوشته شود، بسیار نادر است. در اینجا چند کلمه را که ضمهٔ ساده دارند ولی با واو نوشته می‌شوند، بررسی می‌کنیم:

دو [عدد] و تو [ضمیر] در پهلوی نیز واو داشته‌اند، اما dō و tō، یعنی با واو مجهول، تلفظ می‌شده‌اند، و بنابراین، اگر سرنوشت دیگر واوهای مجهول را می‌داشتند، طبق قانونهای تکامل فونولوژیك ایرانی، می‌بایستی به واو معروف، یعنی به ū کشیده بدل یافته باشند، نه به ضمهٔ ساده: o. با اینهمه در شعر کلاسیك فارسی، این دو واژه گاه همچنان کشیده، یعنی مجهول (ō، معادل هجای بلند) تلفظ می‌شوند. مثلاً:

خرد رهنمای و خرد دلگشای
خرد دست گیرد به هر دو سرای [فردوسی]؛
چو از تو بود کژی و بی‌رهی
گناه از چه بر چرخ گردان نهی [اسدی].

از تاریخ بغرنج چو و نون غنه [خیشومی] انتهایی آن در می گذریم و یاد آور می‌شویم که چون آزاد است باید با واو نوشته شود [← تبصرهٔ ۲]، اما شکلهای دیگر آن هم با واو آمده‌است مانند «چون»، و هم در ترکیبها بدون واو، مانند «چُنین»، «چُنان» (بسیاری از فارسی‌زبانان دو واژهٔ اخیر را به کسر «چ» تلفظ می‌کنند - ولی لغت‌نامهٔ دهخدا با ضمه ضبط کرده است؛ در سالهای اخیر، تلفظ فصیح «چُنین» و «چُنان» بیشتر به گوش می‌خورد).

واو نشان‌دهندهٔ ضمه در واژه‌های خود، خور، خورد، خوراك، خوش، نخود، آخور، آبخوست، در حقیقت واو معدوله است که مسیری دیگر پیش گرفته و به نمایندهٔ صدای ضمه بدل شده است. جز اینها و شاید چند مورد استثنایی دیگر، واژه‌های ایرانی تباری نداریم که برای ضمه، واو داشته باشند. [ولی در خط پهلوی، ضمه (که البته تلفظ آن u کوتاه بوده، نه o امروزین) بیشتر با واو نوشته می‌شده است.] - بقیهٔ ضمه‌های واو-دار فارسی مربوط به واژه‌های بیگانه و بیگانه‌تبارند؛ برای نمونه، یونجه بیگانه و ظاهراً ترکی جغتایی است. کومك شکل نادری است از کمك ترکی.[1] اما نشان دادن ضمه با واو بیشتر خاص واژه‌ها و نامهای باختری است: لوکوموتیو، الکترون، پروتون، شوك عصبی، کوکائین، توتالیتر، سوسیالیسم، اولیگارشی؛ همچنین، لوموند، لیون، لوزان، هانوفر، بارسلونا، یورك، و مانند آنها. نکتهٔ جالب دیگر آنکه گاه در یك کلمهٔ بیگانه، بعضی ضمه‌ها بدون واو و بعضی با واو نمایانده می‌شوند، مانند ناپلئون، فتوکپی. فقط اشاره می‌کنیم که این جریان، تصادفی و دال بر «هرج و مرج» نیست، بلکه تابع یك

۱) واژه‌های مغولی جلو، پلو، چلو با ضمه تلفظ نمی‌شوند، بلکه با واکهٔ مرکب ow. از سوی دیگر، در این واژه‌ها واو در انتهای کلمه قرار دارد؛ ← تبصرهٔ ۲.

سلسله نکته‌های بسیار ظریف آواشناسی ایرانی است که در اینجا وارد آن نمی‌شویم.

به هرسان، درخط کنونی فارسی، ضمهٔ درونی کلمه‌های بیگانه را می‌توان هم بدون واو و هم با واو نشان داد. اما باید دانست که نشان دادن ضمه با واو، تلفظ اصلی را به طور قطع به خواننده نشان نمی‌دهد، زیرا در صورت وجود واو، صدای o بسادگی می‌تواند با ū کشیده و واکهٔ مرکب ow نیز خلط شود.

□ در یکی ازکتابهای فارسی، مصوت ـُ را گاه با «ـؤ» [نقطه روی واو] نشان داده‌اند، مانند «بؤلیوی».[1] صرفنظر از موافقت یا مخالفت انسان با این شکل معین، نکته از نظر گسترش امکانهای خط کنونی جالب است.

تبصرهٔ ۲: مصوت ـُ در آخر کلمه. در فارسی از «دو» و «تو» و «چو» که بگذریم، کلمات زیادی وجود ندارند که به ضمهٔ ساده ختم شوند. ضمهٔ ته‌ـآوایی بیشتر خاص واژه‌ها و نامهای بیگانه است، از جمله کلمه‌های ایتالیایی، اسپانیایی، ژاپنی، و نظیرهای آنها. ضمهٔ ته‌ـآوایی همواره با «و» نمایانده می‌شود. برای نمونه:

رادیو، جورجو، کارلو، پدرو، پیکاسو، توکیو، کیوتو، و غیره.

تبصرهٔ ۳: مصوتهای ـِ و ـَ در انتهای کلمه‌ها. درفارسی مصوت ـِ ته‌ـآوایی فراوان است و اکثراً نماینده ag- پهلوی است. این صدا شاید در ایران تا چند سده پیش فقط a- تلفظ می‌شده‌است. تلفظ a- هنوز دربسیاری روستاهای ایران، و نیز در افغانستان و تاجیکستان، رایج است. در فارسی اینها بدون استثنا با «ه» بیان حرکت، یا «ه» ناملفوظ، نشان داده می‌شوند:

نامه، خانه، جامه، شیوه، خنده، گریه، توشه، و مانند آنها.

از واژهٔ «نه» (حرف نفی، با تلفظ «na») که بگذریم، ـَ ته‌ـآوایی اکنون درتلفظ متعارف تهران شنیده نمی‌شود؛ با اینهمه این صدا در پاره‌ای ساختمانهای نحوی درفارسی محاوره‌ای خود را آشکار می‌کند. مانند «نامَه رو آوردی؟» (nāma ro āvordi). ـ خاطرنشان می‌سازیم که فتحهٔ ته‌ـآوایی عربی نیز در فارسی به کسره تبدیل شده است (جز در موردهایی که «ة» عربی، «ت» تلفظ شود: اضافه: اضافت؛ مراجعه: مراجعت؛ اراده: ارادت؛ و غیره. و البته روشن است که در «اضافت» و نظیرهای آن، مصوت ـَ دیگر ته‌ـآوا نیست، بلکه صامت «ت» ته‌ـآوا شده است).

اما اگر در فارسی کنونی به دلیلی بخواهیم ـَ ته‌ـآوایی را نشان دهیم باز باید «ه» بیان حرکت بکاربریم، که متأسفانه طبیعتاً ـِ خوانده خواهد شد. مثلاً برای نشان دادن تلفظ apadāna در پارسی باستان به‌خط فارسی‌نوین، بناچار اپدانه نوشته می‌شود، که درحال حاضر (اگر نشانهٔ زبر نداشته باشد) خود بخود و در نخستین نگاه apadāne تلفظ می‌گردد؛ مگر اینکه خواننده از این کلمه سابقه‌ای داشته باشد یا شکل لاتین را ببیند [شکل بی‌قانون «آپادانا» داستانی دیگر دارد که در اینجا واردش نمی‌شویم].

۱) فرهنگنامه، فرانکلین/جیبی، تهران، ۱۳۴۷.

تبصرهٔ ۴: در فارسی گاه بگاه گرایشی ملاحظه می‌شود که «ه» نامفلوظ به «ه» ملفوظ تبدیل یابد. این جریان از یک‌سو باعث تأسف، و از سوی دیگر از نظر زبانیک بسیار جالب است. این نمونه‌ها از زبان کسانی شنیده شده است که به تدریس و تعلیم و وعظ اشتغال داشته‌اند: «گربه من: - gorbehe»؛ «فاصله A تا B: - fāselehe»؛ «... عمده کنونی: - omdehe». ما نمی‌دانیم آیا این گرایش همیشه در فارسی وجود داشته است، یا در حال کنونی به سبب وجود رسانه‌های همگانی (رادیو و تلویزیون) بیشتر ملاحظه می‌شود. با اینحال امر پیکار با بیسوادی ممکن است این گرایش را تقویت کند. زیرا نوسوادان «منطقی»اند و چه بسا در گفتار خود، خط را تقلید می‌کنند. نکتهٔ جالب دیگر آنکه نوعی «ه» نامفلوظ که در زبان محاوره‌ای به عنوان نشانهٔ معرفه بکار می‌رود، «ه» نامفلوظ پیش از خود را ملفوظ می‌کند: «گربهه‌رو دیدی؟» - این امر به یک تجزیه و تحلیل علمی جداگانه نیاز دارد.[۱]

تبصرهٔ ۵: در مورد ظهور «گ» در حالتهای ترکیبی واژه‌هایی که «ه» بیان حرکت دارند ← ۲-۳-۴ §، و ۴-۳-۴ §، (۲).

۲-۲-۲ مصوتهای معروف به بلند

سه مصوت معروف به‌بلند: آ، ـا: [α(:)]؛ او، ـو: [u(:)]؛ ای، ـی: [i(:)]، به همین ترتیب، با الف و واو و «ی»، نمایانده می‌شوند. این مصوتها در تلفظ فصیح و در شعر فارسی همواره بلندند، هرچند در تلفظ عادی چه بسا چندان کشیده نباشند و فرق کمّی آنها با مصوتهای معروف به کوتاه گاه ازمیان برود. اما به هر سان، کیفیت آنها با مصوتهای معروف به کوتاه کاملاً متفاوت است. حال آنکه در عربی مصوتهای بلند «ـو» «ـی» از نظر کیفی همان ضمه و کسره‌اند و فقط از نظر کمّی، کشیده‌تر. مصوت «آ» نیز در عربی همان فتحهٔ کشیده است، جز پس از صامتهای «مؤکد» یا «غلیظ»، - در اصل عربی، «الحروف الساکنة الغلیظه» یا «الحروف المفخّمه» - یعنی ص، ض، ط، ظ، و همچنین ق، که در این حال «آ» از نظر کیفی نیز متفاوت است و شبیه به «آ» در فارسی تلفظ می‌شود (وضع مصوت دوم کلمهٔ «الله» نیز چنین است؛ با نشانه‌های فونتیک: [a'ɫ:α:h] یا دقیقتر: [a'ɫ:ɒ:h]؛ بسنجید با «سلام»: [sa'la:m]).

۲-۲-۳ واکه‌های مرکب فارسی

۱) واو کشیده در کلماتی مانند فردوس، دوش، نو، دو [دویدن]، رو [رفتن]، موز، جوشن، و مانند آنها. این واکهٔ مرکب با «اُ» آغاز می‌شود و با «او»ی کوتاه خاتمه

۱) همچنین در شعر کلاسیك فارسی «ه» بیان حرکت ممکن است در شرایط خاصی وضع دیگری یابد که بحث در آن از حوصلهٔ این کتاب بیرون است.

می‌یابد: [ou]. تلفظ قدیمتر: [au].[1]

۲) ای، ـِـی: [ɛi] یا [ɛj]؛ در کلماتی مانند ری، می، میگو، وی [او]، و مانند آنها. در اینجا نکته‌ای مطرح مـی‌شود، و آن اینکه «ـِـی» را می‌توان به دو گونه گزارد، یکی مصوت + مصوت [«ی» مصوت]، و دیگری، مصوت + صامت [«ی» صامت]. کدام یك از این دو گزارش ارجح است؟

در بحثی که در این باره در وزن شعر فارسی اثر پرویز ناتل خانلری به عمل آمده است، دلیلهای نظری به سود و به زیان واکهٔ مرکب بودن «ـِـی»، و نیز «واوکشیده»، بتفصیل مطرح گشته‌اند و بیرونشد بحث این‌است که بر روی هم، اینها واکهٔ مرکب‌اند، یا بویژه در زبان شعر، بهتر است اینها را واکهٔ مـرکب به شمار آورد.[2] صاحبنگران دیگری که دربارهٔ واکه‌های مرکب فارسی بحث کرده‌اند، از جمله پاؤل هورن،[3] نیز «ـِـی» [تلفظ قدیمتر: ـَـی»] را واکهٔ مـرکب شناخته‌اند؛ بنابراین در مجموع شاید بخردانه باشد که آوای اخیر را واکهٔ مرکب به شمار آوریم.

□ اما اگر قرار باشد «ـِـی» را واکهٔ مرکب بدانیم، پرسشی دربارهٔ «آی» و «ـای» در بایسنغر و آذربایجان و «ای [گفت برهمن را]، «ـُـی» در [شهر] خوی، و «اوی» و «ـوی» در کوی پیش می‌آید. هر نتیجه‌ای که از ژرف‌نگری در این باره به دست آید، از یك‌سو این حقیقت را نمی‌توان منکر شد که آوای «ـِـی» در فارسی بیشتر واقع می‌شود تا آواهای مذکور در بالا، یعنی «شخصیت» بیشتری دارد؛ از سوی دیگر این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که بحث دربارهٔ آواهای بالا نمی‌تواند از بحث دربارهٔ «ـِـی» جدا باشد، و نتیجه‌های مشابهی ممکن است حاصل گردند که ما در اینجا بدانها نمی‌پردازیم.

□ با اینحال یك نکتهٔ عملی را نمی‌توان فروگذاشت: جدا از ملاحظه‌های نظری و تصمیم ما در اینکه «ـِـی» (و نظیرهای آن: «ـُـی»، «ـای»، و «ـوی») را واکهٔ مرکب محسوب داریم یا نه، در نوشتن این کلمه‌ها به خط لاتین، توصیه مـی‌کنیم برای «ی»، y بکار رود نه i (که آن هم صحیح و رایج است). توضیح آنکه واکهٔ مرکب [ɛi] یا [ei] برای نمونه در واژهٔ انگلیسی ray (پرتو) نیز دیده می‌شود: [rɛi] یا [rei]. ولی در نام شهر «ری»، حرف «ی» به میزانی محسوس غلیظتر و «کامی»تر تلفظ می‌شود. بنابراین برای شهر «ری»:

ترانویسی فونمیك: /rey/؛ تلفظ قدیمتر: /ray/؛

۱) خوانندگان قطعاً به شکلهایی مانند «فردَوْس»، «جوْشن» و«قَوْس» برخورده‌اند. این شکلها تلفظ قدیمتر فارسی نوین (و نیز تلفظ عربی) را بیان می‌کنند، نه تلفظ رایج کنونی را.

۲) ص ۱۰۲–۹۹.

3) *GrIrPh* I, 2, S. 19, 37-38.

ترانویسی فونتیك: [rej] یا [rɛj]؛ تلفظ قدیمتر: [ræj]؛ (یا [raj]).

در اینجا باید افزودکه از نگرگاه فونولوژیك، یا فونتیك، به یك تعبیر میان /i/ یا [i]، و /y/ یا [j]، فرق زیادی در کار نیست.[۱]

تبصره: نوع دیگری از «واکهٔ مرکب» یا «آوای مرکب» در فارسی وجود دارد که «واك» یا «واج» یا فونم نیست، و در حالتهایی ویژه هستی می‌پذیرد. این نوع آوای مرکب مربوط به بعضی کلمه‌های همزه‌دار یا «ع»دار عربی است که الگوی کلی آنها چنین است:

(صامت +) مصوت + همزه یا «ع» + صامت...

[چنانکه پیش از این گفتیم، «ع» در فارسی از نظر آوایی به سان کلی مانند همزه است ـ ولی جزئیات دیگری در مورد همزه و «ع» و فرق آنها نیز وجود دارند.]

برای نمونه:

تأویل، تأثیر، سعدی؛ اعلال، اعدام، معیار.

این واژه‌ها نه فقط در گفتگوی عادی، بلکه در تلفظ ادبی یا حتا در شعر فارسی که فصیح خوانده شود نیز با همزه تلفظ نمی‌شوند؛ مگر در نوعی تلفظ بسیار دقیق که

---

۱) باید توجه داشت که «ی» ـ مانند «و» و الف ـ «حرف لیِّن» یا «نیمه مصوت» (sémi-voyelle یا semi-vowel) شمرده می‌شود.

ازسوی دیگر در خط اصلی لاتین، عیناً مانند خط فارسی وعربی، فقط یك حرف واحد *I* برای «ی»، چه مصوت و چه صامت، وجود داشته است، و یك حرف واحد *V* برای «و»، چه مصوت و چه صامت (مثلاً: *V*ERITAS ، و ANTONI*V*S). حرفهای *J* («ی» صامت) و *U* بعداً اختراع شده‌اند.

در همین زمینه فردینان دو سوسور تجزیه و تحلیل جالبی دارد که بدان اشاره می‌کنیم.

سوسور *i* (و *u*) را به دوگونه متصور می‌دارد: *i* fermant (son implosif) که مصوت‌است و او با ǐ نشان می‌دهد، و *i* ouvrant (son explosif) که صامت است و با î نمایانده شده است. î همای «ی» صامت است. به نقل از خود او:

«Le *w* anglais, le *j* allemand et souvent le *y* français (dans *yeux*, etc.) représentent des sons ouvrants (û, î) par opposition à *u* et *i* qui sont employés pour ǔ et ǐ.» *Op. cit.*, p. 81; «*i* et *y* sont de même espèce phonologique.» *Op. cit.*, p. 93.

در پایان یادآور می‌شویم که بحث سوسور تازه نیست. پانینی (Pāṇini) زبانشناس بزرگ هندی در بیست و سه سده پیش (حدود ۳۵۰ـ۲۵۰ قم)، مؤلف دستور زبان سنسکریت به نام Ashṭâdhyāyī، در این‌باره سخن گفته و تبدیل متقابل مصوتهای i و u و ṛ و lṛi را به نیمه مصوتها یا صامتهای همخوان آنها یعنی به ترتیب به y و v و r و l، تحت عنوان samprasāraṇa بیان کرده است.

جنبهٔ تقلید از عربی داشته باشد، که انحرافی است از روح آواشناسی ایرانی. یعنی در اکثریت نزدیك به اتفاق موردها مزمار یا چاکنای در تلفظ این واژه‌ها بسته و باز نمی‌شود، و در عوض نوعی مصوت مرکزی خفیف [→۴-۲-۲§۲] جای همزه را می‌گیرد و در نتیجه یك آوای مرکب (هجای بلند) بوجود می‌آید.

مؤلف صداهای یاد شده را با نشانه‌های فونتیك بین‌المللی چنین می‌نویسد:

- (صامت +) فتحه + همزه یا «ع» + صامت...:
  [æɐ]، همچنین [æə] و [æa].
- (صامت +) کسره + «ع» + صامت...:
  [eə] یا [ɛə]، همچنین [ɛe].
- اما در «(صامت +) ضمه + همزه یا «ع» + صامت...»، چون ضمه یك مصوت خلفی است، بسته و باز شدن مزمار از نظر فیزیولوژیك آسانتر است؛ بنابراین در تلفظ فصیح همزهٔ خفیفی ممکن است خود را نمایان سازد، مانند

مؤمن، لعبت.

تلفظ با نشانه‌های فونتیك:

در گفتگوی عادی: [ou]، [oə]؛

گاه در سخنگویی فصیح: [oʔə]، [oʔe]، [ɔʔe].

- در الگوی «(صامت +) مصوت + همزه یا «ع» ته‌ـآوایی»، همزه ممکن است بندرت در تلفظ فصیح شنیده شود:

لؤلؤ، منشأ، مبدأ، اطلاع.

ولی البته در صورتی چنین است که کلمه مستقل تلفظ شود. در محاورهٔ عادی یا حتا فصیح، عملاً «مبدأ» یا با آوای مرکب تلفظ می‌شود، و یا (در جمله) به «مَ بْ دَ» تبدیل می‌یابد:

تلفظ عادی: [mæbdæɐ]، [mæbdæə]

گاه در تلفظ فصیح: [mæbdæʔ(ə)]

ولی «مبدأ آن»:

تلفظ عادی و فصیح: [mæbdæ e ɑn].

- سرانجام، در الگوی «(صامت +) مصوت کوتاه + صامت + همزه یا «ع»»، وضعی شگفت پیش می‌آید. اگر کلمهٔ بعدی با صامت آغاز شود، مصوت کوتاه به مصوت بلند (مرکب) ترامی‌دیسد، یعنی عملاً «قلب» یا «متاتز»[1] صورت می‌گیرد؛ ولی اگر پس از آن اضافت بیاید (یا کلمهٔ بعدی با مصوت آغاز شود)، همزه یا «ع» به صورت همزه به طور کاملاً مشخصی تلفظ می‌گردد و کلمهٔ مورد بحث در الگوی «مسئله» یا «بنا بر‌ـاین»

1) E. metathesis, F. métathèse, D. Metathese, Metathesis, Lautumstellung, Buchstabenversetzung

جای می‌گیرد. توجه کنید:

قطع شد، رفع شد

تلفظ عادی، و فصیح: «* قعط»، «* رعف»:

[qæət ʃod] و [ræəf ʃod]

اما: قطع روابط، رفع خصومت، شیء زیبایی است؛ تلفظ:

[qætˀe rævɑːbet]

[ræfˀe xosuːmæt]

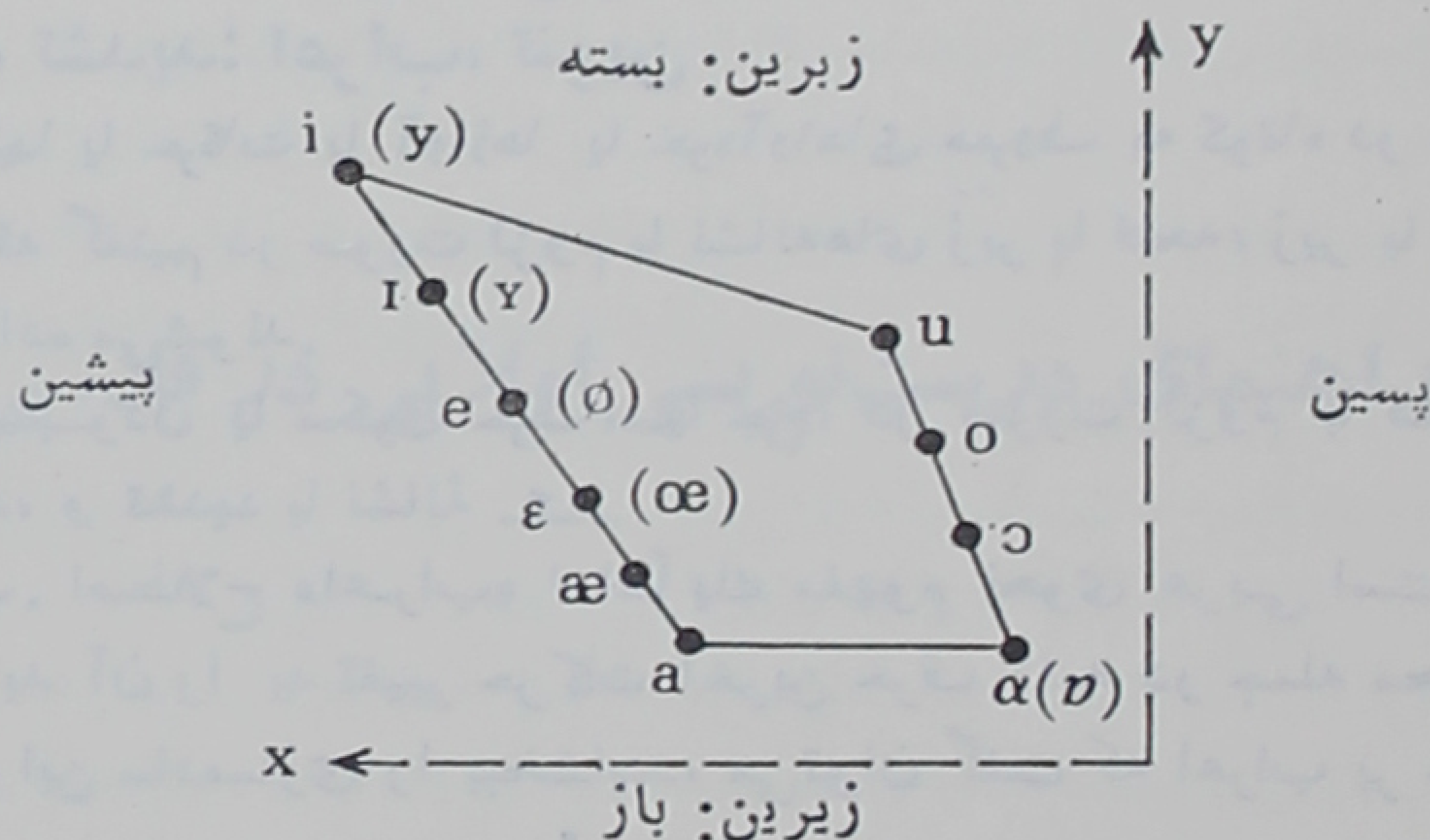
.[ʃɛjˀe ziːbɑːiːst]

۴-۲-۲ مصوتهای خنثا-میانی یا مرکزی فارسی

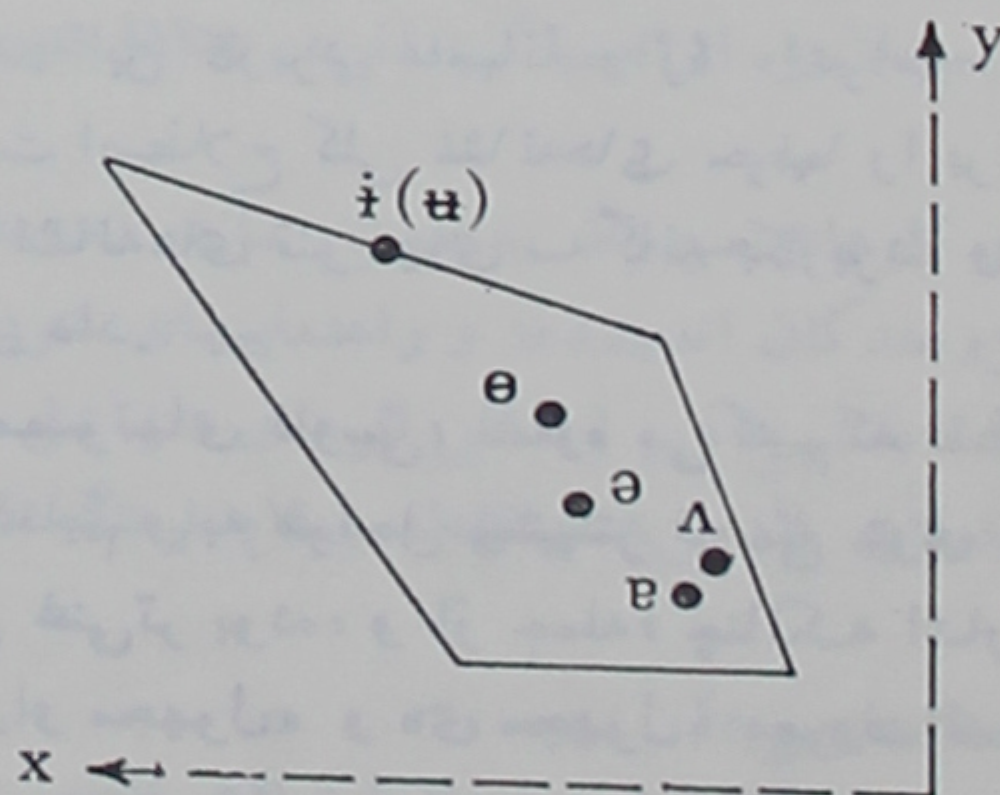
مؤلف نمی‌داند که آیا مصوتهای مرکزی فارسی تا کنون در ایران مطالعه شده‌اند یا نه، و نیز آگاه نیست به اینکه آیا زبانشناسان و ایرانشناسان ایرانی به این موضوع توجه کرده‌اند یا نه. به هر سان، احساس ما این است که مصوتهای کوتاه مرکزی مانند [ə] و [ɐ]، - جدا از بحث بالا - در زبان محاوره‌ای تهران وجود دارند، منتها «فونم» نیستند. اما در پاره‌ای لهجه‌ها و گویشهای فارسی و ایرانی، ممکن است فونم نیز باشند.

تبصره: توضیح نظری دربارهٔ مصوتها، و مصوتهای خنثا-میانی:

هر مصوت برای تلفظ شدن خود به پنج عامل مربوط می‌شود: الف) بازدم؛ ب) ارتعاش تارآواها؛ پ) وضع زبان؛ ت) باز و بسته بودن دهان؛ ث) وضع لب. از این پنج عامل، بازدم و ارتعاش تارآواها اختصاصی نیستند، یعنی در تولید هرگونه مصوتی وجود دارند. ولی وضع زبان در دهان، میزان باز و بسته بودن دهان، و گرد بودن یا نبودن لب، (و البته وضع و میزان تنش یا تنجش این ارگانها و ماهیچه‌های مربوط)، نوع مصوتها را از یکدیگر متمایز می‌کنند. - می‌توان مصوتها را بسته به اینکه با قرار داشتن زبان در پایین، یا در بالا، یا در جلو، یا در عقب تولید شوند، طبقه‌بندی کرد و از مصوتهای زیرین یا تحتانی، زبرین یا فوقانی، پیشین یا قدامی، و پسین یا خلفی سخن گفت. مصوتهای تحتانی عملاً با باز بودن دهان همراه‌اند، و مصوتهای فوقانی با بسته بودن نسبی آن. بعضی از مصوتهای خلفی و قدامی با لبان گرد شده ادا می‌شوند. چهار ضلعی شماتیك در صفحهٔ روبرو محل تولید یا مخرج مصوتها را نشان می‌دهد. در این چهار ضلعی جهت بالایی همان جهت محور y دکارتی را دارد؛ ولی متأسفانه طبق رسم آواشناسان، جهت قدامی بخلاف محور x دکارتی است [ما نمی‌دانیم چرا؛ وقصد نداریم در آن دخالت کنیم!]:



مصوتهای خارج از پرانتز بالا، همچنین مصوتهای اصلی (کاردینال) نامیده شده‌اند. ـ ولی در تلفظ بعضی مصوتها از قبیل ə، ɐ، ʌ، ɵ [با θ که صامت است اشتباه نشود!]، و غیره، زبان نه کاملاً بالاست، نه کاملاً در پایین، نه کاملاً در جلو، و نه کاملاً در عقب. ـ صدای ɨ با قرارگرفتن زبان در بالا تلفظ می‌شود، اما نه قدامی‌است، و نه خلفی. این گونه مصوتها را می‌توان مصوتهای خنثا ـ میانی یا مرکزی نامید، چنانکه مخرج شماتیك آنها در همان چهارضلعی نشان می‌دهد:



صدای [ɵ] از جمله در زبان گیلکی وجود دارد و به پندار ما در آن زبان فونمیك است: /ɵ/؛ ولی این نکته گذرانه یاد شد.[1]

۱) در اینجا خاطرنشان می‌سازیم که مطالب را بخاطر روشنی و کوتاهی، ساده کرده‌ایم؛ برای آگاهی بیشتر، ← آثار Trubetzkoy ، Saussure ، Daniel Jones ، Martinet ، Malmberg ، Lyons ، Wendt ، O'Connor ، و دیگر آواشناسان و زبانشناسان. ـ درمورد اصطلاح خنثا ـ میانی، ← علی اشرف صادقی، «در جوار سنکسر» ←

۲-۲-۵ دربارهٔ نشانه‌های حرفها: نشانه‌های حرکات حرفها، سکون یا جزم، تشدید؛ اعراب، تنوین

۱) مصوتها یا حرکات یا آوازها یا خودآواهای معروف به کوتاه در خط فارسی ـ و عربی ـ چنانکه گفتیم در صورت لزوم با نشانه‌های زَبَر یا فتحه، زیر یا کسره، و پیش یا ضمه، نشان داده می‌شوند.

۲) ساکن بودن یا سکون حرف، یا جزم، در صورت لزوم با نشانهٔ ـْـ یا ـْ نمایانده می‌شود، و تشدید با نشانهٔ ـّـ.

۳) اعراب. اصطلاح «اعراب» اساساً یك مفهوم نحوی عربی است، و اگر دقیق سخن گوییم، باید آن را به تغییر حرکات آخرین حرف کلمه در جمله محدود سازیم. ـ اگر خوانندگان این ساده‌سازی را ببخشایند، می‌توان گفت که اعراب بر سه قسم است: نصب: فتحه در آخر کلمه در جمله؛ جَر: کسره در آخر کلمه در جمله؛ و رفع: ضمه در آخر کلمه در جمله. نصب و جَر و رفع، طبق یك سلسله قاعده‌های نحوی که بیرون از بحث ماست، می‌توانند «منوَّن» یا «غیر منوَّن» باشند. در صورت منوَّن بودن، تنوین نامیده می‌شوند و به ترتیب بالا با این نشانه‌ها مشخص می‌گردند:

ـً ، ـٍ ، ـٌ .[۱]

تبصره: در فارسی بعضی مردمان، نشانه‌های حرکات حرفها، چه مصوتهای معروف به کوتاه فارسی، چه نشانه‌های صرفی و نحوی عربی، و نیز نشانه‌های جزم و تشدید ـ همه را «اعراب» می‌نامند. این کاربرد عامیانهٔ واژهٔ «اعراب» تاحدی رایج است. با اینهمه، به نگرما بهتر است اصطلاح کلی نشانه‌های حرفها را برای نشانه‌های حرکات حرفها و جزم و تشدید و نشانه‌های تنوینهای سه‌گانه بکاربرد، و واژهٔ «اعراب» را فقط به مفهوم فنی آن اختصاص داد.

۲-۲-۶ در پایان بحث مصوتهای فارسی، اشاره می‌کنیم که فقط کوتاهانه، مصوتهای فارسی امروزین را یاد کرده‌ایم و به مراحل پیشینتر فارسی دری نپرداخته‌ایم. در قدیم فارسی دری از نظر آوایی غنی‌تر بوده، و از جمله، چنانکه اشاره کردیم، دو مصوت کشیدهٔ دیگر هم که به «واو مجهول» و «ی مجهول» معروف‌اند، داشته است؛ و بسی ظرافتهای آوایی دیگر نیز.

→

[نقدی دربارهٔ کتاب **واژه‌نامهٔ سنگسری**]، **کتاب امروز**، پاییز ۱۳۵۲. در اثر بالا این اصطلاح به صورت خنثی‌میانی چاپ شده است (شیوهٔ املا و افزایش نیمخط از ماست). هم‌چنین ← **راهنمای آماده‌ساختن کتاب**، جدول I.۴؛ و ۱۰-۰-۴ §، و ۱۱/۱،۵-۰-۴ §.

۱) جستار اعراب از جستارهای دشوار نحوی است و آشکارا فراتر از حد این کتاب. رجوع کنید به‌ماده‌های «اعراب» و «اعراب‌القرآن» در **لغت‌نامهٔ دهخدا**، و ماده‌های «نصب» و «جر» و «رفع» در همان اثر، و نیز در **فرهنگ معین**. همچنین ← محمد خوانساری، **صرف و نحو و اصول تجزیه و ترکیب**، [۱۳۴۵]، ص ۱۶۵-۱۶۴؛ ۱۸۲-۱۸۱؛ و ۲۱۰ به بعد.

۳. اصلهای راهنمای درست‌نویسی املایی در فارسی

۳ـ۰ نخست باید یادآور شد که دربارهٔ پرسشهای املایی خط فارسی تاکنون اثرهای گوناگونی تألیف شده‌اند. در پاره‌ای از این اثرها اصلها و مبناهای درست‌نویسی املایی بروشنی مطرح گشته‌اند. بی‌آنکه قصدمان بر شمردن جامع هرآنچه در این زمینه نوشته شده است باشد، در اینجا برخی از این اثرها را بر می‌نویسیم و مطالعهٔ جدی آنها را به همهٔ علاقه‌مندان توصیه می‌کنیم.

رسالهٔ زیر که به سال ۱۲۷۳ هجری ماهی نوشته شده، شاید یکی از نخستین اثرـ هایی باشد که در سده‌های نوین دربارهٔ املای فارسی پدیدار گشته است:

ـ حاج محمد کریم‌خان‌بن ابراهیم کرمانی، رسالهٔ تنبیه الادباء: در علم املای فارسی.[۱]

ولی بیشتر اثرها و کارهای مربوط به جستار ما در دهه‌ها و سالهای اخیر انتشار یافته‌اند. صاحبنگران و پژوهندگان اندیشه‌ها و راهنماییهای خود را در این‌باره گاه بگاه منتشر ساخته‌اند و می‌سازند، به‌شرح زیر [بعضی اثرهای متداخل را نیز وارد ساخته‌ایم]:

ـ احمد بهمنیار، املای فارسی: پیشنهاد بمقام فرهنگستان [در مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا]؛

ـ خیامپور، رسم خط فارسی؛[۲]

ـ حسین نخعی، راهنمای نگارش: دستورنامهٔ املای فارسی؛[۳]

ـ محمد پروین گنابادی، مقاله‌های گوناگون؛[۴]

۱) این رساله در مجموعهٔ زیر تجدید چاپ شده است:
مجمع‌الرسائل ادبی در صرف و نحو و املاء زبان فارسی، با مقدمهٔ احمد بهمنیار (۱۳۲۵)، انتشارات مدرسهٔ مبارکهٔ ابراهیمیه، کرمان، ج ۲، چاپخانهٔ سعادت کرمان، ۱۳۵۲؛ ص ۱۷۷ـ۱۰۹.

۲) تبریز، ۱۳۳۸. ۳) مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۹.

۴) در مجلهٔ ایران‌آباد، آبان‌ـبهمن ۱۳۳۹.

- محمد جواد مشکور، دستورنامه: در صرف و نحو زبان پارسی؛[۱]
- سعید نفیسی؛ در مکتب استاد: شامل مباحثی دربارهٔ درست گفتن، و درست نوشتن و درست خواندن؛[۲]
- پرویز ناتل خانلری، زبان‌شناسی و زبان فارسی؛[۳]
- مصطفی مقربی، شیوهٔ خط فارسی؛[۴]
- رحیم رضازاده ملک، گفتاری در بارهٔ املای فارسی؛[۵]
- حسین عمادافشار، آیین درست‌نویسی: دفتر نخست، شیوهٔ خط و املای فارسی؛[۶]
- هرمز میلانیان، کلمه و مرزهای آن در زبان و خط فارسی؛[۷]
- بهین دارائی، اشتقاق و املا در فارسی؛[۸]
- عباس زریاب، ناصرالدین شاه‌حسینی، سیدجعفر شهیدی، مهدی محقق، یحیی مهدوی، مجتبی مینوی، سیدحسین نصر، نکاتی در باب رسم‌الخط فارسی؛[۹]
- محمود شفیعی، شیوهٔ خط و دستور زبان، یا شیوهٔ خط فارسی و گفتاری چند از دستور زبان فارسی؛[۱۰]
- خسرو فرشیدورد، املاء فارسی و نشانه‌گذاری؛[۱۱]
- عبدالله آریان‌فر، نگرشی انتقادی بر بنیادهای ادبیات آموزشگاهی، بخش یکم: نقد و نظری دربارهٔ املای فارسی؛ بخش‌دوم: فرهنگ واژه‌های همگروه زبان عربی.[۱۲]

ضمناً، در نخستین دورهٔ جلسات سخنرانی و بحث دربارهٔ زبان فارسی به سال ۱۳۴۹،[۱۳] سخنرانیهایی دربارهٔ املای فارسی ایراد شده است به شرح زیر:
- ناصر بقائی، دربارهٔ املاء فارسی؛[۱۴]
- جعفر شعار، چند اصل برای اصلاح املای فارسی؛[۱۵]
- مسعود فرزاد، املای فارسی.[۱۶]

۱) چ ۵، مؤسسهٔ مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۶؛ بویژه: «مقدمه: در حروف هجا و قواعد املاء»، ص ۱۸–۱۱.
۲) چ ۲، مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی، تهران، ۱۳۴۴.
۳) چ ۳، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷.
۴) بدون تاریخ و جزئیات دیگر. این جستار عیناً [با افزایش مقدمه‌ای کوتاه] به صورت زیر به‌چاپ رسیده است: وزارت فرهنگ، ادارهٔ کل مطالعات و برنامه‌ها، **شیوهٔ خط فارسی (در دبستانها و دبیرستانها و همهٔ آموزشگاههای کشور)، مصوب شورای عالی فرهنگ** [در جلسهٔ ۱۰۶۴، به تاریخ ۴۲/۱۱/۲۹]. ۵) [تهران]، [۱۳۴۵].
۶) مؤسسهٔ عالی علوم ارتباطات اجتماعی، تهران، ۱۳۴۹. ۷) **مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی** دانشگاه تهران، ۷۷، ۱۳۵۰؛ ص ۸۴–۶۷. ۸) مدرسهٔ عالی دختران ایران، تهران، ۱۳۵۰. ۹) دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.
۱۰) بانک ملی ایران، [تهران]، [۱۳۵۲]. ۱۱) انتشارات وحید، ۱۳۵۲.
۱۲) انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۳. ۱۳) **سخنرانیهای نخستین دورهٔ جلسات سخنرانی و بحث دربارهٔ زبان فارسی**، ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، [تهران]، ۱۳۵۲.
۱۴) ص ۶۵–۵۶؛ ۱۵) ص ۱۱۴–۱۰۹؛ ۱۶) ص ۱۲۶–۱۲۲.

اثرهای زیر نیز در رابطه با خط و املا سودمندند:
- محمد تقی بهار [ملك‌الشعرا]، سبك‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی؛
- جلال‌الدین همائی، دستور زبان فارسی [در مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا]؛
- محمد معین، طرح دستور زبان فارسی (۵-۱)؛[۱]
- پرویز ناتل خانلری، جلد دوم تاریخ زبان فارسی؛
- ژیلبر لازار، زبان کهن‌ترین یادگارهای نثر پارسی.[۲]

همچنین در سالهای اخیر کوششهایی در زمینهٔ هماهنگ ساختن شیوهٔ خط فارسی صورت گرفته است. از جمله می‌توان تصمیمهای شورای عالی فرهنگ، توجه مؤسسه‌ها و انتشارات دولتی[۳] و نادولتی[۴] را به‌داشتن شیوه‌های یگانه برای خط، یاد کرد.

□ بررسی اثرهای یاد شده نشان می‌دهد که صاحبنگران در اصلها و مبناها کم و بیش با یکدیگر هماهنگ‌اند، و تنها درتکیه روی مطلبها فرقهایی موجود است. ـ در اینجا بناچار پرسشی دربارهٔ عنوان این فصل پیش می‌آید: چه اصلهایی را می‌توان به سان راهنما برای شیوهٔ صحیح خط پذیرفت؟ به دلیلهای آشکار نمی‌توان برای شیوهٔ خط، یك دستگاه آکسیوماتیك ریاضی‌ـمنطقی عرضه داشت که همهٔ فرعها، با دقت و سختی ریاضی از آن مشتق شوند. با اینهمه، تجربه نشان می‌دهد و خرد تأیید می‌کند که تصریح اصلها و ضابطه‌هایی چند برای اتخاذ شیوهٔ صحیح خط، هم ممکن است و هم سودمند.

۱-۳ اصلهای راهنمای درست‌نویسی به نگر ما

در عمل باید مجموعهٔ اصلهای زیر را در نظر گرفت، و در هرمورد معین، چنانکه خواهیم دید، بر پایهٔ مجموعه یا گاه یك یا دو تا از اینها دشواریها را فروگشود:

۱) مفرد و جمع (۱)؛ اسم مصدر ـ حاصل مصدر (۲)؛ اضافه (۳و۴)؛ اسم جنس و معرفه، نکره (۵)؛ ـ ج ۲، ابن‌سینا، ۱۳۴۱-۱۳۴۰.

۲) به زبان فرانسه (پیش از این مشخصات کتابنگاری آن وارد شد).
در اینجا چند اثر مربوط به خوشنویسی و خوشنویسان را برای علاقه‌مندان یاد می‌کنیم:
ـ ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، تاریخ خط وخطاطان، امیرکبیر، ۱۳۴۵؛ ـ مهدی بیانی، احوال و آثار خوشنویسان، ۳ ج، دانشگاه تهران، ج ۳، ۱۳۴۸، علی راهجیری، تاریخ مختصر خط و سیر خوشنویسی در ایران، تهران، ۱۳۴۹؛ ـ حبیب‌الله فضائلی، اطلس خط: تحقیق در خطوط اسلامی، انجمن آثار ملی اصفهان، اصفهان، ۱۳۵۰؛ ـ قاضی میراحمد منشی قمی، گلستان هنر، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری؛ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

۳) شیوه‌ی خط فارسی، از انتشارات مرکز اسناد و مدارك علمی ایران.

۴) برای نمونه، مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین و سازمان دایرةالمعارف فارسی دارای رسم خط ویژهٔ خویش‌اند. همچنین نشریهٔ اندیشه و هنر (تهران؛ ویراستار: ناصر وثوقی) شیوهٔ خط ویژه‌ای دارد.

(۰) اصل رعایت موازین دستوری زبان فارسی؛
(۱) اصل رعایت حد و استقلال کلمه؛
(۲) اصل همخوانی نوشتار و گفتار؛ [همچنین ← (۷)]؛
(۳) اصل تابعیت وام‌واژه‌های رایج در فارسی، چه عربی، چه ناعربی، در برابر دستور زبان، آواشناسی، و خط فارسی؛
(۴) اصل آسانی نوشتن و خواندن، و خوشنمایی کلمهٔ نوشته یا چاپی؛
(۵) اصل برگزینش درست‌ترین شکل یا اصل اختیار اصح از نظر ریشه‌شناسی: «اصل رعایت اصل»؛
(۶) اصل برگزینش آشناترین شکل: «اصل اختیار اشهر»؛
(۷) «اصل پرهیز از التباس»، از جمله، پرهیز از همنویسی واژه‌های همنام؛ [همچنین ← (۲)]؛
(۸) ملاحظه: انعطاف‌پذیری عملی به سان ضریبی برای اصلهای نظری بالا.

اصلهای بالا در آنچه پس از این خواهد آمد باز تابیده‌اند. در زیر فقط اصلهای (۰) و (۲)، و ملاحظهٔ (۸) را اندکی می گسترانیم.

۲-۳ اصل رعایت موازین دستوری زبان فارسی

این اصل، نظراً و عملاً بسیار مهم است و پایهٔ دیگر اصلهاست؛ اما تا اندازه‌ای کلی است، و اگر دربارهٔ آن بیشتر بیاندیشیم، به پاره‌ای پرسشهای دشوار زبانیك بر-خواهیم خورد که قصد نداریم دراینجا آنها را بشکافیم. فقط اشاره می‌کنیم که از یك سو:

□ (اگر از پارسی‌میانه و ایرانی باستان در گذریم) فارسی نوین خود یکی از زبانهای کهن تاریخی است. این زبان بیش از هزار سال تاریخ نوشته دارد و طبعاً دستور آن پیچیده و «چند لایه» است؛ یعنی به سبب وجود تعدد ساختهای دستوری فارسی طی تاریخ در سرزمینهای گوناگون، دستور زبان فارسی چیزی که ساده و روشن و قطعی و یك خطی باشد نیست. بنابراین اصل بالا، ضمن اینکه صحیح است، فاقد دقت علمی است.

□ جدا از وضع تاریخی زبان فارسی، چیزی که بیش از هر چیز دیگر باید مستقیماً تابع دستور زبان فارسی باشد، گفتار است، نه خط. در اینجا دو نکتهٔ دیگر پیش می-آیند. یکی «تابعیت گفتار در برابر دستور» است:

□ باید گفت که موازین دستوری خود می‌بایستی از «بهترین» (که کاربرد آن به یك تعبیر تاحدی «غیر علمی» است)، یا از «طبیعی‌ترین»، یا آنچه در عمل رخ می‌دهد، از «حاکم‌ترین» نمونه‌های گفتاری، یعنی از هستی‌پذیری آوایی زبان فرهنگی، برآهنجیده شده باشند، نه بعکس.

□ در نتیجه این نکته باز می‌ماند که خط باید سرراستانه یا در نخستین وهله تابع گفتار باشد؛ یعنی شیوهٔ درست خط فارسی چنان است که با موازین آواشناسی ایرانی هماهنگ باشد: همخوانی نوشتار و گفتار، که آن را جداگانه بررسی خواهیم کرد.

و اما از سوی دیگر:

□ دستور زبان، علم است، و عبارت است از آگاهی دربارهٔ ساختمان و ساختهای زبان، و بنابراین پایهٔ اصلی هر نوع بررسی آگاهانهٔ واژه‌ها و شیوهٔ نوشتن آنهاست. درست است که دستور از گفتار برآهنجیده شده، ولی نباید تصور کرد که به نوبهٔ خود نمی‌تواند بر گفتار تأثیر گذارد. از این گذشته، خط بخلاف گفتار، «طبیعی» نیست، بلکه نوعی کوشش تعقلی است و بنابراین نمی‌تواند رابطهٔ خود را با کوشش تعقلی و علمی دستوری قطع کند.

□ در موردهایی می‌توان گفتار را به دو یاچند شکل نوشت بدون ایجادکوچکترین فرقی در تلفظ؛ برای نمونه: کمتر / کم‌تر؛ درختها / درخت‌ها / درخت ها؛ بجا / به‌جا / به جا؛ قرائت / قراءت / قراءة؛ خویش / خیش؛ و غیره. در چنین حالتهایی دستور زبان می‌تواند ما را یاری دهد و بین دو یا چند شکل ممکن، شکل منظمتر، یا اگر بتوانیم گفت، شکل علمی‌تر را تجویز کند.

□ سرانجام باید گفت که همهٔ جنبه‌ها و شاخه‌های دستور زبان، حتا نحو، در بررسی شیوهٔ خط مؤثرند. ولی مهمترین شاخه‌ای از دستور زبان فارسی که در بررسی شیوهٔ خط فارسی سودمند است، به گمان ما مورفولوژی-فونولوژی فارسی یا ایرانی است. برای بررسی دشواریهای خط فارسی و شیوهٔ نوشتن فارسی، بناچار باید مورفولوژی-فونولوژی تاریخی ایرانی و پاره‌ای از گرایشهای تاریخی مورفولوژیك را که تا زمان ما ادامه دارند، و به پندار ما به حرکت خود در آینده نیز ادامه خواهند داد، شناخت. فقط در پرتو علم دستور زبان و زبانیك، و بویژه در پرتو مورفولوژی-فونولوژی، یا مورفو-فونولوژی ایرانی می‌توان دربارهٔ نوشتار فارسی سخن گفت. - برگردیم به همخوانی نوشتار و گفتار.

۳-۳ اصل همخوانی نوشتار و گفتار: تطابق مکتوب و ملفوظ

در مبناهای رسم خط فارسی همه این اصل را یاد می‌کنند. روشن است که تطابق مکتوب و ملفوظ آرمان هر خط منطقی است: بهتر است هر واژه را همانطور که تلفظ می‌کنیم بنویسیم؛ یعنی بهتر است میان سمبل یا نماد آوایی و نماد نوشته، «برابری»، یا «همخوانی یك به یك» استوار باشد. ولی با خط کنونی فارسی رعایت کامل این اصل دشواریهایی را پیش خواهد آورد که وقتی موضوع را به‌سان اصل مطرح می‌کنیم، نباید از بررسی آنها روی گردانیم:

□ وجود چهار نویسه برای فونم واحد /z/، و سه نویسه برای فونم واحد /s/، چندان با اصل همخوانی نوشتار و گفتار هماهنگ نیست. حتا اگر آواهای ایرانی «ذ» /δ/ و «ث» /θ/ را زنده کنیم، که دست کم در مورد کلمه‌های ایرانی باستان و میانه و بعضی زبانهای ایرانی نوین، و نیز در مورد کلمه‌های بیگانه مجبوریم، باز سه نویسه برای فونم /z/ خواهیم داشت و دو نویسه برای /s/. همچنین، در خط کنونی دو نویسه

برای فونم /t/ داریم، دو نویسه برای فونم /h/ و دو نویسه برای آوای [ʔ].

□ مصوتهای معروف به کوتاه را نمی‌توان جز بوسیلهٔ نشانه‌های حرفها نشان داد. هرچند ضمه را می‌توان گاه با «و» نشان داد که برآیند آن، آمیختگی با مصوت بلند «و» [u:] و واکهٔ مرکب «و» [ou] خواهد بود.

□ همخوانی نوشتار و گفتار در حالت آرمانی خود، در صورتی معنا دارد که هر واحد معنائیك [سمانتیك] دارای نماد آوایی جداگانه باشد. ولی اگر چنین نباشد، همخوانی نوشتار و گفتار به ابهام خواهد انجامید. مثلاً شیر در فارسی سه معنای نا-مرتبط به هم دارد؛ (ساده شدن تلفظ فارسی در مقایسه با دوره‌های قدیمتر فارسی دری، «ی» مجهول را از میان برده است: [ʃɛ:r]؛ و در فارسی کنونی همهٔ اینها [ʃi:r] تلفظ می‌شوند). در نتیجه برای افتراق این سه معنا نه نماد آوایی به ما یاری می‌کند و نه نماد نوشته؛ تنها سیاق عبارت می‌تواند مفهوم را روشن سازد. اما در موردهایی که نماد آوایی یکی است، اگر دست کم نماد نوشته دیگرسان باشد، در موقع خواندن از ابهام جلوگیری می‌شود: خاستن: خواستن. البته این نمونه‌ها در فارسی زیاد نیستند؛ اشکال بر سر واژه‌های بیگانهٔ عربی است. توجه کنید: اسیر، عصیر، عثیر، عسیر، اثیر [که یونانی عربیده است]. «اثیر» را در هرحال حق داریم با «ث» بنویسیم. زیرا «ث» یك‌حرف فارسی نیز هست. اما چهار [æsi:r] دیگر را چه کنیم؟ در حال کنونی یا بناچار باید این واژه‌ها را با همین املای بیگانه بپذیریم و اصل همخوانی نوشتار و گفتار را بشکنیم، یا اصل اخیر را رعایت کنیم و هر چهار تا را با الف و «س» بنویسیم و تاریکی را جایگزین روشنی سازیم، و یا اساساً بکارشان نبریم و به جای آنها فارسی بنویسیم؛ و یا ...؟

□ تنوینهای زبان بیگانهٔ عربی نیز از جملهٔ دشواریهای رعایت اصل همخوانی نوشتار و گفتارند: «کاملاً» با «کاملن» [kɑ:melæn] نمی‌خواند؛ و نوشتن «حقیقتاً» بجای شکل خالص عربی «حقیقةً»، ضمن اینکه بهتر است، اساساً دردی را درمان نمی-کند. - در این زمینه در نشریهٔ اندیشه و هنر شیوه‌ای در پیش گرفته شده است که در جای خود خواهیم دید [← ۲-۲-۵§].

□ اما دشواریهای بالا نمی‌باید، و عملاً هم نتوانسته، در اصل ما که از یك سو با موازین زبانیك تطبیق می‌کند و از سوی دیگر درستی و سودمندی آن در آموزش خط به نوآموزان استوار شده است، خلل افکند. باید تا بشود در هستی‌پذیری این اصل با آغازه‌کوشید و به پاره‌ای آشفتگیهای بیحاصل پایان داد. ولی در این راه، تنها نیت خوب و پارسی‌دوستی بسنده نیست، بلکه مطالعهٔ ژرف نیز بایسته است. همچنین در عمل «اصل پرهیز از التباس» را هرگز نباید از خاطر برد.

۳-۴ انعطاف‌پذیری

در اینجا بحث صحیح و غلط را کنار می‌گذاریم و به یك موضوع عملی می-پردازیم؛ و آن سیاست رسم خطی مؤسسه‌های نشر کتاب است. - همه می‌دانیم که در

میان اهل قلم، دربارهٔ جزئیات شیوهٔ خط جدانگریها و جداپسندیهایی موجود است. مؤسسهٔ نشر کتاب باید به این نگرها و پسندها احترام بگذارد. یعنی مؤسسه‌های نشر کتاب، ضمن اینکه باید در اتخاذ شیوهٔ خط بیشترین دقت را به عمل آورند، نباید انعطاف‌پذیری را فراموش کنند. اگر در میان مؤلفان و مترجمان، کسی به دلیلهای قانع‌کننده ـ از نظر استحکام استدلال، نه از نظر دیگر ـ بخواهد شیوه‌ای خاص در کتاب خود برگزیند، مادام که شیوهٔ فردی او با اصلها و مبناهای شناختهٔ املایی آخشیج‌گونه نباشد، باید بدان ارج گذاشت: نباید فراموش کرد که اهل قلم، در شمار هنجارآفرینانِ زبان و خط‌اند.

از سوی دیگر مقتضیات چاپی گاه بر اتخاذ شیوهٔ خط تأثیر می‌گذارند. اینجاست که انعطاف‌پذیری خردمندانه، یعنی همنهش این مقتضیات و کرانمندیها [محدودیتها] از یک سو، با درستی علمی از سوی دیگر، دارای اهمیت عملی است، و به این نیاز دارد که از پیش توانشهای گوناگون رسم خط و شیوه‌های فرعی صحیح، بدقت مطالعه شده باشند. برای نمونه خوانندگان می‌توانند به بررسی شکلهای نامهٔ و نامه‌ی رجوع کنند [← اضافت، ۳-۸-۴§].

۴. پاره‌ای نکته‌های ویژهٔ درست‌نویسی

۴ـ۰ در آنچه می‌آید کوشیده‌ایم تا حد امکان نکته‌ها را منظم بیان‌کنیم (هرچند این کار به طور مطلق شدنی نیست)؛ ولی باید در همین آغاز جستار یادآور شویم که فقط نکته‌هایی را باز نموده‌ایم که به گمان ما در عمل دشواریهایی را سبب می‌شوند. کاملاً ممکن است به پاره‌ای نکته‌ها که اهمیت عملی دارند نپرداخته باشیم، یا بعضی نکته‌ها مطرح شده باشند که خودآشکارند. همچنین، با آنکه بحث ما در این بخش نکته‌های عملی است، بناچار در بسیاری موردها، در پی نکته‌های عملی یا همراه با آنها به مبانی نظری و تاریخی نیز پرداخته شده است. ـ در بخش حرفهای الفبای فارسی، در بحثهای نظری توجه ما به طور ضمنی به فونتیك یا آوائیك، و فونولوژی یا آواشناسی، یا واك‌شناسی یا واجشناسی بود؛ و در آنچه می‌آید، توجه نظری ما تا حدی به مورفولوژی و نحو نیز هست؛ (و البته این مقوله‌ها نظراً و عملاً به یکدیگر مربوطاند).

۴ـ۱ اصل رعایت حد و استقلال کلمه

حد کلمه باید مشخص باشد: هجاهایی که کلمه‌های مستقل، چه بسیط، چه مرکب، یعنی مفهومهای معنائیك [سمانتیك] واحد می‌سازند، باید تا حد امکان سرهم نوشته و چاپ شوند و اگر در میان آنها حرفهای پیوندناپذیر (یا «مفصوله»)[1] باشند ـ یعنی حرفهای الف، د، ذ، ر، ز، ژ، و، [و عملاً همچنین «ه» ناملفوظ یا «ه» بیان حرکت]، که از سمت چپ به‌حرفهای دیگر نمی‌پیوندند، ـ باید آنها را بدون فاصله نوشت و چاپ کرد. برای نمونه:

۱) اصطلاح «حروف مفصوله (پیوندناپذیر)» از بهمنیار است؛ همان اثر، ص ۱۵۴. درصفحه‌های دیگر اثر یاد شده، فقط اصطلاحهای پیوندناپذیر، و آخشیج آن، پیوندپذیر بکار رفته‌اند. از جمله ← ص ۱۶۴. ـ ما اصطلاحهای «پیوندپذیر» و «پیوستنی»، و «پیوندناپذیر» و «ناپیوستنی» را مترادف بکار خواهیم گرفت.

من به اسفندیار گفتم.
براستی عالی است.
او هفت سال دارد.
او هفتساله است.
از پژوهشهای ارزشمند او در زیستشناسی آگاهی دارید؟
همدلی از همزبانی بهتر است.
هم دوستدار جاه بود، و هم ثروت.

خط زیر واژه‌ها در مثالهای بالا، جدا بودن کلمه‌های مستقل یا مفهومهای معنائیك واحد را از یکدیگر، تأکید می‌کند. در چاپ، بین کلمه‌های مستقل، در حرفهای معمولی سه پونت فاصله بجا قرار می‌گیرد.

هجاهایی که از حد یك کلمهٔ مستقل تجاوز می‌کنند، و دو یا چند کلمهٔ مستقل را تشکیل می‌دهند، معمولاً نباید سر هم، یا بدون فاصله از هم، نوشته و چاپ شوند. ـ در اینجا خوانندگان انتظار خواهند داشت که ما مثالهایی بدست دهیم، زیرا در نشریه‌ها و جزوه‌هایی که دربارهٔ رسم خط انتشار یافته‌اند، همواره تعدادی مثال «غلط» عرضه شده است؛ (بعضی از این مثالهای «غلط»، فرضی‌اند، و بسیاری از آنها تکراری). ولی در واقع آوردن مثالهای «غلط» چندان آسان نیست.

به پندار ما حقیقت این است که در خط فارسی از این نظر اشکال زیادی وجود ندارد. پیوسته نوشتن بیجا در بعضی نمونه‌های خوشنویسی خط نستعلیق را نمی‌توان در اینجا مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، زیرا این نمونه‌ها در مقولهٔ ویژه‌ای قرار دارند و به زیبایی‌شناسی یا زیباحسیك مربوط می‌شوند: نه در کتابهای چاپی فارسی، نه در مکاتبه‌های عادی، و نه در ماشین‌نوشتها و دستنوشتهای مؤلفان ومترجمان، این نمونه‌ها وجود ندارند. خط شکسته را نیز نمی‌توان در اینجا به بحث گذاشت، زیرا باز قلمی است خاص: از یك‌سو در مقولهٔ خوشنویسی قرار می‌گیرد و از سوی دیگر در مقولهٔ تندنویسی؛ و به هر سان، بسته به اینکه چه نوع پسند و سلیقه و عقیده‌ای داشته باشیم، متأسفانه، یا خوشبختانه، یا صرفاً به‌عنوان یك واقعیت، خط شکستهٔ زیبای کلاسیك در شرف نابودی است.

و اما از سوی دیگر موردهایی را می‌توان یافت که بنا بر یك نوع تحلیل می‌توانند «غلط» اعلام شوند و بنا بر تحلیل دیگر، «صحیح». بنابراین ما فعلاً از دادن مثالهای «غلط» خودداری می‌کنیم، وضمن این بخش، با حوصلهٔ بیشتری مقوله به مقوله و مورد به مورد را بررسی خواهیم کرد و با آوردن مثالهای متعدد، نشان خواهیم داد که کجا پیوسته نوشتن بهتر است و کجا جدا نوشتن. ـ ولی توضیحهای بالا پیش از هرچیز ما را به بررسی واژه‌های مرکب می‌کشاند.

۴ـ۲ واژه‌های مرکب یا همنه‌واژه‌ها

این مقوله حالتی است ویژه از اصل رعایت حد و استقلال کلمه: واژه‌های مرکب معمولاً باید پیوسته، یا نزدیك به هم، نوشته شوند؛ مانند هفتساله و زیستشناسی در مثالهای بالا. ولی یك سلسله ملاحظه‌ها در اینجا مطرح می‌شوند که جا دارد آنها را مستقلاً بررسی کنیم: مسائل زبانی، آسانی نوشتن و چاپ کردن و خواندن؛ خوشنمایی، و دیگرها.

۴ـ۲ـ۱ معیار یا سنجیدار واژهٔ مرکب. پیش از هر چیز پرسشی به میان می‌آید و آن اینکه معیار یا سنجیدار واژهٔ مرکب مستقل چیست. متأسفانه تشخیص کلمهٔ مستقل یا واحد معنائیك همیشه در عمل آسان نیست. در جای دیگر، ما «واژهٔ مرکب» را تجزیه و تحلیل کرده‌ایم و دربارهٔ جنبه‌های نظری آن سخن گفته‌ایم و همهٔ الگوهای «همنه‌واژه‌سازی» فارسی را بر شمرده‌ایم.[1] ولی در اینجا می کوشیم تا وارد مبناهای نظری نشویم و تنها چند قاعدهٔ ساده و عملی به دست می‌دهیم [مقوله‌های زیر در عمل با یکدیگر تداخل می کنند]:

۱) هیچ کس در پیوسته یا بدون فاصله نوشتن پیشوندها و پسوندها [به مفهوم اخص] تردید ندارد؛ و بسیاری از اینها را اساساً طور دیگر نمی‌توان نوشت: اینها اکثراً با مورفمهای بسته ساخته شده‌اند، و باز، بسیاری از اینها در مقولهٔ واژهٔ مرکب به مفهوم اخص قرار نمی گیرند:

مسگر، کارگر، شاهانه، دلیرانه، پاسبان، باغبان، شهربانی، ارجمند، پیشوند، دسته، چشمه، کوهسار، گلستان، همداستانی، همکاری، فرهیخته، گوشواره، دانشکده

۲) شکلهای کوتاه اسم فاعل ـ به شکل ستاك مضارع و فعل امر دوم شخص مفرد ـ که واحد پسین همنه‌واژه‌ها را تشکیل می‌دهند، معمولاً باید پیوسته یا بدون فاصله نوشته شوند. این قاعده در مورد ترکیب این نوع همنه‌واژه‌ها با «ی» مصدری، و همچنین در مورد مصدر مرکب مرخم یا ستاك ماضی [←۴-۱۴§] نیز صدق می کند:

دانشجو، فرماندار، شبگرد، رهرو، شیمیدان، کاردان؛ پایکوبی، کوهنوردی، جهانگردی، جهانداری؛ چشمداشت، کیهانشناخت، بازخواست

۳) هرگاه دو یا چند واحد، چه اسم و اسم، و چه صفت و اسم، بدون اضافت به دنبال هم آیند و به سان یك واحد کل کاربرد داشته باشند، می‌توان آنها را یك همنه‌واژهٔ مستقل به شمار آورد و سر هم یا بدون فاصله نوشت:

روشندل، نیکمرد، جوانمردی، شاهرگ، شاهراه، شاهزاده، روانپزشك، پرسشنامه، دانشنامه، گلخانه، گرانمایه، گلرخ، مهمانسرا

۱) راهنمای آماده ساختن کتاب، ۵ـ۹ـ۸§.

۴) مجموعه‌هایی که اضافت دارند،[۱] اگر به چیزی یا مفهومی واحد اشاره نکنند، از بحث ما خارج‌اند ـ و مطلقاً نباید پیوسته نوشته شوند ـ ولی حتا اگر دال بر چیزی واحد باشند، معمولاً نباید پیوسته یا بیفاصله نوشته شوند. ـ با اینهمه این قاعده چندان قوی نیست و فراوان استثنا دارد: در فارسی بعضی کلمه‌ها با حفظ اضافت یا با حذف آن، سر هم نوشته شده‌اند و حالت یك واحد کل را پیدا کرده‌اند. توجه کنید:

ـ با حفظ اضافت:

تختِ خواب ← تختخواب

رختِ خواب ← رختخواب

آبِ جو ← آبجو

آبِ جوش ← آبجوش

آبِ رو ← آبرو

راهِ آهن ← راه‌آهن [جدا بودن «ـآ» از «ه» تابع ملاحظه‌های دیگری است؛ ← ۳-۲-۴ § و ۴-۲-۴ §.]

همچنین می‌توان در شکلهای زیر که فراروند طبیعی ترکیب واژه‌ها و نیز تردید زبان را نشان می‌دهند، تأمل کرد:

راههای حل: راه حلها؛ اظهارات نظر: اظهار نظرها؛ کمالهای مطلوب: کمال مطلوبها؛ گلهای زنبق: گل زنبقها؛ کاغذهای کاربن: کاغذ کاربنها*

ـ با حذف اضافت: «فكّ اضافت» و حاصل شدن «مرکب اضافی مقطوع» یا «مرکب مقطوع‌الاضافه» یا «اضافهٔ موصول»:[۲]

ولیِّ عهد ← ولیعهد

صاحبِ دل ← صاحبدل

صاحبِ خانه ← صاحبخانه

راهِ آب ← راهاب

۱) در مورد جستار اضافت، از جمله ← شادروان محمد معین، **اضافه**.

*) بعضی از این مثالها از ← محمود شفیعی گرفته شده‌اند؛ همان اثر، ص ۴۱. در آنجا اینها در شمار «خطاهای آشکار» مطرح گشته‌اند؛ ولی ما قضیه را ریشه دارتر می‌بینیم. همچنین ← هرمز میلانیان، همان اثر، ص ۷۹-۷۸. ضمناً آنچه را که ما «تردید زبان» خوانده‌ایم، میلانیان «ترلزل» نامیده است.

۲) همچنین ← **اضافه**، حذف علامت اضافه، ص ۷۸-۳۷؛ برای اصطلاحها، ص ۳۸-۳۷؛ ـ و نیز ← فك اضافه، زیر مادهٔ «اضافه» در **لغت‌نامهٔ دهخدا** (۸۲، ص ۲۸۵۷).

میر آب ← میراب

تلهٔ موش ← تله‌موش

کولهٔ پشتی ← کوله‌پشتی

دخترِ دایی ← دختردایی: دختردایی‌ها، و بدینسان.

ـ آزاد در تلفظ: با یا بدون اضافت:

حاصلِ ضرب ← حاصلضرب

حاصلِ جمع ← حاصلجمع

آبِ گرم ← آبگرم

اینجاست که نظر دادن دربارهٔ «آبمیوه» که روی مغازه‌ها نوشته می‌شود، دشوار می‌گردد: آیا با «آبجو» یا «صاحبخانه» فرق دارد؟ غلط اعلام کردن آن، آسانترین راه حل مشکل است؛ ولی این راه آسان، نه قاعده‌ای به دست دانش‌آموز یا دانشجوی نکته‌سنج می‌دهد، و نه زبانشناس متحیر را یاری می‌کند. به نگرما داوری دربارهٔ شکلهایی نظیر «آبمیوه»، «بانکملی»، «شورایعالی»، «حضرتعالی»، «جنابعالی»، [و نیز «اینجانب»]، به مطالعهٔ ژرفتری نیاز دارد.

مادام که در فارسی فرهنگ مستقل درست‌نویسی املایی تدوین نیافته است، میزانی ناهماهنگی در زمینهٔ این دشواریها طبیعی است. ـ ولی ما در ۲ـ۲ـ۴ § تا ۶ـ۲ـ۴ §، نکته‌های دیگری را مطرح می‌سازیم که توجه بدانها در شیوهٔ نوشتن همنه‌واژه‌ها به نگرما بایسته است.

۲ـ۲ـ۴ ترکیبهای استوار شده یا مزجی، و ترکیبهای استوار نشده یا نامزجی. در فارسی نوین، مانند سنسکریت و اوستایی و یونانی و آلمانی و بسیاری از زبانهای هندواروپایی، توانشِ ساختن واژه‌های مرکب، یا «همنه‌واژه‌سازی»، بی‌حد و حصر است، و دشواری درست همین جاست. واژه‌های مرکب فارسی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ترکیبهای استوارشده یا مزجی، و ترکیبهای استوارنشده یا نامزجی. ـ در انگلیسی بعضی سه مقوله از «واژه‌های مرکب» را متصور می‌دارند که به میزانی در چهارچوب ترکیبهای مزجی و نامزجی تقطیع‌پذیرند:[1] مزجی: solid compounds و تا حد زیادی hyphenated compounds؛ و نامزجی: تا حدی hyphenated compounds، و بویژه open compounds. آلمانی و فرانسه در سنجش با انگلیسی وضعی مشخصتر دارند، یعنی بالنسبه کمتر از نیمخط سود می‌جویند. بنابراین قیاساً در آلمانی و فرانسه، بیشتر یا solid compound داریم، یا open compound. از

1) *A Manual of Style*, 12th. ed., Chicago, 1969; §§ 6.9–6.18: Compound Words.

سوی دیگر فرانسه و آلمانی کاملاً از هم متفاوت‌اند، به این ترتیب که برای مفهومهای چند تکه‌ای، در فرانسه بیشتر به open compound بر می‌خوریم و در آلمانی بیشتر به solid compound. زبان روسی بر روی هم به آلمانی نزدیکتر است.[۱]

و اما آنچه مربوط به فارسی است، روشن است که بازشناخت دو گروه ترکیبهای استوار شده یا مزجی، و ترکیبهای استوار نشده یا نامزجی، گاه جنبهٔ ذهنی به خود می‌گیرد. ولی آنچه در عمل رخ می‌دهد این است که ترکیبهای تازه ممکن است بتدریج پذیرش همگانی یابند و مزجی و استوار شوند، یا همچنان استوار نشده بمانند، یا بکلی فراموش گردند. بر پایهٔ این ملاحظه‌ها، بهتر است ترکیبهای استوار شده را سر هم یا بدون فاصله نوشت: همهٔ مثالهایی که در ۱-۲-۴ §، در (۱) و (۲) و (۳) ـ و نیز (۴)! ـ آمده‌اند، در شمار ترکیبهای مزجی‌اند.

اما در ترکیبهای تازه، که بویژه در رشته‌های علمی و فنی پیش می‌آیند، می‌توان اندکی احتیاط کرد و واحدها را جدا، ولی بدون فاصله نوشت و چاپ کرد. با اینهمه، به سبب آمادگی ذهنی کسانی که با مقوله‌های علمی و فنی سر و کار دارند، ترکیبهای نامزجی بآسانی می‌توانند در داخل آن رشته‌ها به عنوان ترکیبهای مزجی تلقی شوند؛ حال آنکه در بیرون از آنها ممکن است چنین نباشد: از اینرو ما در اینجا به دادن مثال نیازی نمی‌بینیم. خوانندگان با نگریستن این ملاحظه خود خواهند توانست در هر مورد ویژه تصمیم بگیرند.

تبصرهٔ ۱: «ه» ناملفوظ یا بیان حرکت از حرفهای پیوندناپذیر است، و بنابراین، چه در ترکیبهای مزجی و چه نامزجی باید جدا ولی بدون فاصله نوشته شود؛ برای نمونه:

بچه‌داری، گله‌داری، اندیشه‌کار، نیمه‌راه، پاشنه‌کش، خانه‌نشین، پیاده‌روی

□ توجه کنید که از نظر این قاعده، علاقه‌مند درست است، و «علاقمند» نادرست.

□ در اینجا پرسشی دربارهٔ «اندیشمند» پیش می‌آید. ـ «مند» و «وند» [هر دو در اصل به معنای «صاحب»]، معمولاً به دنبال اسم می‌آیند، و ما در بررسی خود ـ جز «اندیشمند» ـ به موردی بر نخورده‌ایم که «مند» را بتوان به ستاك مضارع متصل ساخت. برای نمونه: «خردمند»، «هنرمند»، «ارجمند»، «ورجاوند»، و مانند آنها.[۲] بنابراین شکل

۱) در عربی مسئله به ترتیب دیگری مطرح می‌شود: در این زبان گاه برای مفهومهای واحد، دو واژه با حرف تعریف «ال» به یکدیگر می‌پیوندند، مانند «نصف‌النهار»، «شق‌القمر»، «امرأة‌المسلسله»، «عکس‌العمل»، «قائم‌الزاویه»، «کثیرالاضلاع»، «تحت‌الارضی»، و بدینسان. مطالعهٔ ما برای تصمیم در اینکه آیا اینگونه مجموعه‌های «ال»‌دار را باید عبارت خواند یا **واژهٔ مرکب**، هنوز بسنده نیست. با اینهمه، بررسی مقدماتی ما این نتیجه را القا می‌کند که این مجموعه‌ها را که به مفهومهای واحد رجوع می‌دهند، باید، یا دست کم می‌توان، تا حدی به مفهومی شبیه به مفهوم هندواروپایی، **واژهٔ مرکب** دانست.

۲) «ستاك ماضی (یا مصدر مرخم) + مند»، مانند کشتمند، باید جداگانه بررسی شود.

«اندیشمند» از نظر مورفولوژیك خلاف قاعده‌است، یعنی می‌بایستی «اندیشه‌مند» نوشت.
ولی «اندیشمند» همراه با «اندیشه‌مند» در تاریخ بیهقی وارد شده است و «غلط» اعلام‌کردن آن بخردانه نیست. به جای این راه آسان، بهتر است علت تکوین «اندیشمند» را مطالعه کرد. از سوی دیگر اگر تلفظ این واژه ـ صرفنظر از املای آن ـ andīšmand باشد، از نظر فونولوژیك نوشتن «اندیشه‌مند» مغایر است با اصل همخوانی نوشتار و گفتار. پس به نگرما بهتر است در متنهایی که در آنها املای «اندیشمند» می‌آید دخالت نکرد، و خود، بر پایهٔ تلفظ، andīšmand را «اندیشمند»، و andīšemand را «اندیشه‌مند» نوشت.

تبصرهٔ ۲: گاه برای پاره‌ای ترکیبهای نوین نامزجی، یا اصطلاحهایی که در خود واحدهای مکمل یا متقابل دارند، از نیمخط نیز می‌توان سود جست. برای نمونه:

درون-هسته، پاد-ذرّه؛ اجتماعی-اقتصادی، خاوری-باختری، اروپایی-آمریکایی، ترکی-مغولی

در ترکیبهای چند واحدی پدافند بیشتری به سود نیمخط موجود است:

گروه-روان‌درمانی، روان-زیستشناسی، پاد-ساعت‌سو

□ بعضی فارسی‌دوستان کاربرد نیمخط را نمی‌پسندند و آن را با روح خط فارسی هماهنگ نمی‌یابند. به نگر ما نباید امکان کاربرد نیمخط را بکلی نادیده گرفت، هرچند بهتر است در این راه افراط نکرد. البته در ترکیبهایی که جزءهای مکمل یا متقابل دارند، کار برد نیمخط معمولاً بایسته است.

۳-۲-۴ اصل آسانی خواندن و نوشتن، و خوشنمایی کلمهٔ نوشته. بهتر است واحدهایی را که اتصال آنها باعث دشواری خواندن می‌شود، یا احتمال غلط چاپی را به هنگام چاپ بیشتر می‌کند (مثلاً زیاد شدن دندانه‌ها)، یا شکل چاپی را بیش از حد زشت می‌گرداند، جدا نوشت ولی بدون فاصله چاپ کرد. در اینجا ملاحظه‌های ذهنی و حس درك زیبایی قویاً دست اندرکارند. مثلاً، تجربه حاکی از این است که بعضی فارسی‌دوستان، افراط در پیوسته نوشتن واژه‌های مرکب را خوش ندارند. چنین کسانی قاعدتاً باید بیشتر از دیگران از شکلهایی نظیر «نخستجهانجنگ» [جنگ جهانی نخست] به وحشت درافتند. از سوی دیگر، احساس بعضی این است که چسباندن کلمه‌های عربی یا ناعربی رایج در عربی و فارسی، بویژه کلمه‌هایی که دارای حرفهای خالص عربی‌اند، به‌کلمه‌های فارسی، اساساً منظرهٔ دلچسبی ایجاد نمی‌کند. ـ و اما گروهی دیگر، ملاحظه‌های دیگری دارند: ایشان می‌گویند، گذشته‌ها گذشته است، ولی از این پس نباید اجازه داد که واژه‌های بیگانه (چه عربی و غربی‌تبار، چه از زبانهای دیگر) با واژه‌های فارسی پیوسته نوشته شوند و به صورت مزجی در آیند: پیوسته نوشتن را باید به هنگامی موکول کرد که برای تکهٔ بیگانهٔ واژهٔ مرکب دورگه ـ یا هر دو یا چند تکهٔ بیگانه‌ای که در یك ساختمان خالص فارسی به دنبال هم قرار می‌گیرند ـ فارسی سره بیابیم. به هر

سان، در عمل، اصلِ تعیین کننده چه بسا آسانی خواندن و نوشتن است. در نمونه‌های زیر، شکلهای سمت راست هم آسانتر خوانده می‌شوند، و هم خوشنماترند از شکلهای سمت چپ:

رستم صولت	رستمصولت
منزه‌طلب	منزهطلب
شکاری بمب افکن	شکاریبمبفکن
سلطنت‌طلبان	سلطنتطلبان
فضل‌فروشی	فضلفروشی
غلط‌انداز	غلطنداز
راست‌پنجگاه	راستپنجگاه
پاك‌فطرت	پاکفطرت
روشن‌ضمیر	روشنضمیر
عقب نشینی	عقبنشینی
بخت‌بر گشته	بختبر گشته
هم‌نخجیر	همنخجیر
درون‌ذهنی	درونذهنی
شماتت‌ورزی	شماتتورزی
جمع آوری	جمعاوری

[بسنجید با فارسی سره: گردآوری. برای «ـآ» در این گونه مثالها، ← (۴).]

عایق کاری	عایقکاری

[در تابلوی مغازه‌ها بیشتر «عایقکاری» می‌نویسند.]

عنکبوت‌هراسی	عنکبوتهراسی
کم‌عقلی	کمعقلی

در آنچه آمد، تنها به راهنماییهای کلی بسنده کردیم، زیرا بر آنیم که در این موردها می‌توان با راهنماییهای کلی پیش رفت و با کاربرد حس و شم زبانی پرسشها را فروگشود. چنین نهشی ما را از تصمیمهای بخردانه و استوار چندان دور نخواهد برد.

اینك باید دید آیا نمی‌توان در این‌زمینه ضابطه‌هایی سخت و دقیق از نوشتار فارسی بر آهنجید؟ به نگرما، می‌توان.

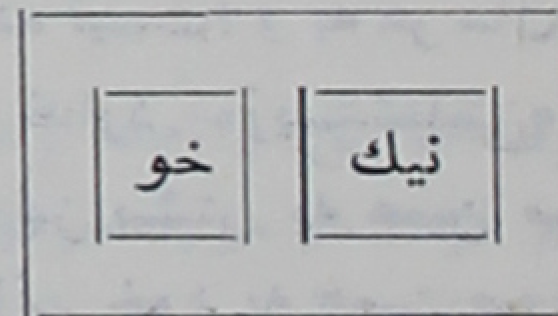
ناصر بقائی در اثر یاد شده کوشیده است تا برای تصمیم عملی به گونه‌ای ضابطه‌بندی سخت و دقیق دست یابد.[1] ما نخست مقدمهٔ او را باز می‌نماییم[2] و سپس قاعده‌های او را بررسی می‌کنیم. - بقائی در آغاز دو مفهوم را پیش می‌نهد: هجا [که او خود «بخش» و «سیلاب» نامیده است]، و لخت [اصطلاح خود او]. معنای «هجا» آشکار است؛

۱) ص ۶۵-۶۳. ۲) درآنچه می‌آید، اندیشه از ناصر بقائی است، ولی شیوهٔ بازنمود از ما.

ولی «لخت» بر پایهٔ توضیحهای او عبارت است از یك تکهٔ پیوستهٔ نوشته. برای نمونه، «من» از یك هجا و یك لخت سازمان یافته است؛ «در» از یك هجا و دو لخت؛ «راد» از یك هجا و سه لخت؛ «بستگی» از سه هجا و یك لخت؛ «گسستنی» از چهار هجا و یك لخت؛ «پرواز» از دو هجا و چهار لخت؛ و بدینسان. بنابراین هر واژهٔ فارسی [«واژه» به گسترده‌ترین مفهوم آن] یك یا چند هجا دارد و در نوشتن از یك یا چند لخت تشکیل می‌شود که اینها از نگرگاه شمار، همیشه با هم نمی‌خوانند.

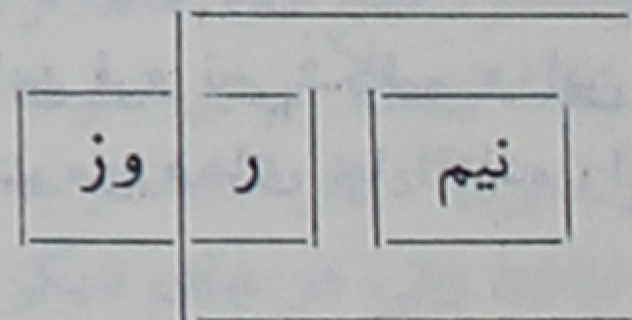
در همنهش دو واژه و هستی‌پذیری یك همنه‌واژه، تواند بود که در مرز مشترك، آخرین لخت واژهٔ نخست، حرف پیوندناپذیر باشد یا به حرف پیوندناپذیر پایان یابد که در این صورت، مثال از جستار ما بیرون می‌رود. ولی ممکن است آخرین لخت واژهٔ نخست از حرفهای پیوندپذیر باشد یا به حرف پیوندپذیر پایان پذیرد که جستار ما همین است. در نوشتن همنه‌واژه، کل یا جزئی از واژهٔ نخست، نظراً باید به کل یا جزئی از از واژهٔ دوم بپیوندد. در نتیجه یك لخت مشترك ایجاد خواهد شد که نمودار کلی آن چنین است [مثالها از موردهای بی‌چون و چرا برگزیده شده‌اند]:

واژهٔ یك لختی + واژهٔ یك لختی:



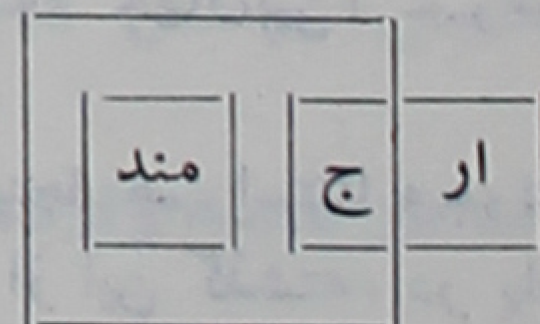
← نیکخو

واژهٔ یك لختی + واژهٔ دو یا چند لختی:



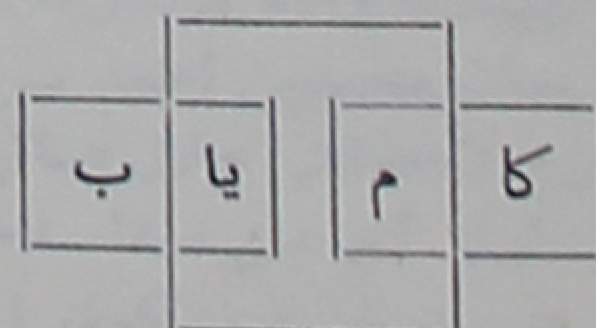
← نیمروز

واژهٔ دو یا چند لختی + واژهٔ یك لختی:



← ارجمند

واژهٔ دو یا چند لختی + واژهٔ دو یا چند لختی:



← کامیاب

اکنون، ضابطه‌ها یا قاعده‌های دقیق پیوسته‌نوشتن و جدانوشتن: بقائی قاعده‌های نوشتن را در هفت بند آورده‌است. ما به سان عمده به بندهای یك تا چهار او می‌پردازیم:

«بند ۱ـ لخت مشترك نباید از دو بخش یا دو سیلاب [هجا] بیشتر باشد و در این صورت کلماتی مانند نیکخو، نیمروز، . . . ، نامبردار، نازکدل، میخواره، ماهتاب، صاحبدل، بیدل، دلسوخته، دلفروز، سنگدل، رنگرز، کامیاب [،] یکپارچه [،] متصل نوشته می‌شوند و کلماتی مانند نیك‌سیرت، نیم‌پخته، نازك‌خیال، ماه‌پیکر، صاحب‌نظر، دل‌سپرده، سنگین‌دل، یك‌تخته، روان‌شناسی، منفصل نوشته می‌شود. پس هیچ حرفی را به‌کلمه‌ای مانند شناسی که لخت اول آن دو سیلاب است نمی‌توان متصل کرد [.] به این ترتیب زمین‌شناسی، آسیب‌شناسی، گیاه‌شناسی و مانند آنها را باید جدا نوشت.» بقائی در دنبالهٔ توضیحهای خود،[۱] «ـان» و «ـها» [نشانه‌های جمع‌ساز؛ ← ۳-۴ §] و نیز «ـتر» [نشانهٔ صفت تفضیلی و جزء نخست صفت عالی؛ ← ۵-۴ §] را از این قاعده جدا می‌کند.

این قاعده به سان راهنما در موردهای تردیدآمیز و در موردهای تازه بسیار سودمند است. البته دقت آن مطلق نیست. برای نمونه به سبب ویژگی خط فارسی تعیین تعداد هجاهای «نشنا» (nšenā) در «روانشناسی»، ساده نیست؛ و به هر سان «روانشناسی» اکنون بیشتر به همین صورت نوشته می‌شود و زنندگی ندارد. «زیستشناسی» و «شیمیدان» را چه بسا به همین صورتها می‌نویسند؛ «صاحبنظر» نیز بیشتر به همین صورت می‌آید [واژهٔ ما: صاحبنگر]. همچنین، واژهٔ «نگهدار» را بقائی خود به همین صورت نوشته که لخت مشترك آن از مرز دو هجا تجاوز می‌کند. از سوی دیگر، «درونذهنی» بر پایهٔ این قاعده درست است، ولی به روشنی «درون‌ذهنی» نیست. پس باید ملاحظه‌های دیگری نیز درکار باشند. با اینهمه، ما مطلب را بیش از این فرو نمی‌شکافیم و این قاعدهٔ تقریبی را می‌پذیریم و توصیه می‌کنیم؛ هر چند، بهتر است موردهای جا افتاده را به حال خود واگذاشت.

«بند ۲ـ در لخت مشترك از اتصال سه حرف دندانه‌دار به یکدیگر باید احتراز کرد [.] در این صورت کلماتی مانند دستخوش، پیشکار، شاهنامه، جهانگیر، خوشنام، متصل، و کلماتی مانند دست‌بند، پیش‌بند، مصیبت‌نامه، جهان‌بین، خوش‌نیت منفصل نوشته خواهد شد.»

این قاعده را نیز می‌توان پذیرفت. ولی در اینجا هم استثنا وجود دارد؛ برای نمونه نوشتن «دستبرد» در فارسی کاملاً طبیعی است. از این گذشته، در پاره‌ای فعلها با پیوستن «بـ» و «نـ» به دندانه‌های آغازین فعل، ممکن است سه دندانه هست شود که از آن نمی‌توان پرهیز کرد، مانند «بپیوندد»، «نپیوست»، «بپندارد»، و بدینسان [همچنین ← ۱۷-۴ §].

۱) بند ۵، ص ۶۵-۶۴.

قاعدهٔ زیر را در پایه، دیگران از جمله بهمنیار[۱] و خیامپور[۲] نیز بیان کرده‌اند که به نگرما مطلق است:

«بند ۳- دو حرف مکرر یا مشابه به یکدیگر متصل نشود. نیم‌مست، هم‌مرز، جیب‌بری، توپ‌بازی، رنگ‌کاری، شوخ‌چشم، سرخ‌چرمه، صبح‌خیز، خوش‌ساخت، ...» نکتهٔ جالب آنکه بقائی در برنهاده و در نمونه‌های خود «حرفهای برادر» یا «حرفهای متواخیه» [← § ۹-۵] را نیز وارد کرده است؛ این جنبهٔ عملی در اثرهای دیگران مورد توجه قرار نگرفته است. - چند نمونهٔ دیگر از تکرار حرف در مرز مشترک: قاب‌بازی، چوب‌بست، بی‌تربیت‌تر، هفت‌تن [اسم خاص]، تشریف‌فرمایی، پاک‌کن، هم‌محله، هم‌مسلک، هم‌مکتب، مهمان‌نواز، جهان‌نما، ماشین‌نویس.

دشواری و ناهنجاری شکلهایی مانند «نیممست» و «قاببازی» و «تشریففرمایی» و «پاککن»، خود آشکار است. - ولی فزون بر جدا نوشتن، راهی دیگر برای پرهیز از این دشواری و ناهنجاری، پیوسته نوشتن با چاپ میانخط است اندرمیان دو حرف مکرر یا مشابه؛ چنانکه «ماشین‌نوشت» را در این کتاب ما به صورت ماشینـنوشت چاپ کرده‌ایم.

«بند ۴- همزهٔ اول کلمات و حروف مخصوص عربی... را در لخت مشترک نباید متصل کرد.»

ما همزهٔ آغازین واژه‌ها [«آ» و الف] را جداگانه در § ۴-۲-۴ و § ۴-۲-۵ بررسی خواهیم کرد؛ در مورد حرفهای خالص عربی پیش از این اشاره کردیم و مثالهایی دادیم. چند مثال از بقائی: «خوش‌حرف، خوب‌صورت، خطدار، خوش‌ظاهر، نیک‌عهد».

بر روی هم این قاعده بخردانه است و باید آن را پی گرفت؛ چه شکلهایی مانند «خوشظاهر» و «خوشعیش» و «خطدار» و «کمعقلی» و غیره آشکارا ناهنجارند. با اینهمه، این قاعده بی‌استثنا نیست. برای نمونه واژهٔ «خوشحال» به همین صورت در فارسی نوشته شده است. از سوی دیگر باید توجه داشت که گاه حتا اگر در فصل مشترک حرف خالص عربی نباشد ولی در جای دیگر واحدها حرف خالص عربی باشد، باز منظرهٔ واژه ناخوش‌آیند تواند شد؛ برای نمونه، «عالمگیر»؛ بسنجید با «عالم‌گیر». - سرانجام، چنانکه اشاره رفت، تأکید جدا نوشتن واژه‌های عربی از واژه‌های فارسی در همنه واژه‌های دو رگهٔ فارسی، در عمل گاه از موضوع حرفهای خالص عربی، بایسته‌تر است.

۴-۲-۴ «-آ» در همنه واژه‌ها. در بعضی واژه‌های مرکب، واحد دوم یا دیگرُم[۳]،

---

۱) همان اثر، ص ۱۷۵. ۲) همان اثر، ص ۷.

۳) بیرونی و پورسینا واژهٔ «دیگرم» را به معنای وصف ترکیبی «دیگر» بکار برده‌اند:
- ابوریحان محمدبن احمد بیرونی، کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، با تصحیح و مقدمه و شرح و حواشی جلال همائی، چاپخانهٔ مجلس، [تهران]، ۱۳۱۸؛ ص۲۳ و ۵۱۴؛
- شیخ رئیس ابوعلی سینا. رسالهٔ منطق دانشنامهٔ علائی، با مقدمه و حواشی و تصحیح محمد معین و سید محمد مشکوة، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۳۱؛ ص ۸۷.

با «ـآ» آغاز می‌شود، و آخرین حرف واحد پیشین، طبعاً یا پیوستنی است یا ناپیوستنی. در شکل این واژه‌ها پنج حالت پیش می‌آید:

۱) حرف پیوندپذیر + آ: پیوسته نوشتن با حذف مدّ (~). این حالت ویژهٔ پاره‌ای ترکیبهای مزجی است که پیوسته نوشته شدن آنها از نظر اصل آسانی نوشتن و خواندن و خوشنمایی دشواری ایجاد نمی‌کند. برای نمونه:

پیشاهنگ، هماهنگی، دلارام، هماواز، هماشیان، هماغوش، رهاورد، گلاب، سرخاب، گرمابه، چیستان

۲) حرف پیوندپذیر + آ: پیوسته نوشتن با حفظ مدّ. ما این شکل را معمولاً توصیه نمی‌کنیم، ولی در موردهایی کمیاب، حفظ مد ممکن است خواندن را آسانتر کند. چون این مسئله‌ای است ذهنی، در اینجا دو شکل را بر می‌نویسیم و داوری را به خوانندگان وا می‌گذاریم:

هماشیان، همآشیان

□ ولی اگر کسی «هماشیان» را نمی‌پسندد، آیا بهتر نیست «هم‌آشیان» بنویسد؟

تبصره: هرگاه یك ترکیب قیدی از «بِ + آ» تشکیل شود، باید مدّ را نگه‌داشت: «بآسانی». [در ← ۱۰-۴§، موردهای نوشتن «به» و «بِ» را بدقت بررسی خواهیم کرد.] از سوی دیگر شکلهای عربی «مآلاً»، «مآب»، «مآخذ»، و غیره خارج از این بحث‌اند.

۳) حرف پیوندپذیر + آ: جدا (ولی بدون فاصله) نوشتن، بخاطر آسانی نوشتن و خواندن و خوشنمایی. این وضع در مورد پاره‌ای همنه‌واژه‌ها پیش می‌آید که پیوسته بودن آنها واقعاً مناظری ناهنجار ایجاد می‌کند، و بدتر از آن، خواندن را دشوار می‌سازد. به نمونه‌های زندهٔ زیر توجه کنید:

بحثامیز، خشونتامیز، مهالود، غرضالود، الزاماور، عطشاور، سوختاما، پلنگاباد، مشکاسا، خلافامد، توهینامیز، بختازمایی، تهوعاور [این شکل با مفهوم خود متناظر است.]

اما شکلهای زیر آسان خوانده می‌شوند:

بحث‌آمیز، خشونت‌آمیز، مه‌آلود، غرض‌آلود، الزام‌آور، عطش‌آور، سوخت‌آما، پلنگ‌آباد، مشك‌آسا، خلاف‌آمد، توهین‌آمیز، بخت‌آزمایی، تهوع‌آور

□ «دانش‌آموز» هم به این صورت نوشته می‌شود و هم به شکل «دانشاموز».

۴) حرف پیوندناپذیر + آ: بدون فاصله نوشتن با حذف مدّ. این فقط در مورد بعضی ترکیبهای بسیار مزجی پیش می‌آید که پاره‌ای از آنها حتا تصور مرکب بودن را در ذهن کار برندهٔ لغت ایجاد نمی‌کنند:

گرداب، میراب، سراب، سرداب، زرداب، وانگهی، پراکندن [پر +

آکندن]، بدان [بد + آن؛ «بد» شکل کهن «به» است؛ در پهلوی: pat و paδ.]

همچنین، بعضی ترکیبهای نوین بدون مد نیز می‌آیند. برای نمونه: پدافند: پدآفند، به معنای «دفاع»، «جنگِ در برابر» [مرکب از «پد» به معنای «ضد»، «در برابر»، همان pat و paδ پهلوی، به اوستایی: -paity؛ و «آفند»، به معنای «جنگ»، «خصومت». همچنین ← لغت‌نامهٔ دهخدا،[1] ولف،[2] شاهنامهٔ فردوسی].

۵) حرف پیوند ناپذیر + آ: بدون فاصله نوشتن با حفظ مد. این در مورد اکثر همنه‌واژه‌های «آـدار» پیش می‌آید، بویژه هنگامی که واحد «آـدار»، ستاك فعلی باشد، چه مزجی، چه نامزجی. چند نمونه:

نوآموز، سرآغاز، خودآشکار، شهرآشوب، مهرآمیز، مهرآسا، دردآسا، زورآزمایی، زهرآگین، مهرآگین، کارآمد، درآمد، سرآمد، بادآورده، کارآیی، دژآهنگی، آذرآبادگان، دوآتشه، میاندوآب، برآشفتگی، داده‌آمایی

تبصره: در اینجا نکتهٔ دیگری نیز پیش می‌آید و آن تلفظ این گونه واژه‌ها و رابطهٔ آن با شیوهٔ نوشتن است.

همنه‌واژه‌هایی که «ـآ» دارند در گفتگوی عادی و فصیح معمولاً بدون وقفهٔ چاکنایی یا همزه تلفظ می‌شوند. در شعر کلاسیك فارسی نیز چه بسا همزه تلفظ نمی‌شود که مسئله‌ای نیست. ولی گاه همزه دقیقاً تلفظ می‌شود. در حالت اخیر بهتر است حرفهای پیوندپذیر را به الف متصل نکرد، بلکه فقط توجه داشت که در میان واحدها فاصله نباشد. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

می‌خواستمی کزین جهانم
باشد چو تویی هماشیانم [نظامی]

گهی می‌کرد شهد بارید نوش
گهی می بود با شیرین هماغوش [نظامی]

در این پرده با آسمان جنگ نیست
که این پرده با کس هماهنگ نیست [نظامی]

۱) «پدافند» یا «پدآفند» واژه‌ای است درست و رسا و خوش‌آهنگ. ــ در دهخدا مصدرهای «آفندیدن» و «آفندیدن» نیز وارد گشته‌اند. زیر «آفندیدن» چنین می‌خوانیم: «جنگ کردن. جدال و عداوت و خصومت ورزیدن: در دل او آن نصیحت کارکرد / ترك آفندید و پیکار کرد. لبیبی. آفندیدن.» بر این پایه مصدر «پدآفندیدن» را که دارای ساختمانی است منطقی، می‌توان به جای مصدر مرکب دو رگهٔ «دفاع کردن» بکار برد.

2) Fritz Wolff, *Glossar zu Firdosis Schahname*, Georg Olms, Hildesheim, 1965 (reprografischer Nachdruck der Ausgabe Berlin 1935).

ولی:

کجا با همای سر بارگاهش
تواند زدن لاف هم آشیانی

۴-۲-۵ الف آغازین در واحدهای پسین همنه‌واژه‌ها. اگر واژه‌ای با الف (یا همزهٔ الف‌ـشکل) آغاز شود، و واحد دوم یا دیگرم همنه‌واژه‌ای را ـ چه مزجی، چه نامزجی ـ تشکیل دهد، وضعی که پیش می‌آید، بغرنجتر است از وضع مشابه با «ـآ». از نظر اصلهای آسانی خواندن و نوشتن و «رعایت اصل» و «پرهیز از التباس»، معمولاً بهتر است این نوع همنه‌واژه‌ها را جدا، ولی بدون فاصله نوشت. برای نمونه:

شیرافکن، اژدرانداز، بارانداز، پرارج، پراشك، کمان‌ابرو، نیك‌اختر، بداختر، نیك‌اندیش، هم‌ارز، کم‌اشتهایی، خوش‌انس، هفت‌اورنگ، درایستایی، جنگنده‌بمب‌افکن؛ و نیز: شکاری‌بمب‌افکن، غلط‌انداز، که پیش از این دیدیم.

با اینحال در بعضی شکلهای کاملاً مزجی، الف خود بخود حذف شده است:

همین، چنین، همچنین، بدین، بدینسان، همو، بدو، ولنگاری [ول‌انگاری]، دختندر [= دخت‌اندر]، برادندر [= برادر اندر] مادندر [= مادراندر]، پدندر [پدراندر]، پاورنجن [= پا اورنجن]

☐ در ← توالی مصوتها [۴-۴ §]، و نیز ضمن بررسی ← «بی» [۴-۱۱ §]، ← «بِ» تأکید و «نَ» و «مَ» نفی و نهی [۴-۱۷ §]، و ← «است» [۴-۱۵ §]، به پاره‌ای نکته‌های مشابه اشاره خواهیم کرد.

۴-۲-۶ با همهٔ آنچه گفته آمد، روشن است که گاه در عمل انسان متحیر می‌ماند که فلان واژهٔ مرکب ظاهری یا واقعی را پیوسته باید نوشت یا جدا. محمود شفیعی در اینجا یادآوری جالبی دارد که ما منطقی می‌دانیم و عیناً نقل می‌کنیم:

«اگر با رعایت آنچه گفتیم و خواهیم گفت، گاهی در **قطع و وصل کلمه‌یی مردد** بودید، اصل انفصال است. خطای جدانوشتن کلمهٔ مرکب بسیار کمتر است از بهم پیوستن بی‌مورد و بی‌جهت کلمه‌ها.»[1]

☐ همچنین یك توصیهٔ دیگر در موردهای تردید: **هرگز نباید املای لغت‌نامهٔ دهخدا و فرهنگ معین را نادیده گرفت.**

۴-۲-۷ در پایان، سخنی چند دربارهٔ یك ویژگی خط فارسی و دلالتهای آن:

الفبای فارسی چنانکه اشاره کردیم از یك سلسله حرفهای پیوندپذیر (متصله)، و پیوندناپذیر (مفصوله) که از سوی چپ به دیگر حرفها نمی‌پیوندند، تشکیل می‌شود. تعداد حرفهای پیوندناپذیر بسته به نوع محاسبه فقط در حدود ۲۱ تا ۲۵ در صد کل حرفهای الفبای فارسی است. ولی باستثنای «ذ»، «ژ»، حرفهای الف، د، ر، ز، و، و نیز

۱) همان اثر، ص ۴. [تکیه روی کلمه‌ها از مؤلف اصلی است.]

«ه» نا‌ملفوظ، در شمار حرفهای بسیار شایع‌اند، به قسمی که در حدود چهل و پنج در صد واژه‌های فارسی به حرفهای پیوندناپذیر پایان می‌یابند و در حدود هفتاد در صد واژه‌های فارسی دست کم یك حرف پیوندناپذیر را در خود دارند. این امر باعث می‌شود که پیوسته نوشتن کامل واژه‌های مستقل فقط در سی در صد از کلمه‌ها ممکن باشد. بنابراین در عمل به جای نگرانی بیش از حد دربارهٔ چسباندن و نچسباندن، بهتر است به بیفاصله بودن حرفهای کلمه‌های مستقل، و رعایت دقیق و منظم «فاصله بجا» بین کلمه‌های جدا-گانه در چاپ نیز توجه داشت. و اما دلالتهای دیگر این ویژگی خط فارسی بسیار گسترده است و چه در مورد پیوسته نوشتن و جدا نوشتن همنه‌واژه‌ها و چه در مورد پیوسته نوشتن بیجهت واژه‌های مستقل از یکدیگر، یك سلسله نکته‌های مربوط به حس زیبایی یا زیباحسیك، و تناوب موزون شکلهای کوتاه و بلند و کوچك و کشیده، و همچنین آرامش روانی به هنگام خواندن را مطرح می‌سازد. در نوشته‌های مربوط به رسم خط فارسی تا کنون به دلالتهای این جریان چندان توجهی نشده است. ای کاش بعضی اهل فضل پیش از حمله به خوشنویسان و کاتبان، ذاتیات خط فارسی را بیشتر مطالعه می-کردند. اما این بحثی است نه چندان آسان که باید به طور مستقل و با حوصلهٔ فزونتری صورت گیرد. با اینهمه، تنها اشاره می‌کنیم که به نگر ما، نویسه‌ئیك [یا گرافمیك[1]] فارسی را باید نه فقط «قطعه‌ای» یا «بخشی» یا «حرف به حرف»[2]، نه فقط «لختی»، بلکه همچنین باید «اَبَرْ-قطعه‌ای» یا «ابر-بخشی»[3] و «اَبَرْ-لختی» نیز مورد مطالعه قرار داد. - ضابطه‌بندی ناصر بقائی را که در ۳-۲-۴ § بررسی شد، می‌توان در شمار نخستین گامها در راه چنین مطالعه‌ای بر شناخت.

۳-۴ مورفمهای جمع‌ساز: -ها، -ان، و جز آنها

نشانه یا به زبان فنی‌تر «مورفم» یا «تك‌واژ» یا «ساخت‌واژ» جمع، جزئی از واژه است و باید پیوسته نوشته شود، و در صورتی‌که به سبب وجود حرفهای ناپیوستنی اتصال آن به بخش اصلی واژه ممکن نباشد، باید آن را بدون فاصله نوشت.

۱-۳-۴ -ها. پیوسته نوشتن، بویژه در مورد «-ها» در خور تأکید است که بخلاف «-ان»، عملاً شخصیت نوشتاری مستقلی کسب کرده است و گاه جدا، یا در حالت نپیوستن با فاصله نوشته می‌شود.

درست است: کتابها، دشتها، درختها، دفترها

1) E. graphemics, F. graphémique, D. Graphemik
2) segmental
3) supra-segmental. باید دانست که «لخت» [اصطلاح بقائی] از ویژگیهای خط فارسی در برابر خط لاتین است و «بررسی لختی» خود در حقیقت گونه‌ای بررسی «ابر-بخشی» است.

درست نیست: کتاب‌ها، دشت‌ها، درخت‌ها، دفتر ها

تبصرهٔ ۱: «ه» ملفوظ به «ـها» متصل می‌شود، ولی «ه» ناملفوظ چنانکه اشاره کردیم در فارسی به عنوان حرف پیوندناپذیر تلقی شده است؛ بنابراین باید، طبق رسم، همواره از «ـها» جدا باشد: پیوستن به «ـها» منظره‌ای بس مبهم ایجاد می کند و حذف آن به دژفهمی خواهد انجامید.

درست است: دهها، گروهها، کلاهها

درست نیست: ده‌ها، گروه‌ها، کلاه‌ها

اما:

درست است: نامه‌ها، جامه‌ها، جوانه‌ها

درست نیست [و شاید هرگز چنین نیامده باشد]: نامهها، جامهها، جوانهها

برای جمع «نامه»، «جامه»، «جوانه»، درست نیست: نامها، جامها، جوانها

[سه شکل اخیر و مانندهای آنها شاید در بعضی متنها دیده شوند، ولی بر پایهٔ «اصل پرهیز از التباس» نباید این شکلها را بکار برد، زیرا بسادگی با شکلهای جمع «نام» و «جام» و «جوان» اشتباه خواهند شد.]

تبصرهٔ ۲: کلمه‌های بیگانه‌ای را که بیش از حد ناآشنا باشند، می‌توان در جمع جدا از «ـها» نوشت.

درست است: فوتبالیستها، ژاپونیها [یا: ژاپونیان]

اما: مرکانتیلیست‌ها

واژهٔ اخیر و نظیرهای آن را همچنین می‌توان در یك متن معین، بار نخست جدا و سپس سرهم نوشت: «مرکانتیلیستها».

تبصرهٔ ۳: گاه ممکن است بر سر واحد لغوی خاصی بحث باشد. در این حال بهتر است آنها را در حالت جمع جدا از «ـها» نوشت:

درست است: «می» های فعلی را نباید به فعل متصل کرد.

یا: می‌های فعلی... ، **می**‌های فعلی...

توصیه نمی‌شود: میهای فعلی....

۲-۳-۴ ـان. مورفم «ـان» نیز آشکارا پیوسته‌نوشته می‌شود، و تا آنجا که می‌دانیم، هرگز جدا از حرفهای پیوندپذیر نیامده است. حتا بدون فاصله بودن آن از حرفهای پیوندناپذیر نیز در چاپ رعایت می گردد:

جوانان، مردان، کارگران، غواصان، کاهنان

□ و اما رابطهٔ مصوتها و «ـان» [برای بحث نظری ← ۴-۳-۴§]:

۱) مصوت «ـا» و «ـان». در این حـال، اندرمیان دو الف، حرف «ی» قـرار می گیرد:

کارفرما: کارفرمایان؛ خدا: خدایان؛ پارسا: پارسایان؛ زیبا: زیبایان؛

زورآزما: زورآزمایان

تبصره: شکل بدون «ی» در پاره‌ای متنهای نخستین فارسی دری آمده است؛[1] برای نمونه:

ترساان، شکیباان، داناان، پارساان، ناپیناان، همتاان؛

و نیز با مد: ترساآن، شکیباآن، داناآن،...

در ۴-۳-۴§ ما بدین شکل باز خواهیم گشت.

۲) مصوت کشیدهٔ «-و» [uː] و «-ان». در این حال در فصل مشترك، گاه «ی» وارد می‌شود و گاه، نه. برای نمونه:

با «ی»: دانشجو: دانشجویان؛ نیکخو: نیکخویان؛ ماهرو: ماهرویان؛ مهرپو: مهرپویان

بدون «ی»: بانو: بانوان؛ کندو: کندوان [نام محل]؛ هندو: هندوان؛ ابرو: ابروان؛ زانو: زانوان؛ پرستو: پرستوان [جمع رایج: پرستوها]؛ جادو: جادوان؛ آهو: آهوان [همچنین نام محل]

چرایی این ناهماهنگی در ۴-۳-۴§ توضیح داده شده است.

۳) واکهٔ مرکب «-و» [ou] و «-ان»: «-ان» بیمیانجی پس از «-و» قرار می‌گیرد:

خسرو: خسروان؛ رهرو: رهروان؛ پادو: پادوان [جمع رایج: پادوها]

۴) مصوت «-ی» و «-ان». دراینجا نیز میانجی نوشتاری وجود ندارد [ولی درگفتار «ی» صامت خفیفی به عنوان میانجی ایجاد می‌شود، که خود بخود است]:

شیرازی: شیرازیان؛ سمنانی: سمنانیان؛ تبریزی: تبریزیان

۵) سرانجام، در جمع واژه‌هایی که به «ه» ناملفوظ ختم می‌شوند، «گ» پهلوی خود را ظاهر می‌سازد. به این ترتیب که «ه» نامفلوظ که در گفتار وجود ندارد، به هنگام جمع با «-ان»، در نوشتن حذف می‌شود و بین واژه، و «-ان»، حرف «گ» قرار می‌گیرد:

زنده: زندگان؛ بنده: بندگان؛ فرزانه: فرزانگان

تبصرهٔ ۱: توجه کنید که آوردن «ه» و «گ» با هم، معمولاً نادرست و نا اقتصادی است [ولی همچنین ← تبصرهٔ ۲].

درست نیست: زنده: زنده‌گان؛ بنده: بنده‌گان؛ فرزانه: فرزانه‌گان؛ مژه: مژه‌گان

---

1) از جمله ← تفسیر قرآن مجید: نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج، به تصحیح جلال‌الدین متینی، ۲ ج، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹؛ سراسر اثر، و فهرست لغات و ترکیبات، ج ۲؛ ص ۷۴۷-۶۶۵، [تاریخ کتابت نسخه: ۶۲۸ هجری ماهی. — مؤلف شناخته نیست. تاریخ تألیف، باحتمال سدهٔ چهارم یا حداکثر نیمهٔ نخست سدهٔ پنجم. مکان تألیف، باحتمال خراسان.]

همچنین ← پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۲۲۳-۲۲۲.

[شکل صحیح جمع «مژه» یعنی «مژگان»، معمولاً možgān تلفظ می‌شود.]

تبصرهٔ ۲: تحلیل کلمه‌هایی مانند vāžegān آسان نیست. آنچه مربوط به مورفولوژی است، از یک سو می‌توان «واژگان» را جمع با الف و نون «واژه» دانست که خود به‌عنوان یک واژهٔ نوین و مستقل، به‌مفهوم vocabulary و vocabulaire و Wortschatz بکار می‌رود:

واژه ← واژگان

ولی از سوی دیگر، در فارسی پسوند گان نیز وجود دارد، که مستقل است از بحث جمع و «ه» ناملفوظ و «گ». این پسوند در پهلوی به صورت gān- می‌آید. در پهلوی و فارسی نوین جنبهٔ «نسبت و اتصاف» دارد و گاه دال بر «مکان» است [← دهخدا]، و شکافتن دقیق آن بیرون از بحث ماست. در اینجا فقط چند نمونه یاد می‌کنیم:

ده: دهگان؛ شهر: شهرگان؛ گرو: گروگان؛ بازار: بازرگان، بازارگان؛ مهر: مهرگان؛ پدر: پدرگان؛ نخجیرگان؛ شمالگان؛ جنوبگان؛ و دیگرها.

اگر «گان» در vāžegān را به این تعبیر بگیریم، ساختمان واژهٔ اخیر چنین است:

واژه ← واژه‌گان

اما باز شناخت این دو تعبیر، و دو شکل «واژگان» و «واژه‌گان» تا حدی درون‌ذهنی است. ما در این میان نمی‌توانیم نقش «گان» را تعیین کنیم؛ فقط می‌توانیم گفت که نوشتن واژگان اقتصادیتر است از «واژه‌گان». ـ به هر سان، برآیند این بررسی در موردهای مشابه نیز سودمند است.

تبصرهٔ ۳: «ه» ناملفوظ همیشه در ترکیب با «ی» مصدری [اسم‌ساز] و گاه در ترکیب با «ی» نسبت [معمولاً صفت‌ساز] از الگوی (۵) پیروی می‌کند:

«ی» مصدری: زنده: زندگی؛ بنده: بندگی؛ فرزانه: فرزانگی

«ی» نسبت: خانه: خانگی؛ هفته: هفتگی [همچنین ← ۳-۴-۴§، (۳).]

تبصرهٔ ۴: واژه‌های عربی که به «تاء مربوطه» یعنی «ة» ختم می‌شوند، در فارسی یا به صورت «ت» معمولی فارسی می‌آیند، یا به صورت «ه» ناملفوظ [جز در پاره‌ای ترکیبها، مانند «دایرة المعارف»، که ما در این کتاب معمولاً دایرت المعارف نوشته‌ایم؛ ← ۴-۵ §]. ـ اگر با «ه» ناملفوظ بیایند، وضع‌شان عیناً مانند واژه‌های فارسی است؛ همین نکته در مورد واژه‌های آلتایی و غیرهٔ رایج در فارسی نیز صدق می‌کند. نمونه‌ها:

در جمع: خاصه: خاصگان؛ مشاطه: مشاطگان؛ ـ شحنه: شحنگان؛

با «ی» مصدری: خوش سلیقه: خوش سلیقگی؛ طلبه: طلبگی؛ بی‌اراده: بی‌ارادگی؛ ـ شحنه: شحنگی

۳-۳-۴ نشانه‌ها و شکلهای جمع عربی در فارسی. حالت مثنا یا تثنیهٔ اسم در عربی که با «ـان» و «ـَیْن» ساخته می‌شود، در فارسی وجود ندارد، جز در پاره‌ای نامهای خاص عربی که به فارسی هم می‌آیند، مانند «بین‌النهرین»، و یا بعضی عبارتهای

قالبی عربی. [این ساختمان در ایرانی میانه نیز بر جا نیست، ولی در سنسکریت و اوستایی و پارسی باستان رایج است.[۱]]

و اما شکل جمع در عربی به دو گونه بخش می‌شود: سالم؛ و مکسر: شکسته.

۱) جمع سالم با افزایش مورفمهای «ـون»، «ـین» و «ـات» به انتهای کلمه ساخته می‌شود، مانند «مسلمون»، «مسلمین»، «مسلمات». این نوع جمع در پایه مانند شیوهٔ جمع فارسی است. البته در عربی کاربرد مورفمهای یاد شده تابع قاعده‌هایی است ویژه؛ ولی ایرانیان اینها را چه بسا بر پایهٔ روح و آهنگ زبان فارسی بکار گرفته‌اند.

در میان سه مورفم بالا، به دلیلهایی که برای مؤلف کاملاً روشن نیست، «ـات» حالتی فارسی‌تر پیدا کرده است؛ شاید به این دلیل که با داشتن «ـان» [فارسی]، ایرانیان بالنسبه نیازی به «ـون» و «ـین» نداشته‌اند. مسلماً ملاحظه‌های آواشناسی و معنائیك [سمانتیك] و دیگرها نیز در این میان نقشی دارند.[۲] ـ گاه «ـات» عملاً واحد نوینی می‌سازد، مانند «ریاضیات»، «ادبیات»، «گمرکات»، «تسلیحات»، «انتخابات»؛ «دهاتی»، «انتخاباتی»، «تسلیحاتی»، «تعلیماتی»، «تشکیلاتی»، و جز آنها.

۲) جمع شکسته، در این حال کلمهٔ مفرد واقعاً شکسته می‌شود، و از نظر زبانیك ساختی، استخراج مورفم یا نشانه‌ای واحد که بتوان آن را وسیلهٔ جمع دانست، آسان نیست، و شاید ناشدنی باشد؛ مانند «کتاب: کتب»، «شیخ: شیوخ»، «عالم: علماء» [شکل فارسی شده: علما؛ ← ۱-۵ §].

این نوع جمع کاملاً مغایر با دستور و ساختمان زبان فارسی و شیوهٔ جمع فارسی

---

۱) مؤلف به یك مورد جمع تثنیهٔ باستانی در فارسی نوین برخورده است و آن «هشت»، تثنیهٔ «چهار» است. ولی ظاهراً «هشت» به عنوان تثنیهٔ «چهار»، سر راستانه و بیمیانجی به هندواروپایی نخستین بر می‌گردد. اصل هندواروپایی واژه‌های فارسی یاد شده:
*kʷetu̯er- [چهار]؛
*oḱtōu [هشت: «دو چهار»، «چهاران»].

۲) در زبان سغدی، در میان مورفمهای صرفی جمع ساز، شکلهای زیر نیز در بعضی ستاکهای اسمی در پاره‌ای حالتهای فاعلی و مفعولی، دیده می‌شوند [به شیوهٔ حرفنویسی]:
-t', -ty, -ty', -yt, -t, 't, -'ty.

اینك آیا می‌توان به این اندیشه افتاد که بر اثر آمیختگی فارسی دری با سغدی در خراسان بزرگ، بودن شکلهای بالا در سغدی، بکار رفتن «ـات» عربی را در فارسی دری آسان کرده باشد؛ ما راهی برای پژوهش این نکتهٔ دور، نیافته‌ایم. ـ همچنین ← Ilya Gershevitch, *op. cit.*, §§ 1167-1270.

ضمناً پرویز ناتل خانلری نیز بدین نکته توجه نموده و آن را به صورت پرسش مطرح ساخته است؛ ← بررسی کتاب قاعده‌های جمع در زبان فارسی [اثر محمد معین]، سخن، IV، ۱، ص ۷۳–۷۰، بویژه ص ۷۳–۷۲. در آنجا گفته می‌شود که در یغنابی و آسی هم «ت» یا «ات» علامت جمع است. ـ همچنین، در همانجا نشانهٔ «ات» در فارسی دارای معنای «جمع گروهه» متصور می‌گردد.

است، ولی در پاره‌ای زبانهای هندواروپایی مانند روسی و آلمانی تا حدی نظیرهایی دارد که در اینجا وارد آن نمی‌شویم.

□ با آنکه کار ما در این فصل بحث دستوری نیست، در رابطه با نشانه‌های جمع یاد آور می‌شویم که اهل فن کاربرد «ـون»، «ـین» و «ـات»، و جمع شکستهٔ عربی را در فارسی توصیه نمی‌کنند و پارسی دوستان را از کاربرد آنها بر حذر می‌دارند. محمد پروین گنابادی جمعهای بیگانهٔ عربی (و نیز «ال» و تنوین) را با دستور زبان فارسی و لهجه‌های ایرانی ناسازگار می‌شمارد.[1] پرویز ناتل خانلری جمع فارسی را فصیح‌تر می‌داند.[2] این نگر، امری که تنها به پسند شخصی مربوط باشد نیست. نسل جوان، که به درون فارسیِ فارسیتری زاده می‌شود، شکلهای بیگانه را نامفهوم می‌یابد و سلیقه‌ها را بر «سلائق»، و خبرنگاران روزنامه‌ها را بر «مخبرون یا مخبرین جراید» ترجیح می‌دهد. ـ اساساً بر پایهٔ اصل تابعیت واژه‌های بیگانه در برابر دستور زبان و آواشناسی فارسی، جایی برای جمعهای عربی در فارسی نیست. در عربی نیز واژه‌های بیشماری را که از فارسی یا زبانهای دیگر گرفته‌اند، به شیوهٔ دستوری خود جمع می‌بندند و برای زبان خودشان کار بسیار صحیحی می‌کنند:

فهرست ← فهرس: فهارس
برنامه، برنامگ ← برنامج: برامج
بوستان، بستان ← بستان: بساتین
پهلوان ← بهلوان: بهلوانات، بهلوات

همچنین، بزرگان ادب فارسی واژه‌های بیگانهٔ عربی را بیشتر با نشانه‌های جمع فارسی بکار برده‌اند، و حتا چه بسا جمع مکسر عربی را دوباره با نشانه‌های فارسی جمع بسته‌اند. خوانندگان می‌توانند به ویر خود یا به کتابهای نثر و شعر کلاسیک فارسی رجوع کنند.

و اما کاربرد «ـون» و «ـین» و «ـات» برای جمع بستن واژه‌های فارسی نادرست و نازیباست. به جای «بازرسین»، «گزارشات»، «کارخانجات»، «سبزیجات»، «نوشتجات»، بهتر است بگوییم:

بازرسان، گزارشها، کارخانه‌ها، سبزیها، نوشته‌ها

البته نامهای جغرافیاییِ پایان یافته به «ـات»، به مطالعهٔ بیشتری نیاز دارند، زیرا تغییر آنها تنها یك پرسش علمی نیست، بلکه پیش از هر چیز کاری است مربوط به مقامهای رسمی کشوری؛ و ایشان نیز به این پرسشها توجه می‌کنند. چنانکه برای نمونه نام شهر «اصطهبانات» پیشین، در پاییز ۱۳۵۳ به استهبان تبدیل شده است. [همچنین ← ۲-۲۰-۴ §.]

۱) «راههای پیشگیری از هرج و هرج و لگام گسیختگی در نثر معاصر»، درمجلهٔ ایران آباد، ۱۰، ۱۳۳۹؛ ص۵۸-۵۶. ۲) دستورزبان فارسی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱؛ ص۵۸.

کار برد جمع شکستهٔ عـربی‌وار واژه‌های فارسی از کار برد «ـون» و «ـین» و «ـات» (که با ساختمان فارسی دخالت نمی‌کنند)، نامنطقی‌تر است. با هر معیاری که به موضوع بنگریم، توجیهی برای کاربرد «اکراد»، «الوار»، «اساتید» و مانند آنها موجود نیست. درست آن است که کردان یا کردها، لران یا لرها، استادان (یا استادها) بنویسیم؛ یعنی همانطور که تلفظ می‌کنیم.

۴ـ۳ـ۴ بحث نظری

۱) بررسی تاریخی‌ـسبکی. «ـان» فارسی نوین در پهلوی نیز ān است. -ān پهلوی از -ānām* ایرانی نخستین مشتق شده است. توضیح آنکه در زبانهای باستانی، معمولاً از ماده‌ها یا ستاکهای اسمی سخن می‌رود که هر کدام طبق الگویی ویژه صرف می‌شوند؛ یعنی در انتهای ستاکهای اسمی مورفمهای مقید یا بستهٔ دستوری قرار می‌گیرند تا وضع آنها را در هشت [ایرانی نخستین و اوستایی؛ پارسی باستان: هفت] حالت، سه جنس، و مفرد و تثنیه و جمع نشان دهند. پسوند خاص اسم در جمع در حالت ملکی یا اضافی -ām است. اگر ستاك اسمی بـه حرف صامت پایان پذیرد، -ām بسادگی به آن صامت پیوند می‌یابد. برای نمونه، اوستایی: -vīs: «دهکده»؛ جمع در حالت ملکی: vīsąm: «از آنِ دهکده‌ها». ولی اگر ستاك مورد بحث به مصوت ختم شود، بین آن مصوت و -ām یك حرف فاصله یـا میانجی [یا «اپانتتیك»[۱]] قرار می‌گیرد کـه معمولاً -n- است (در اوستایی همچنین در موردهای نادری -š-، که همخوان است با h-ی از دست رفته‌ای که در سنسکریت به صورت -s- موجود است). برای نمونه، پارسی باستان -baga: «خدا»، «بغ»؛ جمع در حالت ملکی: bagānām: «از آنِ خدایان». اوستایی: -gāθā: «سرود»، «گاه»، «گاثا»؛ جمع در حالت ملکی: gāθanąm: «از آنِ گاهان». پارسی باستان: -dahyu: «سرزمین»، «کشور»؛ جمع در حالت ملکی: dahyūnām: «متعلق به کشورها». نکتهٔ جالب آنکه این «n» میانجی در هندواروپایی نخستین بر جا نیست و یك نوآوری آریایی است.[۲]

از میان ستاکهای گوناگون اسمی ایرانی، ستاکهای پایان یافته به -a (و -ā) جایی

۱) اصطلاح فنی حرف یا صدای فاصله یا میانجی در زبانهای باختری:
E. (L. Gr.) epenthesis; F. épenthèse; D. Epenthese, Epenthesis, Einschaltung, Einschiebung.

2) Cf. W. B. Lockwood, *Indo-European Philology: Historical and Comparative*, Hutchinson, London, 1969:
"***Sanskrit***.... pl. gen. *-am* occurring very rarely, normally replaced by *-anam*, an Aryan innovation presumably carried over from the *n*-stems." (P. 101.)

ویژه دارند، زیرا شمارشان نسبتاً بیش از شمار ستاکهای دیگر است. چنانکه ملاحظه می‌شود این ستاکها در جمع حالت ملکی به ānām- و anąm- پایان می‌پذیرند، و مورفم جمع‌ساز ān- از همین ستاکها گرفته شده است:

در مرحلهٔ میانهٔ زبانهای ایرانی باختری رسمی، که از نگرگاه نوع زبان همانند مرحلهٔ نوین است، مورفمهای مقید صرفی حالتهای گوناگون، بر طبق قانونهای تکامل آوایی معمولاً حذف می‌شوند. ولی در جمع، به دلیلهایی که هنوز روشن نیست، از مورفم مقید جمع ملکی ستاکهای ختم شده به a- و ā- سود جسته می‌شود، نه از جمع مبتدایی یا نامی آنها. به این ترتیب که ā-n-ām- و a-n-ąm- با از دست دادن ām- به صورت ān- در می‌آید و در پارسی میانه، به عنوان یك مورفم منظم جمع ساز، چه برای جاندار و چه برای بیجان بکار می‌رود. در دوره‌های پیشینتر فارسی نوین نیز «-ان» مورفم جمع ساز مهمی است که برای همه چیز بکار گرفته می‌شود، و کاری به «جان» داشتن و نداشتن اسمها ندارد.

در اینجا اشاره‌ای به مورفم جمع ساز «-ین» ایرانی - برای نمونه در «شاهین‌شاه» پهلوی اشکانی، در برابر «شاهان‌شاه» پهلوی ساسانی، و نیز در «فروردین» - بی‌مناسبت نیست، که در فارسی کنونی کاربرد آزاد ندارد. مورفم کاملاً مقید «-ین» (īn-) مشتق است از مورفم صرفی جمع‌ساز inąm- اوستایی و inām-* ایرانی نخستین، برای ستاك‌های مختوم به i- و ī- در حالت ملکی یا اضافی. بنابراین «فروردین» یعنی «فره‌وشی‌ها».
- در اوستایی: fravašinąm؛ هنریك ساموئل نوبِرگ شکل ایرانی نخستین را fravartinām* می‌دهد: «متعلق به fravarti-ها».[۱]

جدا از ān-، همهنگام در پهلوی پسوندی وجود داشته است به شکل īhā-، که کارش اساساً تشکیل قید است:[۲] tanīhā: مرکب از tan و īhā-: «به یك تنی»، «تنها». در پهلوی متأخر، این مورفم به دلیلهایی که برای مؤلف روشن نیست، بندرت برای جمع اسمها (بیشتر برای موجودهای بیجان) نیز بکار رفته،[۳] و سپس، در فارسی نوین تکامل یافته، به «-ها» تبدیل شده و بتدریج «-ان» را به کنار زده است، به قسمی که می‌توان گفت در فارسی امروزین، در گفتار مردم، پسوند اصلی جمع ساز «-ها»ست [با تلفظ «آ»]: لباسها، میزها، چینیها، قلمها، کاغذها، ایرانیها، آلمانیها، افغانیها،

1) Cf. Henrik Samuel Nyberg, *A Manual of Pahlavi*, II, *Glossary, etc.*, Otto Harrassowitz, Wiesbaden, 1974; → fravartīn.

۲) ظاهراً ریشهٔ īhā- دقیقاً روشن نیست؛ زالمان ریشه‌ای را که برای آن می‌دهد، به صورت پرسش مطرح می‌سازد:

GrIrPh I, 1, S. 281, 284.

۳) شادروان محمد معین در این زمینه آمار جالبی بدست می‌دهد: īhā «در کتاب مینو[ی] خرد فقط چهار بار و در کتاب شکند گمانیك ویچار فقط پنج‌بار بکار برده شده است.» (مفرد و جمع، ص ۲۲.)

جوانها، پسرها، دخترها، بچه‌ها، باغبانها؛ و بدینسان. ـ با اینهمه نباید پنداشت که «ـان» در حال مرگ است. گاه ممکن است جمع با «ـها» و «ـان» هم اکنون منظورهای معنائیك جداسانی را برآورده سازد: «سرها»: جمع «سر» [ِ انسان یا حیوان یا چیز مادی]، و «سران»: مردان راهبر، سرکردگان.[1] از سوی دیگر، در دانشها (از جمله زیستشناسی، جانور شناسی، گیاهشناسی)، «ـان» کاربرد گسترده دارد: بندپاییان، عنکبوتیان، جغدسانان، افعیان، لك‌لك‌سانان، بی‌بالان، شکم‌پاییان، عشقگان، گل‌یخیان، گل‌سرخیان، چلیپاییان، نهانزادان. سرانجام، با باسواد شدن بیشتر مردم، و غلبهٔ نسبی و به هر حال ملموس زبان کتابی (که خود لهجه یا گویشی است خاص، و «ـان» را بیشتر بکار می‌گیرد)، «ـان» ممکن است به طور نسبی دوباره اهمیت یابد، یا بدون تغییر در جای فعلی خود بماند، یا دست کم سخت جان شود و مرگ خود را به تعویق اندازد.

۲) حرف «فاصله» یا «میانجی». دربارهٔ ماجرای «گ» در بعضی ترکیبهای «ه» ناملفوظ، از جمله دربارهٔ اینکه چرا «بنده‌گان» نادرست است، و «بندگان» درست، در فارسی بحثهای فراوانی شده است. یکی از نگرها این است که «ه» بدل به «گ» شده و به زبان عربی‌دوستان، «بدل و مبدل منه» را جمع نباید کرد.

شادروان بهمنیار نگر بالا را بتفصیل در املای فارسی مورد بحث قرار داده و رد کرده است. تا آنجا که بهمنیار این نگر را رد می‌کند، ما با او هماهنگیم، ولی تحلیل پیچیدهٔ او نیز به پندار ما کاملاً خرسند کننده نیست. نتیجهٔ بحث در اثر یاد شده چنین است: «سبب افزودن یاء و گاف پیش از علامت جمع اینست که الف و واو و مد و هاء هر سه آوازند، علامت جمع «ان» هم مبدو بحرف آواز است و دو حرف آواز که در یك کلمه پهلوی هم واقع شود قابل تلفظ نیست، بدین سبب فاصله‌یی میان آن دو میآورند و فاصله در مورد واو و الف، یاء و در مورد هاء، گاف است، ...»[2] ـ البته درست است که آوردن مصوتهای زیر به‌دنبال هم، در فارسی طبیعی نیست: āā، aā، ee، ūā. ولی پرسشی در اینجا پیش می‌آید و آن اینکه به چه دلیل «میانجی» یا «فاصله» در «هزارپایان» و «دانشجویان» حرف «ی» است، در «زندگان» حرف «گ»، و در «گربهه» حرف «ه»؟ به نگرما این مسائل مورفولوژیك-فونولوژیك زبان فارسی را باید در پرتو زبانشناسی تاریخی-همسنجی فروگشود.

۱) این ملاحظهٔ ظریف را پاوْل هورن مطرح کرده است:
GrIrPh I, 2, S. 106.

۲) ص ۱۵۷. همچنین ← ص ۱۵۸. ضمناً بهمنیار نوشتن «ه» و «گ» را با هم، غلط نمی‌داند. به نگرما چون «ه» بیان حرکت فقط در آخر کلمه می‌آید، کاربرد آن در میان کلمه دست کم خلاف رسم است. پاوْل هورن نوشتن «ه» و «گ» را با هم، «ناریشه‌ای» (unetymologisch) می‌خواند، *GrIrPh* I, 2, S. 105. [ولی در نوشتن کلمه‌های بیگانه به خط فارسی، گاه آوردن «ه» ناملفوظ در میان کلمه، ممکن و سودمند است. برای نمونه، Leverkusen: «لورکوزن»، یا روشنتر، «لهورکوزن».]

الف) مصوتهای «ـا»، «ـو»، و مورفم جمع‌ساز ـان. واژهٔ «پا» بیهوده در جمع «ی» نمی‌گیرد، زیرا در اصل «ی» دارد، که در ادبیات فارسی منعکس است: «پای»؛ [حرف «ی» در اینجا تکامل δ و d اوستایی و d پارسی باستان است]. همچنین تمام ستاك‌های مضارع مصدرها که در گفتگوی عادی فارسی امروزین به «ـا» و «ـو» ختم می‌شوند، در شکل ادبی خود در فارسی نوین، و نیز در پهلوی، «ی» دارند، مانند آی: «آ»، «بیا»؛ جوی: «جو»، «بجو». پاره‌ای از شکلهای «ـا» دار کنونی در ادبیات فارسی نوین فقط به صورت «ـا» می‌آیند، مانند «دانا»، «پیدا». اصل اینها در پهلوی «داناك» [داناگ] و «پَتْتاك» یا «پَیْداك» [پیْداگ] است. اینها به قیاس در جمع «ی» می‌گیرند؛ ولی دست کم یك واژه در این الگو وجود دارد که در حالت جمع «ك» یا «گ» خود را ظاهر می‌سازد: «نیا» ⟵ «نیاکان» یا «نیاگان».

پاره‌ای واژه‌ها که به «ـو» پایان می‌پذیرند، در حالت مستقل، در نثر ادبی «ی» ندارند، مانند «بانو»، «کندو»، «هندو»، «ابرو»، «زانو»، «پرستو». این واژه‌ها در فرهنگ معین، در فرهنگ فارسی-آلمانی یونکر-علوی (چاپ آلمان)، و فرهنگ فارسی بروسی «روبینچیك (چاپ شوروی)، در حالت مستقل فقط بدون «ی» وارد شده‌اند. در لغت‌نامهٔ دهخدا، «بانوی» به معنای «بانو» وارد شده است و به لغت‌نامهٔ اسدی رجوع داده می‌شود. در دهخدا همچنین «هندوی» به مفهوم «هندو» وارد گشته [با «هندوی» به مفهوم «هندویی» اشتباه نشود] و شاهدی نیز از سعدی آورده شده است: «عشق از دل سعدی به ملامت نتوان برد / گر رنگ توان برد بآب* از رخ هندوی.» ما «بانوی» و «هندوی» را در حالت مستقل، در شمار شکلهای واقعاً کمیاب تلقی می‌کنیم، ولی این نکته در مورد «دانشجوی» [در برابر «دانشجو»] صادق نیست. (ضمناً «ك» پهلوی که در پایان واژه‌های بالا قرار می‌گرفته، در بعضی شکلهای واژهٔ «پرستو» ـ که یکی دو تا نیست ـ هنوز دیده می‌شود: «پرستوك» و غیره). این نوع واژه‌ها در جمع «ی» میانجی نمی‌گیرند، و در برابر، ū در جمع به uv ،ov ،əv، [یا همچنین «av»؟] تبدیل می‌یابد، چنانکه برای نمونه در «بانوان» ملاحظه می‌شود؛ زیرا چنانکه پیش از این اشاره کردیم، توالی آوایی «ūā» در فارسی ناطبیعی است، حال آنکه توالی آوایی «uā» [و نیز توالی مصوت و صامت و مصوت «uvā»، «ovā»، «avā»، و «əvā»] کاملاً ممکن است.

□ در اینجا باید یادآور شویم که شادروان ملك‌الشعرا بهار در زمینهٔ املای «دانا آن / داناان» که چنانکه گفتیم در پاره‌ای متنهای نخستین فارسی دری دیده می‌شود، در سبك‌شناسی[1] چنین برمی‌نهد که وجود «ی» در جمع، تابع وجود آن در اسم مفرد است و بس؛ برای نمونه «دانا» در فارسی دری فقط به همین صورت آمده (نه به صورت «دانای») و بنابراین املای صحیح جمع آن در حقیقت «داناآن» بوده است. ولی

* در دهخدا همینطور چاپ شده است.

1) ج ۱، ص ۳۸۰؛ و ج ۲، ص ۶۱، و ۱۷۰.

«خدا» که در دری به صورت «خدای» نیز آمده است، در جمع به شکل «خدایان» در می‌آید. شادروان محمد معین در مفرد و جمع، برنهادهٔ یاد شده را «مورد تأمل» می‌خواند.[۱] اساساً باید توجه داشت که ما کاملاً نمی‌توانیم بدانیم که تا چه حد «داناآن / دانااان» نمودار تلفظ دقیق - و نمودار چه نوع تلفظ - بوده است. متأسفانه ارزش عروضی «داناآن / دانااان» دقیقاً با ارزش عروضی «دانایان» [و با «داناکان / داناگان» پهلوی] برابر است و بنابراین شعر هم نمی‌تواند ما را قطعاً راهنمایی کند. به هر سان، ما بر پایهٔ مجموعهٔ قرینه‌ها، تلفظ واقعی dānāyān را حتا در خراسان بزرگ در سده‌های سوم-هفتم هجری، جدا از چهرهٔ ظاهری «داناآن / دانااان» کاملاً ممکن می‌دانیم.

با اینهمه، برنهادهٔ شادروان بهار می‌تواند در مورد «دانشجویان» در برابر «بانوان» تعمیم یابد، که شرح آن بیامد.[۲]

ب) و اما «ه» نا ملفوظ یا بیان حرکت از نظر نوشتن یك «ه» معمولی‌است، و نه جز آن: نامه = ن + ا + م + ه.

ولی خط را نباید با گفتار یکی گرفت. در گفتار در اینجا ما با یك مورفم روبرو هستیم که در بیشتر موردها از یك واك یا فونم واحد تشکیل شده است: e-؛ [چنانکه پیش از این اشاره کرده‌ایم، وضع «ه» نا‌ملفوظ در پاره‌ای اوضاع در شعر کلاسیك فارسی، به بررسی مستقلی نیاز دارد؛ همچنین در شکل عامیانهٔ «پردهه»، «تایهه»، «شاخهه»، «ه» به لفظ می‌آید که تحلیل آن بیرون از جستار فعلی ماست]. مورفم e- در فارسی دری پیشین، چنانکه پیش از این توضیح داده‌ایم، a- بوده است که هنوز در بعضی ساختهای فارسی محاوره‌ای کنونی تهران خود را به همان صورت a- ظاهر می‌سازد.

ریشهٔ e- یا a- در پهلوی ak- است با تلفظ ag-. بحث ما در اینجا بررسی مورفولوژیك است، نه معنائیك؛ ولی بکوتاهی اشاره می‌کنیم که در پهلوی ak- یا ag- کارهای زیر را انجام می‌داده است: ۱) تشکیل صفت از اسم؛ ۲) تشکیل صفت و اسم از ستاك ماضی؛[۳] ۳) تشکیل اسم از صفت و ستاك مضارع؛ ۴) کهش[۴] [تصغیر].

در فارسی نوین، مورفم e- می‌تواند به: ۱) اسم؛ ۲) عدد؛ ۳) صفت؛ ۴) ستاك

۱) ص ۳۸؛ (ص ۴۲-۳۶).
۲) همچنین ← مفرد و جمع، اسم و صفت (جانشین موصوف) مختوم به «-و»، ص ۴۴-۴۲.
۳) «اسم مفعول» در پهلوی همان ستاك ماضی است [یعنی در حقیقت ستاك ماضی از اسم مفعول قدیمتر گرفته شده است]، که همواره به t- ختم می‌شود و در فارسی نوین به دو صورت t- و d- می‌آید؛ در پهلوی اسم مفعول با پسوند ak- (t-) نیز ساخته می‌شود، ولی این نوع «اسم مفعول» طبق بررسی ما برای تشکیل فعل کمتر بکار می‌رود [یا شاید اصلاً بکار نرود؟]، بلکه جنبهٔ صفت و اسم دارد؛ یعنی فقط یك جنبهٔ اسم مفعول فارسی کنونی را باز می‌تابد. همچنین ← دستور زبان فارسی میانه، ص ۱۷۸-۱۷۷؛ و:
– Salemann, *GrIrPh* I, 1, S. 277–278, 308: Nominale Bildungen zum Participialstamme.
۴) اصطلاح کهش (diminution) از محمد علی لوائی است؛ ← همان اثر، واژه‌نامه.

مضارع، متصل شود و اسم و صفت و قید بسازد. همچنین می‌تواند [اگر حق داشته باشیم مسائل را ساده کنیم] به ۵) ستاك ماضی بپیوندد و اسم مفعول، صفت و قید، و اسم تشکیل دهد.

چنانکه در نظر اول دیده می‌شود، «گ» در فارسی نوین حذف شده، ولی در بعضی شکلهای عربیده هنوز به صورت «ج» [که تلفظ آن شاید در همان آغاز نوشتن این شکلها مانند عربی مصری g بوده، نه ǰ] در بعضی واژه‌های فارسی رایج در عربی یا در فارسی ادبی دیده می‌شود:

بنفسج، فالوذج، برنامج، انموذج: نموذج [نموذج‌الاصلی: باستان‌نمون]

از سوی دیگر در «ك» کهش همان مورفم ak- دیده می‌شود: مرد ← مردك. «ه» کهش، شکل دیگری از «ك» کهش است (ak → a → e) ولی در فارسی عامیانهٔ کنونی ضمناً به سان حرف تعریف بکار می‌رود: «کتابه رو خواندم.»

بسیاری از e های کنونی فارسی، دنبالهٔ همان ak- یا ag- پهلوی‌اند و بسیاری دیگر ساختهایی هستند از دورانهای گوناگون فارسی دری که به همان قیاس یا به قیاسهای دیگری ساخته شده‌اند. در دوران خود ما نیز واژه‌سازی با افزایش مورفم e به ریشه‌ها و واژه‌های گوناگون ادامه دارد؛ مانند «پدیده»[1] که در نیم سدهٔ اخیر ساخته شده است، و «ماهواره» [برای «قمر مصنوعی»] که در همین سالهای اخیر بکار رفته است.[2]

اینك، با بازنمود مورفوفونولوژیك تاریخی بالا بهتر می‌توان وضع «گ» را روشن کرد: در فارسی نوین، حذف «گ» به طور مطلق صورت نگرفته، بلکه در بعضی ترکیبها، خود را آشکار می‌سازد: زنده ← زندگان. پس، ضمن اینکه در «زنده ← زندگان»، «زنده ← زندگی» و غیره، به ظاهر، یعنی صرفاً از نظر خط با تبدیل «ه» به «گ» روبرو هستیم، در واقع، یعنی از نظر گفتار و مسائل آوایی و مورفولوژی، تبدیلی در کار نیست، چون «ه»ای وجود ندارد. «حرف فاصله» یا میانجی هم بدون دلیل و تصادفی نمی‌آید، بلکه سابقهٔ تاریخی دارد: یعنی در یك شکل مرده و در شکل دیگر

۱) «پدیده» مشتق شده است از «پدید» که اشتقاق دیگر آن «پدیدار» است. «پدید» در پهلوی به صورت pat-dīt می‌آید، و همان «بدید» است [«به» یا «ب» + «دید» از مصدر «دیدن»؛ «پ» شکل قدیمتری است از «ب»]: پدید شد: بدید شد: به دیده شد: به دیده آمد؛ پدیدار شد: بدیدار شد. شکلهای «بدید» و «بدیدار»، به معنای «پدید» و «پدیدار»، تصادفاً در متنهای فارسی دری پیشین نیز دیده می‌شوند. ــ وقتی در فارسی «پدید» و «دیده» داریم، چرا نتوانیم «* بدیده» و «پدیده» را داشته باشیم؟ به نگرما پدیده برای φαινόμενον یونانی و Erscheinung آلمانی. واژه‌ای است مناسب؛ و رواج آن، دال بر آن است که با مینوی زبان هماهنگ است. البته مؤلف کاربرد پدیدار را نیز مترادف با پدیده، در این زمینه ممکن می‌داند.

۲) نکتهٔ جالب دیگر آنکه «ة» تأنیث عربی به صورت «ه» ناملفوظ، ممکن است بر بعضی الگوهای معنائیك مورفم e عارض‌شود؛ خوانندگان می‌توانند در شکل «کمینه» تأمل کنند.

نمرده است. ـ همچنین در جمع با «ـات»، «گ» پهلوی به شکل «ج» ظاهر می‌شود:

کارخانه ← کارخانگ ← * کارخانج ← کارخانجات

«ج» در بعضی واژه‌های عربی رایج در فارسی که در ساختمان فارسی با مورفم عربی تبار «ـات» جمع بسته می‌شوند نیز به عنوان حرف میانجی خود را آشکار می‌کند، همچنانکه در بعضی واژه‌های عربی‌تبار فارسی که به «ه» نا ملفوظ ختم می‌شوند و با مورفم جمع «ـان» و «ی» مصدری ترکیب می گردند دیدیم. برای نمونه:

خالصه ← * خالصگ ← * خالصج ← خالصجات

بخلاف تصور بعضی، در «شیرینیجات» و «سبزیجات» و «آلوجات» و مانندهای آنها، «جات» نشانهٔ جمع نیست: «شیرینی» و «سبزی» و «آلو» در شکلهای بالا همچنان با «ـات» جمع بسته شده‌اند و «ج»، همان «حرف فاصله» یا میانجی است. توضیح آنکه واحد صفت ساز پهلوی īk- یا īg- است، و هر صفتی می‌تواند جای اسم بنشیند و جمع بسته شود [خوب ← خوبان؛ توانگر ← توانگران؛ بسنجید با the rich انگلیسی، les riches فرانسه، و die Reichen در آلمانی]. شکل قیاسی پهلوی در دو مورد نخست بالا «* شیرینیگ» و «* سبزیگ» است که در ترکیب با «ـات»، حرف «* گ» به حرف «ج» ترادیسیده است:

شیرین ← * شیرینیگ [شیرینی] ←* شیرینیج ← شیرینیجات؛

سبز ← * سبزیگ [سبزی] ← * سبزیج ← سبزیجات

شکل قیاسی میانهٔ «آلو» نیز منطقاً باید «* آلوك» یا «* آلوگ» باشد؛ بنابراین هستی‌پذیری «آلوجات» چنین است:

آلو: * آلوگ ← * آلوج ← آلوجات

در «مرباجات» و نظیرهای آن، «ج» به قیاس واژه‌های فارسی وارد شده است:

مربا: «* مرباگ» ← «* مرباج» ← مرباجات

البته در شکلهای عامیانه‌ای مانند «پیراهن‌جات»، «پیرهن‌جات»، «حریرجات»، «شکلادجات»، «بلوزجات»، «آلات‌جات»، مورفم جمع ساز واقعاً «جات» است. ولی آشکار است که مثالهای اخیر جنبهٔ تفریحی دارند، و طبیعی نیستند.[1]

در پایان، به عنوان قیاس یا تمثیل، یا آناگویی،[2] با چند مثال از لاتین و یونانی

۱) همچنین ← شادروان محمد معین، مفرد وجمع، «جات»، ص ۱۲۹—۱۲۷، و یانوشت (۳) ص ۱۲۹ همان کتاب.

۲) «آناگویی» را برابر «آنالوژی» به‌معنای «قیاس و تمثیل و مماثله» پیش می‌نهیم؛ مرکب از «آنا-» و «-گویی». واژهٔ ana دراوستایی و anā در پارسی باستان دقیقاً به‌مفهوم ana = ἀνά در یونانی و همریشه با آن است که در گوتیك هم به صورت ana ضبط شده است؛ و «-گویی» نیز معادل است با «لوژی». [مصوت دوم «آنا» در پارسی باستان بلند است؛ ولی ما مصوت نخستین را نیز به خاطر آسانی تلفظ به مصوت بلند تبدیل ساخته‌ایم.] ما ←

و فرانسه، به جستار مورفمهای جمع‌ساز پایان می‌بخشیم.

□ «شیر» [حیوان]، در یونانی λέων = lēōn است و در لاتین *leo*. در این مورد ویژه، شکل لاتین جدیدتر از شکل یونانی است. یعنی باید به این نتیجه رسید که در زمانی دور دست، واژهٔ لاتین *leon** بوده است، چنانکه در شکلهای دیگر صرفی خود را آشکار می‌سازد: حالت مبتدایی: leo، حالت ملکی leonis، و بدینسان.

□ واژهٔ فرانسهٔ fête در متنهای قدیمتر فرانسه، به صورت feste می‌آمده. اصل لاتین: *festum*. بنابراین در اینجا نشانهٔ «^» [اکسان سیرکنفلکس] دال است بر حذف «s». در شکلهای دیگر، s باز خود را نشان می‌دهد:

fête	جشن، عید
festival	جشن، جشنواره، «فستیوال»
festin	سور، میهمانی

همچنین:

été [لاتین: *aestas*]	تابستان
estival	تابستانی

۴-۴ توالی مصوتها در فارسی

برای نشان دادن توالی مصوتها در فارسی، گاه «ی» بکار می‌رود و گاه نشانهٔ همزه‌شکل: «ئ». گاه نیز چنانکه دیده‌ایم و خواهیم دید، الف و «آ» می‌توانند بدون تغییر در توالی مصوتها وجود داشته باشند.

۴-۴-۱ ی یا ئ؟ پیش از این دربارهٔ همزه بتفصیل سخن گفتیم [§ ۲-۱-۱] و چنین بر آوردیم که همزهٔ فونمیك در فارسی وجود ندارد، بلکه خاص زبانهای سامی عربی و عبری و غیره است. در اینجا این نکته باز می‌ماند که در عمل تکلیف «روستایی» و «روستائی» چیست.

نخست ببینیم اهل فن چه گفته‌اند و رسم رایج کدام است.

□ در اثرهایی که در زمینهٔ شیوهٔ خط فارسی در اختیار ما بوده، و در این باره سخن گفته‌اند، همه «ی» را توصیه کرده‌اند، جز در دو اثر که در آنها نشانهٔ همزه‌شکل ترجیح داده شده و این رسم در چاپ متن آنها نیز مراعات گشته است.[۱]

→

واژهٔ «آنا» را به صورت پیشوند در یك ترکیب دیگر بکار برده‌ایم و آن، آناکاوی است در برابر analysis، که در موقع خود دربارهٔ آن سخن خواهیم گفت و دربارهٔ معنا و مفهوم و جنبه‌های دیگر ana / anā بیشتر توضیح خواهیم داد.

---

۱) ← عباس زریاب، مجتبی مینوی و دیگران، اثر یاد شده، ص ۹؛ در آنجا این نشانه «همزهٔ ملینه» خوانده شده و تلفظ آن بین همزه و «ی» دانسته شده است؛

←

□ در فرهنگ معین به سان منظم «ئ» بکار رفته است. در لغت‌نامهٔ دهخدا تقریباً نیمی از این موردها با «ئ» و نیمی دیگر با «ئ» چاپ شده‌اند، ولی بعضی از «ئ»ها به «ئ» رجوع داده می‌شوند. دایرةالمعارف مصاحب همهٔ اینها را با «ئ» چاپ می‌کند.

□ در رسم خط بعضی ناشران، شکل «ئ» ترجیح داده می‌شود.

□ بعضی نشریه‌های ایران بیشتر شکل «ئ» را بکار می‌برند؛ ولی هر دو املا در آنها دیده می‌شود.

۴-۴-۲ برآیند. بر پایهٔ مجموعهٔ ملاحظه‌های نظری و عملی، - از جمله بر پایهٔ تجویز و شیوهٔ شادروانان بهمنیار و معین، و همچنین در پی راهنماییهای صاحبنگران، محمد پروین گنابادی و مصطفی مقربی[۱] - ما بویژه شکل «ئ» را توصیه می‌کنیم؛ ولی شکل «ئ» را نیز بر پایهٔ آنچه پیش از این گفته شد، صرفاً به عنوان رسم و قرار، ممکن می‌دانیم. البته روشن است که هرمتن جداگانه - صرفنظر ازموردهای استثنایی - بایدیکدست نوشته وچاپ شود.

در بررسی توالی مصوتها در زیر، مثالهایی وارد کرده‌ایم. در مورد هر مثال، بیشتر دو یا بندرت سه شکل داده شده است. ترتیب شکلهای متفاوت هر مثال واحد، معمولاً بر پایهٔ ترجیح ماست. در موردهای لازم، ویرگول شکلهای متفاوت یك مثال واحد را از هم جدا می‌کند، و نقطه‌ویرگول، مثالهای گوناگون را.

۴-۴-۳ بررسی منظم موردها یا مقوله‌های توالی مصوتها در فارسی.

توالی مصوتها در فارسی در موردهای زیر پیش می‌آید:

۱) در درون واژه‌های بسیط:

آیین، آئین؛ آیینه، آئینه؛ پاییز، پائیز

۲) مصوتهای بلند «ـا» و «ـو» و «ـی»، در ترکیب با مصوت «ـی»:

اسمها و صفتها:

«ی» مصدری [اسم‌ساز]:

زیبایی، زیبائی؛ توانایی، توانائی؛ دلجویی، دلجوئی؛ نیکخویی، نیکخوئی

«ی» نسبت [صفت‌ساز؛ این صفتها می‌توانند به جای اسم بنشینند]:

آستارایی، آستارائی؛ روستایی، روستائی؛ ماکویی، ماکوئی

«ی» نکره، به دنبال اسم:

- پس از «ـا» و «ـو»:

بت رعنا: بت رعنایی، بت رعنائی؛ دشتها: دشتهایی، دشتهائی؛

دانشجو: دانشجویی، دانشجوئی

←

- خسرو فرشیدورد، همان اثر، ص ۴-۳. فرشیدورد در این مورد اصطلاحهای «واجگونه (allophone) ای از همزه»، «شبه همزه» و «همزهٔ ملینه» را بکار می‌برد.

– پس از «ـی»؛ در این حال چند شکل رایج و یك شکل کهن برجایند:
شکلهای رایج:
ماهی: ماهیی؛ ماهی‌ای؛ ماهی‌یی، ماهی‌ئی؛
آدمی: آدمیی؛ آدمی‌ای؛ آدمی‌یی، آدمی‌ئی
شکل کهن:
ماهی: ماهئی؛ آدمی: آدمئی
نمونه‌ای در یك شعر از سعدی:

هر آدمئی که مُهر مهرت
در دل نگرفت سنگ خاراست

با توجه به اینکه «ئـ» در مثال بالا در پایه همان «ی» است، میان شکل کهن یا کهن‌گونهٔ «ماهئی» و شکل نوین یا نوین‌گونهٔ «ماهیی» چندان دیگرسانی در کار نیست. با اینهمه، شکل نوین، یعنی «ماهیی» اکنون آشناتراست و بهتر خوانده می‌شود از شکل کهن «ماهئی». بعضی استادان نیز معمولاً ماهیی و آدمیی را توصیه می‌کنند. ولی به نگرما ماهی‌یی و آدمی‌یی منطقی‌تر، ومهمتر از آن، روشنتر، است از«ماهیی» و«آدمیی»، و در تاریخ بیهقی[1] نیز منظماً بکار می‌رود، مانند پادشاهی‌یی.[2] [ما به منطقی بودن شکل«یی» باز خواهیم گشت.] از سوی دیگر، در همسنجش دو شکل «ماهی‌یی» و «ماهی‌ای» باید گفت که هر چند شکل «یی» ممکن است صحیحتر باشد، ولی تعمیم آن گاه به هستی‌پذیری شکلهای ویژه‌ای می‌انجامد که شاید بعضی بخواهند از آنها پرهیز کنند:

آمریکایی‌یی، روستایی‌یی

بر پایهٔ آنچه باز نموده آمد، ما همهٔ شکلهای بالا را درست می‌دانیم ولی خود در این کتاب الگوی زیر را بکار گرفته‌ایم:

ماهی‌ای، آدمی‌ای، آمریکایی‌ای، روستایی‌ای

مصوتهای «ـا» و «ـو» در فعلها. در ترکیب ستاکهای مضارع که به «ـا» و «ـو» پایان می‌پذیرند، با شناسه‌های دوم شخص مفرد و اول شخص و دوم شخص جمع، توالی مصوتها پیش می‌آید [البته ستاك مضارع در حالت بالا در نثر ادبی به «ی» صامت ختم می‌شود، از اینرو جریان سراسر تابع گزارش دیگری نیز هست: یعنی می‌توان در این مورد ویژه به این نتیجه رسید که «یـ» درست است و «ئـ» نادرست؛ بسنجید با حرف فاصله یا میانجی، ۴-۳-۴§، (۲)]:

می‌پیمایی، می‌پیمائی؛ می‌آییم، می‌آئیم؛ بفرمایید، بفرمائید؛

۱) در سراسر کتاب هرگاه که به تاریخ بیهقی اشاره می‌رود منظور ویراست دوم شادروان فیاض است: خواجه ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی دبیر، **تاریخ بیهقی**، تصحیح علی‌اکبر فیاض. دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰.

۲) ص ۴۰۲.

می‌جویی، می‌جوئی؛ می گوییم، می گوئیم؛ می‌پویید، می‌پوئید

۳) مصوتهای کوتاه: مصوت ـِ که با «ه» بیان حرکت یا «ه» ناملفوظ نمایانده می‌شود، در ترکیب با «ـی» مصوت؛ و دیگر مصوتها.

در اسمها و صفتها. مصوت ـِ همیشه در ترکیب با «ی» مصدری، و گاه در ترکیب با «ی» نسبت، حرف فاصلهٔ «گ» می گیرد و از بحث کنونی ما خارج می‌شود، مانند «زندگی» [«ی» مصدری]، خانگی [«ی» نسبت]. ولی در بیشتر موردها در ترکیب با «ی» نسبت حرف فاصله در کار نیست، و معمولاً فقط یك شکل در نوشتن آنها دیده می‌شود:

سرمه‌ای؛ قهوه‌ای؛ پنبه‌ای؛ فیروزه‌ای

«ی» نکره. در نوشتن «ه» ناملفوظ با «ی» نکره سه شکل دیده می‌شود:

خانه‌یی، خانه‌ئی، خانه‌ای؛ جامه‌یی، جامه‌ئی، جامه‌ای؛
نامه‌یی، نامه‌ئی، نامه‌ای؛

باید گفت که اگر داشته باشیم: «نامه‌هایی»، شکل «نامه‌یی» منطقی‌تر است از «نامه‌ای». از اینرو ما بویژه شکل خانه‌یی، جامه‌یی، نامه‌یی را توصیه می کنیم. ولی چون «نامه‌ای» رایجتر است، در رسم خط این کتاب، شیوهٔ اخیر بکار رفته است.[1] ـ ضمناً، برای «ی» نکره، شکل «نامهٔ» یا نامهء نیز به مفهوم و تلفظ «نامه‌یی / نامه‌ای» در گذشته بکار می‌رفته و در پاره‌ای متنهای چاپی نزدیك به زمان ما (یا حتا در همین زمان ما) ممکن است دیده شود. به نگر ما باید مطلقاً از این شکل پرهیز کرد، به این دلیل آشکار که «ی» ابتر همزه‌شکل، بسادگی با «ی» اضافت [«نامهٔ او»] اشتباه تواند شد.

مصوت ـِ در فعلها: اسم مفعول + فعلهای مصدر «*استن». در اینجا فقط یك شیوه در نوشتن موجود است: «نوشته‌ام»، و بدینسان [→ ۱۵-۴ §].

مصوت ـِ در ترکیب با ضمیرهای ملکی مفرد. در اینجا نیز فقط یك صورت نوشته می‌شود: «ناله‌اش»، و غیره [→ ۶-۴ §].

تبصره: مصوت ـَ ته‌آوایی چنانکه پیش از این دیدیم، در فارسی امروزین ـ بویژه در لهجهٔ متعارف تهران ـ عملاً وجود ندارد. ولی به هر سان، چون اگر هم باشد تلفظ قدیم است که با همان «ه» ناملفوظ نمایانده می‌شود، در بررسی کنونی ما نکتهٔ تازه‌ای را مطرح نمی‌سازد. همچنین، مصوت ـُ ته‌آوایی نیز چنانکه گفتیم در فارسی بسیار نادر است؛ یك نمونهٔ رایج، «تو»؛ یك واژهٔ بیگانهٔ رایج: «تابلو». در ترکیب با «ی» مصدری و نسبت و نکره، این واژه‌ها به دنبال خود «یی» ـ یا «ئی» ـ می گیرند:

تویی، توئی؛ تابلویی، تابلوئی

۴) واکهٔ مرکب ـو [ou]. واکهٔ مرکب «ـو» در ترکیب با «ی» مصدری و «ی»

[1] شادروان سعید نفیسی «یی» را اصیلتر می‌داند، ولی عملاً هر دو شکل «یی» و «ای» را ممکن می‌شمارد. → همان اثر، ص ۲۱۴.

نسبت و «ی» وحدت یا نکره به «فتحه یا ضمه + «و» صامت» تبدیل می‌شود، بنابر-
این معمولاً فقط حرف «ی» بدان افزوده می‌گردد:

«ی» مصدری:

تک‌رو، تکرو: تکروی؛ پادو: پادوی [همچنین: «پادویی»!]

«ی» نسبت:

پرتو: پرتوی؛ خسرو: خسروی؛ [با «-ین»: جو: جوین؛ نو: نوین؛
و مانند آنها.]

«ی» نکره:

خانهٔ نوی خریدم؛ پرتوی دیده می‌شود.

تبصرهٔ ۱: واژهٔ «مینو» که به مصوت بلند سادهٔ «-و»، یعنی به [u:] ختم می‌شود، در ترکیب با «ی» نسبت از الگوی بالا پیروی می‌کند:

مینو: مینوی

□ واژهٔ «هندو» در ترکیب با «ی» مصدری و نکره به دو صورت اصلی می‌آید:

هندو: هندوی؛ هندویی، هندوئی

تبصرهٔ ۲: در گفتگوی عادی واکهٔ مرکب «-و» در پیوند با «ی» نکره به صورت ضمهٔ ساده: o در می‌آید و پس از آن مصوت بلند «-ی» تلفظ می‌شود، و بنابراین همچنان در مقولهٔ توالی مصوتها قرار می‌گیرد، چنانکه ترانویسی فونتیک زیر نشان می‌دهد [با نشانه‌های فونتیک بین‌المللی]:

[xɑ:'neje '***noi***: xæ'ri:dæm]

[pær'***toi***: di:'de mi:ʃævæd]

این مسئله در تلفظ واکهٔ مرکب و اضافت نیز صادق است؛ ← ۴-۸-۴§، (۱).

۵) **توالی مصوتها در همنه‌واژه‌ها**: روشن است که در فصل مشترک واحدهای تشکیل‌دهندهٔ بعضی همنه‌واژه‌ها به مفهوم اخص، مصوتهای متوالی پیش می‌آیند. همان واکهٔ مرکب «-و» را مثال بزنیم: «نوآموز»، «نوآوری»، «پرتوافکن». ما نکته‌های رسم خطی توالی مصوتها را در همنه‌واژه‌ها، عملاً در ۲-۴ § توضیح داده‌ایم.

۶) در ترکیب هر پیشوند یا واژه‌ای که با «-ی» مصوت ختم شود و سپس با پسوند یا واژهٔ دیگری که مصوت سر-آوایی دارد ترکیب گردد، چنانکه پیش از این اشاره کردیم، نوعی «ی» صامت خفیف خود را در فصل مشترک ظاهر می‌سازد. در این زمینه واحد «بی» را جداگانه بررسی خواهیم کرد [← ۱-۱۱-۴ §].

همچنین در ترکیب «ب» تأکید و «ن» و «م» نفی و نهی، پرسشهای ویژه‌ای مطرح می‌شوند که در جای خود خواهیم دید [← ۱۷-۴ §].

۷) برای توالی مصوتها در واژه‌های عربی رایج در فارسی [یا از نظر عربی، دقیقتر: واژه‌هایی که «همزهٔ فونمیک اندرآوایی» دارند] ← ۱-۵ §. سرانجام، برای توالی مصوتها در کلمه‌های بیگانهٔ ناعربی رایج در فارسی، یا در نامهای بیگانه‌ای که

در هر حال در فارسی کاربرد دارند، ← ۱-۶ §؛ و «راهنمای آماده ساختن کتاب»، فصل ۴.

۴-۵ صفتهای تفضیلی و عالی: -تر، -ترین

۴-۵-۱ شیوهٔ نوشتن. مورفمهای «-تر» و «-ترین» جزء کلمهٔ اصلی به شمار می‌روند و معمولاً بهتر است سر هم یا بدون فاصله نوشته شوند.

درست است: بیشتر، بهتر، کهتر، مهتر، کمتر، زیباتر، تواناتر؛
کوچکترین، بزرگترین، گرمترین، شایسته‌ترین، نیرومندترین

توصیه نمی‌شود: بیش‌تر؛ کوچك‌ترین، بزرگ‌ترین

نادرست است: بیش تر؛ کوچك ترین، توانا تر

تبصره: در موردهایی که اتصال «-تر» و «-ترین» باعث پر دندانه شدن کلمه شود، یا پیش از آنها در صفت ساده حرفهای خالص عربی وجود داشته باشند و پیوسته نوشتن منظره‌ای ناهنجار ایجاد کند یا خواندن را دشوار سازد، یا همچنین در مورد صفتهای دراز و مهجور، یا صفتهای بیگانه که به دلیلهایی در فارسی وارد شوند - می‌توان این واحدها را جدا ولی همچنان بیفاصله نوشت. برای نمونه:

پایین‌تر، سیه‌روی‌تر، یا: سیهروی‌تر، بی‌تربیت‌تر، غلط‌تر، مقروض‌ترین، مغرض‌ترین، فونتیك‌ترین، فونمیك‌ترین

بسنجید با: پایینتر، سیهرویتر، بیتربیتتر، غلطتر، مقروضترین، مغرضترین، فونتیکترین، فونمیکترین

همچنین، جدانوشتن «-تر» و «-ترین» پس از «یی» و «ای» - «ی» نسبت، به ترتیب به دنبال الف و «و»، و «ه» ناملفوظ - می‌تواند خواندن را آسان کند. برای نمونه:

روستایی‌تر، دانشجویی‌تر؛ خامه‌ای‌تر، سورمه‌ای‌تر، قهوه‌ای‌ترین

بسنجید با:

روستاییتر، دانشجوییتر؛ خامه‌ایتر، سورمه‌ایتر، قهوه‌ایترین

سرانجام، وقتی صفتی مستقلاً مورد بحث باشد، گاه جدا نوشتن آن بهتر است:

راههای «علمی»تر

ولی بیفاصله بودن «-تر» و «-ترین» از کلمهٔ اصلی یا ستاك، در هر حال باید به طور مطلق رعایت شود.

۴-۵-۲ بررسی تاریخی-همسنجی. در زبانهای صرفی کهن، مانند سنسکریت و اوستایی و پارسی باستان و یونانی کلاسیك و لاتین، صفتها، چه ساده، چه تفضیلی و عالی، معمولاً پیوسته می‌آیند.

هم اکنون در آلمانی مورفمهای تشکیل دهندهٔ صفتهای تفضیلی و عالی همیشه به

صفت متصل می‌شوند. در انگلیسی برای صفتهای کوتاه از مورفمهای بستهٔ -er و -est [آلمانی -er و -(e)st-]، و برای صفتهای طولانی از مورفمهای آزاد more و most سود مـی‌جویند، [قاعده‌ای کـه مطلق نیست]. در روسی صفتهای تفضیلی، یک‌تکه، و صفتهای عالی با آوردن مورفمهای اضافه تشکیل می‌گردند. در فرانسه جز در بعضی شکلهای مزجی و جاافتاده، معمولاً صفتهای تفضیلی و عالی با واحدهای جداگانه: plus و le (la) plus نشان داده می‌شوند. ـ در عربی صفت تفضیلی و عالی (که از نظر مورفولوژیك یکی است) به شیوهٔ شکستی [آبلاؤت[1]، مانند جمع مکسر] تشکیل می‌شود. برای نمونه، «حَسَن» ⟵ «اَحْسَن»: «خوب» ⟵ «بهتر» و «بهترین».

در اوستایی و پارسی باستان دو شیوهٔ اساسی برای تشکیل صفتهای تفضیلی و عالی وجود داشته است. یکی کاربرد مورفمهای بستهٔ صرفی هندواروپایی -i̯os-/-i̯es-، و -is-to-/-iš-to- [بسنجید بـا انگلیسی و آلمانی]؛ و دیگری نوع ثانوی پسوندی: کاربرد پسوندهای آریایی -tara- و -tama- که به ستاك اصلی متصل می‌شوند و باز به نوبهٔ خود صرف می‌گردند.

نوع نخست در ایرانی میانه بتدریج از میان می‌رود، به این ترتیب کـه پهلوی بیشتر -tar- و شکل تکامل یافتهٔ -tama- یعنی -tum- را بکار می‌گیرد و از شکلهای صرفی قدیم کمتر سود می‌جوید. در پهلوی نوع نخست در تشکیل صفتهای تفضیلی بندرت وجود دارد، هرچند تا همین زمان ما نیز بقایایی از شکلهای قدیم دیده می‌شود:

پهلوی: مطلق: vas، تفضیلی: vēš

فارسی نوین: « بس « بیش

[«بیشتر» شکلی است قیاسی؛ ولـی «بیش» بـه معنای «بیشتر» در فـارسی کاربرد دارد: «بیش از هزار نفر».]

همچنین، در پهلوی مورفم -ist- (و -ēst-) از نـوع نخست، برای تشکیل صفت عالی کمتر از -tum- بکار مـی‌رود ولی رایج است. این ساختمان در پاره‌ای واژه‌های فارسی نوین همچنان باز مانده است. برای نمونه، «بهشت»، در اصل به معنای «بهترین»، از «به» و «ـــ شت» تشکیل شده است [بسنجید با best انگلیسی و -best آلمانی]؛ «مهست»، به معنای «بزرگترین»، از «مه» و «ـِـ ست» [بسنجید با واژه‌های لاتین تبار majesté و majesty در فرانسه و انگلیسی، و μεγιστος یـونانی]. چنین است ساختمان واژهٔ «کهست»، و معدودی شکلهای مشابه.

پسوند «ـترین» در فارسی نوین یك نوع آوری قیاسی است، یعنی باید به این نتیجه رسید که بر پایهٔ -tar- ساخته شده [-tar + īn] و تکامل -tum- نیست؛ ولی تکوین آن شاید در دوران ایرانی میانه پایه داشته باشد.

فراروند تاریخی تکامل مورفولوژیك ایرانی چنین است که مورفمهای پیشوندی و

1) Ablaut

پسوندی منظم و تحرك‌پذیر، بتدریج بر مورفمهای صرفی مقید ترجیح داده می‌شوند. تجزیهٔ معنائیك و مورفولوژیك «صفت عالی یك‌تکه»، به «صفت تفضیلی + عامل نشان‌دهندهٔ جنبهٔ عالی»، که به‌طور طبیعی صورت گرفته است، پدیده‌ای است از این گرایش تحلیلی یا گرایش آناکاوی یا آناکاوانه[1] که منظم و پرتحرك است. ما بدین نکته باز خواهیم گشت.

۴-۶ ضمیرهای پیوستهٔ ملکی و مفعولی (و انعکاسی)

۴-۶-۰ ضمیرهای پیوستهٔ ملکی و مفعولی، در حالت مفرد اساساً شکلهای دیگری از

۱) در رابطه با «آنالیز» (analysis) و «تجزیه و تحلیل» و فروشکافی [تشریح] و فروگشایی [حل]، در مورد گرایش بالا، واژهٔ نوساختهٔ آناکاوی را نیز همراه با شکل صفتی-قیدی آن آناکاوانه، در این کتاب بکار برده‌ایم. آناکاوی تشکیل شده است از «آنا + کاوی». معنای کاویدن (و «کافتن» و «کفتن» و «شکافتن») آشکار است، و به هر سان در فارسی به معنای «آنالیز» نیز بکار رفته است: «اما حقیقت روح گویی چه چیزاست و صفت خاص وی چیست؟ شریعت رخصت نداده است از وی کاویدن» [کیمیای سعادت، به نقل از دهخدا؛ همچنین بسنجید با «روانکاوی» به معنای «پسیکانالیز».] کاربرد «از» در جملهٔ بالا معنادار است، و لزوم کاربرد پیشوندی را برای دقت بیشتر و تقویت مفهوم «کاویدن» در جهت «آنالیز»، القا می‌کند. و اما پیشوند «آنا» با یك تغییر کوچك، فارسی‌نوشت anā پارسی باستان است. پیشوند ana / anā ایرانی باستان، چنانکه پیش از این اشاره کردیم دقیقاً همریشه و هم‌معناست با ana=ἀνά در یونانی. در فرهنگ یونانی-انگلیسی لیدل و سکات، برای ἀνά معناهای فراوان داده شده که از جمله باید «روی، در امتداد، بالا، به طور کامل، از پایین تا بالا، بالا و پایین، سراسر، همه جا، به عقب،...»، و نیز جنبهٔ «تکرار و اصلاح» را یاد کرد. همچنین، در فرهنگ فلسفی لالاند، «-ana» در analogie ← تقریباً به طور قطع نشان دهندهٔ معنای «تکرار» دانسته شده‌است. ـ جکسن و بارتولومه و کنت در اثرهای یاد شده، anā/ana را «بر، به، روی، در امتداد، در طی، سراسر، به طور کامل،...» معنا می‌کنند. [این واژه در ایرانی‌باستان حرف اضافه است ولی به‌صورت پیشوند یا در ترکیبهای خاص در چند مورد در اوستایی دیده شده‌است، مانند anaiδīm (در عرض)، anāiš ā (بدان راه، بدین شیوه، از این نظر، بنابراین) و -anamana (کسی که تابع اندیشه یا ارادهٔ دیگری باشد، وفادار). ana/anā را نباید با ana که از پیشوندهای نفی است اشتباه کرد.]

بر پایهٔ آنچه گفته شد، «آنا» می‌تواند گونه‌ای معنا و مفهوم منطقی و دستگاهی به «کاویدن» ببخشد. در نتیجه ما آناکاوی را برای «آنالیز» بویژه در بافتهای علمی (فیزیك و شیمی، ریاضیات، منطق، زبانیك...) و فلسفی پیش می‌نهیم. ضرورت آناکاوی بویژه از اینجا احساس می‌شود که هنوز مثلاً برای «آنالیز ریاضی» فکری نشده است؛ و به گمان ما، آناکاوی ریاضی می‌تواند مورد توجه اهل فن قرار گیرد. ـ همچنین «آنالوطیقا»ی ارسطو و بویژه Analytik کانت را می‌توان در فارسی آناکاویك نامید.

همان ضمیرهای معمولی «من»، «تو»، «او» هستند. ضمیرهای پیوستهٔ مفرد، در حالت جمع بسادگی «ـان» می‌گیرند. این ضمیرها در نوشتن عبارتند از:

ـَ م، ـاَم، ـیَم؛	ـِ مان، ـیِمان، ـمان؛
ـَ ت، ـاَت، ـیَت؛	ـِ تان، ـیِتان، ـتان؛
ـَ ش، ـاَش، ـیَش؛	ـِ شان، ـیِشان، ـشان

[«شان» و «یشان» را بسنجید با «ایشان»: «ای + ش + ان»؛ و «اوشان»: «او + ش + ان». ـ «ش» در این میان یادگار ایرانی باستان است.]

اگر این ضمیرها به دنبال اسم بیایند، نقش ضمیر ملکی خواهند داشت، و [با ساده کردن مطلب] اگر به دنبال فعل، یعنی ستاك فعل + ضمیر فاعلی قرار گیرند، ضمیر مفعولی خواهند بود.

۱ـ۶ـ۴ ضمیرهای پیوستهٔ ملکی. به سان اصل ضمیرهای ملکی را باید پیوسته نوشت، و اگر پیش از ضمیر ملکی حرف ناپیوستنی وجود داشته باشد، نباید فاصله گذاشت. برای نمونه:

دوستم	خانه‌یمان: خانهٔمان، خانه‌مان
کلاهت	لوازمتان
نامه‌اش	کتابهایشان، کتابهاشان

بعضی فارسی دوستان، «ی» اضافت (یا اضافت‌ـمانند) را پس از «ه» ناملفوظ و پس از «ها»ی جمع، در سه شخص جمع حذف می‌کنند، چنانکه در مثالهای بالا دیده می‌شود. همچنین: ترانه‌هامان، سرودهاتان، آرمانهاشان

این نوع ساختمان، از یکسو محاوره‌ای، و از سوی دیگر ادبی است، و موردهای آن در نثر، و بویژه در شعر کلاسیك فارسی کمیاب نیست.

تبصره: گاه جدانوشتن ضمیر ملکی خواندن را آسان می‌کند. این امر بویژه در مورد «یی» ـ یا «بی»، «پی»... ـ به عنوان آخرین واحد تشکیل دهندهٔ اسم، و نیز در مورد کلمه‌هایی که حرفهای خالص عربی در خود دارند، یا به حرفهای خالص عربی پایان می‌پذیرند، پیش می‌آید. برای نمونه، خواندن شکلهای زیر:

زیبایی‌ام	زیبایی‌مان
زیبایی‌ات	زیبایی‌تان
زیبایی‌اش	زیبایی‌شان

آسانتر است از:

زیباییم	زیباییمان
زیباییت	زیباییتان
زیباییش	زیباییشان

همچنین شکلهای زیر را با یکدیگر بسنجید:

توتی‌ات، طوطی‌ات: توتیت، طوطیت
تداعی‌ات: تداعیت
گرایشهای عربی‌ات: گرایشهای عربیت
منقار ققنس‌اش: منقار ققنسش
همکار مطلع‌مان: همکار مطلعمان
دوست مجنون‌صفت‌تان: دوست مجنون‌صفتتان [: «مجنونصفتتان»]
اسطقس‌تان: اسطقستان
لبخند ملیح‌ات: لبخند ملیحت
بخت و طالع‌شان: بخت و طالعشان
سؤالات غامض‌تان: سؤالات غامضتان
رفیق واعظام: رفیق واعظم
ممتحنین‌اش: ممتحنینش

□ «زیبایی‌اش» و «داوری‌اش»، و نظیرهای آنها در محاورهٔ عادی zībāīš و dāvarīš تلفظ می‌شوند. این تلفظ عادی در نثر ادبی و بویژه در شعر کلاسیک فارسی نیز پیش می‌آید. در حالت اخیر پیوسته نوشتن، خواندن شعر را آسان می‌کند؛ هر چند که جدا نوشتن آنها نیز خوانندهٔ شعردوست را از دریافت وزن صحیح شعر باز نخواهد داشت [همچنین ← ویژگیهای نوشتاری شعری، ۱۹-۴ §].

۴-۶-۲ ضمیرهای پیوستهٔ مفعولی. چنانکه اشاره کردیم، ضمیرهای مفعولی از نظر شکلی دقیقاً همان ضمیرهای ملکی‌اند. ضمیرهای پیوستهٔ مفعولی باید بدون استثنا به ضمیر فاعلی یا شناسه ـ که می‌تواند ∅ [صفر] باشد ـ بپیوندند؛ ولی گاه ممکن است به دنبال اسم قرار گیرند که در آن حال می‌توانند تصادفاً جدا نوشته شوند. بررسی منظم همهٔ صیغه‌ها و همه شخصهایی که می‌توانند با ضمیرهای پیوستهٔ مفعولی ترکیب شوند، بیش از حد جا می‌گیرد، بی‌آنکه از نظر رسم خط نکتهٔ خاصی را مطرح سازد؛ و اساساً همهٔ این شکلها کاربرد هم ندارند. بنابراین ما الگوهای کلی اینها را بر می‌شماریم و با چند مثال بررسی را به پایان می‌رسانیم [بعضی مثالها بناچار از ساختهای کهنهٔ ادبی (آرکاییک) گرفته شده‌اند].

۱) مصدر بسیط: ستاک مضارع یا ماضی + ضمیر فاعلی یا شناسه + ضمیر مفعولی:

می‌بَرَدَم، می‌بَرَدَت، و دیگرها؛

بُرَدَم

شکل اخیر دارای دو معناست: «من بُردم» با ساختمان «ستاک ماضی + ـَـ م»؛ و «مرا برد» با ساختمان «ستاک ماضی + ضمیر فاعلی ∅ [(صفر) = سوم شخص ماضی مفرد]

+ ـَـ م».[۱] اما در شکلهای دیگر متناظر با آن فقط یك معنا و یك ساختمان در کار است:

بُردت، بُردش، بُردمان، و دیگرها

۲) مصدر بسیط: اسم مفعول + فعل *استن [دارای ضمیر فاعلی] + ضمیر مفعولی:

خورده‌امش، خورده‌ایدشان،
گفته‌استمان، گفته‌ایمتان، و دیگرها

۳) مصدر بسیط در صیغهٔ مستقبل و «* آینده در گذشته» [این دو صیغه عملاً صرف نوعی «مصدر مرکب»اند: «* خواستن گفتن» ← «* خواستن گفت»]: ستاك مضارع یا ماضی خواستن + ضمیر فاعلی + ضمیر مفعولی + مصدر بسیط اصلی به صورت مرخم:

خواهمش گرفت، خواهندمان نواخت؛
می‌خواستمش گفت، می‌خواستت برد

۴) مصدر مرکب [با ساده کردن]: اسم یا صفت یا پیشوند و غیره + ضمیر مفعولی

+ { ستاك مضارع یا ماضی + ضمیر فاعلی
ستاك مضارع یا ماضی خواستن + ضمیر فاعلی + مصدر مرخم
اسم مفعول + فعل * استن [دارای ضمیر فاعلی] }:

روشنشان می‌کنیم، تغلیظش کنید، مخلوطشان ساختند
یا: روشن‌شان می‌کنیم، تغلیظاش کنید، مخلوطشان ساختند؛
آواره‌مان کردند، آواره‌یمان...، آوارهٔ مان...، آواره مان...؛*

۱) «برْدَم» معنای سومی نیز دارد که ویژهٔ زبان محاوره‌ای است، توضیح آنکه شکل «بردم» در دو معنای مورد بحث در متن، روی هجای نخست تکیه می‌گیرد:

بُردم: ['bordæm]

در زبان عـادی نیز دقیقاً چنین است. امـا اگر «بردم» روی هجای دوم خود تکیه بگیرد، یعنی

بردَم: [bor'dæm]

تلفظ شود، در زبان محاوره‌ای به معنای

برده‌ام: [bor'deæm]

بکار می‌رود. ــ ولی اینکه «بُردَم» به معنای «بُرده‌ام» شکل «فاسد شده»‌ای از «بُرده‌ام» باشد، یا دنبالهٔ لهجه‌هایی از ایرانی میانهٔ باختری که مانند پهلوی در بسیاری مـوردها برای اسم مفعول عین شکل ستاك ماضی را بکار می‌برده‌اند، نکته‌ای است که ما بر آن نیستیم در اینجا بشکافیم.

*) شکل و تلفظ «آواره‌مان» از یك‌سو ادبی و از سوی دیگر محاوره‌ای است. ولی اگـر ←

نوازشمان خواهند کرد، تملقتان خواستند گفت

یا: نوازش‌مان خواهند کرد، تملق‌تان خواستند گفت؛

کتکشان زده‌اند، پرورشت داده بودند

یا: کتک‌شان زده‌اند، پرورش‌ات داده بودند

تبصره: ضمیرهای مفعولی با حرف اضافه نیز واقع می‌شوند؛ که بیشتر خاص زبان محاوره‌ای است. زبان کتابی از این ساختمانها کم و بیش پرهیز کرده است، چنانکه بر-نوشت اینها به قیاس موازین کتابی، به دیده ناآشناست:

* باَات، * باهت: باهات؛

* باَاش، * باهش: باهاش؛

* با اَم، * با هم (!): باهام؛ و بدینسان.

این ساختمانها به بررسی مستقلی نیاز دارند؛ فقط اشاره می‌کنیم که دو نکتهٔ جالب در آنها وجود دارد: یکی پیدایش حرف فاصله یا میانجی [اپانتتیك] «ه» میان مصوت ته-آوایی الف در «با»، و مصوتهای سر-آوایی ضمیرهای پیوسته [بسنجید با «آقاهه»، «گربهه»، و نظیرهای آنها]؛ ـ و دیگر پژوهش چرایی پرهیز زبان کتابی از آنها.

□ ضمناً در زبان محاوره‌ای و بندرت در زبان ادبی، گاه ضمیرهای پیوستهٔ ملکی-مفعولی به مفهوم و در نقش ضمیرهای فاعلی مکرر، به دنبال ضمیرهای فاعلی عادی [برای همان شخص] قرار می‌گیرند، که بویژه در فعلهای لازم دیده می‌شود. این ضمیر-های پیوستهٔ ملکی-مفعولی به دنبال ضمیرهای فاعلی همان شخص را می‌توان به ضمیرهای انعکاسی نیز تعبیر کرد. به هر سان این کاربرد از نظر صوری جنبهٔ «حشو» یا «افزونگی» یا «ردوندانس»[1] دارد، ولی تردید داریم که از نظر معنائیك چنین باشد.

توجه کنید:

رفتندشان: بسنجید با «ایشان خود رفتند»؛

با ساختمان زیر:

ستاك فعل + ضمیر فاعلی + ضمیر ملکی-مفعولی در نقش ضمیر فاعلی مکرر، یا در نقش ضمیر انعکاسی؛

هستش: بسنجید با «او خود هست»؛

ساختمان:

ستاك فعل + ضمیر فاعلی ∅ (صفر) + ضمیر ملکی-مفعولی در نقش ضمیر

→ بخواهیم اضافت را حتماً وارد کنیم، در تلفظ این مجموعه عملاً تردید پیش می‌آید، «آواره‌یمان» و «آوارهٔمان» هردو ممکن‌اند؛ ولی شاید «آواره‌مان» [α:vα:'rehemαn] رایجتر از «آواره‌یمان» یا «آوارهٔمان» باشد. همچنین ← ۳-۶-۴ §.

1) E. redundancy, F. redondance, D. Redundanz

فاعلی مکرر، یا در نقش ضمیر انعکاسی؛
نیستش: به همان قیاس؛ و دیگرها.
و اما تحلیل شکلهای عامیانه‌ای مانند «اوناهاشش» دشوارتر است.

۳-۶-۴ بررسی نظری. چنانکه دیدیم، ضمیرهای ملکی پیوسته در شکلهای مفرد و جمع از الگوی «ـَ م»: «ـِ مان» پیروی می کنند، مانند:

کتابَم؛ ولی: کتابِمان

اگر بپذیریم که «ـان» در «کتابمان» الف و نون جمع است [که از نظر حقیقتهای تاریخی ناگزیریم]، پرسشی دربارهٔ دگردیسی «ـَ م» به «ـِ م» در «ـِ مان» پیش می‌آید؛ یعنی چرا «نیم‌ـمورفم» ـَ عملاً به اضافت تبدیل شده است.

پاؤل هورن تلفظ «کتابِمان» را غلط می‌داند.[1] البته تلفظ واقعی «کتابمان» در حال کنونی [و شاید از زمانهای دراز پیش از زمان کنونی] «کتابِمان» است، نه «کتابَمان»؛ بنابراین نگر هورن از لحاظ تلفظ جالب نیست، ولی بر پایهٔ مورفولوژی فارسی استوار است، و به هر سان از نظر ساختمانی روشن کننده است: ketābam یك واحد مفرد است و با ān- جمع، می‌شود: ketābamān. به همین قیاس:

مفرد: روستایم: rūstāyam، در جمع: rūstāyamān

و نیز:

روستاهایم: rūstāhāyam، در جمع: rūstāhāyamān؛
کتابهایم: ketābhāyam، در جمع: ketābhāyamān

در واژه‌هایی که مصوتـِ ته‌ـآوایی دارند [«ه» ناملفوظ]، و با ضمیرهای ملکی جمع ترکیب می‌شوند، تبدیل مصوت ـَ ملکی مفرد، به «ی» اضافت، گویاست: ـِ ـَ تبدیل می گردد به ـِ ی؛ چنانکه در زیر دیده می‌شود:

مفرد: نامه‌اَم؛ جمع: * نامه‌اَمان ← نامه‌یِمان، نامهٔمان

برای توجیه این وضع شگفت، ما نظریه‌ای پیش می‌نهیم که بر پایهٔ قانون گرایش آناکاوانهٔ [تحلیلی] زبان فارسی استوار است؛ (ما به این قانون پس از این نیز رجوع خواهیم داد). در اینجا خاطر نشان می‌سازیم که زبان فارسی فعلاً هنوز شکلهای کاملاً پیوسته و «واژه‌بستی» مفرد را می‌پذیرد، ولی در حالت جمع، به دنبال شکلهای منظمتر و متقارن‌تر جداسان رفته است؛ به این ترتیب که مورفمهای مزجی «ـَ مان» و «ـَ تان» و «ـَ شان» به مورفمهای بالنسبه آزادتر «مان» و «تان» و «شان» بدل شده‌اند، و هر اسمی با اضافت، که خود وسیلهٔ آزادتر و «پرتحرك»تری است، می‌تواند بدانها مربوط شود. یعنی «مان» عملاً مساوی «ما» گشته است، «تان» مساوی «شما»، و «شان»

1) *GrIrPh* I, 2, S. 119.

مساوی «ایشان». ـ با اینهمه، قاعدتاً باید میان «مان» و «ما» در «خانه‌یمان» یا «خانه‌مان»، و «خانهٔ ما» فرقی در کار باشد. این فرق چیست؟

در اینجا توضیحی دربارهٔ مقولهٔ مورفمهای بسته یا مقید، و مورفمهای آزاد، در رابطه با مطالب مورد بحث، بایسته می‌نماید.[1]

دوبخشی قاطع انقیاد و آزادگی مورفمها بیشك از نظر آموزشی [دیداکتیك] سودمند است، ولی رسا و جامع نیست، و تحرك‌پذیری و ایستایی مورفمها را ساده می‌کند و همچنین، حرکت تاریخی آنها را نادیده می‌انگارد. حال آنکه ما عملاً با پیوستار انقیاد-آزادگی مورفمها روبرو هستیم. البته وقتی مورفمهایی در تشکیل یك کلمهٔ واحد بکار روند، همگی در آن حال معین بسته یا مقیدند؛ ولی باید دید که آن مورفمها در خارج از آن کلمه چه وضعی دارند. نگر کلاسیك این است که اگر مورفمهای تشکیل دهندهٔ یك واژه بتوانند در بیرون از آن واژه به طور مستقل بکار روند، آن مورفمها آزادند؛ و اگر نتوانند، بسته یا مقیدند. ولی اگر مورفمی آزاد باشد، باید قاعدتاً واژهٔ مستقل باشد. پس تشخیص مورفم آزاد، مستلزم تشخیص واژهٔ مستقل است. اینکه واژهٔ مستقل واژه‌ای باشد که بتواند آزادانه در جمله قرار گیرد، مستلزم تعریف آزادی نحوی است. اما چنانکه بررسی فارسی و دیگر زبانهای هندواروپایی آشکار خواهد ساخت، این آزادی درجه‌هایی دارد. ـ از سوی دیگر انقیاد یك مورفم نیز نسبی است. نوع انقیاد مورفمهای دستوری متفاوت است از نوع انقیاد مورفمهای واژگانی. همچنین، بعضی مورفمهای واژگانی دارای تحرك بسیار واژه‌ای‌اند، و بعضی چنان مقیدند که دیگر مرده‌اند و هیچ کس جز زبانشناس حتا وجود آنها را در واژه، احساس نمی‌کند. و این امر ما را وادار می‌سازد که از لحاظ تاریخی یا ترازمانی نیز به مورفمها بنگریم: در حرکت تاریخی زبان، انقیاد و آزادگی مورفمها به مقولهٔ متحرك و تغییریابنده‌ای تبدیل می‌شود. فروشکافتن بیشتر این نکته‌ها، ما را از بحث خود دور خواهد برد. ولی در پرتو این اشاره‌ها، استنباط ما این است که زبان ایرانی در فراروند تکامل مورفولوژیك، بر پایهٔ قانون گرایش آناکاوی خویش، در پیوستار انقیاد-آزادگی مورفمها، بر روی هم از انقیاد به سوی آزادگی گام بر می‌دارد. [ولی در اصطلاح‌شناسی علمی فارسی، یکی از گرایشهای عمدهٔ کنونی، همنهادانه (تحلیلی) است؛ که بحثی است جداگانه.]

شکل «* خانه آمان» و «* خانه‌یَمان» که بیگمان زمانی وجود داشته است، در خود دارای مورفم کاملاً مقید «[ی] ـَ مان» است؛ و شکل «خانهٔ ما»، دارای مورفم نحوی مقید ولی متحرك اضافت + مورفم کاملاً آزاد یا «مونِم» یا واژهٔ «ما».

۱) بسنجید با اثرهای زیر:

— Leonard Bloomfield, *Language*, Allen and Unwin, London, 1970 (first published 1933);

— John Lyons, *op. cit.*, pp. 170–208.

ولی شکل «خانه‌یمان» یا صریحتر، «خانهٔمان» بخلاف نگر پاؤل هورن غلط نیست:

«[ی] ـِ مان» یك شکل بینابینی یا اندرمیانی است که دیرتر هستی پذیرفته است. یعنی «مان» ضمن اینکه با «ما» یکی نیست ولی تا اندازه‌ای خود را از انقیاد مورفولوژیك رها کرده و به آزادگی نحوی «ما» نزدیك شده است:

-amān → (y)e mān ≈ (y)e mā.

از نظر شیوهٔ نوشتن نیز ناهماهنگی گویاست. شاید املای «خانه‌یمان»، بر پایهٔ «* خانه‌آمان» درستتر باشد، ولی عملاً شکل قیاسی و آزادتر «خانهٔمان» که دارای اضافت آشکار است، بتدریج جای شکل بسته‌تر «خانه‌یمان» را می‌گیرد.

این یك فراروند ترازمانی است که به احساس ما در آینده نیز ادامه خواهد یافت.

تبصرهٔ ۱: ساختمان زیر، که دارای فلسفهٔ بالنسبه منظمتری است، به بررسی مستقلی نیاز دارد:

کتابهایم ← کتابهام [تقریباً فقط محاوره‌ای] ← کتابهامان [محاوره‌ای و ادبی]

تبصرهٔ ۲: همراه با تحولها و دگردیسیهای بالا، در فارسی محاوره‌ای گرایش کند و خفیفی دیده می‌شود که دستگاه ضمیرهای پیوستهٔ ملکی جای خود را به طور نسبی به ساختمان «اضافت + ضمیر معمولی منفصل» بدهد. یعنی باز به طور نسبی، ضمیرهای متصل ملکی به عقب رانده می‌شوند. این فراروند ممکن است به نحوی بسیار خفیف، در زبان کتابی نیز سایه‌ای افکنده باشد.

ما این گرایشهای خفیف ولی حس‌شدنی را همچنان پدیده‌هایی از قانون گرایش آناکاوانهٔ زبان فارسی متصور می‌داریم.[۱]

۴ـ۷ ضمیرهای اشاره

ضمیرهای اشاره عبارت‌اند از «این» و «آن» که به ترتیب به نزدیك و دور اشاره می‌کنند. شکافتن «این» و «آن» یك سلسله کارکردها و کاربردها را مطرح می‌سازد که در اینجا بیرون از بررسی ماست. آنچه مربوط به شیوهٔ نوشتن است، «این» و «آن» را در صورت داشتن نقش نحوی باید جدا نوشت:

این مغازه را نگاه کن؛ در آن اثر می‌خوانیم که...؛ این مرد، آن مرد، آن شهر، این جهان، آن جهان، در این زبان، در آن زمان، به این خیال، به امید آن روز

درست نیست: آنمرد، اینمرد، آنجهان، آنزمان...

ولی اگر «این» و «آن» به سان مورفمهای سازندهٔ همنه‌واژه‌ها ـ به صورت پیشوند و پسوند ـ بکار روند، یعنی نقش واژه‌ای داشته باشند، باید به واحدهای دیگر بپیوندند.

۱) همچنین بسنجید با ← منصور اختیار، معنی‌شناسی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸؛ ص ۳۷ـ۱۸.

ضمناً طبیعی است که «این» و «آن» به عنوان ضمیر مـی‌توانند جمع بسته شوند، یا به عنوان کلمهٔ مستقل، «ی» نکره بگیرند. برای نمونه:

چنین، چنان، همین، همان، اینجا، آنجا، آنگاه، آنگه، وانگهی، همچنین، همچنان؛ اینجهانی، آنجهانی، حالت ازآنی [کسروی: ملکی یا اضافی]؛
اینها، آنها، اینان، آنان؛... که «آنی» دارد؛
اینکه، چنانکه، چنانچه [← ۱۲-۴ §]

در بعضی شکلهای مزجی، «ب» یا «به»، به صورت قدیمتر خود «بد»، به «این» و «آن» می‌چسبد:

بدین، بدان، بدینسان، بدانسان

همچنین «این» به یك صورت قدیمتر «ام» در دست کم سه ترکیب مزجی کاربرد دارد:

امروز، امشب، امسال

«این» بـه صورت «ای» نیز ممکن است دیده شود. در این زمینه ما فقط دو واژه یـافته‌ایم: «ایدر» [و «ایدرا»] و «ایدون». «ای» در واژه‌های اخیر باحتمال بعداز «ی» هرگز «ن» نداشته است؛ اوستایی: -aētavant، پهلوی و دری نخستین: ēδōn، [همچنین ← فرهنگ ایرانی باستان بارتولومه، لغت‌نامهٔ دهخدا، نوبریٔ].

ضمناً، گاه در پیوسته نوشتن «این» و «آن» تردید پیش می‌آید: اگر «همچنین» و «همچنان» درست باشد، «اینچنین» و «آنچنان» و «آنچنانی» نیز درست‌اند. ولی «این چنین» بـه سبب آسانتر خـوانده شدن، ممکن است بیشتر از «اینچنین» دیده شود. ـ «از اینرو» را ما معمولاً به همین صورت نوشته‌ایم، ولی بعضی «از این رو» توصیه می کنند، و در اینکه شکل اخیر روشن است، تردید نیست. «همینجا» و «همانجا» به همین صورت درست‌اند، ولی شکل نخست را بسیاری «همین‌جا» مـی‌نویسند. واژه‌های «ایندو» و «آندو» ممکن است به این صورتها دیده شوند ولی به نگر ما بین «آندو» و «آنمرد» فرقی نیست: هر دو نادرست‌اند، بنابراین ما شکلهای زیر را توصیه می کنیم:

این دو، آن دو

تبصره: واژه‌های «زنهار» و «زینهار» به گمان بعضی واحد «این» را در خود دارند: از + این + هار: «از این حذر کن». پاؤل هورن چنین می‌اندیشد.[1] ولی طبق لغت‌نامهٔ دهخدا، مولر آن را برابر -zaēno-hāra اوستایی، به معنای «سلاح پشتیبان»، «سلاح حامی» می‌داند.

۸-۴ شیوهٔ نشان دادن اضافت

۱-۸-۴ پس از صامتها مشکلی در کار نیست؛ به این ترتیب که آخرین صامت

1) *GrIrph* I, 2, S. 167.

مضاف یا موصوف با کسره تلفظ می‌شود و پس از آن مضاف الیه یا صفت می‌آید:

منزل ایشان، مرد توانا

۴-۸-۲ پس از مصوتهای بلند «ـا» و «ـو»، حرف «ی» گذاشته می‌شود. این «ی» جزء کلمهٔ قبلی است، بنابراین بین «ی» و کلمهٔ قبلی فاصله‌ای نیست، و بین «ی» و مضافٌ الیه یا صفت، در چاپ سه پونت فاصله بجا قرار می‌گیرد:

روستاهای ایران، فردای روشن، دانشجوی با هوش؛

بوی جوی مولیان آید همی [رودکی]

۴-۸-۳ پس از «ه» ناملفوظ یا بیان حرکت، دو شیوه مرسوم است: الف) گذاشتن «ء» («ی» کوچك، «ی» ابتر، «ی» مرخم) روی «ه» ناملفوظ؛ ب) نوشتن «ی» روی خط کرسی؛ مانند

(الف) نامهٔ ایشان

(ب) نامه‌ی ایشان

بین این دو شکل نظراً فرقی نیست، عملاً نیز فرق زیاد نیست؛ جز آنکه شکل (الف) از نظر چاپ مقتصدانه‌تر است، و در برابر، شکل (ب) در پاره‌ای موردها، از جمله هنگامی که بخواهیم کلمه‌ای را که به «ه» ناملفوظ پایان پذیرد، در گیومه بگذاریم، روشنتر:

«کتابنامه»ی این رساله وضع غریبی دارد.

بسنجید با: «کتابنامهٔ» این رساله...

[این شکل چطور است: «کتابنامه»ٔ این رساله...؟]

ما خود شکل (الف) را پی گرفته‌ایم؛ و البته، در موردهایی که صرفه‌جویی در جا مطرح باشد، بهتر است مؤکداً به شیوهٔ (الف) عمل کرد، و در کتابهایی که افزایش حجم آنها مطرح باشد، یا مسئلهٔ روشنی بویژه مورد توجه باشد، به شیوهٔ (ب).

۴-۸-۴ کلمه‌هایی که به «ـو» ختم می‌شوند. اگر «ـو» صامت باشد، وضع مانند ۴-۸-۱ § است: «منزل ایشان»: «گاو حسن». اگر «ـو» مصوت بلند باشد [u:]، چنانکه در ۴-۸-۲ § گفته شد پس از آن «ی» قرار می‌گیرد: «بوی جوی...». ولی دو حالت دیگر نیز وجود دارند:

۱) واکهٔ مرکب، مانند «پرتو» [pærtou]، «گرو» [gerou]، در این حال پس از «ـ و» نباید «ی» گذاشت:

پرتوِ نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است

تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد است [سعدی]

هفت دریا گروِ چشم من است
من یتیمم به بیابان چه کنم [خاغانی*]
نظراً واژه‌های بالا بدینسان تلفظ می‌شوند:
[pærtove] و [pærtæve] ؛ [gerove] و [geræve]
ولی عملاً این تلفظها به گوش می‌خورند:
[pærtoe] ، [geroe]
چنانکه ملاحظه می‌شود، واکهٔ مرکب در هر حال در حالت اضافی به مصوت ساده تبدیل می گردد و پس از آن صدای ـِـ [e] می‌آید. باید دانست که نوع تلفظ کوچکترین تغییری در وزن شعر نمی‌دهد.

☐ کلمه‌های مغولی مانند «جلو»، «پلو»، «چلو» که در آنها «ـو» مانند «پرتو» و «گرو» تلفظ می‌شود: وضع اینها در سیاق بحث ما قدری مبهم است؛ آیا باید نوشت «جلو مغازه» یا «جلوی مغازه»؟ به نگرما اگر «پرتو» و «گرو» را الگو بگیریم، گذاشتن «ی» زاید است. با اینحال گرایش نوین این است که پس از «ـو»، ی بگذارند: «جلوی مغازه»، «پلوی خوبی»، و دیگرها.

۲) ضمهٔ ساده، مانند «دو» [عدد] و واژهٔ بیگانهٔ «رادیو». در این حال بهتر است پس از «ـو»، ی نهاد:
هر دوی ایشان
رادیوی خوبی است.
در اینجا دو تلفظ شنیده می‌شود: دقیق، با «ی»: [hærdoje] و [rɑ:dioje]، و عادی، بدون «ی»: [hærdoe] و [rɑ:dioe].

۴-۸-۵ مصوت بلند «ـی». واژه‌هایی که به مصوت بلند «ـی» پایان می‌پذیرند، در حالت اضافی چیزی به آنها افزوده نمی‌شود:
توانایی او، دیوانگی او
«ـی» در این موردها دو صدا دارد: «ی» مصوت + «ی» صامت خفیف:
[tævɑ:nɑ:ije u:] ، [di:vɑ:negije u:]

☐ فقط در یکی از منبعهای در دسترس ما، نشریهٔ اندیشه و هنر، پس از «ـی» مصوت، در حالت اضافی یك «ی» دیگر نیز روی خط کرسی چاپ شده است:
در روشنایی‌ی آزمونهای تاریخی؛
فرسودگی‌ی...، زیبایی‌ی...
املای بالا، ممکن است آگاهانه یا ناآگاهانه، ملهم از رسم خط پهلوی باشد؛ [→ جدول IV، تبصرهٔ ۷.] با اینهمه، درست است که ما با خط کنونی می‌توانیم «نامهٔ»

*) دربارهٔ املای «خاغانی» در برابر «خاقانی»، → ۵-۲۰-۴ §، (۱)، تبصرهٔ ۱.

را «نامه‌ی» بنویسیم، و حتا «زیبایی او» را «زیبایی‌ی او»؛ ولی هیچ راهی ـ جز کسره که چاپش همیشه ممکن نیست ـ برای نشان دادن اضافت در «دوست تهرانی» وجود ندارد. در رابطه با این مسئله‌هاست که ما شیوهٔ ۱اندیشه و هنر را منطقی و روشن، ولی نامقتصدانه و تعمیم‌ناپذیر می‌دانیم.

۴ـ۸ـ۶ اضافت در نامهای خاص:

۱) اگر واحدهای اسمی به صامت پایان پذیرند، کسرهٔ اضافت در نوشتن دخالت نمی‌کند و از نظر خط تفاوتی ایجاد نمی‌شود:

ناصر توسلی:

[nɑ:ser tævæssoli:, nɑ:sere t...]

۲) اما اگر نامی با «ه» بیان حرکت، یا مصوتهای «ـا» و «ـو» پایان پذیرد، «ی» اضافت یا نبودن آن، یك مسئلهٔ عملی است. در این موردها به نگر ما صرفنظر از تلفظ، بهتر است پس از مصوتهای بلند «ـا» و «ـو» در نام کوچك، «ی» نیفزود، و همچنین روی «ه» ناملفوظ در نام کوچك، «ی» ابتر نگذاشت:

زهرا حسینیان، ماهرو فرزانه، شیطانه پارسا؛ و مانند آنها.

بعضی اهل فضل افزودن «ی» یا «ء» را بایسته می‌شمارند. به احساس ما قضیه چندان مهم نیست و به پسند هر فرد بستگی دارد؛ ولی همهنگام نمی‌توان گرایشهای عینی و برون‌ذهنی زبان را نادیده گرفت. ما بر پایهٔ مسائل عینی، نمی‌توانیم بپذیریم که **موسا کاشانی** یا **موسی کاشانی** غلط، و فقط **موسای کاشانی** صحیح باشد.

در نامهای مشهور نیز حکمت تبدیل **عیسا مسیح** یا **عیسی مسیح** به **عیسای مسیح**، بر ما شناخته نیست. البته ضرورت شعری را نباید در این بحث وارد ساخت.

۴ـ۸ـ۷ توضیح نطری. واژهٔ «اضافت» در فارسی کنونی بیشتر «اضافه» نوشته می‌شود؛ ولی در تاریخ فارسی همواره به دو صورت «اضافت» و «اضافه» آمده است. چون «اضافه» کاربردهای دیگری نیز دارد [«حرف اضافه»؛ ـ «پنج به اضافهٔ ده»؛ «به در آمدش اضافه شد»، و دیگرها]، ما بخاطر دقت علمی، شکل «اضافت» را برای مفهوم مورد بحث بهتر دانستیم.

«اضافت» یا «اضافه» در متنهای فنی بیگانه نیز عیناً کاربرد دارد؛ از جمله izāfat (و izāfat) در انگلیسی، و изафет=izafet در روسی. در زبان اخیر این واژه صرف می‌شود: «نوع اضافی» изафетный тип=izafetnyj tip [«اضافه‌ای»، «اضافتی»].

اضافت در فارسی همواره به دنبال اسم، یا هر واحدی که به جای اسم بنشیند، قرار می‌گیرد. بنابراین، نه فقط اسم، بلکه صفت، ضمیر، عدد و دیگرها، می‌توانند به دنبال خود اضافت داشته باشند: «دوستِ ما»، «دوستِ مهربانِ ما»، «هر سهٔ شما»،

«صلاحِ کار کجا و منِ خراب کجا»، «آهِ عمیق»، «خواندنِ او»، و بدینسان.

کسره و «ی» اضافت دنبالهٔ ī اضافت پهلوی است، و ī، خود تکامل یـافتهٔ ضمیر موصول یا نسبی -hya در پارسی باستان (شاید شکل خنثای آن)، و yat در اوستایی.[۱]

از نگرگاه زبانیک مقوله‌بندی اضافت چندان آسان نیست [منظور کسره و «ی» آن است]. محمدرضا باطنی در اثـر یادشده بر بنیاد نظریهٔ عمومی هلیدی[۲] در تجزیه و تحلیل خود به این نتیجه می‌رسد که اضافت کلمهٔ مستقل است.[۳] هرمز میلانیان در اثـر‌های خود سرراستانه و ناسرراستانه چنین برمـی‌آورد که اضافت واژهٔ مستقل نیست، بلکه «واژه‌بست» یا «آنکلیتیک»[۴] است. ژیلبر لازار نیز اضافت را «جزء واژه‌بست»[۵] می‌خواند.

به گمان ما تجزیه و تحلیل جمله‌های فارسی در محورهای «زنجیری-گزینشی»، یا «همنشینی-جانشینی»، یا به زبان نافنی‌تر، «افقی-عمودی»،[۶] ممکن است آشکار سازد که اضافت، «کلمهٔ» مستقل به مفهوم «واژه» یا word یا mot یا Wort نیست، بلکه یك مورفم منظم دستوری نحوی بازچسبشی[۷] [آگلوتیناتیو] است کـه هر چند بسته یا مقید است ولـی تحرك‌پذیری و «تحرك‌توانی» انتخابی آن بسیار است و عملاً کارهای زیادی انجام می‌دهد که بررسی آنها بیرون از این جستار است.

۴-۹ را

۴-۹-۱ در عمل، جدا نوشتن «را» خواندن را ـ بویژه در مورد کلمه‌های دراز یا بیگانه ـ آسان می‌کند؛ ولی بهتر است میان «را» و کلمهٔ پیش از آن زیاد فاصله نباشد.

1) Cf. Salemann, *GrIrPh* I, 1, S. 285;
 – Paul Horn, *GrIrPh* I, 2, S. 108;
 – H. S. Nyberg, *op cit.*, II; → i;
 – همچنین بسنجید با: شادروان معین، **اضافه**، ص ۸ و ۲۷.

2) M. A. K. Halliday

۳) نمودار بین ص ۴۵-۴۴، و نمودار آخر همان کتاب.

۴) enclitique:
 – «چند نکته دربارهٔ وابسته‌های ملکی در زبان فارسی»، درمجلهٔ سخن، XX، ۳، ص۲۸۱ ـ ۲۷۸ ؛ و نیز ← اثر یاد شده. (اصطلاح «واژه‌بست» از هرمز میلانیان است [ولی در اثرهای بالا بکار نرفته است].)

5) particule enclitique:
 – *Op. cit*, § 162 (p. 200);
 – *Grammaire du persan contemporain*, Librairie klincksieck, Paris, 1957; §§ 44-46 (pp. 62-66).

۶) اصطلاحهای داخل گیومه برابرند با: syntagmatic-paradigmatic.

7) E. agglutinative, F. agglutinant, D. agglutinierend

درست است: این‌را، آن‌را، گیتی‌را، لباس‌را
توصیه نمی‌شود: اینرا، آنرا، گیتیرا، لباسرا
توصیه نمی‌شود: این را؛ آن را بردارید؛...
همچنین درست است: قصر شونبرون‌را دیده‌ای؟
به این نوع فاصله‌گذاری نیاز نیست، (اما غلط هم نیست): قصر شونبرون را...
خواندن این شکل دشوار است و توصیه نمی‌شود: قصر شونبرونرا...
تبصره: مرا؛ چرا؛ تو را: «ترا»؛ که را: «کرا».
واژهٔ مرا، شکل کوتاه «من را» (که از نظر زبانیك تاریخی بررسی تکوین آن بسیار جالب است) باید استثنائاً به همین صورت نوشته شود؛ چون «من را» به هر سان قالب دیگری است و در شعر نمی‌توان آن را جایگزین «مرا» ساخت؛ و شکل «مه را» نیز بیمعنا و گمراه‌کننده است. همچنین، صحیح آن است که چرا، چنانکه معمول است به همین صورت نوشته شود؛ زیرا هر چند مرکب است از «چه» و «را»، ولی نوشتن «چه‌را» به مفهوم «چه چیزی را [مثلاً آورده‌ای]» دریافته خواهد شد، نه «به خاطر چه» یا «به چه دلیل» که منظور است.
اما «ترا» و «کرا» را بهتر است تو را و که را نوشت، زیرا شکلهای تو را و که را نه از نظر دستوری غلط‌اند و نه از نظر همخوانی نوشتار و گفتار، با تلفظ واقعی خود در شعر دخالت می‌کنند. بنابراین:
درست است: مرا، چرا
درست است: تو را، که را
روی هم رفته توصیه نمی‌شود: ترا، کرا

۴-۹-۲ توضیح نظری. «را» در پارسی باستان به صورت rādiy- [در حالت مجرد rād-] آمده است. این واژه در پارسی باستان یك مورفم صرفی که حالت ویژهٔ دستوری اسم را در جمله نشان دهد نیست، بلکه گونه‌ای «حرف اضافه» است که شبیه به پسوند در پایان اسم قرار می‌گیرد. به زبان اهل فن، rādiy- عبارت است از یك واژه‌بست، یا پشت‌نهادهٔ واژه‌بست[1]. مفهوم rād- عبارت‌است از «دلیل»، «جهت»، «علت»، «سبب». برای نمونه، ava- در اوستایی و در پارسی باستان یعنی «آن» [ریشهٔ «او»ی کنونی ما]، و avahyarādiy در پارسی باستان (که سر هم نوشته می‌شود) یعنی «به این دلیل»، «به آن دلیل»، «بنابراین». چنانکه پیش از این اشاره کردیم، rād- در پهلوی اشکانی به صورت rāδ و در پهلوی ساسانی به صورت rāy می‌آید، و در پازند، مانند فارسی نوین، rā نوشته می‌شود. ـ واژهٔ «برای» نیز گنجانندهٔ همین «را»ست: پیشوند

1) E. enclitic postposition, F. postposition enclitique, D. enklitische Postposition

«ِ» و «ی» اضافت: «ِ-را-ی».

«را» در فارسی امروزین ـ در برابر مرحله‌های پیشین فارسی نوین ـ پیش از هر چیز مفهوم معروف به «مفعول بیواسطه» را به ذهن می‌آورد. ما در اینجا بر آن نیستیم به مفهوم «مفعول بیواسطه» بپردازیم. فقط اشاره می‌کنیم که از یك سو، استدلالها و بازنمودهای دیگری نیز دربارهٔ حالت معروف به «مفعولی بیواسطه» یا «مفعولی صریح» وجود دارند که شاید حقیقتهای دستوری زبان فارسی را بهتر بیان کنند، و پرداختن به آنها مستلزم بحث دقیق در فعلهای لازم و متعدی و مسئلهٔ مفعول [یا حالت اوبلیك[1]] در فارسی است. ـ از سوی دیگر، بررسی ادبیات کلاسیك فارسی در حقیقت یك سلسله کاربردهای ویژهٔ «را» را آشکار می‌سازد؛ چنانکه به فرض وجود مقولهٔ دقیق و چون و چراناپذیری به نام «حالت مفعولی بیواسطه» در فارسی، اگر مجموعهٔ فارسی نوین و فارسی امروزین را در نظر گیریم، گزارهٔ «را دال است بر حالت مفعولی بیواسطه»، نمی‌تواند استوار شود. خوانندگان می‌توانند برای نمونه در این جمله‌ها اندکی سگالش کنند:

او را گفتم. [بسنجید با «به او گفتم».]

منت خدای را عزّ و جلّ. [منت برای خدای عزّ و جلّ.]

به خانه رفتم دیدار فرزند را. [برای دیدن فرزند...]

خدا را از طبیب من بپرسید/ که آخر کی شود این ناتوان به.

[به خاطر خدا...، محض خدا...، شما را به خدا سوگند...، و بدینسان.]

آن چیزها از مجلس و میدان ببردند. [آن چیزها را...]

امیر را این جوابها سخت خوش آمد. [امیر از این جوابها سخت خوشش آمد. ـ «امیر» فاعل است.]

تو را نماز دیگر نزدیك وی باید رفت. [تو باید نماز دیگر نزد او بروی. ـ «تو» در حالت فاعلی است.]

در اینجا این مطلب پیش می‌آید که قطع نظر از ملاحظه‌های عملی صرف، آیا بر پایهٔ موازین زبانیك، «را» باید به کلمهٔ پیش از خود بپیوندد یا نپیوندد:

حتا اگر rādiy- در پارسی باستان واحد صرفی می‌بود ـ که نیست ـ مسئله در فارسی نوین مطرح نمی‌شد، زیرا در این زبان اسمها صرف نمی‌شوند. بنابراین نظراً برای جدا نوشتن «را» پدافندی موجود است. با اینهمه، «را» در فارسی نوین عملاً مانند پارسی باستان به عنوان یك «حرف اضافهٔ پسوندمانند» در نسخه‌های خطی فارسی و در چاپ کنونی فارسی در ساختهایی مانند «این را» و «آن را» به صورت پیوستهٔ «اینرا» و «آنرا» نیز آمده است و می‌آید. بنابراین، ضمن اینکه می‌توان و باید شکلهای این را و آن را را تجویز کرد، غلط اعلام کردن «اینرا» و «آنرا» ضروری نیست. همچنین، از فراز

1) oblique

سده‌ها و دورانها، در این زمینه شباهت رسم خط میخی پارسی باستان، و رسم خط نسخه‌های خطی فارسی نوین و بسیاری نمونه‌های فارسی امروزین شگفت است. ضمناً یاد آور می‌شویم که در خط روسی زبان فارسی دری تاجیکی، «را» مؤکداً به کلمهٔ پیشین خود می‌چسبد. اثر مورد استناد ما، فرهنگ زبان تاجیکی است. مقدمهٔ این فرهنگ، هم به خط روسی آمده است و هم به خط فارسی.[۱] در خط فارسی آن همهٔ «را» ها جدایند (و حتا در بیشتر موردها با فاصله چاپ شده‌اند)؛ و در خط روسی، همهٔ «را» ها، پیوسته! دو نمونه:

عالمان را: олимонро = olimonro = ālemānrā

آثار را: осорро = osorro = āsārrā

[صدای ā، در فارسی تاجیکی (شاید با چند استثنا) به o تبدیل یافته است.]

ما نمی‌دانیم آیا این گرایش را باید به نفوذ زبان صرفی روسی نسبت داد، یا باید به تاریخ گذشتهٔ «را» مربوط دانست.

سرانجام، این نکته باز می‌ماند که به چه دلیل فاضلان و زبانشناسان ایرانی، بخلاف رسم و تراداد پیشین که گاه «را» را متصل و گاه جدا می‌پذیرفته است، «ناگهان» در این سده به فکر جداکردن بدون استثنای «را» افتاده‌اند. به نگر ما داستان بدون دلیل نیست، و صرفاً بر پایهٔ «مبارزه با هرج و مرج» نیز توجیه‌پذیر نیست: ایشان مینوی زبان فارسی را منعکس می‌کنند که بر پایهٔ قانون گرایش آناکاوانه، حتا «را» را می‌خواهد به صورت آزادتری در آورد. - یك نتیجهٔ عملی: در ترانویسی فارسی به خط لاتین در موردهای لازم [← ۶-۹ §]، ما بخلاف خط روسی تاجیکی، توصیه می‌کنیم «را» جدا نوشته شود؛ برای نمونه:

Īn ketābhā rā dīde am;
Ān rā bardārīd.

۴-۱۰ «به» و «بِ»

۴-۱۰-۰ «به» و «بِ» در واقع یك چیزند: be. اگر be به واژهٔ دیگری متصل شود، روشن است که به «ه» بیان حرکت نیاز ندارد؛ ولی اگر آزاد باشد، در شیوهٔ خط فارسی به «ه» بیان حرکت نیازمند است. شکل پهلوی «به» و «بِ»، چنانکه گفتیم، pat و paδ است که به صورت «بد» در فارسی دری در ترکیبهای «بدو»، «بدین»، «بدان»، «بدینان»، «بدانان»، بدیشان» دیده می‌شود. واحد be در فارسی نوین دو نقش اساسی دارد:

۱) «به» به عنوان حرف اضافه که واژه‌ای است مستقل؛

۲) «بِ» پیشوند، در واژه‌های دیگر، بویژه صفتها و قیدها؛

[«بِ» پیشوند فعلی: «بِ» تأکید یا «زینت» که در آغاز فعلها قرار می‌گیرد، چیز دیگری

۱) ص 10-5 و 18-11.

است که آن را جداگانه در ۱۷-۴ § بررسی خواهیم کرد. ـ ولی در پهلوی bē پیشوند فعلی، «حرف اضافه» و قید نیز هست و درموردهایی ممکن است با pat و paδ تداخل کند.]

۴-۱۰-۱ «به» به عنوان حرف اضافه. در این حال «به» نقش نحوی و جمله‌ای دارد و باید جدا نوشته شود. توجه کنید که میان «به» و کلمه‌های دیگر، یعنی پیش و پس آن، باید در چاپ سه پونت فاصله بجا قرار گیرد [اگر پیش از «به» نشانهٔ درنگ یا ویرگول باشد نیز فاصلهٔ آن تا «به» سه پونت است]. چند نمونه:

به خانه رفتم.
کی به مهرداد اطلاع دادی؟
پس از صرف وقت بسیار در کتابهای لغت، به دوستم رجوع کردم.

۴-۱۰-۲ «بِ» و «به» به عنوان پیشوند در تشکیل دیگر واژه‌ها، بویژه صفتها و قیدها. در این حال «بِ» نقش واژه‌ای دارد و معمولاً باید سر هم نوشته شود. اما صفتها و قیدهایی را که با «بِ» ساخته می‌شوند، باید به دو گروه بخش کرد:

۱) صفتها و قیدها (و دیگر مقوله‌ها) ی کاملاً استوار شده یا مزجی. در این حال «بِ» مؤکداً پیوسته نوشته می‌شود، مانند واژه‌های زیر:

بنام، بخرد، بویژه، بدرود، بجا، نابجا، جابجا، دربدر، روبرو، نابکار، بقاعده، بهوش، نابسامان، نابسامانی، بجز، بعکس [به جای ترکیب خالص عربی «بالعکس»]

در زیر بعضی از واحدهای بالا را در جمله بکار می‌بریم و با شکلهای جدای همان واحدها که در آنها «به» نقش حرف اضافه دارد می‌سنجیم:

او بنامترین مرد خراسان بود.
ولی: دانشمند فرانسوی به نام کلود برنار
او مردی است بخرد. این کار بخردانه نیست.
ولی: به خرد خود رجوع کن.
این نکته بویژه در خور توجه است.
ولی: من در اینجا به ویژگیهای موضوع نمی‌پردازم.
او را بدرود گفتم.
ولی: چرا به درودهای او پاسخ ندادی؟
حرف نابجایی زد. تذکر بجایی بود.
ولی: به جای حرف زدن، باید عمل کرد.
روبرویش نشستم.
ولی: به رویش نگاه کردم.

۲) صفتها و قیدهای نامزجی. انبوه صفتهای فارسی را مـی‌توان با ترکیب با

پیشوند be، به قید بدل ساخت. در این حال ما خود این ساختها را بیشتر پیوسته نوشته‌ایم، ولی در عمل هر دو شکل پیوسته و ناپیوسته دیده می‌شوند. برای نمونه:

«بِ» یا «به»، به عنوان پیشوند قید ساز:

براستی / به راستی / [حقیقتاً] } شگفت است.

بسنجید با «به» به عنوان حرف اضافه:

به { راستی / حقیقت / خدا } سوگند.

همچنین:

او { بخوبی / به خوبی / خوب } از عهدهٔ اجرای قسمت دوم برآمد.

بسنجید با:

این قطعه به خوبیِ قطعه‌ای که سال پیش تصنیف کرد، نیست.

و نیز:

اگر موضوع را { بدرستی / به درستی / درست } بررسی کنیم،...

ولی:

من مردی به درستی او ندیده‌ام.

همچنین می‌توان نمونه‌های قیدی زیر را یاد کرد:

بتنهایی: به تنهایی؛ بتازگی: به تازگی؛ بحق: به حق؛
بخصوص: به خصوص؛ بخلاف: به خلاف؛ بآسانی: به آسانی؛
بآهستگی: به آهستگی

□ توجه کنید که دو واژه یا ترکیب اخیر و مانندهای آنها، در حالت پیوسته حتماً به مد « ~ » نیاز دارند، چون در غیر این صورت بازشناخت آنها دشوار خواهد بود: «باسانی»، «باهستگی».

تبصره: روشن است که نمی‌توان بین قیدهای مزجی و نامزجی خط فاصل دقیقی کشید. ـ همچنین، حتا در صورتی که سیاست خطی پیوسته نوشتن be در قیدهای نامزجی باشد، بهتر است شکلهایی را که خواندن را دشوار می‌سازند، جدا نوشت. در زیر

شکلهای سمت راست آسانتر خوانده می‌شوند از شکلهای سمت چپ:

به رغم	برغم
به ملاطفت	بملاطفت
به صعوبت	بصعوبت
به خشونت	بخشونت

از سوی دیگر be نه فقط در ساختمان کلمهٔ واحد قیدی شرکت می کند، بلکه حتا می‌تواند عبارت یا بند قیدی بسازد. «عبارت قیدی» یا «بند قیدی» را ما در این مورد چنین تعریف می کنیم: مجموعه‌ای که با شمردن be، دارای سه کلمه یا بیشتر باشد. [اگر در مجموعه، فعل وجود نداشته باشد، «عبارت قیدی» خواهیم داشت؛ و اگر فعل وجود داشته باشد، «بند قیدی».] آشکار است که در این موردها، be قاعدتاً باید به سان حرف اضافه نگریسته شود، نه پیشوند واژه‌ساز. بنابراین be را در عبارت یا بند قیدی، حتماً باید جدا نوشت:

دو شکل ممکن قید واحد نامزجی: باحتمال، به احتمال

تنها شکل ممکن عبارت قیدی: به احتمال قریب به یقین؛
به اقرب احتمال، «به اغلب احتمال»

همچنین، قید واحد نامزجی: بآهستگی، به آهستگی

عبارت قیدی: به آهستگی خسته کننده‌ای سخن می گفت.

قید واحد نامزجی: بسرعت، به سرعت

بند قیدی: به سرعتی که انسان را گیج می کرد...

۴-۱۰-۳ «به» در مصدر یا فعل مرکب و عبارت مصدری یا عبارت فعلی نیز بکار می‌رود. در این حال be بیشتر نقش حرف اضافه دارد تا پیشوند؛ و بنابراین نظراً باید جدا نوشته شود. اما در متنهای فارسی، این be ها هم پیوسته می‌آیند و هم جدا. ـ به نگر ما در مواقعی که صرفه‌جویی در جا مطرح باشد، پیوسته نوشتن be در پاره‌ای شکلهای مزجی اشکالی ندارد. ما خود در این کتاب شکلهای معدود زیر را به همین صورت نوشته‌ایم:

بکار بردن، بوجود آمدن، بوجود آوردن

ولی این شکلهای صحیح نیز بیش از پیش رایج می‌شوند:

به کار بردن، به وجود آمدن، به وجود آوردن.

۴-۱۰-۴ «به» حرف اضافه پیش از حرفهای اضافهٔ دیگر. در این حال می‌توان «به» را به صورت «ب» به حرف اضافهٔ دیگر متصل کرد. البته این امر به پسند نویسنده مربوط است، زیرا نظراً می‌توان هم از جدا نوشتن دو حرف اضافه پدافندید و هم از پیوسته نوشتن آنها؛ ولی هر متن معین باید یکدست باشد. چند نمونه:

به سوی ← بسویِ

به زیر ← بزیرِ

به روی ← بروِیِ [«رو» در برابر «زیر»؛ نه «رو» و «روی» به معنای «صورت»، «قیافه».]

☐ توجه کنید که «وسیله» حرف اضافه نیست، ولی بر پایهٔ رسم و تراداد، هر دو شکل «به وسیلهٔ» و «بوسیلهٔ» ممکن‌اند.

۴-۱۰-۵ بررسی همسنجی. اندکی ژرف‌نگری در پرسش «به» و «بِ»، روشن می‌کند که جدا نوشتن حرف اضافه در موردهایی که واقعاً نقش حرف اضافه، یعنی نقش نحوی و جمله‌ای دارد، و پیوسته نوشتن آن به صورت پیشوند در موردهایی که نقش واژه‌ای دارد، ویژگی همهٔ زبانهای هندواروپایی است. بررسی زیر هم در رابطه با «به» و «بِ»، و هم در رابطه با «بی» و «هم» و «هیچ» که پس از این مطرح خواهند شد، سودمند است.

ـ در انگلیسی:

He explained it ***to*** me.

ولی: ***to***gether, ***to***wards

at the junction

ولی: get-***at***-able

ـ در فرانسه:

Je n'ai pas d'argent ***sur*** moi.

ولی [اصطلاح فروید: «اَبَرمن»]: das Über-Ich :le ***sur***moi

Nous l'avons fait ***à*** deux, ***à*** trois.

ولی: vis-***à***-vis

ـ در آلمانی:

Nach dem Gesetz ist er unschuldig.

ولی: ***Nach***teil, ***Nach***mittag, ***nach***mittags

Zu Berg fahren

ولی: ***Zu***bau, ***Zu***satz

ـ در روسی:

война между племенами [جنگ بین قبیله‌ها]

ولی [بین‌المللی، اندرکشوَرال]: **Международный**

ـ در لاتین:

pro bono publico [برای سود همگان]

ولی [گزاره، حکم، قضیه؛ ـ پیشنهاد، موضوع]: ***pro***positio

– در یونانی:

[دورِ شیر] $\underline{\pi\varepsilon\rho\iota}$ τον λεοντα

ولی [محیط، پیرامون]: $\underline{\pi\varepsilon\rho\acute{\iota}}\mu\varepsilon\tau\rho o\varsigma$

[در کنار شیر، «در ورایِ شیر»] $\underline{\mu\varepsilon\tau\alpha}$ του λεοντος

ولی [مابعدالطبیعه: فراگیتیک، مَتاگیتیک]: (τὰ) $\underline{\mu\varepsilon\tau\alpha}$φυσικά

در پایان می‌افزاییم که به نگر هرمز میلانیان، در فارسی حرف اضافهٔ به، گرایشی به موقعیت proclitique [«پیش‌ـواژه‌بست»] دارد.[۱]

۴ـ۱۱ بی؛ هم؛ هیچ

۴ـ۱۱ـ۰ آوردن این واحدها با هم، نه از نظر یکی بودن یا همسان بودن مقولهٔ دستوری آنها، بلکه در رابطه با پرسش جدا نوشتن یا پیوسته نوشتن صورت گرفته است.

قاعدهٔ کلی نوشتن «بی» و «هم» و «هیچ» چنین است: هرگاه این واحدها به عنوان پیشوند در ساختن واژه‌های بزرگتر شرکت کنند، باید به واحدهای بعدی خود بپیوندند، و اگر نقش مستقل دستوری داشته باشند، باید جدا نوشته شوند.

۴ـ۱۱ـ۱ بی. «بی» حرف سلب یا حرف نفی یا حرف نایش[۲] است، که مقابل آن، «با»ست. «بی» هم به عنوان پیشوند نایش عمل می‌کند و هم به عنوان قید نایش مستقل؛ و معمولاً پیش از اسم قرار می‌گیرد.[۳] وضع نوشتن «بی» اندکی پیچیده است، زیرا در عمل باز شناخت «بی» پیشوند، و «بی» قید مستقل، همیشه آسان نیست.

شاید بتوان گفت که بهترین راهنما برای پیوسته نوشتن و جدا نوشتن «بی»، رعایت اصل برگزینش آشناترین، رجوع به لغت‌نامهٔ دهخدا و فرهنگ معین و دیگر فرهنگها، و کاربرد حس یا شم زبانی خود باشد. در حقیقت، تکیه بر «شم زبانی»، انسان را چندان گمراه نمی‌کند: ناهماهنگیهای شکلی ناشی از اینکه هرکس به دنبال شم زبانی خود برود، در این مورد زیاد نیستند؛ و تازه، این ناهماهنگیهای شکلی، باز در این مورد، عملاً کوچکترین ناهماهنگی معنایی در انتقال اندیشه‌ها و آگاهیها ایجاد نمی‌کنند. همچنین، جدا نوشتن و پیوسته نوشتن «بی»، چنانکه خواهیم دید، فزون بر پرسشهای

---

۱) «کلمه و مرزهای آن در زبان و خط فارسی»، ص ۸۳ـ۸۲.
۲) اصطلاح «نایش» (negation) از محمد علی لوائی است؛ ← همان اثر، واژه‌نامه.
۳) در **لغت‌نامهٔ دهخدا** پس از آنکه در آغاز گفته می‌شود [بی] «بر سر اسم درآید و اسم را به صفت بدل کند» افزوده می‌گردد: «این کلمه با اسم و فعل و ضمایر و کلمات دیگر ترکیب شود». ولی بررسی «بی» در نزدیک به ۳۹۰ ترکیب که در آن اثر وارد شده‌اند، نشان می‌دهد که «بی» [در ترکیبهای واژگانی، نه نحوی] فقط می‌تواند پیش از اسم بیاید؛ (در این میان پاره‌ای ساختهای ویژه نیز دیده می‌شوند که فعلاً به آنها نمی‌پردازیم).

دستوری، تابع نکتهٔ دیگری نیز هست که آن وضع دندانه‌ها و آسانی خواندن و نوشتن است. ـ آنچه گفته شد بدان معنا نیست که در دستور زبان فارسی ضابطه یا ضابطه‌هایی برای جدا نوشتن و پیوسته نوشتن «بی» وجود ندارند. کاملاً بعکس. دستور و ساختمان زبان فارسی در این زمینه دارای قانونهایی است سخت و دقیق، یا فرسخت[1]؛ و عینی یا برون‌ذهنی.

در زیر ما کوششی برای یافتن و برنوشتن این ضابطه‌ها به عمل خواهیم آورد. چنانکه خوانندگان ملاحظه خواهند کرد، ناچار خواهیم بود از راههای دشواری بگذریم. [در (۱) و (۲) فقط مجموعه‌هایی را بررسی خواهیم کرد که با شمارش «بی» دو واحد داشته باشند. همچنین ← (۳)، (ت).]

۱) بررسی دستوری-منطقی:

در اثرهایی که به رسم خط پرداخته‌اند، تاکنون وضع «بی» را چنانکه شک و شبهه‌ای در شیوهٔ نوشتن ایجاد نشود، روشن نکرده‌اند. ـ شادروان بهمنیار برای پیوسته نوشتن و جدا نوشتن، معیار صفت و قید را به دست می‌دهد؛[2] به این ترتیب که هرگاه «بی» با کلمه‌ای ترکیب شود و وصف اسم یا صفت باشد، باید پیوسته نوشته شود، ولی اگر «بی» در مجموعه‌ای فعل را وصف کند، یعنی قید باشد، آن مجموعه باید جدا نوشته شود. بهمنیار دو مثال زیر را یاد می‌کند:

(الف) مرد بیعلم بیکاره و شخص بیزر بیچاره است.

(ب) بی‌علم کاری از پیش نرود و بی‌زر مرادی میسر نشود.

دو مثال بهمنیار به نگر ما کاملاً درست‌اند و شاید بیشتر فارسی‌زبانان دو جملهٔ بالا را مؤکداً به شیوه‌های (الف) و (ب) نویسند. با اینهمه، هنگامی که بخواهیم معیار بهمنیار را تعمیم دهیم وضع دشوار می‌شود. در جملهٔ (الف) صفت بودن «بیعلم» خود-آشکار است و در آن گفتگویی نیست [ما به صفت باز خواهیم گشت]. اما بخشی از جملهٔ (ب) را بگیریم:

بی علم کاری از پیش نرود.

«بی علم» در عبارت بالا ظاهراً قیدی است برای «کاری از پیش نرود». ولی اگر صحیح باشد که «بی» را در مجموعه‌های قیدی باید جدا نوشت، دربارهٔ جمله‌های زیر چه می‌توانیم گفت:

(پ) بیدرنگ از جا برخاست.

بیجا حرف زد.

جمله‌های بالا را بیشتر مردمان به همین سان می‌نویسند. ولی «بیدرنگ» و «بیجا» در این جمله‌ها قیدند، نه صفت. پس می‌توان به یکی از دو نتیجهٔ زیر رسید:

ـ «بیدرنگ از جا برخاست» و «بیجا حرف زد»، نادرست، و «بی درنگ از جا

1) E. rigorous, F. rigoureux (-se), D. streng

۲) همان اثر، ص ۱۷۶.

برخاست» و «بی جا حرف زد» درست‌اند. ما این پی‌آمد را مردود می‌دانیم.
– معیاری که بهمنیار به دست می‌دهد، یعنی مسئلهٔ صفت و قید، جامع نیست و باید دوباره بررسی و بیان شود. ما این پی‌آمد را استوار می‌یابیم و بر پایهٔ آن بررسی خود را آغاز می‌کنیم.

به مثالهای زیر توجه کنید:

(ب) بی علم کاری از پیش نرود.
بی زر مرادی میسر نشود.
بی دلیل نمی‌توان این گزاره را استوار دانست.
در آنجا بی‌تو به من خوش نمی گذشت.
خرد چشم جان است چون بنگری
تو بی چشم شادان جهان نسپری [فردوسی]

همچنین:

(پ) بیدرنگ از جا برخاست.
بیجا حرف زد.
بیصدا وارد اتاق شد.
بیموقع حمله کرد.
بیقرار از راه رسید.

همهٔ مثالهایی که در گروههای (ب) و (پ) آورده شده‌اند، دارای قیدند. ولی «بی» در قیدهای گروه (ب) جدا نوشته شده است، و در قیدهای گروه (پ)، پیوسته. فرق این دو گروه در چیست؟ به نگر ما فرق بین این دو گروه، اساسی است:

همهٔ قیدهایی که در (پ) آورده شده‌اند، قیدهای وصفی‌اند، یعنی فعل را وصف می‌کنند. در «بیدرنگ از جا برخاست»، ترکیب «بیدرنگ» توصیف کنندهٔ نحوهٔ برخاستن است: «برخاستن» می‌توانست «بآهستگی» صورت گیرد. در «بیجا حرف زد»، ترکیب «بیجا» نحوهٔ حرف زدن را توصیف می کند: «حرف زدن» مـی‌توانست «بجا» باشد. در «بیصدا وارد اتاق شد»، «بیصدا» نحوهٔ «وارد شدن» را بیان می کند و شرط لازم آن نیست، و این تحلیل در مورد «بیموقع» و «بیقرار» و نظیرهای آنها نیز صادق است.

حال آنکه در (ب) همهٔ عبارتهای قیدی شرط انجام فعل‌اند: در «بی علم کاری از پیش نرود» و «بی زر مرادی میسر نشود»، «علم» شرط از پیش رفتن کار و «زر»، شرط میسر شدن مـراد است. در جملهٔ «بی دلیل نمی‌توان این گزاره را استوار دانست»، «دلیل» شرط لازم استوار شدن گزاره است. در جملهٔ «در آنجا بی تو به من خوش نمی‌گذشت»، وجود «تو» شرط خوش گذشتن به «من» است، که چون شرط بر آورده نشده، فعل نیز انجام نشده است. سرانجام در بیت فردوسی، «شادان جهان سپردن»، مستلزم وجود داشتن چشم (خرد) است؛ که اگر شرط اخیر وجـود نداشته باشد، شادان یا شادمانه پیمودن و سیر کـردن جهان نیز شدنی نیست [مصراع دوم با نقطه‌گذاری:

تو بی چشم، شادان جهان نسپری].

در اینجا سرراستانه از منطق یاری می گیریم. توجه کنید به رفع تالی در قیاس استثنایی یا صورت مودوس تولنس[1]:

اگر از پیش رفتن کاری، مستلزم علم باشد، پس بی علم، کاری از پیش نمی‌رود.

اکنون اگر به جای «از پیش رفتن کار» بگذاریم P، و به جای «علم» بگذاریم Q، با نشانه‌های منطق نمادین چنین می‌توانیم نوشت:

$$(P \supset Q) \supset (\neg Q \supset \neg P)$$

در گزارهٔ «$\neg Q \supset \neg P$»، نشانهٔ نفی ($\neg$) کار «بی» را انجام می‌دهد. آشکار است که گزاره‌های فرعی P و Q [که عملاً در اینجا به صورت «حد» مطرح می‌شوند]، باید در گزاره‌های بزرگتر کاملاً مشخص باشند. بنابراین در گزارهٔ زبانی، شکل زیر تنها شکل صحیح است و نه جز آن:

بی علم کاری از پیش نرود.

مؤلف در گزارهٔ بالا «علم» را شرط لازم و «بی» را قید نایش شرط می نامد. ـ ولی در اینجا توضیحی بایسته است. «بی» را بعضی «حرف اضافه» نیز تلقی کرده‌اند،[2] ولی این نگر را ما چندان دقیق نمی‌یابیم. اساساً خاستگاه اصطلاح «حرف اضافه» بر ما روشن نیست. شاید «حرف اضافه» به قیاس «حرف جر» عربی ساخته شده باشد.[3] یا ممکن است «اضافه» در اینجا به معنای «نسبت» باشد، چه، در منطق در برابر relation هم «نسبت» گفته می‌شود و هم «اضافه». به هر سان به گمان ما «حرف اضافه» اصطلاح مطلوبی نیست، زیرا از یك سو با «اضافت [کسره]» تداعی می‌شود که در اینجا بیرون از موضوع است؛ و از سوی دیگر، اگر منظور «نسبت = relation» باشد، در ذهن بیشتر مردمان، اکنون «اضافه» مفهوم «نسبت» را ندارد. حتا واژهٔ لاتین‌تبار pre-position نیز نقش «حرف اضافه» را خوب بیان نمی کند. به نگر ما، «حرف نسبت» که معادل Verhältniswort آلمانی است، صحیح‌تر و رساتر است از «حرف اضافه».[4] با

۱) صورت مودوس تولنس (*modus tollens*) به‌صورت ضرب‌المثل «هر گردویی گرد است اما هر گردی گردو نیست» در فارسی بازتابیده است که وارد آن نمی‌شویم.

۲) ← محمد جواد مشکور، همان اثر، ص ۱۷۳؛ و محمود شفیعی، همان اثر، ص ۷۳. ضمناً اصطلاح «قید شرط» ـ نه برای «بی» ـ در دو اثر مذکور دیده می‌شود. در اثر نخست، «هرگاه» و «هر وقت» به عنوان «قید شرط» وارد شده‌اند (ص ۱۲۴).

۳) بسنجید با لغت‌نامهٔ دهخدا، ← «حرف اضافه».

۴) قطعه‌ای از دستور زبان فارسی اثر پرویز ناتل خانلری: «حروف را به چند دسته تقسیم می‌توان کرد: یك دسته از آنها برای آن به کار می‌روند که کلمه‌ای یا عبارتی را به یکی از اجزای جمله بپیوندند و نسبت دهند. این گونه کلمات را «حروف اضافه» می‌خوانیم. کلمهٔ **اضافه** در اینجا به معنی **نسبت** است.» [ص ۷۳. تکیه روی کلمه‌ها از خانلری است. جملهٔ اخیر در اصل در پرانتز نهاده شده است.]

توجه به نکتهٔ اخیر و نیز با توجه به اینکه «قید» و حرف معروف به اضافه گاه به یکدیگر گونه‌ای تشابه دارند، شاید بتوان «بی» را «حرف نسبت» نیز به شمار آورد. - در اینجا تصریح می‌کنیم که اضافت هرگز نمی‌تواند پیش از «بی» قید نایش شرط قرار گیرد. این نکته در نمونه‌های داده شده آشکار است. خوانندگان می‌توانند نمونه‌های دیگری را هم بررسی کنند.

و اما «بی» در صفتهای مرکب. در این حال، صفتی که دارای «بی» است، بسادگی به موصوف بر می‌گردد و دامنهٔ نحوی آن محدود است. محك صفت، در اینجا مثل همه جا این است که یا ساختمان «موصوف + اضافت + صفت» در جمله وجود دارد، یا هرگاه صفت به صورت خبر یا مسند یا محمول بکار رفته باشد، یا به صورت «اضافت مقلوب»، می‌توان آن را در جمله، به «موصوف + اضافت + صفت» تبدیل کرد. برای نمونه:

یار بیوفا، کودك بیگناه؛
او بیباك است:

او { مردِ / زنِ / انسانِ } بیباکی است؛ و بدینسان.

□ در فارسی ساختهایی وجود دارند بسیار جالب که خود را بـه ظاهر تابع دو گونه تجزیه و تحلیل می‌سازند، مانند جملهٔ زیر از سعدی:

سه چیز بی سه چیز پایدار نماند مال بی تجارت و علم بی بحث
و ملك بی سیاست

در بخش نخست این جمله، «سه چیز» دوم آشکارا شرط «سه چیز» نخست، و «بی» قید نایش شرط است؛ بنابراین باید جدا و با فاصله نوشته و چاپ شود:

سه چیز بی سه چیز پایدار نماند.

ولی مشکل بر سر سه «بی» دیگر است. - جملهٔ سعدی در حقیقت یك جملهٔ همنهاده است که از سه جملهٔ ساده ساخته شده است: «مال بی‌تجارت پایدار نماند»، «علم بی‌بحث پایدار نماند»، و «ملك بی‌سیاست پایدار نماند».

هر یك از این جمله‌های ساده را می‌توان به دو گونه گزارد: می‌توان «تجارت» و «بحث» و «سیاست» را شرط پایدار ماندن یا برآورده شدن «مال» و «علم» و «ملك» تلقی کرد و «بی» را قید نایش شرط دانست. ساختهای زیر دارای نحو یکسویه‌تری هستند.

بی تجارت، مال پایدار نماند.
بی بحث، علم پایدار نماند.
بی سیاست، ملك پایدار نماند.

بر پایهٔ این گزارش، کل جملهٔ همنهادهٔ سعدی به این صورت درست است:

سه چیز بی سه چیز پایدار نماند: مال، بی تجارت، و علم، بی بحث، و ملك، بی سیاست.

گزارش دیگر می‌تواند چنین باشد که «بیتجارت» و «بیبحث» و «بیسیاست» بسادگی صفتهایی‌اند برای «مال» و «علم» و «ملك». در این حال پس از «مال» و «علم» و «ملك» اضافت قرار می‌گیرد و «بی» پیوسته، یا بخاطر آسانی خواندن و نوشتن، جدا ولی بیفاصله می‌آید [همچنین ← تبصرهٔ ۱، در پایان همین جستار]:

مالِ بی‌تجارت پایدار نماند.

علمِ بی‌بحث پایدار نماند.

ملكِ بی‌سیاست پایدار نماند.

اما کل جملهٔ سعدی را نمی‌توان بدین گونه گزارد، زیرا «بی» قید نایش شرط در همان آغاز با فعل ذکر شده و به تمام جمله بر می‌گردد. بنابراین:

درست نیست: سه چیز بی سه چیز پایدار نماند: مالِ بی‌تجارت، و علمِ بی‌بحث، و ملكِ بی‌سیاست.

ولی درست است: «* سه چیز پایدار نماند: مالِ بی‌تجارت، و علمِ بی‌بحث، و ملكِ بی‌سیاست.»

با اینهمه، تحلیل نخست بر این جمله نیز اعمال‌پذیر است:

«* سه چیز پایدار نماند: مال، بی تجارت، و علم، بی بحث، و ملك، بی سیاست.»

☐ از شرح بالا نباید چنین برآهنجید که «بی» قید نایش فقط در صورت شرکت در ساختمان منطقی «رفع تالی در قیاس استثنایی» (مودوس تولنس) باید جدا نوشته شود. «بی» در هر نوع نایش شرط باید جدا از شرط قرار گیرد. توجه کنید:

بی تجمل زندگی ممکن نیست.

بی تجمل هم زندگی ممکن است.

در نمونه‌های زیر نیز «بی» پیشوند نایش نیست، بلکه قید نایش شرط است. این نمونه‌ها فقط به همین صورت درست‌اند.

بی زر هم می‌توان دانش اندوخت.

بی تکلف نیز کار از پیش می‌رود.

بی نیاز، بهتر می‌توان زیست؛ و بدینسان.

۲) بررسی دستوری-آوایی:

در پاره‌ای جمله‌ها «بی» را هم می‌توان پیوسته نوشت و هم جدا، بدون فرق عمده‌ای در معنا. برای نمونه:

این کار بیفایده است؛
این کار بی فایده است.

البته میان دو جملهٔ بالا فرق هست، ولی بیشتر در دستگاه نسبتها تا در معنا. از نگرگاه دستوری، «بیفایده» صفت واحد مرکب است، ولی «بی فایده» از دو واژه تشکیل یافته: «فایده» در جملهٔ دوم اسم و واژه‌ای مستقل است، و «بی» نایش آن.

حال می‌توان پرسید سنجیدار ما برای جداشناخت این دو ساختمان نحوی چیست؟ با اندکی دقت آشکار می‌شود که تلفظ این دو جمله یکسان نیست و فرق بر سر «بیفایده / بی فایده» است: در «بیفایده» تکیه روی هجای آخر است، ولی در «بی فایده» تکیه‌ـ روی «بی» است:

این کار بیفایده [bi:fɑ:je'**de**] است.
این کار بی فایده ['**bi**: fɑ:jede] است.

در جملهٔ دوم بی قید نایش است، منتها نه نایش شرط بلکه نایش مطلق یك اسم. چنانکه ملاحظه می‌شود، نبودن یا بودن تکیه روی «بی» سنجیداری است آوایی برای جداشناخت «بی» پیشوند نایش که باید پیوسته نوشته شود، و «بی» قید نایش مطلق که باید جدا قرار گیرد. چند نمونهٔ دیگر [در این نمونه‌ها، در هر زوج جملهٔ نخستین دارای صفت مرکبی است که با «بی» ساخته شده است، و جملهٔ دوم، «بی» قید نایش مطلق را در بر دارد]:

این مرد بیچاره است / این مرد بی چاره است.
این درد بیدرمان است / این درد بی درمان است.
این شخص بیپول است / این شخص بی پول است؛ و بدینسان.

□ نمونه‌ای دیگر از موردهای تردیدآمیز. توجه کنید:

این کار { بیچاره / بی چاره } است.

کدام یك درست است، «بیچاره» یا «بی چاره»؟ روشن است که اگر هر دو شکل «این کار بیفایده است / این کار بی فایده است» درست باشند، «بیچاره» و «بی چاره» نیز هر دو در جملهٔ بالا درست‌اند. با اینهمه هر کسی می‌تواند احساس کند که «این کار بی چاره است» در فارسی تا اندازه‌ای طبیعی است، ولی «این کار بیچاره است» چندان طبیعی نیست، حال آنکه گفتن «این کار بیهوده است» در فارسی کاملاً طبیعی است. در این گونه مثالها بحث از محدودهٔ منطق صوری و دانش آوائیك بیرون می‌رود و به یك سلسله نکته‌های معنائیك و زیباحسیك و جز آنها ربط پیدا می‌کند که وارد شدن در آنها ما را دور خواهد برد. همین اندازه بسنده می‌نماید اشاره رود که پیش از آنکه دربارهٔ سر هم نوشتن و جدا نوشتن «بی» تصمیم بگیریم، باید ضمناً بدانیم چه صفتی برای چه نوع اسمی می‌تواند بکار رود: هر گاه کاربرد فلان صفت معین برای فلان اسم معین، طبیعی باشد، آن صفت باید پیوسته نوشته شود، و اگر نباشد، باید صفت مورد

بحث را نه یك کلمهٔ واحد، بلکه عبارت تلقی کرد که «بی» به عنوان قید نایش به طور مستقل در ساختمان آن وارد شده است.

۳) برآیند:

در پرتو بررسی دستوری ـ منطقی ـ آوایی بالا، اینك می‌توان ضابطه‌های دقیق پیوسته نوشتن و جدا نوشتن «بی» را بروشنی بیان کرد:

الف) هرگاه مجموعه‌ای با شمارش «بی» دارای دو واحد باشد و نقش صفت ـ صفت واقعی ـ داشته باشد، آن مجموعه معمولاً یك کل واحد: صفت مرکب است و باید پیوسته نوشته شود. روشن است که این گونه صفتها به عنوان قید نیز می‌توانند عمل کنند، یا می‌توانند جای اسم بنشینند، یا «ی» مصدری بگیرند و به اسمهای دیگری بدل گردند. پیش از این چند نمونه آوردیم، همچنین:

بینوا، بیمایه، بیجان، بیرنگ، بیخانمان، بیخود، بیشعور، بیهوش، بیخرد، بیرنگ، بیسواد؛ و مانند آنها.

ب) هرگاه مجموعه‌ای با شمارش «بی» دارای دو واحد باشد و شرط انجام شدن فعلی را در خود داشته باشد، یا از بی‌تأثیری شرطی در انجام شدن فعلی حکایت کند، «بی» در آن مجموعه قید نایش شرط، و بنابراین کلمهٔ مستقل است و باید جدا نوشته شود؛ ← مثالهای گروه (ب)، و نیز:

بی شك، نمی‌توان به پژوهش علمی پرداخت.

بی تعارف هم می‌توان مؤدب بود.

همچنین هرگاه «بی» دارای تکیه باشد، قید نایش مطلق است و باید جدا نوشته شود؛ ← مثالهای پیش، در (۲)؛ و نیز:

این رنج، بی حاصل است.

□ نکتهٔ جالب آنکه «بی» در صفت مرکب یا در قید مرکب (← پ) هرگز تکیه نمی‌گیرد؛ در قید نایش شرط معمولاً تکیه نمی‌گیرد، ولی می‌تواند تکیه بگیرد؛ و در قید نایش مطلق، «بی» مطلقاً با تکیه تلفظ می‌شود.

پ) هرگاه «بی» در مجموعه‌ای دو واحدی، فعل را، یا تمام گزاره را وصف کند، آن مجموعه قید مرکب و بنابراین کلمهٔ واحد است و باید پیوسته نوشته شود. ← مثالهای گروه (پ)، و نیز:

بیشك پژوهش او بسیار ارزشمند است.*

[در اینجا خاطر نشان می‌سازیم که قید و صفت در فارسی از نظر شکلی نشان ممیز ندارند. این تصور که «ـانه» شکل خالص قیدی است، ضمن اینکه در پایه درست است، در عمل دقیق نیست، زیرا «ـانه» صفت و اسم نیز تشکیل می‌دهد. شاید تنها شکل بالنسبه خالص قیدی در فارسی، «بـ» به اضافهٔ اسمی باشد که از صفت و «ی» مصدری

*) محمد جواد مشکور، «بیگمان»، و واژه‌ها و عبارتهای مشابه آن را «قید تأکید و ایجاب» می‌خواند (ص ۱۲۳). آشکار است که «بیشك» نیز از این دست است.

ترکیب شده است: «بِ + سختی (سخت + ی)»: «بسختی».]

ت) هرگاه مجموعه‌ای با شمارش «بی» دارای سه واحد یا بیشتر باشد، بنا بر فرض[1] «بی» فقط به واحد دوم مربوط نمی‌شود، بلکه به طور مساوی به واحدهای دوم و سوم و دیگرم؛ [زیرا اگر فقط به دومین واحد مربوط شود، مجموعهٔ ما دو واحدی خواهد بود، نه سه واحدی یا بیشتر، و بنابراین از بحث کنونی خارج خواهد شد]. در چنین مجموعه‌هایی، جدا از هر گونه تجزیه و تحلیل دستوری-منطقی-آوایی، «بی» باید جدا نوشته شود:

داستان بی سر و ته؛
آدم بی دست و پایی است.
بی یار و یاور زندگی سخت است.
بی خورد و خواب، سرانجام از پا در خواهی آمد.
بی قلم و کاغذ نمی‌توان نوشت.
بی آنکه خداحافظی کند، مجلس را ترک کرد.

درست نیست: بیسروته، بیدست و پا، بیخورد و خواب؛... و بدینسان.

تبصرهٔ ۱: هرگاه پیوندانیدن «بی» باعث زیاد شدن دندانه‌ها و دشواری نوشتن و خواندن شود، بهتر است «بی» را جدا نوشت. توجه کنید، نمونه‌های زیر:

کارش بی نتیجه بود؛
ای خوشا عاشقی و مستی و بی‌پروایی

آسانتر خوانده می‌شوند از:

کارش بینتیجه بود؛
ای خوشا عاشقی و مستی و بیپروایی.

همچنین، بهتر است «بی» را در حالت ترکیب به واژه‌هایی که با مصوت آغاز می‌شوند متصل نکرد تا دژفهمی پیش نیاید:

بی‌آرام [ناراحت]
ولی: بیارام [استراحت کن.]
بی‌آزار [بدون اذیت]
ولی: بیازار [اذیت کن.]

یادآور می‌شویم در موردهایی که «بی» به سبب خوشنمایی و آسانی نوشتن و خواندن، یا به خاطر اصل پرهیز از التباس جدا نوشته می‌شود، باید با واحد بعدی خود در چاپ فاصله نداشته باشد.

تبصرهٔ ۲: بررسی همسنجی «بی» با بعضی واحدهای مشابه عربی رایج در فارسی، و با واحدهای مشابه زبانهای هندواروپایی به میزانی محدود می‌تواند جنبهٔ راهنمایی

1) *ex hypothesi*

داشته باشد ولی هرگز جای بررسی و مطالعهٔ دقیق هر مورد معین را نمی‌گیرد. در آنچه می‌آید ما فقط به چند واحد اشاره می‌کنیم.

☐ واحدهای عربی یا عربی‌تبار «لا» و «بلا» در فارسی عملاً برای صفت بکار گرفته شده‌اند و بنابراین چه بسا می‌توانند با «بی» پیشوند تعویض شوند:

لایتناهی: بیکران؛ بلامانع: بیمانع، بی‌مانع [بدون فاصله، ← تبصرهٔ (۱)]

☐ واحد عربی «غیر» نیز در تشکیل صفت بکار می‌رود، ولی این واحد در بیشتر موردها با «نا‑»، «ن‑»، «آ‑» و «آن‑» تعویض‌پذیر است، نه با «بی»:

غیر ممکن: ناممکن، ناشدنی؛ غیر ایرانی: انیرانی

☐ واحد عربی «بدون» هم عبارت صفتی می‌سازد، و هم عبارت قیدی. ـ بعضی گفته‌اند که اگر بتوان در جمله‌ای «بی» را با بدون تعویض کرد، باید «بی» را جدا نوشت. باید دانست که این برنهاده نمی‌تواند راهنما باشد. توجه کنید:

رفتار خصمانهٔ او { بیدلیل / بدون دلیل } بود.

{ بی دلیل / بدون دلیل } نمی‌توان این گزاره را استوار دانست.

این کار { بی چاره / بدون چاره } است.

ملاحظه می‌شود که «بی» پیشوند و «بی» قید، هر دو را می‌توان با «بدون» تعویض کرد. ـ ولی به هر سان، این درست است که بدون واحد عبارت‌ساز است، نه واژه‌ساز. یعنی «بی» را هم در واژهٔ واحد می‌توان بکاربرد و هم در عبارت؛ حال آنکه «بدون» فقط و فقط در ساختمان عبارت شرکت می‌کند.

☐ زبانهای هندواروپایی. در انگلیسی و آلمانی، پسوندهای ژرمانیک ‎-less‎ و ‎-los‎ تا حدی با «بی» پیشوند (و نیز با «نا» و «ن») همخوان اند، و قید without و حرف اضافه یا حرف نسبت ohne تا حدی با «بی» قید نایش. در فرانسه و روسی به ترتیب ‎sans-‎ و ‎без-‎ و sans و без با واحدهای بالا همخوانی دارند؛ وضعی که تا حدی شبیه به فارسی است. همچنین، پیشوند ژرمانیک ‎un-‎، پیشوند لاتین‌تبار ‎in-‎ و شکلهای ترادیسیدهٔ آن ‎im-‎ و ‎ir-‎ و دیگرها، و پیشوند یونانی‌تبار ‎a-‎ و ‎an-‎، گاه عملاً به «بی» پیشوند شباهت دارند؛ ـ و همچنین گاه به «نا» و «ن».

البته در همهٔ این موردها، به اصطلاح آمارشناسان، «همبستگی مثبت» به میزانی که جنبهٔ راهنمایی داشته باشد، وجود دارد. ولی مطلقاً نمی‌توان از تناظر یا همخوانی یک به یک سخن گفت. بنابراین فروشکافتن بیشتر این همسنجشها یا دادن نمونه، بیرون از موضوع است.

۲-۱۱-۴ هم. «هم» در حالت جدا در کتابهای دستور زبان فارسی به عنوان «حرف ربط» و «حرف عطف» و «قید تأکید» عنوان شده است و معمولاً به معنای «ایضاً» بکار می‌رود. - به قیاس همهٔ آنچه در ۱-۱۱-۴ § گفته آمد:

۱) «هم» به عنوان پیشوند در ساختن صفت و اسم و قید مرکب، پیوسته نوشته می‌شود؛ برای نمونه:

همدم، همکار، هماهنگ، همسر، همسرایان، همزیستی، همنوعان، همنشین، همداستان، همراه؛ همچو، همچون، همچنان، همچنین

۲) ولی «هم» به عنوان واژهٔ مستقل (حرف ربط و عطف و قید بسیط) جدا می‌آید:

زید چنین گفت و عمرو هم چنین گفت.*
هم کار می‌کرد و هم درس می‌خواند.
این هم درست است.
تو هم آنجا بودی؟
هم می‌توان گفت،...

۳-۱۱-۴ هیچ. واژهٔ «هیچ» در دهخدا «قید» شمرده شده است. بعضی آن را از «مبهمات» نیز دانسته‌اند و به آن «حرف استفهام انکاری» هم گفته‌اند. محمد جواد مشکور، ترکیبهای زیر را در شمار «مبهمات مرکب» آورده است:[1]

هیچوقت، هیچگاه، هیچیك، هیچکس، هیچکدام

بناچار باید نتیجه گرفت که به نگر او، اینها واژه‌های مرکب مستقل‌اند. حال آنکه بعضی دیگر، املای «هیچکس» و «هیچگاه» را نادرست، و «هیچ کس» و «هیچ گاه» را درست اعلام داشته‌اند،[2] یعنی اینها را عبارت دانسته‌اند.

به نگر ما، باز بر پایهٔ مجموع مطلبهای ۱-۱۱-۴ § و ۲-۱۱-۴ §، هرگاه بر ما مسلم باشد که «هیچ» نقش واژه‌ساز دارد، می‌توان آن را پیوسته نوشت، و هرگاه مسلم باشد که قید مستقل است و نقش نحوی دارد، جدا.

۱) «هیچ» در نقش واژه‌ساز:

هیچکاره [همچنین ← (۳)]

۲) «هیچ» در نقش نحوی:

هیچ نبود. هیچ نمی‌آمد.
زندگی سراسر هیچ است.
هیچ فکر کرده‌ای؟
هیچ راهی به ذهنم نمی‌رسد.

*) این مثال از حاج محمدکریم خان کرمانی است، همان اثر، ص ۱۴۲.

۱) همان اثر، ص ۵۶. ۲) عباس زریاب، مجتبی مینوی و دیگران، همان اثر، ص ۱.

۳) گاه نیز تردید پیش می‌آید؛ ولی با میزانی حوصله، و کاربرد شمّ زبانی، یا کاربرد منطق و تجزیه و تحلیل دستوری، می‌توان به شکلهای مطمئن رسید. توجه کنید:

هیچ وقت داری؟

ولی: پس از آن واقعه، هیچوقت او را ندیدم.

هیچ کس آنجا نبود.

ولی: او هیچکسی بیش نیست. [← «هیچکس» در دهخدا[۱]]

□ عامل دیگر مانند همیشه و همه‌جا، خوشنمایی و آسانی نوشتن و خواندن است.

۴-۱۲ که و چه

«که» و «چه» معناها و نقشهای گوناگون دارند که چون کار ما تجزیه و تحلیل معنائیک نیست در اینجا بدانها نمی‌پردازیم. ولی این دو واحد هر معنا و نقشی که داشته باشند - چه به عنوان موصول، چه به عنوان ربط و غیره، و چه به عنوان ادوات استفهام بکار روند، - معمولاً باید جدا نوشته شوند، مگر در پاره‌ای ترکیبهای استوار شده یا مزجی. چند نمونه:

مردی که آنجا نشسته رئیس بنگاه است.

نامه‌ای که منتظرش بودید اینجاست،

صحیح آن است که...؛ این است که؛

اگر فرض کنیم که مقدمه‌ها درست باشند، نتیجه درست است.

از که پرسیدی؟ که را دیدی؟

ای فرزند هنر آموز، چه بیهنر همه جا خوار است.

چه گویم؛ چه کنم؛ چه کار دارند؟

از چه رو؛ به چه سبب؛ چه قدر پول دارید؟

به ایشان چه مربوط است؟

توصیه نمی‌شود: مردیکه، نامه‌ایکه، آنستکه، اینستکه، کرا، چگویم، چکنم، چکار، از چرو، چقدر

اما این شکلهای مزجی را باید به همین صورت نوشت:

اینکه، آنکه، چونکه، چنانکه، بلکه؛ آنچه، چنانچه، هرآنچه، چرا، چگونه، چطور

□ توجه کنید که شکلهای مزجی «اینکه» و «آنکه» و نظیرهای آنها در شمار «حروف ربط مرکب»[۱] اند. ولی اگر «که» ای که به دنبال ضمیرهای اشاره می‌آید، موصول باشد، مؤکداً جدا نوشته می‌شود:

۱) دستور پنج استاد، ج ۲، ص ۸۳. - همچنین ← مصطفی مقربی، همان اثر، ص ۵.

آن که دائم هوس سوختن ما می‌کرد
کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد [طاهری نائینی]

☐ «چسان» بیشتر به همین صورت نوشته می‌شود، ولی «چه سان» نیز می‌توان نوشت.

☐ شکلهای مزجی زیر نیز باید بدون فاصله بجا چاپ شوند:
اگرچه، گرچه، هرچه، هرکه

☐ همچنین، «که» و «چه» [مانند «نه»] با مصدر «* استن»، به صورت مزجی همیوغیده [صرف] می‌شوند:
کیست، کیستیم، چیست، چیستند؛ و دیگرها.
این شکلها را پس از این دقیقتر بررسی خواهیم کرد.

☐ مجموعهٔ «در صورتی که» هم به این شکل نوشته می‌شود و هم به شکل مزجی «در صورتیکه». ما بویژه شکل جدا را توصیه می‌کنیم: در صورتی که.

توضیح آنکه این مجموعه از چهار واحد تشکیل شده که تشکیل عبارت می‌دهند، نه همنه‌واژه. این مجموعه به عنوان مادهٔ مستقل، در فرهنگ معین وارد نشده [در آنجا «در صورتی که» مادهٔ فرعی است]؛ همچنین، در فرهنگ فارسی-آلمانی یونکر-علوی، و در فرهنگ فارسی بروسی روبینچیك وارد نگشته است. بنابراین چون این مجموعه لغت واحد نیست، نظراً نمی‌توان از پیوسته نوشتن آن پدافندید. عملاً نیز پیوسته نوشتن آن، واحدی دراز و سنگین ایجاد می‌کند و دشواری ← بخش کردن در چاپ [۹ §] را نیز می‌تواند پیش آورد.

تبصره: «که» و «چه» در نسخه‌های خطی کهن، به صورت آزاد «کی» و «چی»، و به صورت مزجی «ك» و «چ» نیز آمده‌اند.

از سوی دیگر در شعر کلاسیك فارسی گاه وضع تلفظ «که» و «چه» نکته‌های نوشتاری ویژه‌ای مطرح می‌سازد که در جای خود [← ۱۹-۴ §] خواهیم دید.

۴-۱۳ نشانه‌های ندا و دعا و تمنا: -ا؛ اِیْ

۴-۱۳-۱ شیوهٔ نوشتن:

۱) «-ا» به عنوان نشانهٔ ندا، - و چنانکه خواهیم دید، به عنوان حرف دعا و تمنا و نشانهٔ وجه التزامی و جز آن - یك مورفم صرفی کاملاً مقید است. این مورفم مقید، باید پیوسته به اسم - یا مقوله‌های دستوری دیگر - نوشته شود، یا بدون فاصله از حرف ناپیوستنی قرار گیرد؛ راه دیگری نیز وجود ندارد:

بزرگوارا فردوسیا به جای تو من
یك از هزار نیارست گفت از آنچه رواست [ملك‌الشعرا بهار]

همچنین: خدایا، خداوندگارا، شاها، میهنا، صنما، بتا، جانا

۲) «ای» ـ تلفظ قدیم: «اَی» ـ مورفم آزادتری است از «ـا»، یعنی عملاً کلمه‌ای است مستقل، و باید جدا و با فاصله نوشته شود.

درست است: ای خدا، ای دوست، ای مرد، ای فلك؛

درست نیست: ایخدا، ایدوست، ایمرد، ایفلك

۲-۱۳-۴ بررسی کوتاه نظری:

۱) در ادبیات کلاسیك فارسی، «ای» و «ـا» کاربردهایی ویژه دارند که فروشکافتن دقیق آنها بیرون از جستار ماست. ما فقط به پاره‌ای از این ساختها اشاره می‌کنیم:

ـ در بعضی حالتها، «ای» و «ـا» هر دو می‌توانند با هم واقع شوند:

نه من خوی سگ دارم ای شیر مردا

که خشنود گردم به خشك استخوانی [فرخی]

ـ مورفمهای ندایی نه فقط با اسم، بلکه با صفت نیز می‌آیند؛ و آن هم نه صفتی که به جای اسم نشسته باشد [در «بزرگوارا» صفت جای اسم نشسته است]:

عجبا، شگفتا، ای شگفت [بسنجید با «یاللعجب»]؛ ای خوشا، ای بسا

ـ همچنین بعضی ادوات، مانند «چه» [ادات استفهام، حرف ربط، موصول، حرف تسویه] و «هر» [ضمیر نکره یا ضمیر نامعین] گاه می‌توانند پیش از واحدی که الف ندایی گرفته بیایند و شکلهای قیدی تشکیل دهند:

چه بسا، هر دما

ـ الف در فعل: دهخدا زیر مادهٔ «بادا»، الفی را که [بویژه در شعر و نثر کلاسیك] در میان فعلها می‌آید، «حرف دعا» می‌خواند و «کند: کناد»، و «شود: شواد» را نیز مثال می‌آورد. این الف، «الف تمنایی» نیز نامیده شده، و شرطی و التزامی نیز هست. ظاهراً باید به این نتیجه رسید که در «بادا»، و همچنین در «بوادا»، «کنادا»، «شوادا» و مانند آنها، الف دعایی و تمنایی و التزامی دوبار آمده است؛ ولی همچنین توجه کنید به نکتهٔ زیر:

ـ الف در پایان فعل. اساساً الف در پایان فعلها نقشهای گوناگونی دارد. این نقشها چه بسا با جنبه‌های دعایی و تمنایی و التزامی دیگرسان‌اند؛ هرچند تداخلهای معنائیك نیز ممکن است در این میان پیش آیند.

مثلاً، [از الف اسم فاعل در «بینا» و «روا» و مانند آنها که بگذریم]، در «آیا» (از «* آییدن»؟) با نشانهٔ پرسش روبرو هستیم. یا مثلاً وضع «گفتا» کاملاً خاص است:

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید

گفتم که ماه من شو گفتا اگر برآید [حافظ]

شادروان ملك‌الشعرا بهار نقش الف را در «گفتا» روشن نمی‌داند.[1] طبق ژیلبر

۱) سبك‌شناسی، ج ۱، ص ۳۴۵-۳۴۳.

لازار، الف در پایان «گفتا» نشانهٔ نقل قول مستقیم است.[۱] ـ ولی به گمان ما الف «گویا» و «گفتیا» و «گوییا» در هر حال به مطالعهٔ ژرفتری نیاز دارد. همچنین در زبان مردمان، در پایان فعل امر و نهی، چنانکه ملك‌الشعرا بهار اشاره کرده است، گاه ممکن است الف بیاید. چند نمونه:

نخندیا، ننویسیا، نگیا، حتماً بریا، نترسیا، بهش بگیا، بهش بگوآ، پاکنویس کنیا؛ همتون بیایینا؛ و بدینسان.

۲) ریشه‌شناسی:

در اینجا باید میان مقولهٔ الف دعایی یا تمنایی یا شرطی و التزامی که در درون فعلها دیده می‌شود، و مقولهٔ الف ندایی فرق گذاشت. ـ ما احتمال می‌دهیم که «ـا» دعایی و تمنایی در درون فعلها، دنبالهٔ همان «-ā-» در ایرانی باستان باشد [با ساده کردن مطالب]، که گاه در وجه التزامی دیده می‌شود. این «-ā-» در پارسی میانه نیز وجود دارد. برای نمونه:

پارسی باستان:	bavātiy
پارسی میانه:	bavāt, bavāδ bavā bāt, bāδ
پارسی نوین، تلفظ کنونی:	bovād[ā] bād[ā]

همچنین، در اوستایی baraⁱti یعنی «[می]بَرَد» و barāⁱti* و barāṯ یعنی «براد: [که] ببَرَد».

و اما تحقیق گذشتهٔ الف ندایی اندکی دشوار است. ژیلبر لازار می گوید ā- در پارسی میانه در حالتهای ندایی و التزامی و نیز با فعل امر، یافته می‌شود[۲]. هنینگ به وجود ā- (یا به اصطلاح خود او «Ruf-Alef»: الف ندایی) در پارسی میانهٔ مانوی [یا پارسیك] اشاره می کند که می‌تواند در انتهای کلمه (در فعل امر، در وجه التزامی، و نیز در اسمها) قرار گیرد،[۳] و از جمله xvaδāyā (خدایا) را مثال می‌آورد. او می‌افزاید که این ā- فقط در شعر و سرودهای آوازی بکار می‌رفته، یعنی بندرت کاربرد داشته است. بر طبق بنونیست، حالت ندایی در سغدی بودایی و مسیحی با الف انتهایی

1) *La Langue des plus anciens monuments de la prose persane*, § 764.
2) *Loc. cit.*
3) Walter B. Henning, «Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente» in *Zeitschrift für Indologie und Iranistik*, Bd. 9, Heft 2, Leipzig, 1933 (S. 158-253); S. 236.

(ʼ) مشخص می‌شود: ʼβγ [ثغا: *βaγā*] یعنی «بغا»، «خدایا».[۱]

به نگر ما این احتمال وجود دارد که الف ندایی پارسی نوین – و ایرانی میانه – دنبالهٔ یك مورفم صرفی مقید ایرانی باستان باشد:

حالت ندایی برای صورت مفرد ستاکهای مختوم به «o-»، در هندواروپایی با «e-»، در آریایی با «a-»، در سنسکریت با «a-»، در اوستایی با «a-» و «ā-»، و در پارسی باستان با «ā-» ساخته می‌شود. این «ā-» می‌بایستی در دوران میانه در کنارِ – یا شاید همچنین در داخلِ – زبان رسمی به زندگی خود ادامه داده باشد و سپس در دوران نوین با الف نوشته شده باشد. البته باید توجه داشت که کاربرد الف ندایی، جز پاره‌ای ساختهای نادر مانند «خدایا» و «خداوندا»، ویژهٔ شعر و نثر ادبی است؛ و این نکته در مورد الف دعایی و التزامی نیز صادق است. هر چند در مورد اخیر هم استثنا وجود دارد، مانند «باد»: «زنده باد»؛ «بادا باد».

سپس، الف عامیانه در پایان فعل امر و نهی، نکتهٔ جالبی است که بررسی دستوری و معنائیك آن باید مستقلانه صورت گیرد. ولی صرفاً به عنوان فرضیه، آیا می‌توان چنین اندیشید که این همان الفی باشد که هنینگ از آن سخن می‌دارد؟ و گرنه، آیا می‌توان اندیشید که این الف در حقیقت شکل ساده شدهٔ «ها» به معنای «بلی» – از ادوات «ایجابی» یا هایی – باشد که هم می‌تواند در پایان امر و هم در پایان نهی قرار گیرد؟ توجه کنید:

بروی ها! ← بریا! نترسی ها! ← نترسیا!

همه‌تان بیایید ها! ← همتون بیایینا! و مانند آنها.

□ «ای» از نگرگاه ریشه‌شناسی نکتهٔ ویژه‌ای را مطرح نمی‌سازد، چون در اصل از اصوات است،[۲] چنانکه در همهٔ زبانها می‌توان نظیرهای آن را یافت.[۳]

□ «ایا» نیز از نشانه‌های ندا در فارسی است، که مانند الف، از نگرگاه شیوهٔ خط دشواری ایجاد نمی‌کند:

امروز ارمز است ایا یار غمگسار

برخیز و ناز کم کن و آن جام می بیار [مسعود سعد سلمان]

«ایا» ویژهٔ متنهای کهن است و اکنون چندان کاربرد ندارد. این واحد می‌تواند یا مانند «ای» نتیجهٔ صوتهای طبیعی باشد، یا نتیجهٔ ترکیب «ای» و الف ندایی.

□ «هلا» را هم باید در این زمینه یاد کرد که در نوشتن آن مشکلی نیست.

1) E. Benveniste, *Essai de grammaire sogdienne*, 2me partie: *morphologie, syntaxe et glossaire*, Paul Geuthner, Paris, 1929; §§ 56-57 (pp. 72-73).

۲) همچنین ← دستور پنج استاد، ج ۲، ص ۸۷.

۳) بسنجید با o، oh، hey، ho،... در انگلیسی؛ hé، hein، ho، ô، oh،... در فرانسه؛ ei، hei، heda، o، oh،... در آلمانی؛ (و «یا» در عربی). – شکل فرضی هندواروپایی نخستین: *ai.

۴-۱۴ مصدرها و فعلهای مرکب و اسمهای مشتق از آنها

مصدرها و فعلهای مرکب را بهتر است جدا ولی بدون فاصله نوشت، اما اسمهای مشتق از آنها را سر هم. برای نمونه:

نگه‌داشتن، نگه می‌دارم، نگه می‌داشت؛
دل بردن، دل می‌برد؛
سخن راندن، سخن می‌راند، سخن خواهد راند؛
چشم داشتن؛
بزرگ داشتن

اما: نگهداری، خرابکاری، سخنرانی، چشمداشت، بزرگداشت

تبصرهٔ ۱: توجه کنید که «سخن راندن» به مفهوم «در محوطه‌ای برای عده‌ای سخن راندن»، به «سخنرانی کردن» ترامی‌دیسد: «سخنرانی خواهد کرد»، «حاضری سخنرانی کنی؟» و بدینسان. بسنجید با «خراب کردن»: «خرابکاری کردن»؛ و «نگه‌داشتن»: «نگهداری کردن». ولی گاه این گرایش آناکاوانه الزاماً دال بر دیگرسانی معنا نیست؛ برای نمونه، «دل بردن»: «دلبری کردن». همچنین مصدرهای مرکب «چشم داشتن» و «بزرگ داشتن» در فارسی کنونی چندان همیوغیده [صرف] نمی‌شوند، حال آنکه «چشمداشت» و «بزرگداشت» در همین فارسی کنونی در شمار واژه‌های کاملاً رایج‌اند.

تبصرهٔ ۲: بررسی فعلها و مصدرهای فارسی در شمار دشوارترین جنبه‌های پژوهشی زبان فارسی است. ما در این کتاب تنها مصدر «* استن» را پژوهیده‌ایم [که ضمن آن در ← ۳-۱۵-۴ §، (۶)، به جنبه‌هایی از دیگر فعلها نیز اشاره کرده‌ایم]؛ ولی به مصدرهای مرکب و عبارتهای مصدری و فعلی نمی‌پردازیم. فقط خاطر نشان‌می‌سازیم که تشخیص حد کلمهٔ واحد ـ چه بسیط، چه مرکب ـ با همهٔ دشواریهای خود از بازشناخت حد مصدر مرکب و عبارت مصدری آسانتر است. از اینرو این قاعده که مصدر ساده و فعلهای مشتق از آن را به هیچ وجه نباید به کلمه‌های دیگر متصل ساخت، در عمل واقعاً سودمند است.[۱]

۴-۱۵ فعلهای مصدر «* استن» [یا چنانکه خواهیم دید «است» و «* ایدن»]

۴-۱۵-۰ فعلهای مصدر «* استن» خاص زمان مضارع‌اند، و در تلفظ عبارت‌اند از:

آم	ایم
ای	اید
است، سْت	اند

این فعلها، جز در سوم شخص مفرد، پس از مصوتهای «ـا» و «ـو» [u:] می‌توانند

۱) دربارهٔ جستار فعلهای فارسی، همچنین ← پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۲، «فعل»، ص ۳۵۰-۲۲۵.

در تلفظ – بویژه در تلفظ ادبی – «ی» بگیرند که در عمل حرف فاصله یا میانجی است، ولی در بیشتر موردها نظراً مربوط است به کلمهٔ پیشین؛ با اینهمه «ی» می‌تواند بندرت با سوم شخص مفرد نیز واقع شود.

این فعلها به عنوان «رابط» و «معین» شناخته شده‌اند، و می‌توانند به دنبال اسم، صفت، اسم مفعول به عنوان واحد فعلی[۱]، اسم مفعول به عنوان صفت و اسم، و همچنین به دنبال ضمیرهای منفصل شخصی و پاره‌ای مقوله‌های دستوری دیگر نیز قرار گیرند.

در نوشتن این فعلها در حال کنونی در فارسی هماهنگی وجود ندارد. – وقتی سرنوشت فعلهای مصدر «* استن» را از کهن‌ترین نسخه‌های خطی تا متنهای چاپی و دستنوشتها و نامه‌های کنونی دنبال می‌کنیم، مشاهده می‌شود که جز سوم شخص مفرد، پنج فعل دیگر بیشتر به حرف پیوندپذیر پایانی کلمهٔ پیشین، پیوسته می‌شده است. [گرایشهای نوین را پس از این بررسی خواهیم کرد]. سوم شخص مفرد: «است»، باز در موردهای پیوندپذیری آخرین حرف کلمهٔ پیشین، در گذشته به کلمه‌های کوچکتر می‌پیوسته، و به کلمه‌های بزرگتر نمی‌پیوسته است، یعنی هم پیوسته آمده است و هم جدا. برای نمونه:

اینست، آنست، جهانست، گیتیست، مستقبل است، واضح است.

۱) منظور ما از «واحد فعلی»، ستاك فعلی نیست. – در اینجا توضیحی بایسته می‌نماید: مصدرهای فارسی عمدتاً دارای دو ستاك‌اند: ستاك مضارع، و ستاك ماضی. برای نمونه، رفتن: رو؛ رفت. بنابراین اگر دقیق سخن گوییم نمی‌توان «رفته» در «رفته‌ام» و «رفته بودم»، و «روان» در «روان‌ام» و «روان بودم» را ستاك فعلی محسوب داشت. [البته فرقی نیز میان «اسم مفعول» یا نعت مفعولی یا وجه وصفی مجهول یا وجه وصفی ماضی، و «اسم فاعل» یا نعت فاعلی یا وجه وصفی معلوم یا وجه وصفی مضارع یا صفت بیان حالت، در کار است: «رفته‌ام» و «رفته بودم» در صیغه‌های ماضی نقلی و بعید جا می‌گیرند، حال آنکه «روان‌ام» و «روان بودم» در صیغه‌های فعلی برشناختهٔ فارسی، جایی ندارند.] این بحث ضمناً بدان مربوط می‌شود که ستاك فعلی را چه تعریف کنیم. به نگر ما ستاك فعلی در فارسی واحدی است که بتواند بیمیانجی به ضمیرهای فاعلی پیوسته یا شناسه‌ها چسبانده شود. ساختمان «رفتم» در فارسی نوین [با ساده کردن مطلب] عبارت است از «ستاك فعلی + ضمیر فاعلی پیوسته»؛ حال آنکه در «رفته‌ام»، داریم: «اسم مفعول + ستاك فعلی [در اینجا ∅ (صفر)، چنانکه خواهیم دید] + ضمیر فاعلی پیوسته». – جدا از این بحث، می‌توان در فارسی از «ستاکهایِ نعتی» یا «ستاکهایِ وصفی» سخن گفت (به انگلیسی و فرانسه و آلمانی، به ترتیب participial stems ، thèmes participiaux ، و Partizipialstämme): «ستاك اسم مفعول» مساوی است با «ستاك ماضی» فعلی، که با پسوند «e» به «اسم مفعول» تبدیل می‌شود: «رفت + ه»: «رفته»؛ و «ستاك نعت فاعلی» مساوی است با «ستاك مضارع» فعلی که با پسوندهای «ā» و «ān» و «ande» به صورت «نعت فاعلی» یا «صفت فاعلی» و «اسم فاعل» در می‌آید: «رو + ا»: «روا»، «رو + ان»: «روان»، و «رو + نده»: «رونده».

اما در سدهٔ بیست و ششم پس از کورش بزرگ، گرایشهایی در ایران زمین ملاحظه می گردند که «است» همیشه جدا نوشته شود. البته هنوز در دستنوشتها و نمونه‌های چاپی، چه بسا «است» را به صورت «ست» به حرف پیوندپذیر پیش از خود می‌چسبانند، ولی تقریباً همهٔ کسانی که در پنجاه سال اخیر دربارهٔ رسم خط فارسی مطلب نوشته‌اند، جدا کردن «است» را توصیه کرده‌اند. فقط در اثر یاد شده از عباس زریاب و مجتبی مینوی و دیگران، پس از یك تحلیل کوتاه، با آنکه تلویحاً اساس کار جدا نوشتن «است» عنوان شده، ولی در پاره‌ای موردها سر هم نوشتن «است» توصیه شده یا مجاز دانسته شده است، مانند «باقیست»، «آنست»، «این آن کتابست»، «این کتاب تست»، «خانه‌ایست بزرگ»؛ و چند مثال دیگر.[1]

با اینهمه، ضمن اینکه شکلهای بالا در رسم کنونی کاملاً رایج‌اند [همچنین ← سراسر لغت‌نامهٔ دهخدا]، به عنوان عقیدهٔ ابراز شده، نگر اخیر در اقلیت است.

از سوی دیگر، شاید در دو سه دههٔ گذشته، گروهی بر آن شده‌اند که پنج فعل دیگر را نیز از واژه‌هایی که به حرفهای پیوندپذیر پایان می‌یابند، جدا کنند. این گروه به عنوان کسانی که عقیده‌ای در این باره اظهار کرده‌اند، هنوز در اقلیت‌اند. ولی ما احساس می‌کنیم که فکر جدا کردن دیگر فعلهای «* استن» از فعل «است» جدا نیست. این فکر نیز مانند فکر جدا کردن «است» که نخست در اقلیت بوده و اینك در جریان حاکم شدن است، ممکن است بتدریج پای گیرد و چیره شود.

در این میان وضع به ظاهر آشفته است، ولی ما چنین نمی‌اندیشیم و برآنیم که در وضع کنونی، مانند همیشه، یك سلسله قانونهای فرسخت زبانیك بر جنبشهایی که می‌بینیم تسلط دارند. ـ ولی پیش از پژوهش پایه‌های نظری، می‌پردازیم به نکته‌های عملی.

۱-۱۵-۴ شیوهٔ نوشتن فعلهای «ام»، «ای»، «ایم»، «اید»، «اند» [برای «است» ← ۲-۱۵-۴§]:

۱) پس از صامتهای پیوندپذیر: توصیهٔ کلی ما چنین است: می‌توان پایهٔ کار را بر جدا نوشتن و وارد کردن الف نهاد، ولی در مورد بعضی واژه‌های کوتاه رایج، پیوسته نوشتن، بویژه در اول شخص و دوم شخص مفرد که دشواری زیاد شدن دندانه‌ها نیز در کار نیست، اشکالی ندارد. البته باید دید که ضابطهٔ ما در تشخیص «واژه‌های کوتاه رایج» چیست. ما در اینجا ضابطه‌ای عرضه نمی‌کنیم و میزان ناهماهنگی شکلی را نیز مهم نمی‌دانیم. روشن است که اگر جدا نوشتن این فعلها پای گیرد ـ که به نگر ما خواهد گرفت ـ در آن صورت می‌توان جدا نوشتن را به قاعدهٔ کم استثناتری بدل کرد. در نمونه‌های زیر از هر مثال دو شکل داده شده است. ترتیب اینها بر پایهٔ ترجیح ماست. چنانکه دیده می‌شود واژه‌های کوچك آسانتر می‌چسبند تا واژه‌های بزرگ. همچنین، حرفهای خالص عربی به جدا کردن بیشتر میدان می‌دهند تا حرفهای فارسی. سر انجام،

۱) ص ۶ و ۷.

چنین می‌نماید که جدا ساختن «ای» [فعل دوم شخص مفرد]، مقاومت بیشتری بر می‌انگیزد تا دیگر فعلها؛ و جدا شدن «اید» و «اند» واقعاً خواندن را آسان می‌کند، چه در مورد حرفهای فارسی و چه حرفهای خالص عربی:[1]

خوبم / خوب‌ام	پاکیم / پاک‌ایم
جوانی / جوان‌ای	روشن‌اید / روشنید
	نیک‌اند / نیکند

همچنین:

محتاطام / محتاطم	غواص‌ایم / غواصیم
محفوظی / محفوظ‌ای	مانع‌اید / مانعید
	صالح‌اند / صالحند

۲) پس از صامتهای پیوندناپذیر: در این حال چون کلمهٔ پیش از فعل شکل کامل خود را نگه می‌دارد، به نگرما بهتر است تراداد را رعایت کرد و الف فعلها را ننوشت. ولی در سالهای اخیر شکلهای با الف نیز دیده می‌شوند. در زیر ترتیب دوشکل هر مثال معین، بر پایهٔ ترجیح ماست [ولی ترجیح ما در این مورد چندان قوی نیست!]:

کارگرم / کارگر ام	پیریم / پیر ایم
برزگری / برزگر ای	دلاورید / دلاور اید
	دانشمندند / دانشمند اند

از نظر منطقی نمی‌توان به «کارگر ام»، «برزگر ای» و مانند آنها حمله کرد. دشواری بازشناخت آنها نیز در پایه مسئله‌ای است مربوط به عادت؛ البته می‌توان گفت که وجود الف در آنها نااقتصادی است. بااینهمه، ما این شکل را در متنهای کلاسیک ادبیات فارسی یافته‌ایم. نمونه‌ای از تاریخ بیهقی:[2]

و دانی که خلیفه و همه بزرگانِ حضرت وی چه آنان که از تو بزرگ‌تر اند و چه از تو خردتر اند مرا حرمت دارند،...

نمونهٔ دیگری از مفتاح المعاملات:[3]

پنج مرد اند دیوان‌دار که دیوان هر یک معلوم است:...

به هر سان، اگر فعل با الف نوشته شود، بهتر است در این مورد خاص بین آن و کلمهٔ پیشین «فاصله بجا» قرار گیرد: «نیک‌اند» و «نیک اند»، هر دو در یک نگاه یک

۱) همچنین بسنجید با ←
– بهین دارائی، همان اثر، ص ۹۵–۸۸؛
– عبدالله آریان‌فر، همان اثر، ص ۱۹۹–۱۹۸.

۲) ص ۲۱۸.

۳) محمد بن ایوب طبری، مفتاح‌المعاملات (متن ریاضی از قرن پنجم): بر اساس نسخهٔ منحصر به فرد مورخ ۶۳۲ [هجری ماهی]، به کوشش محمد امین ریاحی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹؛ ص ۹۴.

چیز خوانده خواهند شد، حال آنکه به مفهوم مورد بحث ما، خواندن «کارگر ام» آسانتر است از «کارگرام».

۳) پس از مصوت پیوندپذیر «ـی»: توصیه می‌کنیم که فعلها همواره جدا و با الف نشان داده شوند:

ایرانی‌ام	اجتماعی‌ایم
شیرازی‌ای	کاری‌اید
	فنی‌اند

۴) پس از «ه» بیان حرکت نیز تنها شیوهٔ مرسوم، کاربرد الف و جدا نوشتن است [مقولهٔ دستوری مثالهای زیر در اینجا مورد توجه ما نیست]:

رفته‌ام	گفته‌ایم
تشنه‌ای	شیفته‌اید
	نشسته‌اند

۵) پس از مصوتهای پیوندناپذیر «ـا»، و «ـو» به عنوان مصوت بلند [u:]: در اینجا میانجی «ی» بین مصوتها قرار می‌گیرد، یعنی «آم» تبدیل می‌شود به «یَم»: تبدیل الف به «ی» در همهٔ شخصها:

توانایم	پوياییم
بینایی	داناييد
	برنایند

و نیز:

دانشجویم	دلجوییم [«دلجو هستیم»، نه «دل می‌جوییم».]
نیکخویی	سیه موييد
	ماهرويند

۶) پس از «ـو» به عنوان واکهٔ مرکب [ou]، و به عنوان ضمهٔ ساده [o]: در مورد واکهٔ مرکب بهتر است الف را ننوشت. زیرا واکهٔ مرکب در اینجا مثل همه جا، نظراً به [ov] یا [æv] تبدیل می‌شود؛ ولی نوشتن الف به هیچ روی غلط نیست. در زیر، ترتیب شکلهای ممکن هر مثال بر پایهٔ ترجیح ماست:

رهروم / رهرو ام؛	رهرویم / رهرو ایم؛
رهروی / رهرو ای؛	در گروید / در گرو اید؛
	پرتوند / پرتو اند

پس از ضمهٔ سادهٔ ته‌ـآوایی ـ که در فارسی کمیاب است ـ نوشتن الف منطقی‌تر خواهد بود:

ایشان از دوستان تو اند.

من از دوستداران این تابلو ام؛ و بدینسان.

۲-۱۵-۴ است. «است» بهتر است در همهٔ موردها جدا و با الف نوشته شود، جز پس از مصوتهای بلند «ـا» و «ـو» [u:] که الف را معمولاً حذف می‌کنند. برای نمونه:

جهان است، خواستار است، زیبایی است، توانسته است، پرتو است، رادیو است، مال تو است.

ولی:

غوغاست، نیکوست.

املای اخیر بر پایهٔ اصل همخوانی نوشتار و گفتار قرار دارد، زیرا در γowγāst و nīkūst، واحد ast به صورت «st-» در می‌آید. ما خود در این کتاب چنین نوشته‌ایم، ولی آوردن الف را غلط نمی‌دانیم. به نگرما نوشتن الف بر پایهٔ روشنی مورفولوژیك، درست خواهد بود. ـ در حقیقت اگر بخواهیم اصل همخوانی نوشتار و گفتار را به طور منظم رعایت کنیم، دفاعی از «باقی است» موجود نیست. زیرا در اینجا نیز تلفظ واقعی، bāqīst است، نه bāqī ast . ولی نکتهٔ دیگری در اینجا هست که به سود شکل «باقی است» عمل می‌کند؛ و آن این است که در «غوغاست» کلمهٔ اصلی یعنی «غوغا» به صورت کامل وجود دارد و خواندن دچار اشکال نمی‌شود. اما در «باقیست» شکل اصلی «باقی» تا اندازه‌ای قربانی شده است. همچنین، تعمیم شکل «باقیست» گاه ممکن است باعث آشفتگی شود:[1]

جدا: جانی است. پیوسته: جانیست: { جانی است. / محل نیست. }

☐ پرتو و است. نوشتن «پرتو» و «است» به صورت «پرتو است»، به فرض صامت بودن «و» در این مورد، همخوان است با «نوذر است» یا «سرکش است» یا «دیگر است». روشن است که «پرتو است» (و مانندهای آن) گاه به صورت / partowst / (فونتیك: [pærtoust] و [pærto:st] یا [pærtɔ:st]) تلفظ می‌گردد. در این حال نیز نوشتن الف، در پایه با نوشتن الف پس از «رادیو» و «تو» ـ و «باقی»! ـ فرقی ندارد.

☐ پاره‌ای ویژگیها. در ترجمهٔ فارسی کتاب چنین گفت زرتشت به یك ویژگی بر می‌خوریم. در این کتاب «است» پس از مصوت بلند «ـی» معمولاً به شکل «ست» چاپ شده است.[2] برای نمونه:

بزرگمردی‌ست، دیری‌ست، خدا یکی‌ست.

همچنین در کتاب پهلوان پهلوانان، پس از صامتهای پیوندپذیر، «است» به صورت «ست» آمده است:[3]

۱) این مثال جالب از بهمنیار است؛ همان اثر، ص ۱۶۳. ۲) نوشتهٔ فریدریش ویلهلم نیچه، ترجمهٔ داریوش آشوری، انتشارات نیل، [تهران]، ۱۳۵۲ (متن کامل)؛ سراسر اثر.
۳) کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تهران، ۱۳۴۹؛ سراسر اثر.

سیستان‌ست، جوان‌ست.

بر روی هم ما این شیوه‌ها را توصیه نمی‌کنیم. از نظر خط فارسی، «یکیست» و «جوانست» منطق بیشتری دارند از «یکی‌ست» و «جوان‌ست»؛ و «یکی است» و «جوان است» روشنترند از «یکیست» و «جوانست». ـ در رابطه با «یکی‌ست» باید افزود که نمی‌توان آن را آناگویانه [مماثلتاً] با «غوغاست» و «نیکوست» سنجید، زیرا الف و واو از حرفهای پیوندناپذیرند، و «ی» حرفی است پیوندپذیر.

۳-۱۵-۴ بررسی نظری. در فارسی نکته‌هایی دربارهٔ وضع فعلهای «* استن» وجود دارند که در نخستین نگاه شگفت‌اند. ما در اینجا باز نمودی را دربارهٔ تحول و دگردیسی یا ترادیسی ریشهٔ این فعلها و همیوغیدن [صرف] ستاکهای آنها از ایرانی باستان تا امروز، پیش می‌نهیم. ضمن اینکه مرحله‌ها و گوشه‌ها و «تکه»های این بازنمود تاریخی در هر کتاب مرجعی دیده می‌شوند، آن را به صورت پیوسته فعلاً تاکنون در جایی ندیده‌ایم. احساس ما دربارهٔ درستی این بازنمود بدان حد هست که بر روی کاغذش آوریم؛ ولی همهنگام چنین باور داریم که حتا اگر در قسمتهایی نادرست باشد، یا در نتیجه‌گیری به راه خطا رفته باشد، ولی بتواند پژوهشی را بر انگیزد و به تکوین و طرح نظریه‌های صحیحتری بیانجامد، کار خود را انجام داده است. ـ به هر سان، در آنچه می‌آید کوشیده‌ایم تا در مورد بوده‌ها یا حقیقتهای جداگانه، دچار اشتباه نشویم.

۱) مشاهده‌ها:

مصدر «* استن» طبعاً «هستن»، «بودن»، «باشیدن»، و حتا «* بویدن» (*bovīdan) را به ذهن می‌آورد.

در شکلهای همیوغی [صرفی] این مصدرها، در فارسی و در بیشتر زبانهای هندو-اروپایی، ناهماهنگیهایی دیده می‌شوند. یکی از پایه‌های این ناهماهنگیها این است که این فعلها دست کم از دو ریشهٔ دیگرسان هندواروپایی مشتق شده‌اند: «* استن» از ریشهٔ √ah ایرانی نخستین، به معنای «بودن» کنونی ما؛ و «بودن» و «باشیدن» و «* بویدن» از √bav یا √bu ایرانی نخستین، به معنای «شدن».[1] «هستن» به احتمال قوی از همان ریشهٔ √ah است، یا طبق یك نگر، فعل «هستم» ممکن است از ریشهٔ √stā

---

۱) در اثر زیر شکلهای آریایی -bᶜu̯ و -bᶜáu̯a [بودن] و -bᶜūšiá [باشیدن] به معنای «شدن» وارد گشته‌اند:

Bartholomae, *GrIrPh* I, 1, S. 68, 69, 77.

فونم bᶜ به صورت bh [و احیاناً bʰ] نیز نوشته می‌شود؛ بسنجید با حرفهای دمی یا «ه»دار (آسپیرهٔ) سنسکریت. شکل ریشه‌ای √bu از همان اثر است:

Salemann, *GrIrPh* I, 1, S. 301.

←

به‌معنای «ایستادن» باشد. ـ جدا از امکان دیگرسانی مصدر «* استن» و فعل «هستم»، این دوریشگی عیناً در انگلیسی و آلمانی و فرانسه و لاتین نیز منعکس است. خوانندگان می‌توانند به ویر خود یا به کتابهای لغت و دستور رجوع کنند.

پیش از هر چیز باید گفت که مصدر «* استن» در حقیقت یك مصدر فرضی است که به مفهوم اسمی شده‌ای که مثلاً «شنیدن» و «دیدن» می‌توانند در فارسی بکار روند [شنیدن کی بود مانند دیدن، و مانند آن]، در فارسی نیامده است. «* استن» در لغت‌نامهٔ دهخدا دیده نمی‌شود، و «هستن» نیز در دهخدا فقط ۹ میلیمتر از طول یك ستون را به خود اختصاص داده است: «هستن. [هَ تَ] (مص). وجود داشتن و زیستن (ناظم‌الاطباء).» در دهخدا «هستیدن» نیز واردشده که تردید داریم واژه‌ای واقعی باشد، ولی در رابطه با بررسی کنونی ما جالب است.

همچنین، یك ناهنجاری در مورد مصدرهای «* استن» و «هستن» وجود دارد و آن این است که در فارسی، هرگاه «ن» مصدری را از مصدر حذف کنیم ـ یا اگر مصدر را به خط لاتین بنویسیم، با حذف «-an» ـ در مصدرهای معروف به «بیقاعده»، یا سترگ[1] [«قوی»]، ستاك ماضی یا سوم شخص مفرد ماضی خواهیم داشت؛ یا در مصدرهای قیاسی، یا رام[2]، واحدی حاصل‌خواهد شد که همهنگام، دوم شخص جمع مضارع، و ستاك ماضی یا سوم شخص مفرد ماضی خواهد بود. برای نمونه:

در مصدرهای بیقاعده یا سترگ:

gaštan — an = gašt ستاك ماضی = سوم شخص مفرد ماضی

در مصدرهای قیاسی یا رام:

rasīdan — an = rasīd دوم شخص جمع مضارع یا

ستاك ماضی = سوم شخص مفرد ماضی

خوانندگان می‌توانند این نکته را در همهٔ مصدرهای فارسی آزمایش کنند و به استثنایی بر نخواهند خورد جز در مورد «* استن» و «هستن» که حذف «ن» یا «-an»

←

ریشهٔ √bu و √ah و √stā در هندواروپایی نخستین به ترتیب *bheu- و *es- و *stā- [یا *st(h)ā-] است. برای بررسی این ریشه‌ها ← دو مرجع اصلی زیر:

– Alois Walde, *Vergleichendes Wörterbuch der indogermanischen Sprachen*, herausg. u. bearbeitet von Julius Pokorny, 3 Bde., Walter de Gruyter, Berlin und Leipzig, 1933; unveränderter photomechanischer Nachdruck, 1973.

– Julius Pokorny, *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, 2 Bde., Francke Verlag, Bern und München, 1956.

۱) و ۲) دربارهٔ اصطلاحهای سترگ و رام پس از این در (۶) توضیح داده خواهد شد.

ستاك مضارع به جای می گذارد.[۱] توجه کنید:

* astan — an = ast hastan — an = hast	مضارع

ستاكِ «است» که اکنون فقط یك هميوغش [صرف] دارد (سوم شخص مفرد مضارع، بدونِ ضمیر فاعلی یا شناسهٔ «ad-») در آغاز ادبیات دری در هر شش شخص هميوغيده می‌شده است: استم، استی، است، استیم، استید، استند. پنج شخص از فعلهای اخیر، بتدریج کاربرد خود را از دست داده‌اند و فقط به عنوان شکلهای کهنه [آرکاییك] وجود دارند. با اینهمه، «است» در ترکیب با «کی-» و «چی-» و «نی-»، هم اکنون نیز در هر شش شخص هميوغيده می‌شود؛ به قسمی که مصدرهای فرضی «* کیستن» و «* چیستن» و «* نیستن»، واقعی‌ترند از مصدر فرضی «* استن». در عین حال در فارسی در پنج شخص دیگر، فعلهای اسرار آمیزی وجود دارند که به «* استن» نسبت داده می‌شوند، چنانکه در ۰-۱۵-۴ § آوردیم. در زیر هر شش شخص را به خط لاتین برمی نویسیم:

am	īm
ī	īd
ast	and

بسنجید با هميوغش «رفتن»، از ستاك مضارع «رو»:

mī-rav-am	mī-rav-īm
rav-ī	rav-īd
rav-ad	rav-and

در اینجا می‌توان فکر کرد که فعلهای مصدر «* استن» بسادگی همان ضمیرهای فاعلی یا شناسه‌هایند، یا بعکس؛ و فقط در سوم شخص مفرد یك نابهنجاری وجود دارد، یعنی ast در برابر ad-. در مورد اخیر می‌توان چنین برآورد که یا ast و ad از دو ریشهٔ دیگرسان‌اند، و یا در اصل از یك ریشه؛ نکته‌ای که حقیقت آن می‌تواند در استنباط ظاهری بالا بی‌تأثیر انگاشته شود.

در حقیقت داستان به این سادگیها نیست و ما با پیچیدگیهای دشوارتر و دگردیسیهای مورفولوژیك باریکتری روبرو هستیم. ـ یك ملاحظهٔ استقرایی دیگر: مصدر «هستن»: این مصدر مانند «* استن» ستاك و هميوغش ماضی ندارد. ستاك

۱) ما در اینجا فقط به یك مشاهده پرداخته‌ایم، نه به اینکه نشانهٔ مصدر در فارسی چیست. این پرسش بتفصیل پژوهیده شده است؛ برای نمونه ← پرویز ناتل خانلری، دستور زبان فارسی، «پسوند مصدر (بحثی از نظر تحول تاریخی زبان)»، ص. ۲۹۰-۲۷۱، بویژه ص ۲۸۴-۲۸۳. همچنین ←
Salemann, *GrIrPh* I, 1, S. 308;
Paul Horn, *GrIrPh* I, 2, S. 146-148.

مضارع در اینجا «هست» است که در شش شخص همیوغیده می‌شود:

hast-am	hast-īm
hast-ī	hast-īd
hast-ø	hast-and

بسنجید با همیوغش «رفتن»، از ستاك ماضی «رفت»:

raft-am	raft-īm
raft-ī	raft-īd
raft-ø	raft-and

چنانکه دیده می‌شود، «هستن» مضارع، در حقیقت به شیوهٔ فعلهای ماضی همیوغیده می‌گردد و عین این جریان در مورد همیوغیدن کامل «* استن» در دورانهای پیش نیز وجود دارد.

تاکنون، دو پرسش در برابر ما قرار دارند:

رابطهٔ «است» با پنج شخص دیگری که به «* استن» نسبت داده می‌شوند، چیست؟ دیگر اینکه آیا «است» و «هست» شکلهای نابهنجار نیستند؟ [اگر سوم شخص مفرد مضارع «* استد» و «* هستد» می‌بود، و مصدرهای قیاسی، «* استیدن» و «هستیدن»، شاید ما سرراستانه متوجه نابهنجاری نمی‌شدیم.] برای توجیه این نابهنجاریها باید گذشتهٔ دورتر را پژوهید. - ولی پیش از این کار اشاره می‌کنیم که پژوهش مصدرهای «بودن» و «باشیدن»، و مصدر فرضی «* بویدن»، و ستاکهای منفرد آن، بیرون از جستار کنونی ماست.

۲) بررسی تاریخی فعلهای «* استن»

چنانکه گفتیم، «* استن» از ریشه $\sqrt{}$ah ایرانی نخستین [به همین شکل دراوستایی و پارسی باستان] - $\sqrt{}$ás آریایی - می‌آید. همیوغش $\sqrt{}$ah در ایرانی باستان، ریشه‌ای است، نه ستاکی؛ و طبق طرح ásti سنسکریت صورت می‌گیرد. - در صفحهٔ روبرو و صفحهٔ ۱۴۸ شکلهای تاریخی ضمیرهای فاعلی و این فعلها را با هم می‌سنجیم.

دربارهٔ ترادیسی ضمیرهای فاعلی ایرانی باستان به ضمیرهای فاعلی پارسی نوین، باید گفت که مصوتهای ته‌ـآوایی ستاکیِ فعلیِ ایرانی باستان، یعنی -a- و -aya- [و در موردهایی -ā- ی التزامی]، بتدریج با ضمیرهای فاعلی ایرانی باستان به حالت مزجی در آمده‌اند و به تشکیل ضمیرهای فاعلی پارسی میانه انجامیده‌اند. گذر از پارسی میانه به پارسی نوین، در مورد ضمیرهای فاعلی در همیوغیدن فعلهای مضارع، نکتهٔ خاصی را مطرح نمی‌سازد، چنانکه آشکار است.[1]

۱) همچنین ← اشارهٔ جالب پاؤل هورن، و بازنمود نگرهای دارمستتر (Darmesteter) و آندره‌آس (Andreas) دربارهٔ منشأ تاریخی ضمیرهای فاعلی پارسی نوین، در، *GrIrPh* I, 2, S. 143.

ضمیرهای فاعلی یا شناسه‌های سه شخص مفرد و سه شخص جمع:[1]

	پارسی نوین	ایرانی / پارسی میانه: پازند*	ایرانی / پارسی میانه: پهلوی	پارسی باستان	اوستایی
مفرد I.	-am	-am, -ōm, -um, -əm	-am, -om, -ēm	-miy	-mi
II.	-ē/-ī	-aē	-ē(h)	-hy	-hi, -ši
III.	-aδ/-ad [فقط برای مضارع]	-əd̰, -ēd̰ [→]	-aδ, -ēδ** [→]	-tiy	-ti
جمع I.	-ēm / -īm	-əm	-ēm	-mahy	-mahi
II.	-ēδ / -īd	-əd̰	-ēδ**	-ta	-θa, -θā -tā
III.	-and	-ənd̰, -ind̰	-and, -ēnd	-ⁿtiy	-n̥ti

۱) در متن، ضمیرهای فاعلی پیوستهٔ اولیهٔ اوستایی و پارسی‌باستان، برای فعلهایی که همیوغش ریشه‌ای و ناستاکی دارند، ـ مثلاً ریشهٔ فعلی قوی یا سترگ $\sqrt{}$ah ـ داده شده‌اند. ضمناً مطلبها را ساده کرده‌ایم (و از جمله، در زبانهای باستانی وارد تثنیه نشده‌ایم، و در ایرانی میانه شناسه‌های گروههای a- و aya- را از هم جدا نساخته‌ایم). برای ضمیرهای فاعلی، و همیوغیدن $\sqrt{}$ah در ایرانی باستان. و h- درایرانی میانه، همچنین←

— A. V. Williams Jackson, *op. cit.*, §§ 448, 530-531;
— Bartholomae, *GrIrPh* I, 1, S. 57-66, 201-202;
— Salemann, *GrIrPh* I, 1, S. 312-313;
— Roland G. Kent, *op. cit.*, pp. 70–71, 74–76, 174;
— W. B. Henning, *Das Verbum*, S. 167, 237-238;
— A. Ghilain, *op. cit.*, pp. 46, 107, 113-114, 124.
— Henrik Samuel Nyberg, *A Manual of Pahlavi*, I, Otto Harrassowitz, Wiesbaden, 1964; pp. 175, 176-179;
ـ و. س. راستارگویوا، همان اثر، ص ۱۳۰ و ۱۳۶ـ۱۳۴.

*) پیش از این دربارهٔ پازند توضیح داده‌ایم. خوانندگان توجه دارند که پازند گونه‌ای کوشش نوشتاری نیمه‌کاره است، نه یك مرحلهٔ زبانی. وارد کردن شکلهای پازند در اینجا تنها بخاطر دادن آگاهی بیشتر صورت گرفته است. توجه کنید که d̰ شکل دیگری است برای نوشتن همان حرف اوستایی ، قلم گلدنر ، که معمولاً با t̰ نمایانده می‌شود.

**) δ به جای t یا d، برابر است با خواندن زالمان، یونکر، هنینگ (*Das Verbum*, *passim*). ضمناً این شیوهٔ خواندن، بین پارسی میانه و مرحله‌های نخستین فارسی دری نوین، پیوستگی آوایی بر قرار می‌کند. همچنین ← ۲ـ۱ـ۲ §.

با اینهمه در مورد فعلهای ماضی توضیحی در اینجا لازم است. چنانکه مـی‌دانیم، در همیوغیدن مصدرهای فارسی، در سوم شخص مفرد ماضی، ضمیر فاعلی وجود ندارد. حذف «پسوند» سوم شخص مفرد، بـه پارسی میانه مـربوط می‌شود.ـ در این زمینه پـاؤل هـورن پسوندهای صیغهٔ ماضی [نه مضارع]، یعنی am-، ī-، ∅ (صفر)، īm-، īd-، and- را شکلهای فعل «* استن» می‌داند [که ضمیرهای فاعلی مضارع را در خود دارند]. بر پایهٔ مجموع مطلبهایی که در این جستار آمده‌اند و خواهند آمد، برنهادهٔ اصلی پاؤل هورن، از نظر مورفولوژیك، درك‌پذیر است. ولی ما وارد بحث ماضی نمی‌شویم، زیرا بررسی خاستگاه صیغهٔ ماضی، و ماضی نقلی و بعید فارسی نوین و ساختمان آنها، در اینجا سرراستانه مـربوط بـه بررسی ما نیست؛[1] [ولی همچنین ← (۶).]

همیوغش ah- در اوستایی و پارسی باستان، «* هستن» در پارسی میانه، و «* استن» در پارسی نوین، به ترتیب در سه شخص مفرد و سه شخص جمع (در صیغهٔ مضارع، وجه اخباری):

	اوستایی	پارسی باستان	پارسی میانه: پهلوی	پارسی میانه: پازند	پارسی نوین
مفرد	I. ahmi	a^{h}miy	ham, hom, hēm	hŏ̄m, hum, həm, hēm	am
	II. ahi	ahy	hē(h)	haē	ē/ī
	III. asti, astī̆	astiy	1) hat* haδ*, 2) hast, ast	ast, hast	ast, hast
جمع	I. mahi	a^{h}mahy	hēm, hōm?	hēm, hom?	ēm/īm
	II. stā	*sta	hēt, hēδ	həḏ	ēδ/īd
	III. hənti	ha^{n}tiy	hand, hēnd	hənḏ	and

1) Cf. *GrIrPh*. I, 2, S. 148; – Salemann, *GrIrPh* I, 1, S. 134.

*) مهرداد بهار این واحد را had می‌خواند؛ ← واژه‌نامهٔ بندهش، ص ۷۸.

در آنجا هزوارش اصلی ḤWH' = [هزوارش] داده می‌شود که با حرف [حرف] (پسوند سوم شخص مفرد) تلفیق گشته و به صورت [هزوارش] ضبط شده است. همین هزوارش با «ی» اضافی هم ضبط شده، [هزوارش] ، که hēd خوانده شده است.

نوبری واژهٔ بالا را هم در پهلوی کتابی و هم در پازند، hat می‌دهد، و hat و hāt ←

۳) برشناخت «* هیدن» یا «* هیذن» یا «* هیتن» در ایرانی میانه، - و «* ایدن» در پارسی نوین

چنانکه دیده می‌شود، پارسی میانه در سنجش با ایرانی باستان، در جهت شکلهای قیاسی و منظم گام برداشته است؛ به این ترتیب که ریشهٔ قوی یا «سترگ» √ah را به ستاك ضعیف یا «رام» -h مبدل ساخته و به سان منظم بر سر ضمیرهای فاعلی در آورده است. این نکته را زالمان و هنینگ نیز بیان داشته‌اند.[1] اضافه می کنیم که اهل فن بدین رای‌اند که -h پارسی میانه سرراستانه و قیاساً از همیوغش √ah در سوم شخص جمع مضارع اخباری ایرانی باستان: $ha^{n}tiy$ پارسی باستان: *hənti* اوستایی، گرفته شده است. - فقط دو مشکل در کار است، یکی وجود ast و دیگری hast، که مستقلانه در (۴) بررسی خواهیم کرد.

در زیر ast و hast پارسی میانه را کنار می گذاریم و بقیهٔ فعلهای پارسی میانه را یك بار دیگر بر می‌نویسیم:

ham	hēm
hē(h)	hēt, hēδ
hat, baδ	hand, hēnd

پس از h، به قیاس فارسی نوین (تلفظ امروزین):

ham	hīm
hī	hīd
had	hand

ملاحظه می‌شود که مصدر پهلوی در اینجا [در مضارع] «هستن» نیست، بلکه * هیدن است (hītan *، hīδan *). حال اگر h را حذف کنیم، به فارسی کنونی خواهیم رسید:

am	īm
ī	īd
ad	and

جدا از سوم شخص، باید گفت که در فارسی «* استن»، در مضارع، در پنج شخص به صورت «* ایدن» همیوغیده می‌شود. ولی īdan- پسوند مصدری قیاسی است. پس ریشهٔ فعلی از h به ∅ (صفر) ترادیسیده و سبب گشته است که فعلهای مصدر «* استن»،

→ (۱۶۳-۱۶۲) پهلوی و hat و hād پازند را در مقولهٔ وجه التزامی وارد مـی‌کند، نه در وجه اخباری؛ ← همان اثر، ج ۱، ص ۱۷۵.

---

1) Cf. Salemann: "√*ah*, welche sich in einen Stamm *h*- verflüchtigt hat, an den die Endungen antreten;..." Ebenda, S. 313.

همچنین ← مطلب نقل شده از هنینگ، در (۴)، (الف)، پانوشت، ص ۱۵۴.

یا دقیقتر «* ایدن»، در پنج شخص به ظاهر عیناً با ضمیرهای فاعلی یا شناسه‌ها یکی شوند.

ولی [جدا از ریشهٔ «است» که پس از این خواهیم دید] دربارهٔ ad چه می‌توانیم گفت که در فارسی کتابی، به معنای «است»، وجود ندارد؟ در زبان مردمان، «خوب است» به شکل «خوبه» بکار می‌رود. مورفم آزاد، یا «مونم» e پس از «خوب»، به احتمال نزدیك به یقین، به هیچ روی شکل «فاسد شدهٔ» است نیست، بلکه دنبالهٔ haδ پارسی میانه است. موضوع این است که ترادیسی واژه‌ها و مورفمها و فونمها، همواره تابع قانونهایی است معین، نه تابع هرج و مرج. ما برای ترادیسی «ast → e» قرینه‌ای در دست نداریم. واژه‌های زیر که در شمار واژه‌های بسیار رایج‌اند همه از پارسی میانه تا کنون استوار مانده‌اند، فقط t اینها ممکن است گاه در زبان عامیانه حذف شود:

«بست»، «پست»، «جَست»، «خست»، «دست»، «رَست»، «شست: شصت» [عدد]، «مست»، «هست». ولی ترادیسی haδ به e از نگرگاه سیر تکاملی فونولوژیك ایرانی باختری، کاملاً طبیعی است: haδ بآسانی به aδ * تبدیل شده، و با حذف صامت آخر: δ که فونمی است ضعیف، به a ترادیسیده [تلفظی که هنوز در بسیاری روستاها و بعضی شهرهای ایران‌زمین شنیده می‌شود]، و سپس با حرکت چند سده‌ای زبان رسمی از آلفاسیسم (ـَ‌گویی) ته‌آوایی به اتاسیسم (ـِ گویی) ته‌آوایی، به e مبدل گشته است.[1] توجه کنید:

xūb am	xūb īm
xūb ī	xūb īd, ~ īn
xūb e	xūb and, ~ an

بسنجید با ضمیرهای فاعلی در زبان عامیانه:

mī-bar-am	mī-bar-īm
bar-ī	bar-īd, ~ -īn
bar-e	bar-and, ~ -an

بر پایهٔ داده‌ها، شکل قیاسی کتابی «خوبه»، «خوب است» نیست، بلکه «* خوبد» است. ملاحظه می‌شود که در زبان عامیانه در نظم مورفولوژیك تناقضی وجود ندارد.[2]

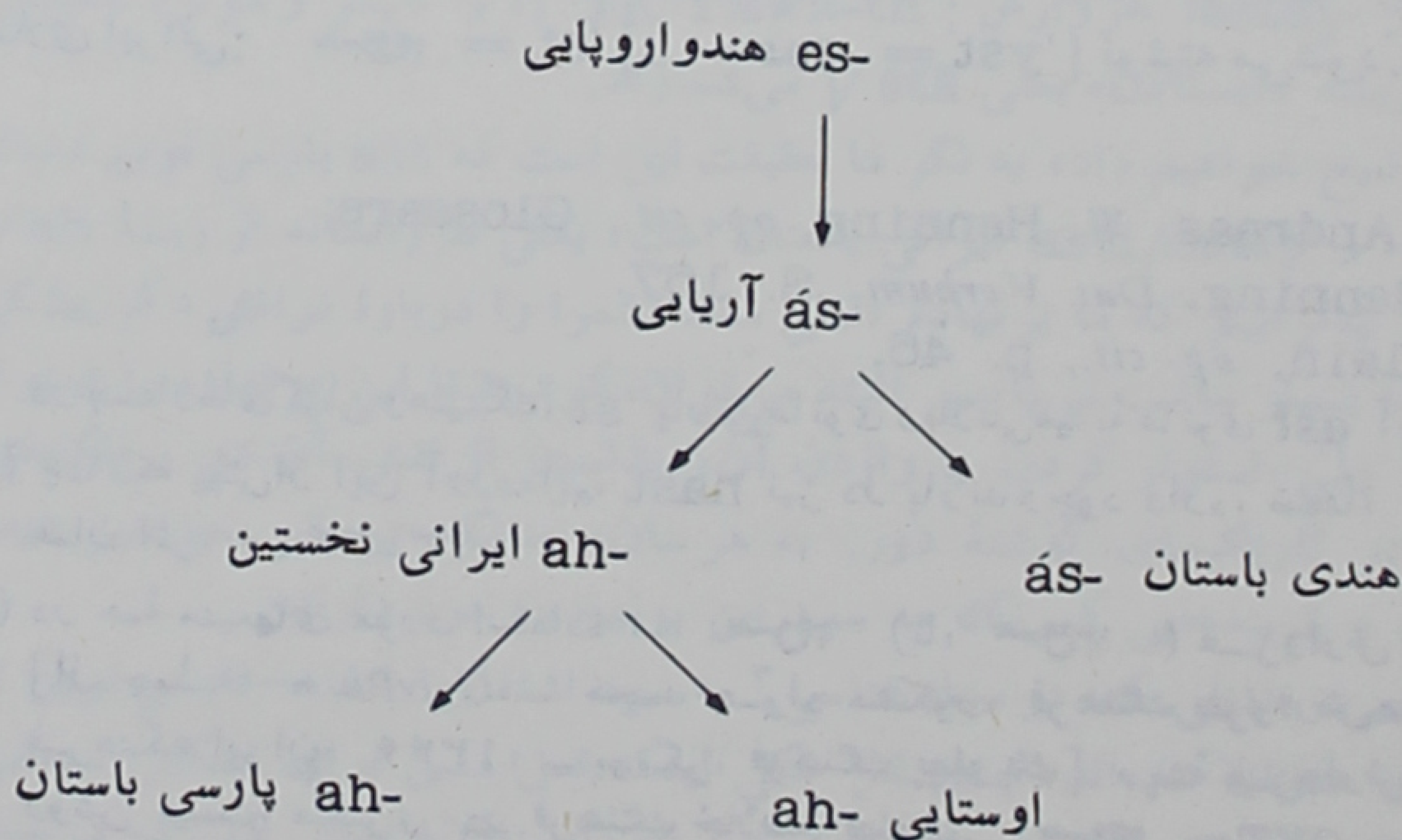
۱) اصطلاح etacism در اصل به معنای آن است که اتای یونانی (η) مانند e یا ē تلفظ شود، و نه مثل یونانی امروزین، ι=i. مؤلف این واژه را در اینجا به مفهوم برتری آوای ـِ [e] بکار می‌برد. برای نمونه می‌توان گفت که «اتاسیسم» یکی از جنبه‌های آوایی مشخص لهجهٔ اصفهانی است. ــ اصطلاح alphacism * را مؤلف به قیاس واژه‌های واقعی «اتاسیسم» و «یوتاسیسم» و «لامبداسیسم» و «روتاسیسم»، به معنای برتری یا زیادی آواهای a و ā [مثلاً در آریایی] برساخته است.

۲) با اینهمه باید توجه داشت که «است» نیز در زبان عامیانه به صورت کوتاه شدهٔ «s» کاربرد دارد. شیوهٔ کاربرد «e» و «s» در زبان عامیانه چنین است، ←

در پایان جستار «* هیدن / * ایدن» باید افزود که ستاك -h پهلوی در فارسی دری دیده شده است. در تفسیر نسفی[1] به فعلهای هیم، هیی، هییت، هیند بر می‌خوریم. در لغت‌نامهٔ دهخدا، «هیم، هییَ، هیند» صورتها و تلفظهایی محلی از «هستم، هستی، هستند» اعلام گشته‌اند و شاهدهایی نیز از سوزنی و مولوی برای آنها آورده شده‌اند.

۴) «است» و «هست»

نخست باید بگوییم که در همسنجش شکلهای فعلی داده شده در صفحه‌های پیش، نکتهٔ جالبی به چشم می‌خورد و آن اینکه در سوم شخص مفرد اوستایی و پارسی باستان، اگر ضمیرهای فاعلی -ti و -tiy را به ترتیب از asti و astiy حذف کنیم، باقی می‌ماند -as. اما این ریشه در اوستایی و پارسی باستان و ایرانی نخستین، $\sqrt{}$ah است نه $\sqrt{}$as. توجه کنید به نمودار ساده شدهٔ زیر:



بنابراین در asti و astiy، فونم s هندواروپایی در اینجا (مانند چند مورد دیگر $\sqrt{}$ah) در ایرانی به h تبدیل نشده است. ـ بسنجید با ásti سنسکریت، esti = ἐστί یونانی، *est* لاتین و فرانسه، esti لیتوانی، ist آلمانی، is انگلیسی [که -t فاعلی آن در مرحله‌های پیشتر حذف شده است]، ⁱest' = есть روسی، و

→ همیشه پس از صامتها و مصوتهای ī و ū، و گاه پس از مصوت o و واکهٔ مرکب ow، معادل «است» به صورت e می‌آید، قشنگه، اصفهانیه، دانشجوئه، مال توئه، گروئه. همیشه پس از مصوت ā و e (که به a تبدیل می‌شود)، و گاه پس از o و ow، خود «است» به صورت «s» خلاصه می‌شود و بکار می‌رود، اینجاس، تو خونس، مال تس، گروس.

۱) از، ابوحفص نجم‌الدین عمر نسفی، ج ۱، به تصحیح عزیزالله جوینی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.

بدینسان. [در اوستایی فزون بر چند فعل دیگر مشتق از $\sqrt{}$ah که با s یا z می‌آیند، دو مصدر stōi و stē (= * استن) نیز وجـود دارند.] امـا در سوم شخص مفرد، در وجه التزامی، باز «h» ایرانی به جای «s» آریایی قرار می‌گیرد: اوستایی و پارسی باستان، به ترتیب aŋhaitī و aŋhāiti، و ahatiy: «باشد»، «بودا»، «بـاد». (بسنجید بـا همین معنا از ریشهٔ $\sqrt{}$bu در پارسی باستان و اوستـایی: bavātiy، و bavaiti.)

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که ast و hast پارسی میانه و پارسی نوین چیستند، آیا دنبالهٔ astiy / asti ایرانی باستان‌اند، یا چیزهای دیگر. ـ اشاره می‌کنیم که در پارسی میانهٔ مـانوی و پارتی مانوی، ast را به صورت [خط مانوی] = 'st می‌نویسند.[1] ast در پازند [به خط اوستایی] [خط اوستایی] = ast نوشته می‌شود.[2] در پهلوی کتابی ast و hast گاه با «هزوارش» [خط پهلوی] = 'YT? می‌آید،[3] و گاه با املای ایرانی: [خط پهلوی] = 'st [و [خط پهلوی] = 'yst] نوشته می‌شود. ما به شکلهای

1) Cf. F. C. Andreas, W. Henning, *op. cit.*, Glossare;
 — W. B. Henning, *Das Verbum*, S. 167.
 — A. Ghilain, *op. cit.*, p. 46.

درجستارهای گیلن وهنینگ، 'st پارتی مانوی وپارسی‌میانهٔ مانوی **ast** آوانویسی شده‌است.

۲) چنانکه پیش‌از این آورده‌ایم، hast نیز در پازند وجود دارد، ضمناً؛ ← احمد تفضلی، همان اثر، ص ۲۴ـ۲۳.

۳) در همهٔ منبعهای مورد استفادهٔ ما، [خط پهلوی] (یا: [خط پهلوی]) هـزوارش دانسته شده است، [از جملـه ← *GrIrPh*؛ ـ محمد جـواد مشکور، **فرهنگ هزوارش‌های پهلوی**، بنیاد فـرهنگ ایران، ۱۳۴۶؛ ـ یونکر، فرهنگ پهلویك]. ریشهٔ هـزوارش [خط پهلوی] بر ما روشن نیست. مکنزی در فرهنگ خلاصهٔ پهلوی، [خط پهلوی] =YT?، حرفنوشت خود او: AYT، را از 'yty آرامی مشتق می‌داند. آیا ممکن است این [خط پهلوی] با הָיָה = HāYāH عبری به معنای «بودن» و «* استن» پیوند داشته باشد؟

در اینجا نکتهٔ جالبی درخور یاد کـردن است، ژیلبرلازار در بحث فعل «بـودن» و سوم شخص مفرد مضارع آن، بـه وجود «ـایـد» و «ـید» در **طبقات انصاری** و مطالعهٔ ایوانف اشاره می‌کند و آن را شکلی «اسرارآمیز» می‌خواند کـه در جای دیگری دیده نشده است. لازار توجیهی برای «اید» و «ید» عرضه نمی‌کند و فقط می‌گوید که در بخشی از مـوردهای داده شده بوسیلهٔ ایوانف «ـاید» و «ـید» معادل است بـا شکل التزامـی ēδ [برای سوم شخص مفرد]. ولی خانلری «ایذ» و «اید» را در اثر مورد بحث، بسادگی به معنای «است» گـرفته است (**تاریخ زبان فارسی**، ج ۲، ص ۱۱۲). اینك به عنوان توجیه، می‌توان چنین اندیشید که هزوارش پهلوی در این مورد به فارسی حرفنویسی شده است، کـه شگفت خواهد بود. یا مـی‌توان فرضاً چنین بر آورد که [خط پهلوی] = YT? پهلـوی، «هـزوارش» نیست بلکه ایرانـی است و شکل دیگـری است از [* YD? =] haδ؛ که در زبان عامیانه به a و e تبدیل یافته است. معادل فرضی کتابی، چنانکه پیش

←

ایرانی پهلوی برای «است» و «هست» باز خواهیم گشت. در برابر، چنانکه دیدیم، ریشه یا ستاك -h در همیوغیدن مصدر hīδan * با هزوارش ḤWH' = ... نمایانده می‌شود.[1]

بعضی زبانشناسان، از جمله پاوُل هورن و بارتولومه و زالمان، و نیز همچنین مکنزی، ast و hast [و hastam،...] را در اصل یکی می‌دانند، و بعضی دیگر، از جمله شادروان ملك‌الشعرا بهار و گایگر و مولر، بر آن‌اند که «است» و «هست» (بهار) یا «است» و «هستم» (گایگر و مولر) از ریشهٔ واحدی نیستند. منتها نگرهای دانشمندان اخیر معکوس یکدیگرند: ملك‌الشعرا بهار «است» را تکامل «ایستاذن» (ēstāδan) پهلوی می‌داند [قرائت خود او: «استاتن»؛ زالمان و هنینگ: «ایستاذن» = ēstāδan؛ بارتولومه و فره‌وشی و یونکر و نوبرگ: ēstātan؛ مهرداد بهار و تفضلی و مکنزی: ēstādan؛ پازند: -ēstāt؛ هزوارش: 'YKʿYMWN-tn'[2]]، و گایگر و مولر، «هستم» را نتیجهٔ تکامل ریشهٔ «ایستادن» یعنی √stā می‌شمارند.

چنانکه توضیح خواهیم داد، به نگر ما حقیقت این است که ast پارسی نوین دنبالهٔ ast ایرانی میانه، و asti/astiy ایرانی باستان است، یعنی سرراستانه از ریشهٔ √ah می‌آید. ولی باید بیافزاییم که ما برنهادهٔ اصلی ملك‌الشعرا را دربارهٔ توانش دگرریشگی «است» و «هست» بسیار جالب می‌یابیم. البته می‌توان کوشید تا این برنهاده را استوار ساخت، یا وازد. ولی استوار کردن یا وازدن آن، جداست از نقش آن در برانگیختن پژوهش ژرفتر، در تاریکیهای گذشتهٔ دور. به هر سان، چنانکه در زیر خواهیم دید، دلیلهایی به زیان و قرینه‌هایی کمرنگ به سود این برنهاده وجود دارند:

الف) است. دو دلیلی که در سبك‌شناسی[3] به سود اشتقاق «است» فارسی نوین از «ایستاذن» پهلوی عنوان شده‌اند، چنین‌اند: یکی اینکه فعل معین برای تشکیل ماضی نقلی [ماضی نقلی استمراری ـ و ماضی بعید] در پهلوی «ایستاذن» است. ولی در مرحلهٔ

→

از این آمد، * خوبد، * دانايد، * بانو آد. ←

Gilbert Lazard, *La Langue des plus anciens monuments de la prose persane*, §§ 469, 494.

سرانجام، باید خاطر نشان ساخت که در زبان خوارزمی، معادل «است» ـ یا «* آد» ـ فارسی عبارت است از y't. همچنین←

W. B. Henning, *A Fragment of a Khwarezmian Dictionary*, p. 49.

---

۱) بسنجید با مصدر عبری חָיָה = HāYāH به معنای «بودن، زیستن، احیا شدن»، همریشه با «حی» عربی.

۲) این هزوارش در پهلوی با ... ، و در ترانویسی لاتین با K نوشته می‌شود. در اینجا واژهٔ آرامی با «قیام» عربی، رابطه دارد؛ ریشهٔ اصلی: √QWM.

۳) ج ۱، ص ۲۴۹ـ۲۴۲.

های نخستین فارسی نوین، «* استن» این عمل را انجام مـی‌دهد. از اینرو در افعال نیشابوری [اصطلاح همان کتاب]:

گفتستم، گفتستی، گفتست، گفتستیم، گفتستید، گفتستند،

«-است-» باضافهٔ جزءهای «همیوغی» آنها یعنی

استم، استی، است، استیم، استید، استند،

باید نتیجهٔ تکامل «ایستاذم، ایستاذی،... تا پایان» باشند.

دیگر آنکه بر پایهٔ مسئلهٔ قافیه در چند قصیدهٔ مسعود سعد سلمان، بـه این نتیجه رسیده شده است که، «است» در آن زمان در ایران est تلفظ می‌شده و به تلفظ اصفهانی کنونی این کلمه نیز استناد گشته است.

این نگر با نگر همهٔ زبانشناسان انیرانی آخشیج‌گونه است: بارتولومه، زالمان، پاؤل هورن، کنت، گایگر، و هوفمان، ریشهٔ «است» پارسی میانه و نوین را همان asti و astiy یعنی √ah می‌دهند و یادی از ēstāδan [ریشه: √stā] نمی‌کنند.[۱] هنینگ و گیلن به صراحت ast را از ریشهٔ قوی √ah، و تنها صورتی می‌دانند کـه از فعلهای ریشه‌ای ایرانی باستان، در ایرانی میانه بازمانده است.[۲] ضمناً در سغدی و لهجه‌ها و کتابتهای گوناگون آن (در گـروه زبانهای ایرانی میانهٔ خاوری)، 'sty ،sty، و 'st بـه معنای «است» و «هست» وجود دارند. ایلیا گرشویچ واژه‌های سغدی یـاد شده را از ریشهٔ √ah ایرانی، و همان asti می‌داند، بدون آنکه √stā را وارد بحث کند.[۳] از سوی دیگر، بر نهادهٔ اشتقاق «است» از «ایستادن»، روشن نمی‌کند که چرا ast و hast،

---

۱) ← *GrIrPh* I [از راه واژه‌نـامه‌هـای آن]؛ و نیز ← *Altiranisches Wörterbuch* بارتولومه، *Old Persian* کنت، و اثر هوفمان،

Karl Hoffmann, «Altiranisch» in *Iranistik I (Handbuch der Orientalistik)*, herausg. v. B. Spuler, Brill, Leiden-Köln, 1958, (S. 1-19); – S. 5.

2) *Das Verbum*: «Von den alten Wurzelstämmen ist nur noch eine einzige Form erhalten, die 3. sg. praes. *√ah* "sein": אסת ***ast<asti*** "ist". Die anderen Formen von *√ah* sind in die thematische Flexion übergeführt: הים [=hym], הי [=hy], usw.» (S. 167.) - Siehe auch S. 237.

Cf. Ghilain: "*√ah*... On trouve le thème au degré plain: ***ah***- dans: sg. 3. : 'st: ***ast***, seule forme restée athématique en parthe;..." (*op. cit.*, p. 46.)

3) Ilya Gershevitch, *op. cit.*, §§ 760 *et seq.*

توجه کنید که در واژه‌های سغدی بالا، حـرکت همزه (پیش از -s-) نشان داده نشده است.

مستقل از ēstāδan در ایرانی میانهٔ باختری وجود دارند، و چرا «ایستادن»، مستقل از «است» و «هست»، در پارسی نوین به زندگی خود ادامه داده است. اگر بر نهادهٔ یاد شده را بپذیریم، مسلماً برای توجیه این وضع به نظریه‌های کمکی تاریکتری نیاز خواهیم داشت.

و اما بعد، اینکه تلفظ «است» ممکن است در زمان فردوسی و مسعود سعد سلمان، est [یا ist] بوده باشد، در لغت‌نامهٔ شادروان دهخدا نیز آمده است. ولی چیستانی که در برابر ما قرار دارد این است که اگر تلفظ این واژه در ایرانی باستان، در ایرانی میانه، و در فارسی کنونی، همچنان ast باشد، چگونه می‌توان تصور کرد که فقط در حدود زمان فردوسی و مسعود سعد سلمان، est شده باشد، بویژه آنکه اِتاسیسم از مشخصات بارز دری خراسانی نیست؟ فریتس ولف که به میزانی در دادن تلفظ اصیل واژه‌های فارسی در زمان فردوسی کوشش کرده است (و متأسفانه در مورد مصوتهای a ته‌ـآوایی، دچار اِتاسیسم شده و «شاهنامه» و «خانه» و مانند آنها را بخلاف تلفظ فردوسی که šāhnāma و xāna بوده، مانند تلفظ کنونی تهران šāhnāme و xāne داده)، تلفظ «است» را ast ضبط کرده است.[1] ژیلبر لازار نیز که در دادن تلفظ مرحله‌های نخستین فارسی نوین سخت دقت کرده است (و به هر سان در مجموع دقت بیشتری از فریتس ولف بکار برده)، تلفظ «است» را ast بر نوشته است.[2] همچنین، در فارسی دری افغانستان که قطعاً به تلفظ زمان فردوسی و مسعود سعد سلمان نزدیکتر است، «است» را ast می‌گویند. در تاجیکستان نیز تلفظ «است»، ast است.

به نگر ما استناد به مسئلهٔ قافیه، چه در پایه و چه در نتیجه‌گیری، قانع کننده نیست. قافیه‌هایی را که شادروان ملک‌الشعرا بهار از مسعود سعد سلمان یاد می‌کند به قرار زیرند: «است» با «مانست» [و نفی آن]، «ندانست»، «نتوانست»، «نیارست».[3] آنچه مربوط به «یارستن» است، تلفظ قدیم و فصیح آن [در زمان فردوسی]، طبق ولف[4]، زالمان[5]، پاؤل هورن[6]، و ژیلبر لازار[7]، yārastan است، نه yāristan. [پاؤل هورن تلفظ «شایستن» و «دانستن» و «توانستن» را نیز در پهلوی šāyastan و dānastan و tuvānastan می‌دهد.[8]] از این گذشته، قافیه شدن «است» با «ندانست»، اگر بتواند استوار کند که تلفظ قدیم «است»، est بوده، تازه، در گوهر خویش نمی‌تواند استوار کند که «است» به «ایستادن» مربوط باشد.

ولی اساساً چگونه بتوان مطمئن بود که در این گونه قافیه‌ها ضرورت شعری در

1) Fritz Wolff, *op. cit.*
2) Gilbert Lazard, *op. cit.*, § 494.
۳) «دخانست» نیز آورده شده که دلیل نیست، چون «است» را تکرار می‌کند، دخان است، دود است.
4) *Op. cit.* 5) *GrIrPh* I, 1, S. 308. 6) *GrIrPh* I, 2, S. 141–142.
7) *Op. cit.*, § 500. 8) *GrIrPh* I, 2, *loc. cit.*

میان نباشد؟ و اگر ضرورت شعری در میان باشد، باز نکته‌ای مطرح می‌شود، و آن اینکه چگونه بتوان کاملاً مطمئن بود که «است» به ضرورت شعری est تلفظ می‌شده: به چه دلیل نتوانیم گفت که «ندانست» به ضرورت شعری، مانند پهلوی، nadānast تلفظ می‌گشته است؟ ـ از اینها گذشته آیا در مسئلهٔ قافیه، داده‌های دیگری نمی‌توان یافت؟

در مورد ملاحظهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا که تلفظ est را از قافیه شدن «است» با «فرست» بر آورده است، باید بگوییم که ما به نوبهٔ خود در بررسی قافیه‌های یك پنجم حجم شاهنامه، به داده‌هایی بر خورده‌ایم دیگرسان. در داستان بیژن و منیژه:[1]

و دیگر بجایی که کیخسروست
بدان شهر من خود ندارم نشست
بگویی که بیژن بسختی درست
اگر دیر گیری شود کار پست

[در نسخه‌های دیگر: «بگویی که بیژن ببند اندر است»، «... بچاه...»]

در جنگ کیخسرو با افراسیاب:

بدین آب چیچست پنهان شدست
بگفتم ترا راست چونانك هست

اینك اگر بپذیریم که در تلفظ کنونی و زمان فردوسی و پهلوی «نشست: nešast (nišast)»، «پست: past»، و «هست: hast» نمی‌توان شك کرد ـ که ظاهراً ناگزیریم، ـ بر پایهٔ قافیه‌هایی که ما یافته‌ایم استوار می‌شود که تلفظ «است» در زمان فردوسی، ast بوده است. [واژهٔ «هست» را در همان بررسی در شش بیت دیگر شاهنامه نیز یافته‌ایم که چهار بار با «دست»، یك‌بار با «پرست»، و یك بار با «نشست» قافیه شده است.]

همچنین، در ورق زدن صفحه‌های نخستین مثنوی مولوی[2] به چند مورد مربوط به بحث بر خورده‌ایم؛ از جمله:

گفت پیغمبر که حق فرموده است
من نگنجم در خم بالا و پست
هر شکار و هر کراماتی که هست
از برای بندگان آن شهست

باید نتیجه گرفت که مولوی هم «است» را ast تلفظ می‌کرده است. البته یافتن این نمونه‌ها کار دشواری نیست.

با اینهمه ما به قرینه‌هایی به سود بر نهادهٔ شادروان ملك‌الشعرا بر خورده‌ایم.

۱) از شاهنامهٔ چاپ مسکو. [رسم خط مثل همهٔ نقل قولها برابر اصل است.]
۲) به‌تصحیح رینولد الین نیکلسون، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۳؛ ص ۱۳۱ و ۱۵۵.

یکی از آنها تلفظ معادل «است» پارسی نوین در پارسی میانه، در یکی از منبعهای در دسترس ماست. - نوبرِیّ، تلفظ پهلوی هزوارش [هزوارش] را hast می‌دهد، و همچنین ast و hast پازند را نیز قید می‌کند.[1] مهرداد بهار شکل ایرانی این هزوارش، یعنی [هزوارش] = 'st' را از بوندهشن استخراج کرده و آن را ast خوانده است.[2] گیلن و هنینگ نیز چنانکه پیش از این گفتیم، تلفظ st' مانوی را ast می‌دهند. ولی در منظومهٔ درخت آسوریک[3] این واژه به صورت [پهلوی] می‌آید و در متن est خوانده شده‌است. طبق ماهیار نوابی، اونوالا و بنونیست، [پهلوی] را hast خوانده‌اند. در اثر اخیر این واژه ([پهلوی]) هم با اسم مفعول می‌آید [استدلالی به سود مشتق بودن آن از ēstāδan؟] و هم با اسم و ضمیر [استدلالی به سود یکی بودن آن با «است» کنونی ما]. شکل est در ترانویسی لاتین درخت آسوریک شگفت است. بر روی هم، توجیه وجود y در «yst'»، در منظومهٔ درخت آسوریک، در برابر نبودن آن در بوندهشن و در دیگر واژه‌نامه‌های پهلوی که در دسترس ما بوده‌اند، و نیز توجیه قرائت «yst'» به صورت est، که «ی» آن نه معروف (ī) خوانده شده و نه مجهول (ē)، فعلاً برای مؤلف ممکن نیست.[4] اما به هر سان، باید بیافزاییم که ماهیار نوابی در واژه‌نامهٔ همان اثر، [پهلوی] را مشتق از astiy و asti ایرانی باستان و از ریشهٔ √ah می‌شمارد [نه از ریشهٔ √stā]. - در زیر به نکته‌های پرسش‌زای دیگری نیز بر خواهیم خورد، که می‌توانند به سود بر نهادهٔ مورد بحث تعبیر شوند.

ب) هست. بیشتر زبانشناسان، hast را افزایش ریشهٔ √ah که در پارسی میانه به ریشه یا ستاك -h تبدیل شده است به ast می‌دانند. اما ویلهلم گایگر احتمال می‌دهد که hastam از ریشهٔ √stā باشد. او در بحث گویشهای خزر چنین می گوید:[5]

> قاعدتاً، هستم فارسی نوین به عنوان ساختمان تازه‌ای از سوم شخص مفرد هست توجیه می‌شود، که خود می‌بایستی یك شکل جنبیِ دمیِ «است» باشد که به قیاس سوم شخص جمع پارسی باستان، $ha^{n}tiy$، ساخته شده است.[6] ولی من بیشتر به نگر مولر گرایش دارم که طبق آن ممکن است ساختهای ریشهٔ -stā (ایستادن) مطرح باشند.[7] در اینجا بویژه گیلکی یاری دهنده است: در این زبان

1) *Op. cit*, I, p. 175.

۲) واژه‌نامهٔ بندهش، ص ۳۲. ۳) ماهیار نوابی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

۴) در متن چنین است؛ - ولی در واژه‌نامه [پهلوی] ، ēst خوانده شده که طبیعی‌تر است.

5) Wilhelm Geiger, *GrIrPh* I, 2, S. 367.

6) [Wilhelm Geiger:] Paul Horn, *Grundriss der neupersischen Etymologie*, S. 245.

7) [Wilhelm Geiger:] Sitzungsber. d. Wiener Ak. B. 133: «فعل «هستم» در پارسی نوین.» هوبشمان البته نگر مولر را مرتجلاً غلط اعلام می‌دارد. (Pers. Stud. S. 105)

īsamă دارای هر دو معناست: «من هستم، وجود دارم» و «من می‌ایستم»... در سمنانی طرح «من می‌ایستم» در مضارع چنین است: مفرد: «m-aštī ،m-aštān، m-aštai؛ جمع: m-aštīn ،m-aštīn ،m-aštan.

گایگر در جای دیگر[1] واژه‌های issū́ ،ištū́ ،ištahā́ و essū́ را در گویشهای گوناگون مرکزی نمونه می‌آورد که همه به معنای «هست» فارسی نوین [«است»، «وجود دارد»] اند و همه از ریشهٔ √stā مشتق شده‌اند. او می‌افزاید:

این مسئله را می‌توان به مثابه دلیلی برای اشتقاق «هستم» فارسی نوین از ریشهٔ -stā یاد کرد.

ضمناً گایگر در اشتقاق -h از √ah در شکلهای همیوغی [صرفی] پارسی میانهٔ مصدر «* هیدن» تردید نمی‌کند.[2]

در اینجا یاد آور می‌شویم که بین «ایستادن» در یک سوی، و «است» و «هست» در سوی دیگر، شباهت معنایی وجود دارد؛ و حتا در شکلهای همیوغی نیز گاه شباهتهای آشکاری از همان آغاز زبانهای ایرانی باستان دیده می‌شوند. برای نمونه، در فارسی نوین شباهت «هستم»، «استم»، «ایستم» خود آشکار است. یا به گذشته بنگریم: دوم شخص جمع اوستایی، صیغهٔ مضارع، وجه اخباری، از ریشهٔ √ah می‌شود stā که دقیقاً همشکل است با ریشهٔ «ایستادن»: √stā. همچنین در اوستایی یك ستاك نعتی کامل ماضی از ریشهٔ «ایستادن» (√stā) وجود دارد به صورت -hast. و نیز، بارتولومه در فرهنگ ایرانی باستان، در زیر مصدرهای stē و stōi از ریشهٔ √ah، واژهٔ پهلوی ēstišn را نقل کرده، و از سوی دیگر احتمال داده است که واژهٔ اخیر به ēstātan [ēstāδan] مربوط باشد.[3] خوانندگان می‌توانند واژه‌های مورد بحث را در اثرهایی که تا کنون یاد کرده‌ایم، نگاه کنند؛ و همچنین √as [معادل √ah ایرانی] و √sthā [معادل √stā ایرانی] را در فرهنگ سنسکریت مونیه ؤیلیامز[4]. (و نیز، در یونانی esti = ἐστί یعنی «است»؛ و بعضی فعلهای یونانی «ایستادن»، بخشهای -εστ یا -ιστ را در خود دارند.)

1) *GrIrPh* I, 2, S. 398-399. 2) *GrIrPh* I, 2, S. 398.
در آنجا hast نیز در ردیف شکلهای «* هیدن» پازند وارد گشته است.

۳) فره‌وشی ēstišn را چنین معنا می‌کند: «۱ــ هستی، موجودیت، بقا، سکون ۲ــ منزلگاه، مسکن». ــ به‌احساس مؤلف، نحوهٔ خواندن و معنا کردن احمد تفضلی و مهرداد بهار در این مورد روشن کننده است و برا. ēstišn [تفضلی: ystšn'، جای ایستادن، جایگاه؛ پازند: ēstišn] را باید به √stā مربوط دانست؛ و astišn [مهرداد بهار: stšn'؛ حیات، هستی] را به √ah.

4) Monier Monier-Williams, *A Sanskrit-English Dictionary, Etymologically and Philologically Arranged, with Special Reference to Cognate Indo-European Languages*, new ed., Oxford, 1899, reprinted 1970.

در این زمینه، در عالم خیالپردازی محض، شاید بتوان چنین پنداشت که $\sqrt{}$es هندواروپایی [$\sqrt{}$ah ایرانی] و $\sqrt{}$st(h)ā هندواروپایی [$\sqrt{}$stā ایرانی] در اصل به نحوی به هم مربوط باشند. به این ترتیب که $\sqrt{}$st(h)ā هندواروپایی خود همنهش «[e]s-t(h)ā» باشد، و «نیم مورفم» -t(h)ā- معنای خاص «ایستادن» را به «* استن» داده باشد. باید بگوییم که با پژوهش در مرجعهای اصلی هندواروپایی، ما تا کنون به کوچکترین دلیل یا قرینه‌ای به سود این پندار بر نخورده‌ایم.[1] بنابراین بر حدسیات بیدلیل چیزی را بنیان نمی‌نهیم؛ ولی بر پایهٔ مجموع داده‌ها و بوده‌ی ملموس، فعلاً و موقتاً چنین می‌توانیم نتیجه گرفت:

پ) برآیند: فعل astiy / asti ایرانی باستان، در پارسی میانه مصوت ته‌ـآوایی خود را از دست می‌دهد و به ast تبدیل می‌شود و به همین صورت «است» در پارسی نوین تا زمان ما زنده می‌ماند. حرف «ت» در «است» ضمیر فاعلی پیوستهٔ سوم شخص مفرد است؛ و این تنها موردی است که «-t-» هندواروپایی، و آریایی و ایرانی نخستین، به عنوان ضمیر فاعلی سوم شخص مفرد، بخلاف همهٔ موردهای دیگر که در فارسی نوین به «د» بدل شده، همچنان «ت» مانده است. بنابراین از وجود نداشتن «* استد» [نبودن ad پس از ast] و در عین حال کاربرد «است» در صیغهٔ مضارع، نباید در شگفت شد.

[خاطر نشان می‌سازیم که مصوت ته‌ـآوایی ایرانی باستان، به سان شگفتی در مرحله‌های نخستین فارسی دری دوباره دیده می‌شود: کاربرد «استی» برای سوم شخص مفرد مضارع (منظور «استی» دوم شخص مفرد نیست). ولی این «ـی» ته‌ـآوایی مورفم تازه‌تری است که بر جای مورفم قدیمتر افتاده است، از جمله به این دلیل که معنای «استی» گاه با «است» یکی نیست: «استی» معمولاً در وجه تمنایی بکار برده می‌شود؛ و تلفظ «ـی» آن مجهول است، نه معروف. به هر سان پس از سده‌های هفتم و هشتم و نهم هجری، شکل «استی» برای سوم شخص مفرد، بتدریج از میان می‌رود و دیگر در زبان زندهٔ کتابی وجود ندارد. همچنین ← «استی» در دهخدا.]

و اما hast، به احتمال قوی، آمدن ستاك پارسی میانهٔ «-h» بر سر «-ast» است: بنابراین، hast دوبار ریشهٔ اصلی را در خود دارد. یا با توجه ضمنی به دیگرسانی

۱) از جمله ← اثرهای یادشده از آلویس والده‌ـیولیوس پورکورنی، و یولیوس پوکورنی؛ و نیز ←

– Karl Brugmann u. Berthold Delbrück, *Grundriss der vergleichenden Grammatik der indogermanischen Sprachen*, 5 Bde., Berlin u. Leipzig, 1886-1916;

– A. Meillet, *Introduction à l'étude comparative des langues indoeuropéennes*, Hachette, Paris, [1937].

– Hans. Krahe, *Indogermanische Sprachwissenschaft*, Walter de Gruyter, Berlin, 1943.

مختصر یا زیاد معنائیك «است» و «هست»، hast ممکن است همان ستاك -hast اوستایی از ریشهٔ √stā (ایستادن) باشد؟ یا طبق نگر مولر و گایگر، hastam فارسی نوین ممکن است [بدون پیوند با hast پارسی میانه و نوین؟]، در اصل از √stā مشتق شده باشد؟ به هر سان، هر نگری دربارهٔ ریشهٔ hast داشته باشیم این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که hast از پارسی میانه به بعد با ast متداعی بوده و از نگرگاه مورفولوژیك به قیاس واحدی در فارسی نوین بکار رفته است.

۵) تعمیم «است» و «هست» در هر شش شخص، در آغاز ادبیات فارسی دری

باید توجه داشت که نفس بکار نرفتن شکلهای «شکیباستم»، «تواناستید»،... «اهل دلستند»، و نیز «گفتستم، گفتستی،...» و مانند آنها در فارسی کنونی [در برابر همیوغش کامل «* نیستن» و «* کیستن» و «* چیستن» در همین زبان امروز ما]، یعنی مرگ یك الگو یا طرح. ولی مرگ یك الگو دال بر زادش [تولد] آن نیز هست، و در این مورد، زادش، یعنی تعمیم «است» و «هست»، که در زمانی از زمانها صورت گرفته است. از نظر مدرکهای کتبی، این تعمیم در همان آغاز ادبیات فارسی نوین پیش آمده است؛ و این فراروند، سراسر هماهنگ است با نظم مورفولوژیك زبان فارسی.

پاؤل هورن و ژیلبر لازار نیز نگر تعمیم را مطرح می‌سازند. ــ پاؤل هورن:[1]

[در فارسی نوین] ماضی نقلی از طریق همنهش اسم مفعول مختوم به ـَـ [«ه» بیان حرکت] با «اَم» و غیره ساخته می‌شود. از سوم شخص مفرد، که خود می‌تواند [مثلاً] به «کردَست» خلاصه شود، ماضی نقلی گسترده‌تری که به «ـَـ ستم»، «ـَـ ستی»، و غیره، پایان می‌پذیرفت، ساخته شد. برای نمونه، «شنیدستم»، «ندیدستم»، «شدستم»، «کردستم»، «رسیدستم»، «آمدستی»، «رفتستی»، «گفتستی»، «نهادستی»، «شدستی»، «ساختستیم»، «زدستند»،...

پاؤل هورن حتا شکل «شنیدسته‌ام» را نیز در فارسی نوین یافته است، و نیز، «نیستم یافته» را به جای «نیافتستم». همچنین، او دربارهٔ «هست» [که همیوغش کامل آن مانند همیوغش کامل «است» در پهلوی دیده نمی‌شود]، مسئلهٔ تعمیم را مطرح می‌سازد:[2]

از هست، که بخلاف فعل رابط است، معنای «وجود داشتن» را کسب کرده، شکلهای مضارع دیگر، هستم، و دیگرها، ساخته شدند.

ژیلبر لازار (با حذف منبعهای مثالها):[3]

فعل بودن [یا «* استن»]:... ریشهٔ «است-» که از سوم شخص مفرد گرفته شده، در دوم شخص مفرد به صورت استی ظاهر می‌شود (چون استی)، بسنجید

1) *GrIrPh* I, 2, S. 154.

(در آنچه نقل شده، منبعهای مثالها را حذف کرده‌ایم.)

2) *GrIrPh* I, 2, S. 153.

3) *Op. cit.*, § 494.

با کافرستم، و ماضیهای نقلی ثانوی از نوع کردستم.

لازار در جای دیگر[1] در شمار ماضی نقلی ثانوی چندین مثال وارد می‌کند؛ از جمله «آمذستم» [= آمدستم]، «پرسیذستی» [= پرسیدستی]، «ماندستیم»، «شذستند» [= شدستند].

البته ممکن است تعمیم منظم «است-» و «هست-» بسی پیش از برنوشت آنها در ادبیات فارسی دری صورت گرفته باشد.

این نکته باز می‌ماند که به چه دلیل در پارسی میانه فعل معین برای ماضی نقلی [استمراری] و ماضی بعید، «ایستاذن» است و در پارسی نوین، «* استن» یا «* ایدن» و «است». توجیه این گذر از یك گونه فعل معین به فعل معین دیگر، چیست؟ در اینجا نگر قطعی نمی‌توان بیان داشت، ولی به هر سان، پایهٔ این فراروند را باید در تاریخ زبانهای ایرانی پژوهید:

کوتاهانه، در زبانهای اوستایی و پارسی باستان، مانند سنسکریت و لاتین، فعلهای معین وجود ندارند و همهٔ صیغه‌ها و وجه‌ها با مورفمهای همیوغی مقید ساخته می‌شوند. بنابراین کاربرد فعلهای معین در پارسی میانه، یك نوآوری است که مرحلهٔ ایرانی میانه را از مرحلهٔ ایرانی باستان جدا می‌کند. با اینهمه، این «جهش» می‌بایستی تدریجی صورت گرفته باشد: در اوستایی نیز گاه بگاه بعضی شکلها و حالتهای فعلی با کاربرد فعلهای دیگر، از جمله $\sqrt{}$ah و $\sqrt{}$stā، به صورت عبارتهای فعلی بکار می‌روند، که در آن زبان اهمیت چندانی ندارند.[2] این کاربردهای پراکنده و بی‌اهمیت همیوغی-نحوی در اوستایی [و قطعاً در پارسی باستان و دیگر شاخه‌ها که در این مورد ویژه آگاهی ما دربارهٔ آنها ناقص است]، می‌بایستی پایه‌ای بوده باشند برای هستانیده شدن فعلهای معین در پارسی میانه و حذف بسیاری از مورفمهای مقید همیوغی.

فرضیهٔ ما این است که در شاخه‌ای از ایرانی باستان که به تکوین پارسی میانه انجامیده‌است، تا اندازه‌ای فعلهای مشتق از $\sqrt{}$stā نقش فعل معین برای ساختن ماضی نقلی و بعید را به عهده می‌گیرند، و در لهجه‌ای از ایرانی میانه که به تکوین پارسی نوین انجامیده، فعلهای مشتق از $\sqrt{}$ah احتمالاً از همان آخرهای دوران ایرانی باستان، این کار را انجام می‌داده‌اند. پس از «رسمیت» یافتن فارسی دری، فعلهای معین ویژهٔ خود آن، یعنی «* استن» و «* ایدن» و «است»، بسادگی برنوشته می‌شوند. البته در این میان تداخلهایی نیز وجود داشته اند، چنانکه در بعضی شکلهای فارسی نوین، مانند «هوا گرم ایستاد» [= گرم گردید، ... گشت، ...شد، ...بود، ... ماند] دیده می‌شود، که آنها را نمی‌توان در شمار صیغه‌های فعلی مرتب و برشناختهٔ فارسی نوین متصور داشت.

1) *Op. cit.*, § 481.

2) A. V. Williams Jackson, *op. cit.*, §§ 722-24: Periphrastic Verbal Phrases.

اما اگر از فرضیهٔ «جایگزین شدن» دستگاه فعلهای مشتق از $\sqrt{}$ah به عنوان فعلهای معین در فارسی نوین، بپدافندیم یکی از دلیلهای به سود آن وجود همیوغش کامل ēstāδan در پهلوی و وجود شباهتهای مورفولوژیك و معنائیك بین آنهاست. روشن شدن قطعی این پرسشها به پژوهش بیشتری نیاز دارد.

تبصره: ما امیدواریم که بازنمود بالا دربارهٔ «* ایدن» و «است» و «هست»، پاره‌ای از تصورها و بازنمودهای نادقیق یا نادرست را روشن گرداند. در زیر تنها به یك تصور در این‌باره اشاره می‌کنیم.

در جستار «فعل» در جلد دوم تاریخ زبان فارسی اثر پرویز ناتل خانلری چنین آمده است:

۳،۲ـ فعل «بودن» هم دو ریشه دارد. «یکی بَوْ = $\sqrt{bav}$» به معنی شدن و بودن که صیغه‌های ماضی این فعل از آن می‌آید. دیگر ریشهٔ «$\sqrt{h, ah}$-» که شناسه‌های «اَم، ای، است...» از آن مشتق شده، و در صیغه‌های مضارع «هستم، هستی، هست...» به کار می‌رود.[1]

در پرتو بررسی ما ابهام این پاراگراف آشکار می‌شود: در عبارت «... شناسه‌های «اَم، ای، است...»»، ما نمی‌دانیم منظور از شناسه چیست. ولی اگر منظور از شناسه «ضمیر فاعلی پیوسته» باشد، شناسه نامیدن است در هر حال نادرست است. در مورد بقیه باید گفت که دو مجموعهٔ «اَم، ای، اَد؛ ایم، اید، اند»، و بجز «اَد»، همانها به اضافهٔ ∅ (ریشه یا ستاك کنونی «* ایدن») از نگرگاه ظاهری با هم فرق ندارند و در نتیجه آمیختن آنها آسان پیش می‌آید؛ ولی ساختمان ظاهری را نباید با ساختمان ژرفایی اشتباه کرد. ـ همچنین ← (۷)، چکیدهٔ باز نمود.

۶) پژوهش «ـ ستن» (-stan ،-īstan ،-istan/-estan ،-astan) که در پاره‌ای مصدرهای ایرانی باختری میانه و نوین دیده می‌شود:

الف) پاره‌ای فعلها در ستاك ماضی حرف «ـسـ» دارند و در ستاك مضارع در برابر آن هیچ، یا حرفی دیگر؛ مانند «مانستن»، «توانستن»، «دانستن»؛ «آراستن»؛ «کاستن»، «گریستن»، «گسستن»/«گسیختن»، «نشستن»، «خستن»، و دیگرها.

پاۆل هورن تشخیص دارمستتر را در این مورد پیش می‌کشد که بر طبق آن «ـ ستن» [پاره‌ای از اینها مانند] «توانستن»، «پایستن»، «شایستن»، «بایستن»، «مانستن»، در حقیقت همان ریشهٔ $\sqrt{}$ás آریایی [= $\sqrt{}$ah ایرانی نخستین] است و با مورفم اصلی «* استن» یکی است.[2] اما زالمان با این نگر هماهنگ نیست و ارتباط شکلهای مورد بحث را با ist(āδan) [ایستادن] نیز رد می‌کند؛ او این شکلها را در زبانهای کهن بدون سابقه و از نگرگاه ساختمان، روشن نشده می‌داند.[3] پرویز ناتل خانلری به نگر-

۱) ص ۲۲۹. [رسم خط و نقطه‌گذاری برابر اصل است.]

2) *GrIrPh* I, 2, S. 142. 3) *GrIrPh* I, 1, S. 308.

های دارمستتر و زالمان اشاره می‌کند، ولی خود، رایی ابراز نمی‌نماید.[۱]

هنینگ بازنمودی دقیق دارد که ضمن آن به نگر بارتولومه اشاره می‌کند.[۲] بارتولومه[۳]، به نقل از هنینگ، بر آن است که در ایرانی میانه، فعلهایی مانند bāyist [بایست]، kāmist [کامست / کامید]، tuvānist [توانست]، از اسمهای apāy* [«بای»]، kām [کام]، tuvān [توان]، به‌اضافهٔ asti [است] تشکیل شده‌اند. از سوی دیگر در ریشه‌های دندانی و کامی، بر اثر آمیختگی ستاکهای ماضی باستانی -st (یا -št > -st) با ستاکهای ماضی ثانوی مختوم به -īδ، این ستاکهای ماضی «- ست-» در بوجود آمده‌اند. به قیاس این دو گروه، که پشتیبان یکدیگرند، ظاهراً ستاکهای ماضی دیگری نیز ساخته شده‌اند. همچنین، ستاکهای ماضی مجهول، ظاهراً از Abstraktum (اسم معنایِ) مختوم به «yh°» [با تلفظ ēh و īh؛ پارسی نوین: «ی» مصدری: ī] و فعل asti با هم نهاده شده‌اند.[۴] ـ هنینگ بر روی هم گزارش بارتولومه را درست می‌یابد، هر چند ایرادهایی نیز بدان می‌گیرد.

ما در پایه با نگر دارمستتر-هورن-بارتولومه-هنینگ هماهنگیم. شاید توضیح زیر که اندکی از جستار اصلی منحرف می‌شود، خوانندگان را به دریافتن برنهادهٔ بالا یاری کند.

ب) در بعضی مصدرهای فارسی، مانند «خندیدن»، «کشیدن»، «ترسیدن»، «اندیشیدن»، الگوی ساده و مرتبی ملاحظه می‌شود. این مصدرها که قیاسی، باقاعده (و پاره‌ای از آنها جعلی) نامیده شده‌اند، در حقیقت فقط یك ستاك دارند که مربوط به صیغهٔ مضارع است؛ ستاك ماضی آنها (همشکل دوم شخص جمع مضارع)، با افزایش īd از ستاك مضارع ساخته می‌شود. همچنین شکل کنانشی یا انگیزانشی[۵] آنها با افزایش «-ān-» به ستاك مضارع ساخته می‌شود. اما پاره‌ای از مصدرها برای ماضی و مضارع دو ستاك جداگانه دارند که استخراج یکی از دیگری چندان ساده نیست؛ مانند «بستن: بند/بست»، «خستن: خل / خست»، «گشتن: گرد/گشت»، «چیدن: چین / چید»، «جَستن: جه / جست»، «آراستن: آرا(ی) / آراست»، «توانستن: توان / توانست»، و بدینسان. انگیزانشی پاره‌ای از اینها با طولانی ساختن مصوت میانی (بمیانجی الف) صورت می‌گیرد: «گشتن: گاشتن»، «نشستن: نشاستن».[۶] این مصدرها بیقاعده خوانده شده‌اند. در

۱) تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۲۳۸-۲۳۷.

2) *Das Verbum*, S. 221-222.

۳) ارجاع هنینگ: Mir. St. V
[Ch. Bartholomae, «Mitteliranische Studien», I-VI, *ZDMG*.]

۴) همچنین ← و. س. راستارگویوا، همان اثر، ص ۱۷۲-۱۷۱.

۵) causative. اصطلاح «کنانشی» از خانلری است، تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۲۵۹.

۶) بسنجید با اوستایی، در این زبان در شکل **انگیزانشی** فعلها، -a- در درون واژه بر اثر ←

زبانهای انگلیسی و آلمانی مصدرهای بیقاعده را «قوی» و مصدرهای با قاعده را «ضعیف» می‌نامند (این اصطلاحها در این مورد ویژه نوین‌اند و مربوط به ستاکهای باستانی نیستند، هرچند تداخلهایی نیز در این میان ممکن‌اند)، در فارسی می‌توان به ترتیب اصطلاحهای سترگ و رام را برای آنها بکار برد. در همین زمینه باید افزود که اصطلاحهای بیقاعده و باقاعده را از جمله علی اشرف صادقی در پژوهش خود بکار گرفته است.[۱] ـ از سوی دیگر شادروان عبدالرحیم همایونفرخ، فعلهای معروف به بیقاعده را «ناسالم»، و نیز «قوی» و «خشن» نامیده است، و فعلهای معروف به باقاعده را «سالم».[۲] سرانجام، گئورگ مورگن ستیرنه الگوی «-īdan» فارسی نوین را «همیوغش ضعیف» می‌خواند.[۳]

خوانندگان توجه دارند که ایرانی باختری میانه، غنای ستاکی ایرانی باستان را بکلی از دست می‌دهد، به این ترتیب که ستاك مضارع بر جای می‌ماند ولی ستاکهای دیگر از میان می‌روند، و در فعلهای سترگ برای ستاك ماضی معمولاً از «وجه نعتی کامل مجهول»[۴] باستانی مختوم به -ta- سود جسته می‌شود. اما در فعلهای رام -īd- (که خود باحتمال از مورفم انگیزانشی -ayi-tanaiy* پارسی باستان و -aya- اوستایی مشتق شده)، کار ساختن ستاك ماضی را انجام می‌دهد. ـ ضمناً در این جستار باید به خاطر داشت که ستاکهای بیشتر فعلهای ایرانی از یك ریشه‌اند. ولی گاه دو ستاك مضارع و ماضی از دو ریشهٔ دیگرسان‌اند، مانند «بین» [√vaina] و «دید» [√dā(y) و √dī] و «آ(ی)» [ā+√ay] و «آمد» [ā+√gam].

پ) با اینهمه، دوبخشی «رام / سترگ» در عمل چندان قاطع نیست. زیرا شکلهای اندرمیانی نیز وجود دارند. برای نمونه، «آوردن»، «کندن»، «خوردن»، «* ماندن» [مانستن] را بسنجید با «آوریدن»، «*کنیدن»، «* خوریدن» و «مانیدن». شکل انگیزانشی فعلهای رام هم یك حالت کوتاه شده دارد: «رسانیدن ← رساندن»، «خندانیدن ← خنداندن»؛ و بدینسان. از سوی دیگر در فعلهای سترگ، در پاره‌ای مانند «گرد / گشت»، «خواه / خواست»، «خل / خست»، «هل / هشت»، ستاك ماضی را واقعاً نمی‌توان بر طبق الگویی واحد از ستاك مضارع، یا بعکس، نتیجه گرفت، حال آنکه گروهی از فعلهای به ظاهر «سترگ» و «بیقاعده»، در حقیقت بسیار باقاعده‌اند: در «توانستن»، «دانستن»، «مانستن»، «شایستن»، «بایستن»، «یارستن»، «گرایستن»، ←

→ شرایط ویژه‌ای تقویت می‌گردد و به -ā- ترامی‌دیسد (فراروندی که در سنسکریت vr̥[i]ddhi نامیده می‌شود؛ بسنجید با مقولهٔ کلی آبلاوت یا تغییرهای مصوتها). همچنین ← Jackson, *op. cit.*, §§ 684-686.

۱) ← «تحول افعال بی‌قاعدهٔ زبان فارسی»، در **مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد**، VI (۱۳۴۹)، ۴، ص ۸۰۱–۷۹۱. ۲) **دستور جامع زبان فارسی**، چ ۲، بکوشش رکن‌الدین همایونفرخ، انتشارات علی اکبر علمی، [تهران، ۱۳۳۹]؛ §§ ۵۳۰–۵۲۹.

3) «Neu-iranische Sprachen», in *Iranistik* I, S. 163.

4) *participium perfectum passivum* (PPfP) [= اسم مفعول]

«پایستن» [پاییدن]، و مانند آنها، ما با یك الگوی واحد و باقاعده روبرو هستیم: در همهٔ اینها ستاك ماضی با افزایش «ـست» (ast-، est-) به ستاك مضارع بدست مـی‌آید. این نکته احتمال این را که «ـست» اینها همان فعل «است» باشد تقویت مـی‌کند، بویژه که قرینه‌های معنایی نیز در این میان وجود دارند. ــ در سالهای اخیر این الگو برای ساختن مصدرهای نوین بکار گرفته شده است: محمد مقدم «ـستن» را در آیندهٔ زبان فارسی در برابر ize- انگلیسی [و iser- فرانسه و isieren- آلمانی] = ίζειν- یونانی پیش نهاده است، مانند «بلورستن»، «نمادستن»، «ویژستن».[۱] ما مشتقهای مصدر «ویژستن» را در این کتاب بکار گـرفته‌ایم، مانند ویژسته [تخصصی، اختصاصی، خـاص] و ویژستار [متخصص]. جدا از سودمندی معنائیك این الگو، باید گفت که از نگرگاه صوری، این گونه مصدر «قیاسی» هیبتی کهن دارد که مثلاً «ویژیدن» ندارد، هر چند هر دو در مضارع یکسان همیوغیده می‌شوند. «ویژستن»، البته vīžastan تلفظ می‌شود؛ و در مورد بقیه، پاؤل هـورن تلفظ پهلوی بیشتر اینها را چنانکه پیش از این گفتیم astan- می‌دهد نه istan- یا estan-.[۲]

ت) در پایان این نکته باز می‌ماند که اصل «ـسـ» و «ـشـ» [و «ـخـ»] در «آراستن» و «افراشتن» [و «افراختن»] و «نشستن» و مانند آنها چیست. به دلیلهای قطعی این «-s-» نمی‌تواند s فعلهای آغازی باشد؛[۳] و البته چنین نگری هم مطرح نشده است. ولـی آیـا این «-s-» یا «-š-»، بـرای نمونه در ستاك مـاضی باستانی *gr̥sta- (: «گریست»)، [که هنینگ مثال مـی‌آورد] به نحوی به «آئوریست اس‌دار»[۴] کـه در زبانهای باستانی از جمله یونانی یکی از گونه‌های فعل ماضی آئوریست است، مربوط است؟ در ایرانی باستان آئوریست اس‌دار زیاد نیست، ولـی وجود دارد.[۵] به هـر سان، حقیقت این پرسش هر چه باشد، ریشهٔ s آئوریست هندواروپایی تاریك است.[۶]

۷) چکیدهٔ باز نمود: دگردیسی √ah بدین شیوه است:

اوستایی و پارسی باستان: ریشهٔ √ah با شکلهای نا مرتب همیوغی: فعل قوی؛ حفظ s هندواروپایی و آریایی در سوم شخص مفرد مضارع اخباری در هر دو زبان: asti و astiy (و نیز در چند شخص دیگر و در دو شکل مصدری اوستایی)؛

پارسی میانه: تکوین ستاك -h از ریشهٔ √ah، با شکلهای مرتب همیوغی در هر

۱) ص ۲۰ـ۱۹.

2) *Loc. cit.*

۳) دربارهٔ «فعلهای آغازی» ← *GrIrPh*، Kent، Jackson؛ و نیز: محسن ابوالقاسمی، فعل آغازی، انتشارات توس، [تهران]، ۱۳۵۱.

4) E. sigmatic aorist, D. s-Aoristgruppe, sigmatische Aoristbildung

5) Bartholomae, *GrIrPh* I, 1, S. 85-87.

6) W. B. Lockwood, *op. cit.*, p. 109.

شش شخص، به اضافهٔ یادگار کهن ناستاکی ast؛ و کاربرد hast که [به احتمال قوی] یك نوآوری است و از h+ast ساخته شده است: **hast**.

پارسی نوین: تبدیل ستاك -h پارسی میانه به ستاك ∅ (صفر)، با شکلهای مرتب همیوغی در پنج شخص، و در زبان محاوره‌ای در هر شش شخص، به اضافهٔ همیوغش یادگار کهن «است» برای سوم شخص مفرد ـ و پنج شخص دیگر در آغاز ادبیات دری [یا طبق نگر ملك‌الشعرا، اشتقاق «است» از «ایستادن»؟]. از میان رفتن همهٔ این همیوغشها در سده‌های بعد، جز «است»؛ تکوین ستاکهای «کیست»، «چیست»، «نیست»، و همیوغش کامل آنها در هر شش شخص؛ همیوغش کامل شکل پارسی میانهٔ «هست» در هر شش شخص؛ [یا طبق نگر گایگر و مولر، وجود «هستم» از ریشهٔ $\sqrt{\text{stā}}$ (ایستادن)، مستقل از «هست»؟]

تبصره: در فارسی کنونی گرایشهایی دیده می‌شود که «هستن» جای «* ایدن» را در بعضی موردها بگیرد:

شما ایرانی‌اید ← شما ایرانی هستید.

آنان توانایند ← آنها توانا هستند.

همچنین، «من دانشجویم» در فارسی محاوره‌ای تبدیل می‌شود به «من دانشجو آم» و در فارسی کتابی امروزین، به «من دانشجو هستم»؛ «من اینجایم»، به ترتیب به «من اینجام» و «من اینجا هستم»، و مانند آنها. ـ این بدان معناست که جداسانی کلاسیك «است» به مفهوم فعل رابط و معین «بودن»، و «هست» به مفهوم «وجود داشتن»، در فارسی امروزین تا اندازه‌ای نادیده انگاشته می‌شود.

[در این کتاب ما بعضی از این شکلها را همچنان با «* ایدن»، یا «* [یـ ـ] ـ یدن» همیوغیده‌ایم: «... ضمیرهای فاعلی یا شناسه‌هایند»، ولی می‌دانیم که برای بعضی خوانندگان سنگین است.]

۸) بیرونشد جستاد نظری بالا:

برآمد واژگانی: در فارسی نوین، از نگرگاه تاریخی کاربرد واژهٔ «استن» کاملاً توجیه‌پذیر است. ولی در فارسی امروزین، «*استن» تقریباً بیمعناست، چون فقط یك ستاك و یك همیوغش دارد. واژهٔ «* ایدن» را به گمان ما می‌توان در صورت لزوم بکار برد، زیرا در پنج شخص (و در زبان محاوره‌ای، در شش شخص) در صیغهٔ مضارع همیوغیده می‌شود.[1] همچنین واژه‌های «* کیستن»، «* چیستن»، و «* نیستن» که در هر شش شخص همیوغیده می‌شوند، کاملاً موجه‌اند.

برآمد قانونی: به احساس ما، چه در مورد جدا نوشتن فعلهای «* ایدن» و «است» و چه در مورد کاربرد شکل بازتر و مستقل‌تر «هستن»، قانون گرایش آناکاوانهٔ زبان

۱) ما خود به این نکته آگاهیم که «دیدن» در مضارع از ستاك «بین» در هر شش شخص صرف می‌شود ولی «* بینیدن» در دهخدا نیامده است. با اینحال، قید «در صورت لزوم» شاید قانع کننده باشد.

فارسی همچنان دست انـدر کار است و می کوشد تا مورفمهای بازتر و پر تحرك‌تر را جایگزین مورفمهای بسته یا مقید سازد.

برآمد نوشتاری: چون «* ایدن» ریشهٔ ـ یا در سیاق فـارسی نوین، دقیقتر: ستاك همیوغی را بکلی از دست داده است، جدا نوشتن ضمیرهای فاعلی یا شناسه‌ها را که در اینجا با صفر آغاز می‌شوند، می‌توان بر پایهٔ مورفولوژی تاریخی و به‌خاطر روشنی واحدها و حفظ شخصیت آنها، مجاز دانست.

به زبان دیگر، «ام»، «ای»، «ایم»، «اید»، «اند» به عنوان ضمیر فاعلی، پیوسته نوشته می‌شوند. ولی اگر به عنوان فعلهای «* ایدن» جدا نوشته شوند، ضمیرهایـی خواهند بود که با ∅ ـ یا نظراً با همزه ـ آغاز شده‌اند:

می‌خواهند، ولی: درست اند، برزگر اند.

۴_۱۶ پیشوند فعلی «می»

۴_۱۶_۰ «می» شکل کوتاه شدهٔ «همی» است که در آغاز ادبیات فارسی دری بسیار رایج بوده است، و حتا در پاره‌ای متنهای کهنه ممکن است بیشتر از «می» دیده شود. «همی» از ایرانی میانهٔ باختری می‌آید. در ایرانی‌میانه، این واژه با معادلهای حرفهای «ه ـ م ـ ا ـ ی» و «ه ـ م ـ ی» و «ه ـ م ـ ی ـ و» نوشته می‌شود و بیشتر ویژستاران[1] [متخصصان] آن را hamē می‌خوانند، که همان تلفظ قدیم فارسی نوین است؛ ولی پاوُل هورن، تلفظ پارسی‌میانه را hamāi نیز داده است.[2] در فارسی امروزین، «همی» بکار نمی‌رود (جز در شکلهای نادر مزجی نافعلی، مانند «همیشه»).

ضمناً، اصطلاح «پیشوند» را مـا در اینجا به مفهوم گستردهٔ واحدی کـه پیش از واحد اصلی درآید بکار برده‌ایم، نه به معنای دقیق پیشوند مزجی. ولی در ادبیات کلاسیك فارسی نوین، «مـی» و «همی» از «می» کنونـی آزادی نحوی بیشتری دارند، چنانکه در مثالها خواهیم دید.

۴_۱۶_۱ پرسش اصلی این است که آیا باید «می» را به فعل متصل کرد، یا از آن جدا نوشت:

چند مشاهدهٔ استقرایی: در مقدمـهٔ فرهنگ معین، چـاپ «مـی» تـابع نظمی نمی‌نماید. در مقدمـهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا «می»ها به فعلها پیوسته چاپ شده‌انـد. در انتشارهای بنیاد فرهنگ ایران، به نظر می‌رسد که اصل، جدا بودن «می» بـاشد؛ و باز، در دایرة‌المعارف مصاحب «مـی»ها پیوسته مـی‌آیند. روزنامـه‌ها و هفته‌نامه‌های پر تیراژ فارسی ظاهراً به پیوستن «می» به فعل گرایش دارند. در شیوهٔ خط بعضی ناشران دیگر، «می»-

۱) از جمله، زالمان (*GrIrPh* I, 1, S. 311, 320)، مکنزی، مهـرداد بهار، تفضلی، فره‌وشی. ـ نوبرگ، hm'y و hmy را hamē می‌خواند، و hmyw را hamēv.

2) *GrIrPh* I, 2, S. 99, 150.

ها مؤکداً جدا از فعل چاپ می‌شوند. سرانجام، در میان اثرهای مورد استفادهٔ ما دربارهٔ رسم خط، بیشتر آنها جدا کردن «می» را توصیه کرده‌اند؛ ولی بعضی پیوسته نوشتن «می» را بهتر دانسته‌اند.[۱]

به نگر ما بر روی هم صحیح آن است که اساس را بر جدا ساختن «می» از فعلها نهاد، چه، در پاره‌ای فعلها دندانه‌ها زیاد است و پیوندانیدن «می» ممکن است خواندن و نوشتن را دشوار کند. برای نمونه،

می‌بینیم، می‌نهیم، می‌پیوندانیم

آسانتر خوانده می‌شوند از:

میبینیم، مینهیم، میپیوندانیم.

از سوی دیگر در ادبیات کلاسیک فارسی، گاه «ب» تأکید یا زینت، و «ن» نایش، پس از «می» یا «همی» و بر سر فعل قرار می‌گیرند و چسباندن همهٔ اینها به یکدیگر خواندن را سخت دشوار خواهد ساخت. به این شکلهای ناهنجار توجه کنید: میبرود، مینخواند، همیبجنبد، همینرود، مینگوید، همیبخسبیدی، همیبنگشتی. آشکار است که جدانوشتن این شکلها بهتر است.

گاه نیز در شعر و نثر کلاسیک فارسی، بین «می» و فعل، واژه‌های دیگری قرار می‌گیرند، که در این صورت پیوستن «می» به فعل به هیچ روی شدنی نیست. نمونه‌ها:

گر عزیز است جهان و خوش زی نادان
پیش من باری می ناخوش و خوار آید [ناصر خسرو]

کنون خورد باید می خوشگوار
که می بوی مشك آید از جویبار [فردوسی]

ور می بمرد خواهند این زندگان همه
بودش همی ز بهر چه باید بدین زحیر [ناصر خسرو]

۱) از جمله ← احمد بهمنیار، ص ۱۷۴؛ هرمز میلانیان («کلمه...»)، ص ۸۲؛ محمود شفیعی، ص ۱۹؛ و تا حدی خسرو فرشیدورد، ص ۴ و ۱۵. ـ بهمنیار میان «می» و «همی» فرق می‌گذارد: «"می" علامت مضارع و ماضی استمراری و "همی" علامت ماضی استمراری را هم متصل بفعل و هم جدا از فعل میتوان نوشت، و بهتر در "می" اتصال و در "همی" انفصال است مانند میگفت، همی رفت و در چسباندن و جدا نوشتن این ادات رعایت زیبائی و مشتبه نشدن کلمه بمورد است.»

شفیعی نیز جدا نوشتن «همی» را خاطر نشان می‌سازد، و در مورد پیوسته نوشتن «می» چند استثنا وارد می‌کند. خسرو فرشیدورد سر هم نوشتن «می» را بویژه در فعلهای کوتاه منظور دارد. عبدالله آریان‌فر نیز چنین می‌نگرد: «لفظ (می)... را بهتر است بنا بر آنکه پس از آن حروف کم و یا زیاد باشد بترتیب پیوسته یا جدانوشت [:] الف ـ میرفت میخواست میداند ب ـ می‌ستاید می‌بیند می‌گسیخت» (همان اثر، ص ۱۹۰ـ۱۸۹).

و اما هرمز میلانیان میان «بروم» و «میروم» در زمینهٔ مورد بحث فرقی نمی‌بیند.

آس شدم زیر آسیای زمانه
نیست بخواهم شدن همی به کرانه [کسایی]
... اما مردمان می در رسند و بخداوند پادشاه نام و جاه می‌یابند. [بیهقی]
تبصرهٔ ۱: ما در این کتاب «می»های فعلی را سراسر جدا از فعلها نوشته‌ایم. با اینهمه چون پیوستن یا نپیوستن «می» وارد بحث صحیح و غلط نمی‌شود، به نگر ما در موردهایی که بویژه کاهش حجم متن چاپی معینی مطرح باشد، پیوستن «می» به فعلها در چاپ، کاملاً رواست؛[1] و با همان منطق، عکس آن نیز صادق است، که آشکار است.
تبصرهٔ ۲: توصیه می‌شود وقتی متنی جنبهٔ عامیانه دارد، «می»های فعلی جدا نشوند:

ممکن است: نمیشه آقا؛ امروز میاد؛ فردا نمیره؛
سگه گاز میگیره؛ پلنگه خرناس میکشه؛
شاغاله آواز میخونه؛ یابوهه جفتك میندازه.

تعریفی ندارد: نمی‌شه، می‌آد، نمی‌ره، می گیره، می کشه، می‌خونه.
□ جدا کردن «می» از «میندازه» [= می‌اندازد] تقریباً ناشدنی است:
«* می‌ندازه»، «* می‌یندازه»، و «* مین‌دازه» (؟) - هیچ یك پذیرفتنی نیست.

۴-۱۷ «ب» تأکید یا زینت، «ن» نایش و نهی، «م» نهی

۴-۱۷-۰ نیاز به گفتن نیست که «ب» تأکید، و «ن» و «م» نایش و نهی که درآغاز فعلها می‌آیند، همیشه به فعل، و در مورد «ن»، به فعل یا به «می» فعلی، متصل می گردند:

بشنو، بفرمایید، بروند، بخسبند؛
نمی‌روند، نمی‌آیند، ننویسیم، نخواه، نزن؛
مکن، مشو، مگو

۴-۱۷-۱ گاه فعل با همزه آغاز می‌شود که پس از آن مصوت قرار می‌گیرد، یعنی عملاً در آغاز فعل، حرف الف - با مد یا بی مد - وجود دارد؛ مانند [شکلهای مصدری] «اندیشیدن»، «انگاشتن»، «آموختن»، «افتادن»، «اوفتادن» [شکل دیگری از «افتادن»]، اوژنیدن [افکندن]؛ و بدینسان. در این حال اگر پیش از همزه «ب» تأکید، یا «ن» و «م» نایش و نهی آورده شود، همزه به «ی» بدل می گردد؛ یا می‌توان گفت که در توالی مصوتها، در اینجا حرف میانجی «ی» قرار می گیرد. - اهل فن معمولاً توصیه می کنند که الف در این موردها حذف شود [جز در «آ-» ← ۴-۱۷-۲ §]. این توصیه در همهٔ اثرهای مربوط به رسم خط که در اختیار ما بوده، منعکس است. ولی در عمل هر دو املا، بی الف و با الف، رایج‌اند و حتا چنین می‌نماید که املای با الف، بویژه

۱) ما حساب کرده‌ایم که در یك کتاب چهارصد صفحه‌ای فارسی به قطع وزیری، اگر «می»ها سر هم چاپ شوند، دست کم در حدود ۲٫۵ صفحه حجم کمتر خواهد شد.

نزد نسل جوان، بیشتر دیده شود. به نگر ما شکل با الف را نمی‌توان رد کرد، و «اصل جمع‌نکردن «بدل و مبدل منه»» که بدان استناد می‌شود، چیزی را فرو نمی‌گشاید.[۱] نکتهٔ قاطع این است که در بیشتر موردها نوشتن الف خواندن را آسان می‌کند.

بر روی هم ما هر دو شکل را ممکن می‌دانیم، ولی در زیر ترتیب دو شکل هر مثال بر پایهٔ ترجیح ماست.

اندیشیدن: بیاندیش / بیندیش، نیاندیش / نیندیش، میاندیش / میندیش، بیاندیشم / بیندیشم، نیاندیشند / نیندیشند؛

انگاشتن: بیانگار / بینگار، نیانگارند / نینگارند، میانگار / مینگار؛ نیانگاشت / نینگاشت؛

انداختن: بیانداز / بینداز، نیاندازیم / نیندازیم، نیانداختم / نینداختم؛ میانداز / مینداز؛

افکندن: بیافکن / بیفکن، نیافکندم / نیفکندم؛ و بدینسان.

اما در فعلهای مصدر «افتادن»، توصیه می‌کنیم بر پایهٔ اصل پرهیز از التباس فقط شکل بدون الف بکار رود:

بیفت، نیفت، بیفتم، نیفتم، میفت، نیفتادند؛ و دیگرها.

شکلهای «بیافت»، «نیافت»، «بیافتم»، «نیافتم»، بسادگی با فعلهای مصدر «یافتن» مشتبه خواهند شد و بنابراین در سیاق بررسی ما باید از آنها پرهیز کرد.

۴-۱۷-۲ در مورد مصوت بلند «آ» فقط یك شکل ممکن است، و آن تبدیل «آ» ست به «-یا»، چه در تلفظ و چه در نوشتن:

آموختن: بیاموز، نیاموز، میاموز، نیاموختند؛

آسودن: بیاسایید، نیاسایند، میاسا، بیاسودند

۴-۱۷-۳ استثنا: توجه کنید که بحث بالا در مورد مصوت بلند «ای» معمولاً صدق نمی‌کند، یعنی حرف الف میان «بِ» و «ی»، در تلفظ دقیق، ارزش همزه‌ای فونتیك خود را نگه می‌دارد و باید در نوشتن به شکل الف باقی بماند:

ایستادن: بایست، نایستاد، مایست، بایستادند.

□ در نثر ادبی و شعر، ممکن است همزهٔ فونتیك پس از «بِ» تأکید و «نَ» و «مَ» نفی و نهی، پیش از «ای» کوتاه شده به، «اِ» به «ی» تبدیل نشود. برای نمونه:

صف دشمن ترا ناستد پیش

ور همه آهنین ترا باشد [شهید بلخی]

تبصره: در فارسی امروزین، «نَ» هم برای نایش بکار می‌رود و هم برای نهی:

---

۱) در پهلوی این «بِ»ها و «نَ» ها با «ی» نوشته می‌شوند، به ترتیب by و ny و با تلفظ bē و nē؛ و سپس، الف فعل قرار می‌گیرد. بنابراین از نظر تاریخی می‌توان از نوشتن «بِ» و «یِ» و الف، و «نَ» و «یِ» و الف با هم، پدافندید.

«نمی‌روم»، «نروم»؛ «نرو»، «نروید». حال آنکه در مرحله‌های پیشین فارسی نوین، «ن» فقط برای نایش بوده، و «م» کار نهی را انجام می‌داده است: «نمی‌روم»، «نروم»؛ اما «مرو»، «مروید». واژهٔ «مگر» نیز همین واحد اخیر را در خود دارد: م + اگر = مگر. ـ وضع فارسی نوین پیشین، هماهنگ است با ایرانی میانه و باستان و سنسکریت و آریایی و هندواروپایی نخستین. توجه کنید:

	پارسی امروزین	پارسی نوین	پارسی میانه	پارسی باستان	اوستایی	سنسکریت	آریایی	هند و اروپایی
نفی	ن	ن، نی	nē	naiy	nōit̰	na, ned	* nai, * nait	* nē, * nĕ, * nei
نهی	ن	م	mā, ma	mā	mā	mā	* mā *	* mē

۴ـ۱۸ «کاووس» یا «کاوس»، «تاووس» و «طاووس» یا «تاوس» و «طاوس»، «داوود» یا «داود»؟

دهخدا[1] و معین این گونه کلمه‌ها را هم با یك واو می‌دهند و هم با دو واو؛ ولی بر روی هم چنین می‌نماید که شکل با یك واو را ترجیح دهند، که بیان کنندهٔ گرایشی قدیمتر است. دایرةالمعارف مصاحب ظاهراً اینها را با دو واو چاپ کرده است. برخی از استادان که در این باره اظهار نظر کرده‌اند نیز شکل با دو واو را منطقی‌تر دانسته‌اند.

باید دانست که تلفظ کنونی «کاوس» یا «کاووس»، kāvūs (فونتیك: [kɑ:vu:s]) است، و طبیعی خواهد بود که [vu:]، یعنی «واو صامت + واو مصوت»، با دو واو نشان داده شود، نه با یك واو. ـ با اینهمه در اینجا توضیحی لازم است. شکل «کاوس» که قدیمتر است، نمایندهٔ تلفظ kāvūs نیست، بلکه نشان-

*) فرض واحد آریایی mā * از مؤلف این کتاب است. ـ برای شکلهای فرضی آریایی nai * و nait * ←

— Ch. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*.

برای شکلهای فرضی nē * و nĕ * و nei * و mē * در هندواروپایی نخستین، ←

— Alois Walde - Julius Pokorny, *op. cit.*;

— Julius Pokorny, *op. cit.*;

— R. G. Kent, *op. cit.*

دهندهٔ تلفظ [kɑ:u:s] kāūs است که در زمان تجلی ادبیات فارسی نوین غلبه داشته است. [u:] در این میان، طبعاً می‌تواند [wu:] نیز متصور گردد، یعنی از نظر دانش آوائیک، دو تلفظ زیر با هم چندان فرق ندارند: [kɑ:u:s ≈ kɑ:wu:s]. بنابراین واو در شکل قدیم «کاوس» نمایندهٔ مصوت ū بلند و کشیده بوده است. خوانندگان نکته‌سنج توجه خواهند داشت که در این مورد، موضوع بودن یا نبودن واو صامت، کوچکترین تغییری در وزن شعر کلاسیك فارسی ایجاد نمی‌کند. در زیر یك مصراع شاهنامهٔ فردوسی را به خط فارسی‌نوین و نیز با ترانویسی فونمیك یا واجنویسی، به تلفظ فارسی امروزین، می‌آوریم؛ فقط «کاوس» و «کاووس» را به دو صورت بر می‌نویسیم: بی واو صامت [تلفظ زمان فردوسی و شاید سده‌ها پس از شاعر، چنانکه هم اکنون نیز در زبان عامیانه و تلفظ برخی نقطه‌های ایران شنیده می‌شود، و با واو صامت که تلفظ ادبی کنونی است:

(الف) چو کاوس روی کنیزك بدید

(ب) چو کاووس روی کنیزك بدید

(الف) čo kāūs rū-ye hanīzak bedīd

(ب) čo kāvūs rū-ye hanīzak bedīd

وزن در (الف) و (ب) دقیقاً یکی است. بر آمد این ملاحظه آن است که نباید گذشتگان را به غلط نوشتن یا بی‌منطق بودن متهم کرد، بلکه باید دانست که تلفظ فارسی بسادگی تغییر یافته است: در زمان گذشتگان، «کاوس» (kāūs و kāwūs) درست بوده، و در زمان ما «کاووس» (kāvūs) درست است. آشکار است که این نکته در همهٔ موردهای همانند صدق می‌کند ــ ولی توجه کنید که در مورد نامها و واژه‌های بیگانه، نوشتن «و» برای vū هیچ پدافندی ندارد.

بر پایهٔ آنچه گفته شد، ما بویژه شکلهای زیر را توصیه می‌کنیم:

کاووس، تاووس/طاووس، داوود، لهاوور

همچنین:

کاوور (Comte de Cavour)

«لوور» یا «له‌وور» یا «لو-وور» (levure)

تبصره: توجه کنید که تلفظ کنونی «سیاوش»، siyāvaš و oš- است، و بنابراین در نوشتن نام اخیر، معمولاً به یك واو بسنده می‌شود. این واو تنها، بنا به ضرورت شعری می‌تواند به siyāvaxš، یا به مصوت بلند «ـو» تبدیل شود: siyā(w)ūš؛ یا به «وو»: siyāvūš که معادل کنونی تلفظ قدیم است. در صورت اخیر نوشتن «سیاووش» اجباری نیست. خواننده خود وزن شعر را در خواهد یافت. همچنین توجه کنید به جستار بعدی.

۴-۱۹ ویژگیهای نوشتاری شعری

۴-۱۹-۰ می‌دانیم که در شعر فارسی - یا همچنین گاه در نثر کهن کلاسیک - به سبب کهن بودن شعر یا نثر، یا به سبب واژگان لهجه‌ای، یا بنا به ضرورت شعری و رعایت وزن و قافیه، یا ملاحظه‌های زیباحسیك، و مانند آنها، گاه بگاه پاره‌ای شکلهای ویژه دیده می‌شوند که در زبان عادی کمتر کاربرد دارند. در نوشتن این ویژگیها چه بسا مشکلی در کار نیست. برای نمونه، نوشتن «شه» و «مه» و «ره» و «شپره» و «بتر» به جای «شاه» و «ماه» و «راه» و «شب پره» و «بدتر»، یا نوشتن «آموختن» با تلفظ āmoxtan به جای «آموختن» با تلفظ āmūxtan، یا «مـردانت» و «منت» با تلفظ mardānt و mant به جای «مردانت» و «منت» با تلفظ mardānat و manat، یا نوشتن «فریشته» و «اوفتادن» به جای «فرشته» و «افتادن»، یا «اوفتادن / افتادن» و «اشکم» و «اشتر» در برابر «فتادن» و «شکم» و «شتر»،[۱] یا وارد ساختن تشدید یا حذف آن، و مانند آنها - هیچ یك پرسشی را از نگرگاه شیوهٔ خط مطرح نمی‌سازد. اما گاه نیز اصل روشنی مورفولوژیك و اصل همخوانی نوشتار و گفتار با یکدیگر آخشیج گونه می‌شوند. ولی در هیچ مورد نکتهٔ عمده‌ای که در سیاست کلی رسم خط دخالت کند، واقعاً پیش نمی‌آید. در زیر تنها به چند نکته و شکل اشاره می‌کنیم.

۴-۱۹-۱ حذف همزهٔ فونتیك و ادغام؛ همچنین حذف «ی» میانجی و حذف مصوت:

گر: اگر؛ وز: واز؛ زان: از آن؛ زین: از این؛ وان: و آن؛ وین: و این؛ وزآن، وزان: و از آن؛ وزین: و از این؛ همو: هم او؛ باسمان: به آسمان؛ نز: نه از [همچنین ← ۳-۱۹-۴ §]؛

برای نمونه:

زین آتش نهفته که در سینهٔ من است
خورشید شعله‌ای است که در آسمان گرفت [حافظ]

هر آن چیز کان نز ره ایزدی است
همه راه اهریمن است و بدی است [فردوسی]

و نیز:

اینجام: اینجایم؛ زیباند: زیبایند؛ گفتارهاش: گفتارهایش [«گفتارهاش و «اینجام» در گفتگوی عادی غلبه دارند.]

برای نمونه:

۱) در مورد ردیف آخر مثالها، به‌اصطلاح فنی، کاربرد prothesis در برابر anaptyxis [← ۲-۶ §] به خاطر تنظیم تعداد mora ها یا mātrā های هر بیت. درباره دو اصطلاح اخیر ← ص ۱۷۶، پانوشت (۲).

دروغ است گفتارهاش ای برادر
به هرچت بگوید مدار استوارش [ناصر خسرو]

☐ توجه کنید که «از این» با تلفظ azīn را می‌توان همچنان با الف نوشت و دریافت وزن صحیح را به خواننده واگذاشت. ولی شکل «وزین» به معنای «و از این» زیاد نوشته شده است. همچنین بسنجید با واژه‌های آشنای «همین» و «همان».

☐ «هماواز»، «هماهنگ»، «هماشیان»؛ «خوشاواز» و مانندهای آنها، چنانکه پیش از این اشاره کرده‌ایم ممکن است با همزهٔ فونتیك به صورت «هم-آواز»، «هم-آهنگ»، «هم-آشیان»، «خوش-آواز» تلفظ گردند. در این موردها درست آن است که بخشهای این واژه‌ها جدا نوشته شوند:

هم‌آواز، هم‌آهنگ، هم‌آشیان، خوش‌آواز؛ و بدینسان.

برای نمونه:

ای دریغا مرغ خوش‌آواز من
ای دریغا همدم و همراز من [مولوی]

۲-۱۹-۴ که؛ چه. گاه «که» و «چه» مصوت خود را از دست می‌دهند، یا با مصوت بعدی ادغام می‌شوند که مربوط به مقولهٔ حذف همزه نیز هست:

هرآنك: هرآنکه؛ زیراك: زیرا که؛ کز: که از؛ کزین: که از این؛ کزآن، کزان: که از آن؛ کاین: که این؛ کان: که آن؛ کای: که ای؛ کو: که او؛ کاندر: که اندر؛ کامروز: که امروز؛ کاتش، کآتش: که آتش؛ کاهسته، کآهسته: که آهسته؛ کانزوا: که انزوا...؛ و بدینسان.

برای نمونه:

صبحگه کانزوای وقت و مکان
دلرباینده است و شوق افزاست [نیما یوشیج]

همچنین: هرچ: هرچه؛ آنچ: آنچه؛ - کش: که‌اش؛ کت: که‌ات؛ هرچت: هرچه‌ات؛ وانچت، و آنچت: وآنچه‌ات [و نیز ← ۳-۱۹-۴ §]

آن کت کلوخ روی لقب کرد خوب کرد
ایرا لقب گران نبود بر دل فغاك [منجیك ترمذی]
وانچت گوید بپذیر و مباش
عاشق بر بیهده گفتار خویش [ناصر خسرو]

☐ توجه کنید که صرفاً در نوشتار، «چ» کمتر به حرف بعدی می‌چسبد؛ یعنی با آنکه «هرچت» برای «هرچه ات» در نوشتن شعر کاملاً طبیعی است، مجموعه‌هایی از قبیل har-č-āmad و ān-č-az to، بیشتر به صورت

هرچ آمد، آنچ از تو

نوشته می‌شوند، نه به صورت «هرچامد»، «آنچزتو». خواننده خود خواهد توانست بودن یا نبودن همزهٔ فونتیك را تشخیص دهد.

۳-۱۹-۴ «ه» ناملفوظ یا بیان حرکت، پیش از فعلهای رابط «* ایدن» و «است»[۱]، و ضمیرهای پیوستهٔ ملکی-مفعولی. در شعر، «تشنه‌ام»، «گرسنه است»، «خانه-اند»، و مانند آنها گاه ممکن است tešnam ، gor(o)snast ، و xānand تلفظ گردند. در این حال در نوشتن:

۱) می‌توان همچنان «تشنه‌ام»، «گرسنه است»، «خانه‌اند»، و مانند آنها نوشت و دریافت وزن صحیح را به خواننده واگذاشت؛ یعنی اصل را روشنی مورفولوژیك گرفت، نه همخوانی نوشتار و گفتار.

۲) می‌توان بر پایهٔ اصل همخوانی نوشتار و گفتار، شکل نوشتنی را دگرگون ساخت. یکی از راهها حذف الف (همزهٔ الف-شکل) است:

تشنه‌م، گرسنه‌ست، بسنده‌ست، خانه‌ند، نیمه‌ش، میانه‌ش

شکلهای بالا شاید تلفظهای موردنظر را بروشنی به خواننده القا کنند. تنها دشواری آنها این است که در شیوهٔ نوشتن فارسی چندان معمول نیستند. یعنی ممکن است گفت که شکلهای کوتاه «م» و «ست» و «ند» می‌توانند پس از الف و واو قرار گیرند، مانند «اینجام»، «خوشبوم»، «رواست»، «نیکوست»، «خواناند» [خوانایند]؛ ولی آمدن آنها پس از «ه» ناملفوظ که به یك تعبیر واژهٔ پیشین را تمام می‌کند، «خلاف ترادادٖ» است. با اینهمه، ما این شکلها و مانندهای آنها را در متنهای کهن، از جمله در مفتاح‌المعاملات، یافته‌ایم.[۱] بیت زیر نیز در دهخدا به همین صورت چاپ شده است:

بنده زاده چو در وجود آمد
هم بروی تو دیده بر کرده‌ست [سعدی]

۳) راه دیگر، باز بر پایهٔ اصل همخوانی نوشتار و گفتار، پیوسته نوشتن اینهاست، چنانکه در نمونه‌های کت و چت دیدیم؛ و نیز:

تشنم: تشنه‌ام؛ گرسنست: گرسنه است؛ بسندست: بسنده است؛
خانند: خانه‌اند؛ خانست: خانه است؛ نش: نه‌اش؛ [و به همین قیاس،
نز: نه از]

برای نمونه:

نش آهن درع بایستی نه دلدل
نه سر پایانش بایستی نه مغفر [دقیقی]

گنبدی نهمار بر برده بلند
نش ستون از زیر و نه بر سرش بند [رودکی]

تشنم به لب فرات بردی
نا خورده به دوزخم سپردی [نظامی]

شکلهای بالا از نگرگاه شیوهٔ خط فارسی کاملاً شدنی‌اند و در نسخه‌های خطی نیز پیشینه دارند. - همچنین باید توجه داشت که اگر بخواهیم شکلهای «تشنه‌ام است» و

۱) همان ویراست، سراسر اثر؛ همچنین ← مقدمهٔ مصحح، ص چهل و یك-چهل و دو.

«گرسنه‌ام است» را به تلفظ عامیانه نشان دهیم، بر پایهٔ اصل همخوانی نوشتار و گفتار چاره‌ای نداریم جز آنکه این شکلها را بنویسیم:

تشنمه، گرسنمه / گشنمه

روشن است که در نثر کتابی «تشنمه» جایی ندارد، بلکه: «تشنه‌ام است.» آنـاگویانه، در مورد ویژه‌ای در شعر، از نظر اصل یاد شده، «تشنم» درست است، ولی بیرون از آن مصراع معین، جایی برای «تشنم» موجود نیست، بلکه باید به سان متعارف، «تشنه‌ام» نوشت.

البته ما خود به این نکته آگاهیم که این استدلال ممکن است برای همهٔ خوانندگان برا نباشد؛ کسانی که راه (۳) را نمی‌پسندند، می‌توانند راههای (۱) و (۲) را پی گیرند، یا راههایی تازه بیابند. ـ با اینهمه بد نیست بیافزاییم که کت (که‌ات)، چت (چه‌ات)، ازآنچم (از آنچه‌ام، از آنچه مرا) نش (نه‌اش) نز (نه از)، و مانند آنها ـ همه در لغت‌نامهٔ دهخدا ماده‌های وارد شدهٔ اصلی‌اند.

۴ـ۱۹ـ۴ حذف صامتها:

ار: اگر؛ ور: و اگر؛ ورنه: و اگرنه؛ ایرا: این را؛ و بدینسان.

برای نمونه:

گر بیایی دهمت جان ور نیایی کشدم غم

منت بایست بمیرم چه بیایی چه نیایی [سعدی]

۴ـ۱۹ـ۵ «دنیی» و نظیرهای آن. گاه در شعر کلاسیک فارسی «دنیا» و غیره، به صورت اصلی عربی با الف مقصوره یا الف مقصور[1] نوشته می‌شود: دنیی. برای نمونه:

دنیی آن قدر ندارد که بر او رشک برند

یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند [سعدی]

علت آن گاه این است که مصوت ā، بلند است و در شعر به هیچ روی به هجای کوتاه کاهش‌پذیر نیست؛ بنابراین همواره دو ماترا[2] دارد. در نتیجه «دنیا» جمعاً دارای چهار ماترا خواهد بود. ولی مصوت بلند ī اگر پیش از مصوتی دیگر بیاید می‌تواند در شعر به مصوت کوتاه کاهش یابد و یك ماترا باشد. بنابراین نوشتن «دنیا» در شعر به صورت «دنیی»، می‌تواند چهار ماترا را به سه ماترا تبدیل کند. ـ ولی گاه املای «دنیی» فقط بر پایه رسم خط عربی توجیه‌پذیر است:

۱) اصطلاح الف مقصور به جای «الف مقصوره» از جلال متینی است: «رسم‌الخط فارسی در قرن پنجم هجری»، در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، III (۱۳۴۶)؛ ۳ـ۲، ص ۱۵۹ـ ۲۰۶.

۲) سنسکریت: mātrā، لاتین: *mora*: واحد وزن در شعر، زمان لازم برای تلفظ یك هجای کوتاه.

صبا به سبزه بیاراست دار دنیی را
نمونه گشت جهان مرغزار عقبی را [انوری]

همچنین، «دنیی» ممکن است به همین صورت عربی با واژه‌های فارسی قافیه گردد؛ مثلاً با «نی» در بیت زیر. در اینجا «دنیی» باید donyī (چهارماترا!) تلفظ شود:

چه چیز بهتر و نیکوتر است در دنیی
سپاه نی ملکی نی ضیاع نی رمه نی [ناصرخسرو]

البته ملاحظه‌هـای دیگری از جمله ملاحظه‌های معنائیك ممکن است در این میان مؤثر باشند.

۴ـ۱۹ـ۶ ساکن ساختن «ی» اضافت. گاه «ی» اضافت پس از «ه» مختفی یا ناملفوظ بنا به ضرورت شعری ساکن تلفظ می‌شود. برای نمونه «دمدمهٔ»، damdamey (فونتیك: [dæmdæmej]) به لفظ می‌آید. سبب این است که در این موردها اگر «ی» ساکن نشود ممکن است سه هجای کوتاه پشت سر هم آیند که به عنوان فاصلهٔ کبری در عروض فارسی زیاد معمول نیست:[1] ‿ ‿ ‿ = da-me-ye...؛ دو راه فرو گشودن این امر یکی تبدیل ساختن کسرهٔ کوتاه اضافت به‌کسرهٔ بلند است: ‿ ‿ — = da-me-yē... که وزن را دگرگون می‌کند، و دیگر، ترادیسی دو هجای کوتاه دوم به یك هجای بلند، با ساکن ساختن «ی»: ‿ — = da-mey...، که در نتیجه خواندن و شنیدن شعر عادی خواهد شد. در نوشتن این شکلها می‌توان واژه را به همان شیوهٔ معمول نوشت و دریافت وزن صحیح را به خواننده واگذاشت، حال شیوهٔ معمول چه کاربرد «ی» ابتر همزه‌شکل باشد، چه «ی» روی خط کرسی. برای نمونه:

دمدمهٔ این نای از دمهای اوست
های و هوی روح از هیهای اوست

اگر شیوهٔ معمول کاربرد «ی» روی خط کرسی باشد، در این موردها بهتر است «یْ» نوشت:

دمدمه‌یْ این نای از دمهای اوست؛...

با اینهمه، نوشتن «یْ» همیشه محتاطانه نیست. زیرا تواند بود که ساکن ساختن «ی» اضافت ضرورت مطلق وزنی نداشته باشد، بلکه ساکن ساختن و متحرك ساختن آن دو وزن جداگانه، ولی ممکن و صحیح ایجاد کند. برای نمونه بیت زیر را ظاهراً اهل فن با سکون «ی» اضافت می‌خوانند:

به {گردهٔ / گرده‌یْ} من به رگهای {فسردهٔ / فسرده‌یْ} من

۱) همچنین ← المعجم، ص ۳۴ و ۴۹ و ۲۷۳.

به { زندهٔ / زندهٔ } تو به { مردهٔ / مردهٔ } من [مهدی اخوان ثالث]

ولی در نمونهٔ بالا اگر «ی» ساکن نباشد، دو هجای کوتاه اندر میان دو هجای بلند قرار خواهند گرفت که به نوبهٔ خود کاملاً ممکن است [«تو» در بالا با واو مجهول، یعنی معادل هجای بلند تلفظ می‌شود]. بررسی ماترایی و وزنی «به گردهٔ من» در مصراع نخست:

ᴗ — ᴗ ᴗ — مفاعلتن: بحر وافر
ᴗ — — — مفاعیلن: بحر هزج

ما چنین بر می‌آوریم که کاربرد «یْ» متعهد ساختن قطعی خویشتن است و بنابراین تنها در صورت بودن اطمینان کامل رواست.

الگوهای «دمدمیْ» و «دمدمه‌یْ»، و «گردیْ» و «گرده‌یْ»، و مانند آنها، نیز می‌توانند در این زمینه مورد توجه قرار گیرند.

۴-۲۰ حرفهای «ح»، «ص»، «ض»، «ط»، «ظ»، «ع» (عربی خالص)، و حرف «ق» (مشترك میان فارسی و عربی) در املای واژه‌ها و نامهای ناعربی‌تبار

۴-۲۰-۰ در این زمینه راهنمای املایی پیش از هرچیز اصل همخوانی نوشتار و گفتار است. ولی رعایت این اصل چنانکه پیش از این اشاره کرده‌ایم، در حال کنونی دشواریهایی را مطرح می‌سازد. این دشواریها نباید ما را بر سر دو راهی پذیرش یا وازنش اصل همخوانی نوشتار و گفتار قرار دهند: به رغم دشواریها می‌توان با میزانی کوشش و پژوهش به اصل بالا نزدیك شد.

اصلهای دیگری که در اینجا مطرح می‌شوند، عبارت‌اند از «اصل برگزینش درست‌ترین از نگرگاه ریشه‌شناسی» یا «اصل رعایت اصل»، «اصل برگزینش آشناترین»، و «اصل پرهیز از التباس». - باید دانست که اصلهای همخوانی نوشتار و گفتار، برگزینش درست‌ترین، برگزینش آشناترین، و پرهیز از التباس، گاه با یکدیگر در تعارض‌اند. از نگرگاه همخوانی نوشتار و گفتار، صدا و فونم /t/ در Tehrān و tābān یکی است. بنابراین «ت» با گفتار متناظر است و جایی برای «طهران» نیست. از سوی دیگر اصل برگزینش آشناترین در نوشتن، اصلی است دگرگونی‌پذیر، بخلاف اصل برگزینش درست‌ترین در ریشه‌شناسی که اصلی است به یك تعبیر بالنسبه ثابت. زمانی بود که Tehrān را از نظر برگزینش آشناترین می‌بایستی «طهران» نوشت و حالا همان اصل به ما حکم می‌کند که تهران بنویسیم. اما با تکیهٔ بیشتر بر اصلهای همخوانی نوشتار و گفتار و برگزینش درست‌ترین، و یافتن هنجارها و معیارهایی چند، و کارگرفتِ

اصلهای برگزینش آشناترین و پرهیز از التباس به سان ضریبی برای آنها، شاید بتوان به ناهماهنگیهای زاید پایان داد. روشن است که می‌توان واژه‌ها و نامهای عربی و عربی‌تبار را فعلاً در پایه با همان حرفهای خالص عربی پذیرفت [نه الزاماً با رسم خط عربی؛ ← ۵ §]. ولی موضوع اخیر در اینجا بیرون از جستار ماست.

در زیر حرفها را یك به یك بررسی می‌کنیم.

۱ـ۲۰ـ۴ ح. این حرف در نوشتن کلمه‌های ایرانی تقریباً دیده نمی‌شود. ما فقط «حیز: هیز» را یافته‌ایم:

هیز فارسی است، به مفهوم نوعی صفت اخلاقی منفی که آشکار است. نوشتن این واژه با «ح» بسادگی نادرست است. در لغت‌نامهٔ دهخدا هر دو مادهٔ «هیز» و «حیز» و شاهدهای آنها وارد گشته‌اند. شادروان دهخدا زیر مادهٔ «حیز» توضیحی روشن کننده می‌دهد: «اینکه این کلمه را با حاء حطی مینویسند ظاهراً بدین سبب است که اصل آن خیز با خاء معجمهٔ فوقانی است و امروز هم کردان آنرا خیز (با خاء) گویند.» [سپس سه بیت شعر کردی نیز شاهد آورده شده است.] بنابراین:

درست است: هیز
درست نیست: حیز

تبصرهٔ ۱: پاره‌ای از نامهای سامی: عبری و اکدی و آشوری (و به سان کلی بین‌النهرینی) را که با «ح» نوشته می‌شوند، بهتر است به حال خود گذاشت، زیرا در ریشهٔ اصلی چه بسا معادل «ح» عربی [«ح» اصلی سامی] بکار رفته باشد:

حامورابی، حمورابی [«هامورابی» در دهخدا وارد گشته، ولی به «حامورابی» رجوع داده شده است]؛ اسرحدون: آسورحیدین [«اسارهادون» و «اسارهادن» نیز ضبط شده‌اند]؛ حییم؛ و دیگرها.

تبصرهٔ ۲: توجه کنید که کوچکترین دلیلی برای ایرانی بودن «جیحون» و «سیحون»، نام رودخانه‌های خراسان بزرگ، در دست نیست. نام فارسی اینها «آمو(ی)-دریا» و «سیردریا»ست؛ و *Oxus* و *Iaxartes* لاتین، ترانویسی شکلهای یونانی نامهایی‌اند که فعلاً بررسی و پژوهش آنها ما را دور خواهد برد. در رابطه با نامهای «جیحون» و «سیحون» باید یاد آور شد در ترکیه دو رودخانه وجود دارند که ceyhan [c، «ج» خوانده می‌شود]، و seyhan نامیده می‌شوند. در سفر پیدایش (۲ : ۱۱،۱۳) از رودهایی به نام «جیحون» [گیحون] و «فیشون» [پیشون] سخن می‌رود. بعضی پژوهشگران احتمال می‌دهند که نامهای رودخانه‌های ماوراءالنهر و ترکیه و تورات دارای خاستگاه واحد باشند و ریشهٔ آنها بین‌النهرینی [سامی؛ ـ یا سومری؟] باشد.

اصل عبری «جیحون» [گیحون] توراتی גִּיחוֹן = GIḤON است؛ و اصل عبری «فیشون» [پیشون]، פִּישׁוֹן = PIŠON. البته همخوانی «جیحون» ≈

ceyhan ≈ GIḤON آشکار است. ولی یافتن همخوانی آوایی میان «سیحون» ≈ seyhan، و PIŠON ـ اگر اساساً وجود داشته باشد ـ به مطالعهٔ بیشتری نیاز دارد. در لغت‌نامهٔ دهخدا «سیحون» فقط به این شکل می‌آید، اما هر دو شکل «جیحون» و «جیهون» وارد شده است. ـ نام توراتی «جیحون» [گیحون] چنانکه دیده می‌شود با «ح» [ח] است، نه با «ه» [ה]. بنابراین، اگر نامهای «جیحون» و «سیحون» ماوراءالنهر مربوط به بین‌النهرین باشند، بخردانه خواهد بود که بر پایهٔ اصل رعایت اصل ـ و در هر حال بر پایهٔ اصل برگزینش آشناترین ـ،

جیحون، و: سیحون

با «ح» بمانند.

۲-۲۰-۴ ص و ط

۱) «ص» و «ط» در کلمه‌های فارسی. گرایش کنونی این است که بر پایهٔ همخوانی نوشتار و گفتار، «ص» و «ط» در نوشتن نامهای فارسی بکار نروند. بنابراین:

درست است: تهران، استخر، تبرستان، بستام، تالش، توس، تهماسب، تالقان، تهمورث

توصیه نمی‌شود: طهران، اصطخر، طبرستان، بسطام، طالش، طوس، طهماسب، طالقان، طهمورث

چنانکه دیدیم، نام شهر «اصطهبانات» پیشین، اکنون به استهبان تبدیل شده است، و بنابراین «ص» و «ط» ممکن است بتدریج از دیگر نامهای ایرانی نیز بیرون رانده شوند. با اینهمه، آیندهٔ بعضی نامها مانند اصفهان روشن نیست. ولی شادروان بهمنیار شکل اسپهان را توصیه می‌کند.[1] ـ به هر سان، این مقامهای رسمی کشوری‌اند که باید دربارهٔ این پرسشها تصمیم بگیرند.

واژه‌ها. در مورد واژه‌ها نیز معمولاً منطقی‌تر است این حرفها را حذف کرد. برای نمونه:

درست است: شترنج، تپانچه، تپیدن، تیلسان، تشت، غلتیدن، بلوت، توتی، تاووس، نفت؛

توصیه نمی‌شود: شطرنج، طپانچه، طپیدن، طیلسان، طشت، غلطیدن، بلوط، طوطی، طاووس، نفط

بهمنیار شکل «شترنگ» را بجای «شطرنج» توصیه می‌کند. به نگر ما نوشتن «شترنگ» بسیار صحیح است، و بر پایهٔ اصل برگزینش درست‌ترین از نظر ریشه‌شناسی (یا «اصل رعایت اصل»)، نمی‌توان بدان ایراد گرفت: «شترنگ» در دهخدا وارد شده؛ در پهلوی: čatrang؛ اصل سنسکریت: caturaṅga [به معنای «چهارلبه» یا «چهار حد» یا «چهارعضو»]. ما برآنیم که برپایهٔ اصل همخوانی نوشتار و گفتار، اگر šatrang

۱) همان اثر، ص ۱۷۱.

می گوییم، باید بنویسیم شترنگ، ولی اگر šatranǰ تلفظ می کنیم، چاره‌ای نداریم جز اینکه با «ج» بنویسیم: شترنج. به هر سان مطلقاً جایی برای «ط» نیست.

واژه‌های «توتی» و «تاووس» هر دو از هندوستان می‌آیند. فرهنگ معین واژهٔ «طاووس» را دراویدی [هندی ناآریایی] می‌داند و فرهنگ ریشه‌شناسی سکیت[1] اصل تمیل (دراویدی) آن را tōgei و tōkei ضبط می‌کند. این واژه به یونانی نیز رفته و به شکل taōs = ταως در آمده است. [معادل لاتین: *pavo*]. ما دلیلی نمی‌بینیم که این واژهٔ ناآریایی و ناعربی، با «ط» نوشته شود. ــ ریشهٔ «نفت» کاملاً روشن نیست؛ ظاهراً از هندواروپایی -nebh* (نم، آب) می‌آید؛ [یا از اکدی؟]. به هرسان عربی نیست.

ولی بر پایهٔ اصل برگزینش آشناترین، و اصل پرهیز از التباس، و جلوگیری از همنویسی واژه‌های همنام، گاه حفظ «ص» سودمند است. برای نمونه:

شصت، صد [بسنجید با «شست»: انگشت پا؛ و «سد» رودخانه.]

هرچند باید یاد آور شویم که بهمنیار اینها را نیز با «س» توصیه می کند؛[2] این گرایش در پاره‌ای اثرهای دیگر نیز دیده می‌شود و احتمال دارد در آینده رواج یابد.

۲) کاربرد «ص» و «ط» در نامها و واژه‌های بیگانهٔ لاتین‌ـخط مطلقاً لازم نیست. زیرا جدا از اینکه s و t دقیقاً در ایتالیایی و فرانسه و انگلیسی و سوئدی و آلمانی چه تلفظ شوند، در هر حال نه آن زبانها دو حرف s و دو حرف t دارند، نه فارسی کنونی دو صدا برای این حرفها. [c در فرانسه و انگلیسی در شرایطی s خوانده می‌شود، ولی اگر s خوانده شود، مطلقاً فرقی با s یا ss ندارد. «ز» خوانده شدن s سرـآوایی آلمانی، و s اندرآوایی آلمانی و فرانسه و گاه انگلیسی ــ و «ت» خوانده شدن d تهـآوایی آلمانی، و غیره ــ نیز خارج از موضوع است.] بنابراین:

درست است: سربستان، اتریش، ایتالیا

بیهوده است: صربستان، اطریش، ایطالیا

۳) «ص» و «ط» در شکل فارسی بعضی کلمه‌ها، از زبانهای نالاتین‌ـخط. در زبانهایی که خطی جز لاتین دارند بهتر است بیشتر مطالعه کرد. مثلاً در زبان ارمنی دو t دارند که تلفظ آنها دیگرسان است: یکی [tʿ] که شبیه «ت» فارسی در «توانا»ست، و دیگر [t']، که شبیه به «ت» روسی، یا به «ت» فارسی در «رفتم»[3] تلفظ می‌شود و از یک نظر به «ط» عربی [ṭ] نیز شباهت دارد. بنابراین شاید «ط» در نوشتن کلمه‌هایی که در اصل با [t'] نوشته می‌شوند، سودمند باشد. «وارطان» در اصل ارمنی با «د» نوشته می‌شود، ولی «ت» تلفظ می گردد؛ چنانکه دیده می‌شود، «ط» در اینجا نیز فلسفه‌ای دارد؛ اما بر پایهٔ همخوانی نوشتار و گفتار فارسی، فلسفهٔ وارتان ضعیفتر از شکل با «ط» نیست.

1) Walter W. Skeat, *A Concise Etymological Dictionary of the English Language*, Oxford, 1958.

۲) همانجا. ۳) بسنجید با ← پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ص ۱۰۵.

۴) «ص» و «ط» در کلمه‌های یونانی (و لاتین) عربیدهٔ کهن. «ط» در شکلهای آشنا را می‌توان به حال خود گذاشت، ولی نوشتن آنها با «ت» نیز کاملاً ممکن است:

سقراط: سقرات: سوکراتس: سوکراتیس [«ی» مجهول]؛ افلاطون: افلاتون: پلاتون؛ ارسطو: ارستو: آریستوتلس: آریستوتلیس [«ی» مجهول]

شکل «طالس» چندان منطقی ندارد. اصل یونانی آن $\Theta\alpha\lambda\eta s$ = Thalēs است؛ با خط فارسی: ثالس، یا با «ی» مجهول، ثالیس. در دهخدا نیز این نام به چهار صورت «ثالس، تالس، تالیس، طالس» ضبط شده ولی بیشترین شرح زیر ثالس وارد گشته است. بنابراین ما بویژه املای

ثالس / تالس

را توصیه می‌کنیم [همچنین ← تبصرهٔ ۱، در پایان همین جستار]. - واژهٔ «اسطرلاب» معمولاً به همین صورت نوشته می‌شود، ولی با توجه به اینکه بخش نخست آن با «ستاره» فارسی همریشه است، ما استرلاب را کاملاً ممکن می‌دانیم.

و اما «ص» معمولاً در املای این نوع کلمه‌ها زیاد دیده نمی‌شود، زیرا سیگما: σ در عربی تقریباً همواره «س» نوشته شده است. ما فقط به دو سه مورد بر خورده‌ایم که «ص» بجای σ قرار گرفته و در چند کلمه آمده است:

ایا صوفیه [هاگیا سوفیا: کلیسا و مسجد معروف، به معنای «علم مقدس»: سپنت دانش]، صوفیه [سوفیا: پایتخت بلغارستان].

به نگر ما می‌توان «ایا صوفیه» را به همین صورت پذیرفت؛ ولی پایتخت بلغارستان را هم «صوفیه» می‌توان نوشت، و هم سوفیا. نام Sainte Sophie در فارسی به هر دو صورت «سنت صوفی» و «سنت سوفی» آمده است. [در اینجا به یکی از نگرهای مشکوکی که دربارهٔ ریشهٔ «صوفی» ایرانی ابراز شده، یعنی مشتق بودن آن از $\sigma o\varphi\acute{\iota}\alpha$ = sophia یونانی، نمی‌پردازیم.]

سندل یا «صندل» و سندلی یا «صندلی» در اصل یونانی‌اند و با هر دو حرف «ص» و «س» در دهخدا وارد گشته‌اند؛ [اصل یونانی: $\sigma\acute{\alpha}\nu\delta\alpha\lambda o\nu$]. - به پندار ما، بر پایهٔ همخوانی نوشتار و گفتار، جایی برای «صندل» و «صندلی» موجود نیست.

واژهٔ قصر (به معنای «کاخ» و «قلعه») بنا به پاؤل هورن از زبانی بیگانه به عربی راه یافته است.[1] بر طبق وبستر بزرگ «قصر» عربی سرراستانه از واژهٔ *castrum* لاتین (به معنای «قلعه»، «دژ») گرفته شده است.[2] چنانکه دیده می‌شود «ص» در این مورد برابر است با s لاتین، بنابراین نوشتن «س» به جای آن منطقی‌تر است. با اینهمه، بر

1) *GrIrPh* I, 2, S. 7.

۲) چنانکه می‌دانیم، «قصر» با حرف تعریف «الـ»: «القصر»، از عربی به اسپانیایی وارد شده و به صورت alcázar (به معنای «قلعه» و «دژ»، یا «کاخ») در آن زبان کاربرد دارد. برای آگاهی ریشه‌شناسی دربارهٔ «قصر»، ← مادهٔ alcazar در وبستر بزرگ: *Webster's Third New International Dictionary of the English Language*

←

پایهٔ اصل برگزینش آشناترین، توصیه می کنیم «قصر» در فارسی فعلاً با همان «ص» بماند.

تبصرهٔ ۱: حرفهای «ث» و «ذ» در نامهای یونانی کلاسیک عربیده. پیش از این، در ۲-۱-۲ §، حرفهای «ث» و «ذ» را در شمار حرفهای مشترك فارسی و عربی برشناختیم. در اینجا در رابطه با نامهای یونانی اشاره می کنیم که «ذ» را می‌توان در ضبطهای آشنا به حال خود گذاشت: «ذ» معادل دلتا: δ است که در یونانی کلاسیك، «د»، و در یونانی پشت-کلاسیك و کنونی گاه «ذ» [ð]خوانده مـی‌شود. (حرف / δ / نشانهٔ فونمیك صدای [ð] نیز هست.) ـ ولی حرف «ث» فقط و فقط برای ثتا: θ می‌تواند بکار رود؛ و اگر معادل σ بکار رفته باشد، صریحاً نادرست است و باید اصلاح شود. از اینرو شکلهای «ذیمقراط»، «ذیمقراطیس»، «ذومقراطیس» و غیره، از نظر «ذ»، در رابطه با اصلهای برگزینش آشناترین و برگزینش درست‌ترین، ممکن‌اند. ولی این نام اکنون بیشتر دموکریت و دموکریتوس نوشته می‌شود. اصل یونانی: Δημόκριτος.

ولی اصل نام «فیثاغورث»، در یونانی Πυθαγόρας است. چنانکه دیده می‌شود، «ث» نخستین معادل θ و «ث» دوم معادل σ است. پس،

این شکل آشنا درست نیست: فیثاغورث

در رابطه با شکل آشنا، ممکن است: فیثاغورس

در لغت‌نامه دهخدا «فیثاغورث» و «فیثاغورس» هر دو وارد شده‌اند، ولی توضیح اصلی در برابر فیثاغورس داده شده است. البته تلفظ صحیح کلاسیك این نام نزدیك به صورت زیر است:

پوثاگوراس*

تبصرهٔ ۲: در عربیدن واژه‌های آرامی و فارسی و غیره، «ص» عربی گاه به جای «چ» می‌نشیند. برای نمونه:

چلیپا [آرامی] ← صلیب؛

گچ [فارسی] ← جص؛

بلوچ [فارسی] ← بلوص؛

چین [؟ از نام سلسلهٔ «چین» (۲۰۶-۲۵۵ قم)؟] ← صین.

توجه به این نکته در پژوهش بعضی واژه‌های صاد-دار مشکوك عربی سودمند است.

۳-۲۰-۴ ع. در این مورد ما تا کنون یك نمونه دیده‌ایم و آن «عیلام» و «عیلامی» است. ـ به نگر ما شهر کنونی ایلام را باید به همین صورت نوشت؛ ولی سرزمین

→ *Unabridged*, ed., Ph. B. Gove, Merriam, Springfield, Massachusetts, 1971.

*) همچنین ← راهنمای آماده ساختن کتاب، «یونانی»، ۱۱-۴-۴ §.

تاریخی «عیلام» و زبان «عیلامی» را هم با «ع» نوشته‌اند و هم با الف. در لغت‌نامهٔ دهخدا شکل با الف به شکل با «ع» رجوع داده شده، و در دایرةالمعارف مصاحب نیز این نام با «ع» ضبط شده است. بنابراین ما فعلاً برای پرهیز از التباس عیلام و عیلامی را به همین صورت توصیه می‌کنیم، هر چند بعید نمی‌دانیم که در آینده شکل با الف [یا همزه] غالب شود.

۴-۲۰-۴ ض و ظ. ما تا کنون به این حرفها در نوشتن نامها و واژه‌های ایرانی یا بیگانهٔ ناسامی بر نخورده‌ایم و بنابراین نتیجه می‌گیریم که اگر آمده باشند، انگشت‌شمارند. روشن است که در حالت فرضی اخیر، باید حرف «ز» را جایگزین «ض» و «ظ» ساخت، چون در تلفظ دخالتی نخواهد شد.

۴-۲۰-۵ ق. پیش از این، در ۳-۱-۲ §، چنین بر آوردیم که «ق» یك حرف و صدای فارسی است؛ [که حتا در کشورهای عربی زبان، تنها در عربی فصیح وجود دارد، نه در لهجه‌های عادی عربی]. آوردن «ق» در اینجا فقط در رابطه با پاره‌ای دشواریهای عملی صورت گرفته است: باید توجه داشت که فارسی بودن «ق» دال بر آن نیست که کلمه‌های قاف‌دار فارسی‌تبار، و بیگانه‌تبار رایج در فارسی، بررسی نشوند، زیرا در این میان آشفتگی نیز وجود دارد، و چنانکه خواهیم دید، گاه ممکن است حرف «ق» نابجا بکار رفته باشد. ــ تصور بیگانه بودن «ق» نیز خود به آشفتگیها افزوده است.

در این جستار می‌کوشیم تا کلمه‌های قاف‌دار را طبقه‌بندی کنیم و چند مثال را فرو بشکافیم. این فروشکافی می‌تواند راهنمایی باشد برای مثالها و موردهای دیگری که که در اینجا یاد نشده‌اند.

ق رایج در فارسی بیشتر به زبانهای زیر پیوند می‌یابد:

ــ عربی، که در اینجا بیرون از جستار ماست؛

ــ زبانهای آلتایی: مغولی پیش‌ـکلاسیك، و کلاسیك؛ ترکی قدیم؛[1]

۱) در فارسی تعدادی وام‌ـواژهٔ آلتایی وارد شده است. این وام‌ـواژه‌ها یا بن‌پار [عنصر]ـهای آلتایی در چند اثر بررسی شده‌اند. در این زمینه ←

ــ ملك‌الشعرا بهار، سبك‌شناسی، ج ۳؛

ــ Gerhard Doerfer, *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen*, 3 Bde., Steiner, Wiesbaden, 1963;

ــ شمیس شریك امین، **اصطلاحات دیوانی دورهٔ مغول**، پایان‌نامهٔ دکتری، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۵۲؛

ــ همچنین ← **جامع‌التواریخ** خواجه رشیدالدین فضل‌الله و ویراستهای فرانسهٔ آن بوسیلهٔ M. Quatremère و E. Blochet؛ **جهانگشای جوینی**، **دستورالکاتب فی تعیین المراتب** اثر نخجوانی؛ و کار W. Radloff در گویشهای ترکی.

ـ یونانی و لاتین؛[۱]
ـ فارسی و ایرانی.
در زیر بویژه به «ق»های آلتایی و یونانی و لاتین می‌پردازیم و به «ق»های فارسی نیز اشاره می‌کنیم.

۱) «ق» در کلمه‌های آلتایی. امروز، ق در مغولستان و ترکستان و قفقاز و ترکیه وجود ندارد:

فونم /q/ در مغولی قدیم، یعنی در مغولی پیش‌ـکلاسیک و کلاسیک، مانند «ق» در فارسی و عربی فصیح، دقیقاً [q] تلفظ می‌شده، ولی چند سده‌ای است که به «خ» [x] ترادیسیده است، و به هر سان تلفظ کنونی آن در لهجهٔ خالخا که زبان رسمی جمهوری مغولستان خارجی است، چنین است. همچنین، «ق» ترکی قدیم در سرزمینهای آسیای میانه مدتهای دراز است که در زبانها و گویشهای گوناگون ترکی از میان رفته است. در ترکیه تا ۱۹۲۸ خط عربی را بکار می‌گرفتند و حرف «ق» را داشتند ولی هرگز آن را [q] نمی‌خواندند، بلکه [k] و گاه [g] تلفظ می‌کردند. در آسیای میانه و شمال خاوری چین، «ق» ترکی مانند «ق» مغولی، گاه به «خ» نیز بدل می‌شده است.

چند نمونه از ترکی عثمانی و ترکی کنونی ترکیه:

قالماخ [ماندن، توقف کردن] ⟵ kalmak

قاپو [در، دروازه، باب] ⟵ kapı

قاق [خشك، میوهٔ خشکیده، و غیره] ⟵ kak

در ترکی کنونی ترکیه، «ق» عربی را نیز k می‌نویسد:

قلب ⟵ kalp

قدر ⟵ kadar

آنچه مربوط به پرسشهای عملی خط فارسی است، چون q های قدیم آلتایی طی تاریخ در فارسی معمولاً با «ق» نوشته شده‌اند، و چون در فارسی نیز این نوع «ق» ها واقعاً «ق» تلفظ می‌شوند، بهتر است آنها را نگه داشت. بنابراین کلمه‌های قاف‌دار آلتایی‌تبار رایج در فارسی، از جمله نامهای تاریخی، و پاره‌ای نامهای جغرافیایی (تا تغییر داده نشده‌اند)، به شکل ترادادی [سنتی] خود باقی می‌مانند. البته باید از کاربرد نافنی واژه‌های مغولی‌ـترکی، چه قاف‌دار و چه بی‌قاف، پرهیز کرد ـ کاری که دست

۱) برای وام‌ـواژه‌های یونانی و لاتین در فارسی ـ و نیز برای واژه‌های آلتایی و هرگونه بررسی ریشه‌شناسی فارسی ـ همچنین ⟵ **لغت‌نامهٔ دهخدا**، **فرهنگ معین**، **برهان قاطع** (ویراست محمد معین)؛ و نیز ⟵

— Paul Horn, *GrIrPh*, I, 2, S. 6 *et seq.*; — *Grundriss der neupersischen Etymologie*;

— Ioannis Augusti Vullers, *Lexicon persico-latinum etymologicum*, 1855; Akademische Druck- u. Verlagsanstalt, Graz, 1962.

کم در مورد آقا [مغولی: برادر بزرگ] آسان نیست؛ اما بانو ممکن است بتدریج جای خانم [مغولی: مؤنث «خان» ← تبصرهٔ ۱] را بگیرد. نمونهٔ واژه‌ها:

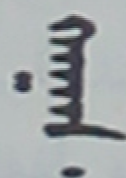
ییلاق، قشلاق، شلاق، قورچی، قاچ، قورمه، آقا؛ قاتق، قاتی: قاطی، قالتاق، قیماق، قشنگ، قاشق؛ و بدینسان.

واژه‌های دو رگهٔ آلتایی-فارسی:

قاشق‌زن، قاپیدن، قشنگی، قورمه‌سبزی

نامها: قراگل، قشقایی، قراسو، قلیچ‌ارسلان، قوشچی

تبصرهٔ ۱: توجه کنید که شکلهای فارسی کلمهٔ مغولی‌تبار «خان» (به معنای «بزرگ یا سر کردهٔ ایل»، «امپراطور»)، متفاوت است: قاآن، قآن، قان، خاقان، خان [شکلهای «قآن» و «قان» بندرت دیده می‌شوند]. اصل این واژه در مغولی پیش‌کلاسیک و کلاسیک:



ترانویسی لاتین: qaγan؛ ترانویسی فارسی: قاغان. چنانکه گفتیم، q به «خ» تبدیل شده است؛ و از سوی دیگر، γ اندرآوایی نخست به همزه بدل شده و سپس حذف گشته و فقط به طولانی شدن مصوت a انجامیده است [تبدیل «غ» اندرآوایی و پشت‌آوایی به همزه- و «ی»- در ترکی نیز دیده می‌شود]. در زیر ترادیسی تاریخی این واژه به سان شماتیک نمایانده شده است:

$$qa\gamma an \rightarrow \left\{ \begin{array}{c} xa\gamma an \\ qa'an \end{array} \right\} \rightarrow xa'an \rightarrow xaan \rightarrow x\bar{a}n$$

بنابراین شکلهای زیر درست‌اند:

قاغان، قاآن، خاغان، خان

شکل «خاقان» را ما صریحاً نادرست اعلام می‌کنیم و توصیه می‌کنیم بر پایهٔ اصل برگزینش درست‌ترین، حتا نام شاعر معروف با «غ» نوشته شود:

خاغانی؛ همچنین: خاغان چین؛

اما نام شاعر دیگر: قاآنی.

تبصرهٔ ۲: «اتاق: اطاق» یا «اتاغ: اطاغ» یا «اوتاق... اوطاغ»؟ ریشهٔ این واژه روشن نیست؛ گویا نخستین‌بار در سدهٔ چهارم هجری به صورت «اوطاغ» در فارسی دری آمده است و در شمار شکلهای گوناگون آن، «وثاق» نیز وجود دارد. دورفر[1] این واژه را ترکی می‌داند و شکل اصلی ترکی را ōtaγ * به معنای «خیمه» می‌دهد، ولی ضمناً اشاره می‌کند که تیتوف و دیگران، آن را از 'wt'k سغدی [با تلفظ احتمالی ōtāk*]

1) Gerhard Doerfer, *op. cit.*, S. 66-69: «اطاق».

به معنای «خانه» مشتق دانسته‌اند. ایلیا گرشویچ[1] واژهٔ سغدی 'wṯ'k را «جا، محل، ناحیه» معنا می‌کند و آن را دارای ساختمانی ناروشن می‌خواند. به هر سان در نوشتن فارسی [جدا از رسم خط سغدی] جایی برای «ط» نیست و بر پایهٔ اصل برگزینش آشنا ـ ترین، نهادن «و» نیز زاید است. ولی در مورد «ق / غ»، اگر واقعاً آن را ترکی و همان *ōtaγ بدانیم،

اتاغ

اصیلتر است؛ و اگر آن را سغدی و ایرانی بدانیم، هر دو شکل

اتاق، اتاغ

ممکن‌اند. [اگر این واژه ترکی نباشد و ایرانی باشد، ترادیسی احتمالی k سغدی به «* غ» و نه به «* ق» در ترکی، نکتهٔ مهمی نیست؛ ولی وارد شدن در این نکته ما را دور خواهد برد.]

۲) «ق» در کلمه‌های یونانی‌تبار و لاتین‌تبار عربیده. «ق» در این موردها نمایندهٔ حرف یونانی کاپا: κ، [و بندرت حرف یونانی «خی» (کهی): χ]، و حرف لاتین c است. κ یونانی و c لاتین هرگز در یونان و رم مانند «ق» اصلی فارسی و عربی فصیح، تلفظ نمی‌شده‌اند [c در اصل لاتین همواره k خوانده می‌شده و در هیچ وضعی s خوانده نمی‌شده است]. از اینرو دانسته نیست ایرانیان و عربان که خود «ك» داشتند، به چه دلیل در موردهای بسیار «ك» یونانی و لاتین را «ق» نوشتند. آیا می‌توان این امر را نتیجهٔ تحول صداهای یونانی در سرزمینهای هلنیستی مدیترانهٔ خاوری، یا نتیجهٔ نفوذ سریانی و لهجه‌های آن به سان وسیله‌ای برای برگرداندن اثرهای یونانی به عربی دانست؟ نمی‌دانیم. این پرسشهای آوائیك و واك‌شناسی تاریخی آشکارا به پژوهشهای بیشتری نیاز دارند.

در اینجا با انحرافی از جستار اصلی، توضیحی دربارهٔ نشانهٔ «q» بایسته می‌نماید. حرف «q» شانزدهمین حرف الفبای اصلی لاتین است که به عنوان یك نشانه در خط فونتیك به صورت [q] و در خط فونمیك معمولاً به صورت /q/ یا آزاد q، برای نمایاندن صدای «ق» اصلی فارسی و عربی فصیح بکار می‌رود. این حرف در لاتین کلاسیك و زبانهای کنونی اروپایی هرگز مانند «ق» اصلی تلفظ نمی‌شده است و نمی‌شود. علت برگزینش حرف «q» به عنوان نشانه‌ای برای تلفظ «ق» اصلی این است که این حرف در لاتین همواره با «u» (و سپس با مصوتهای دیگر) بکار می‌رود: «...qu»؛ مانند *quinque*: «پنج»؛ و *equus*: «اسب». چون در پیوستار «ق ـ کو ـ کدام ـ کار ـ کرج ـ که ـ کیمیا»، مخرج «ك» در «کو» به مخرج «ق» بسیار نزدیك است، حرف «q» لاتین را به عنوان نشانه‌ای برای تلفظ «ق» اصلی فارسی و عربی فصیح برگزیده‌اند. q برای نمایاندن قاف عبری کلاسیك نیز بکار می‌رود. ــ سرانجام q برای نشان دادن «ك» نرم کامی هندواروپایی

1) *Op. cit.*, §§ 10, 991, 1225.

نخستین هم بکار گرفته می‌شود [بسنجید با «ك» کامی در آن زبان: k̂]. در صورت اخیر تلفظ آن را نباید عیناً با قاف اصلی [q] یکی گرفت، بلکه بیشتر باید آن را به k در «کو-کدام-کار» شبیه دانست.

آنچه مربوط به پرسشهای عملی املای فارسی است، کلمه‌های قاف‌دار یونانی‌تبار و لاتین‌تبار عربیدهٔ رایج در فارسی را باید به دو دسته بخش کرد:

- کلمه‌هایی که کاملاً در فارسی رایج و مأنوس‌اند. روشن است که در اینجا نگه‌داشتن شکل آشنا بهتر است: اگر بخواهیم «ك» بنویسیم، لازم خواهد بود کلمه را اساساً تغییر دهیم و بر پایهٔ ضابطه‌های نوشتن یونانی کلاسیك به فارسی عمل کنیم؛ کاری که در مورد نامهای مهجور صحیح است ولی در مورد نامها و واژه‌های آشنا، باعث آشفتگی است. نوشتن «غ» نوعی دخالت ریشه‌ای بیسوادانه خواهد بود، زیرا «غ» در شکلهای فارسی-عربی واژه‌ها و نامهای یونانی، جایگزین حرف گاما: «γ» است که در یونانی امروزین، چه بسا «غ» خوانده می‌شود و چنانکه خوانندگان بارها در این کتاب مشاهده کرده‌اند، نشانهٔ فونتیك و فونمیك «غ» نیز هست. بنابراین، درست است:

یونانی: سقراط، بقراط: ابقراط، اقلیدس، تریاق، قیر، قار، قرطاس: قرتاس، قانون، قفس، قلم، اقیانوس، قولنج، اسطقس، بوق؛

لاتین: قیصر، دقیانوس، قنسول؛ [و نیز چنانکه پیش از این در رابطه با «ص» آورده شد:] قصر

□ توجه کنید که شکل کنسول بتدریج جای «قنسول» را می گیرد.

- دستهٔ دوم کلمه‌هایی هستند که فقط در کتابهای لغت وارد گشته‌اند و دیگر رواجی ندارند. لغت نامهٔ دهخدا۱ آکنده است از این نوع نامها و واژه‌ها: ضبطهای مهجور نامهای یونانی که اکنون با موازین درست‌تر و دقیقتری بر نوشته می‌شوند، نامهای گیاهان و داروها، که اکنون به صورتهای دیگری می‌آیند، اصطلاحهای فلسفی و پزشکی و علمی کهن، و بدینسان. بسیاری از اینها تنها از نگرگاه پژوهشی جالب‌اند و فقط به درد واژه‌شناس و گرد آورنده [کلکسیونر] می‌خورند؛ بین آنها شکلهای تصحیف شده نیز هستند. اینها نه در زبان زندهٔ مردمان بکار می‌روند، و نه در کتابهای دانشی نوین؛ [هر چند برخی از آنها هنوز در پاره‌ای متنهای فلسفی کاربرد دارند]. توجه کنید:

قومودیا، قاطیغوریا: قاطیغوریاس، ابودقطیقا: افودقطیقی،

قاطاننقی: قاطانیقی، قرقومعما: قرقومعنا، قلاوموطاداس،

قلامس اروماطیعس، قارسیسا، قانغاریا: غانغاریا، شقاقلوس؛ و مانند آنها.

به هر تقدیر، این گونه کلمه‌ها به رسم خط فارسی چندان کار ندارند و بنابراین نیازی نیست دربارهٔ آنها حکمی صادر شود.

تبصره: نام کشور پرتغال، و میوهٔ «پرتقال / پرتغال». نام کشور پرتغال در اصل لاتین میانه *Portus Calē* بوده که به Portucal و سپس به Portugal تبدیل شده، و زمان درازی است که چنین مانده است. بر پایهٔ همخوانی «ق / k» و «غ / گ» [که

به هیچ روی مطلق نیست]، ما بخلاف لغت‌نامهٔ دهخدا که این نام را با «ق»: «پرتقال» ضبط کرده است، شکل پرتغال و پرتغالی را توصیه می‌کنیم.

نام میوهٔ «پرتقال / پرتغال» به احتمال نزدیک به یقین از نام کشور «پرتغال» گرفته شده است؛ [ولی اروپاییان، واژهٔ orange را از واژهٔ فارسی «نارنج» گرفته‌اند].[۱] در این صورت از نظر «اصل رعایت اصل» باید «پرتغال» نوشت؛ اما از نظر پرهیز از التباس و همنویسی همنامها، شاید پرتقال [با «ق»] ارجح باشد.

۳) کلمه‌های فارسی قاف‌دار. چنانکه پیش از این گفتیم، «ق» در این موردها نمایندهٔ /k/ ایرانی باستان است: برخی از /k/ های ایرانی باستان، باحتمال در ایرانی میانه به ق /q/ ترادیسیده‌اند که شرح آن گذشت.

عوض کردن «ق» با «غ» در کلمه‌های قاف‌دار ایرانی‌تبار مطلقاً صلاح نیست، زیرا مغایر است هم با اصل برگزینش آشناترین و هم با اصل رعایت اصل یا برگزینش درست‌ترین از نگرگاه ریشه‌شناسی و هم با اصل همخوانی نوشتار و گفتار. از سوی دیگر نوشتن «ك» به جای «ق» نیز دخالتی است با تلفظ و مغایر با اصل همخوانی نوشتار و گفتار و ترادیسی آوایی تاریخی زبان: وظیفه‌ای که ما در این کتاب در برابر خود قرار داده‌ایم، دگرگون ساختن تلفظ فارسی نیست. ــ با اینهمه، واژه‌های قاف‌دار فارسی را باید به دو گروه بخش کرد: گروهی که فقط و فقط با قاف می‌آیند. روشن است که اینها را باید به همین صورت نوشت:

قزوین، قباد، کیقباد، قارن، قاف، قاقم

گروه دیگر هم با قاف می‌آیند و هم با «گ» یا «ك». به نگر ما نوشتن این کلمه‌ها به هر دو صورت ممکن است:

دهقان / دهگان؛ زرقان / زرگان [نزهة‌القلوب، به نقل از دهخدا]؛
قوز / کوز، گوز، کوژ، گوژ؛ و مانند آنها.

---

۱) ضمناً، پرتغالیان دست کم یك واژهٔ دیگر نیز به فارسی افزوده‌اند، و آن واحد رسمی پول ایران، «ریال» است. «ریال» به عربی هم وارد شده، چنانکه واحد پول عربستان سعودی نیز «ریال» است. «ریال» یا «رئال»، real از سکه‌های اسپانیایی بوده، ولی وارد شدن آن به خلیج فارس و زبانهای فارسی و عربی، ظاهراً بوسیلهٔ پرتغالیان صورت گرفته است. توجه کنید که real در این مورد خاص به معنای «شاهی» است، نه «واقعی». («شاهی» خود تا همین یکی دو دهه پیش از جزءهای «ریال» بود و وجود بیرونی داشت). ــ همچنین بسنجید با واحد دیگر پول، «قران»، که ممکن است عربیدهٔ *corona* در لاتین به معنای «تاج» باشد؛ معادل فرانسه، couronne. واحد پولی crown در انگلستان رواج داشته است. در کشورهای اسکاندیناوی نیز هم اکنون واحد پول krona و krone است. [در مورد «قران» همچنین ← سبك شناسی، ج ۱، ص ۲۸۱. ولی شادروان سعید نفیسی اصل «قران» را «صاحب‌قران» و «سکه‌ی صاحب‌قران» می‌داند. ← همان اثر، ص ۲۰۳ــ۲۰۲.]

□ «قهستان» یا «کهستان» و «کوهستان»؟ شادروان بهمنیار شکل «کهستان» را توصیه می‌کند. ولی بر پایهٔ آنچه گفته آمد ما در کاربرد «قهستان» اشکالی نمی‌بینیم، و مانند همیشه و همه جا، اگر واقعاً [q] تلفظ می‌کنیم، منطقاً باید «ق» بنویسیم؛ و اگر تلفظ خود را عوض کنیم، بحث نیز دگرگون می‌شود.

□ «قهقهه» معمولاً عربی انگاشته می‌شود. ولی ضمناً در فرهنگ همسنجی زبانهای هند و اروپایی والده-پوکورنی به ماده‌ای بر می‌خوریم به صورت qha qha* که واژه‌های kakhati و kakkhati و khakkhati سنسکریت به معنای «[می] خندد» مشتق از آن دانسته شده‌اند.[1]

□ «قرمز» به همین صورت نوشته می‌شود. این واژه عربیدهٔ واژهٔ kr̥ímighā در سنسکریت است که خود از kr̥ími به معنای «کرم، حشره» می‌آید و با «کرم» فارسی همریشه است: به مفهوم رنگی که از حشره گرفته می‌شود. «قرمز» به نوبهٔ خود به هستی‌پذیری واژه‌های carmine و crimson در زبانهای اروپایی انجامیده است.

□ «قلندر» نیز به همین صورت نوشته می‌شود. ریشهٔ آن دانسته نیست.

□ «الفنجیدن» و دیگر شکلهای آن. بدون اینکه وارد جزئیات شویم و شکلهای «الف- / افل-» را بحث کنیم، باید بگوییم که فقط شکلهای زیر درست‌اند:

رام ساده: الفنجیدن؛

رام انگیزانشی: الفنجانیدن؛

[شکل کوتاه شدهٔ رام انگیزانشی: * الفنجاندن]

دو شکل «همجا»[2] ی سترگ ساده: الفختن / الفغدن؛

دو شکل همجای سترگ انگیزانشی: الفاختن / الفاغدن

شکلهای «الفقدن» و «الفقتن» و «الفاقدن» که همراه با شکلهای دیگر در دهخدا وارد گشته‌اند، بر پایهٔ ملاحظه‌های آوائیک، همجاهای کژخیم‌اند؛ و می‌توان آنها را نادرست اعلام کرد.

کاربرد دو شکل فعلی سترگ و رام مصدر بالا در دو مصراع بیت زیر جالب است:

بیلفغد باید کنون چاره نیست

بیلفنجم و چارهٔ من یکیست* [ابو شکور بلخی]

1) Walde - Pokorny, *op. cit.*, 1. Bd., S. 336.   2) isotope

* با رسم خط لغت‌نامهٔ دهخدا.

۵. شیوهٔ نوشتن واژه‌های عربی در فارسی

۵-۰ در کاربرد و نوشتن واژه‌های عربی در فارسی دو گرایش عمده وجود دارند:

(الف) آوردن شکلهای عربی در دستگاه زبان فارسی و وارد ساختن تغییرهایی در آنها در موردهای لزوم، بر پایهٔ اصل نظم مورفولوژیك زبان فارسی. ما این گرایش را طبیعی و بخردانه می‌دانیم.

(ب) نگه‌داشتن عین شکل عربی که مغایر است با اصل تابعیت واژه‌های بیگانه در برابر دستور زبان و آواشناسی فارسی. این گرایش که از گرایش نخستین ناتوانتر است، ناطبیعی است. کریم کشاورز این گرایش را «کاپیتولاسیون گونهٔ ادبی» می‌خواند.[۱]

باید دانست که گرایش (الف) به هیچ روی چیزی تازه نیست. منتها در سدهٔ کنونی اهمیتی بیشتر یافته است، و احساس ما این است که در دهه‌های آینده ممکن است بیش از پیش چیره شود. با اینهمه باید به خاطر داشت که بسیاری از واژه‌های عربی رایج در فارسی در حالت مجرد، همان صورت عربی را دارند. سرانجام، باید یاد آور شویم که منظور ما از «عربی» در این بخش، «دستگاه عربی» است، زیرا میزانی از واژه‌های عربی ممکن است در اصل دارای ریشهٔ فارسی، یا یونانی یا لاتین، باشند، یا از دیگر زبانهای سامی و حامی (و آلتایی) و جز آنها گرفته شده باشند، یا بسادگی وارون‌نهاده یا مقلوب یکدیگر یا واژه‌های بیگانه باشند، که بحث دربارهٔ آن از این جستار فراتر می‌رود؛ با اینهمه، دربارهٔ این پرسشها، همچنین ← صادق کیا، قلب در زبان عربی[۲]؛ و نیز ← به جستار وارون‌نهش یا قلب [متاتز] بروکلمان.[۳] سرانجام، دربارهٔ تاریخ زبان عربی ←

۱) هزار سال نثر پارسی، ج ۲، جیبی، تهران، ۱۳۵۳؛ کتاب اول، ص ۳۸.

۲) دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.

3) Carl Brockelmann, *Grundriss der vergleichenden Grammatik der semitischen Sprachen*, 2 Bde., Georg Olms, Hildesheim, 1961 (unveränderter fotomechanischer Nachdruck der Ausgabe Berlin, 1908); 1. Bd., § 98, 5, «Metathesis» (S. 267).

مقالهٔ «عربیة» [ʿArabiyya] در دایرت‌المعارف اسلام.[1]
مهمترین نکته‌های مشکل‌زای کلمه‌های عربی عبارت‌اند از:
همزه، تنوین، الف مقصور، ة مربوطه، و عبارتهای کوتاه عربی رایج در فارسی.

۵-۱ املای همزه در کلمه‌های عربی رایج در فارسی

۵-۱-۰ قاعده‌های املای همزه در عربی را می‌توان در کتابهای دستوری آن زبان یافت،[2] و در بعضی اثرهای مربوط به شیوهٔ خط فارسی نیز چکیدهٔ آنها بازتابیده است.[3] ما در اینجا این قاعده‌ها را تکرار نمی‌کنیم، بلکه کوتاهانه، فقط می‌پردازیم به جنبه‌هایی از املای همزه که در فارسی و عربی دیگرسان‌اند. ـ ضمناً خاطر نشان می‌سازیم که در خود عربی در املای همزه هماهنگی مطلق وجود ندارد.

1) *The Encyclopaedia of Islam*, new ed., vol. I, Brill, Leiden, 1960; pp. 561-603.

۲) ضمناً ← مقالهٔ Hamza اثر H. Fleisch در **دایرت‌المعارف اسلام**.

۳) از جمله اثرهای یاد شده از عباس زریاب و مجتبی مینوی، ص ۱۱-۹، و محمود شفیعی، ص ۳۰-۲۷. همچنین ← محمدپروین گنابادی، «روش پیشرفت رسم‌خط و املاء نثرجدید» در **ایران آباد**، ۱۳۳۹، ۱۲ (ص۲۸-۲۳). این مقاله «تخفیف و تبدیل همزه» را درعربی شرح می‌دهد. دراینجا نکته‌ای را باید یادکرد. در این مقاله (ص۲۶) از حذف یا تبدیل «همزه‌های زبان اوستایی» سخن می‌رود. یعنی عملاً واکه‌های مرکب aē و ao اوستایی و واژهٔ ‑ǝmavant اوستایی گنجانندهٔ همزه تصور شده‌اند. چنین نیست؛ همزهٔ میانی یا پایانی، یا همزهٔ سر-آوایی فونمیك، در اوستایی وجود ندارد. aē اوستایی [ai] تلفظ می‌شود و ao اوستایی، [au]؛ ǝ نیز در رابطه با مسئلهٔ «همزه»، با دیگر مصوتهای اوستایی فرقی ندارد. در این باره ← جستار ما دربارهٔ همزه در ۱-۱-۲ §، و نیز توجه کنید به گفتهٔ دیاکونوف:

> The glottal stop simply did not exist in Iranian languages as a phoneme!
> (I. M. Diakonoff, ‹The Origin of the ‹Old Persian› Writing System and the Ancient Oriental Epigraphic and Annalistic Traditions› in *W. B. Henning 1908-1967: In Memoriam*, Lund Humphries, London, 1970; pp. 98-124; → p. 117.)

همچنین ← اثرهای جکسن، بارتولومه، رایشلت، ولف، کنت، مورگن ستیرنه، ساکالف، براندنشتاین-مایرهوفر، و دیگران.

فروشکافی بیشتر این مطلب در اینجا بیرون از بحث ماست. فقط یادآور می‌شویم که میزانی از این دژاندریافتها به سبب نوشتن واژه‌های اوستایی با خط کنونی فارسی است. آشکار است که خط کنونی فارسی نمی‌تواند چهارده مصوت و چندین واکهٔ مرکب اوستایی را نشان دهد. بنابراین بهتر است واژه‌های اوستایی و دیگر زبانهای باستانی و میانه را در صورت لزوم با خط لاتین نشان داد.

۵-۱-۱ همزهٔ سر-آوایی. همزهٔ سر-آوایی همیشه متحرك است. اگر پس از همزه، مصوت ā قرار گیرد، در هر دو زبان الف مدّدار بکار می‌رود، مانند «آدم»، «آمال»، «آلام»، «آخرت»، «آمین». ولی اگر پس از همزه حرکتی دیگر باشد، کرسی آن در عربی حرف الف است کـه با خود همزه به صورت «أ» و «إ» در می‌آید. در برابر، در فارسی همزهٔ سر-آوایی فقط با الف ساده نمایانده می‌شود. برای نمونه:

عربی	فارسی
أثر	اثر
إبا	ابا
أسلوب	اسلوب
إيمان	ایمان
أولی	اولی
أوسط	اوسط

۵-۱-۲ همزه در میان کلمه. ناهماهنگیهای بنیادین فارسی و عربی چنین‌اند:

۱) بخلاف عربی که همزهٔ بدون کرسی در میان کلمه ممکن است، در فارسی همزه در میان کلمه بدون کرسی نمی‌آید. برای نمونه:

عربی	فارسی
براءة	برائت
إساءة	اسائه، اسائت
دناءة	دنائت
قراءة	قرائت
إراءة	ارائه
إسرآءيل	اسرائیل

☐ توجه کنید که همزهٔ «انشاءالله» یا «انشاءالله» و «بهاءالدین» و مانند آنها که در فارسی بدون کـرسی می‌آید، باز در واقع همزهٔ میان کلمه نیست، بلکه همزهٔ پایانی یك واحد است که با حرف تعریف «ال» به واحد دیگر پیوسته شده است.

☐ توجه کنید کـه املای فـارسی واژهٔ بیگانه «ژوئن» به همین صورت رایـج و آشناست. شکل «ژوءن» که به قیاس رسم خط عربی در یك اثر پیش نهاده شده،[۱] با روح خط فارسی هماهنگ نیست، زیرا همزهٔ آن کرسی ندارد.

☐ به همین سان، املای «جزءاً» در فارسی منطقی ندارد؛ ـ شکل اخیر عربی هم نیست. [← تنوین، ۱-۲-۵ §.]

۱) عباس زریاب و مجتبی مینوی، ص ۱۱.

۲) فارسی در سنجش با عربی، از کرسی دندانه: «ئ»، بیش از عربی سود می‌جوید. برای نمونه، کرسی همزهٔ مفتوح که پس از حرف ساکن بیاید، در عربی الف است، و در فارسی دندانه:

عربی	فارسی
مسألة	مسئله
هیأة	هیئت
جرأة	جرئت

همچنین، پس از صامت یا مصوت، و پیش از مصوت ū، کرسی همزه در عربی واو است که با مصوت یاد شده به صورت «ـؤوـ» نوشته می‌شود، ولی در فارسی در این مورد دندانه و واو، به صورت «ـ ئو ـ» می‌نویسند:

عربی	فارسی
رؤوف	رئوف
مسؤول، مسؤل	مسئول
مرؤوس	مرئوس

□ توجه کنید که نوشتن «سؤال» به همین شکل عربی درست، و به صورت «سئوال» نادرست است. صورت اخیر نه از نظر عربی منطقی دارد و نه از نظر فارسی. ـ ولی نوشتن «سوآل» [که ما بکار نبرده‌ایم] شاید در پایه با روح خط و زبان فارسی هماهنگتر باشد.

۳) فارسی برخی از همزه‌های عربی را به «ی» تبدیل می‌کند، و آن بویژه همزهٔ مکسور است پس از مصوت ā. البته باید دانست که در این زمینه در فارسی یکنواختی دیده نمی‌شود. در نمونه‌های زیر، برای فارسی گاه دو شکل وجود دارد:

عربی	فارسی
أوائل	اوایل / اوائل
جائز	جایز / جائز
حائل	حایل / حائل
مائل	مایل
عائق	عایق
شمائل	شمایل
سائر	سایر
نائب	نایب
دائره	دایره، و بدینسان.

گاه نیز نوشتن همزه از «ی» رایجتر است، مانند «مسائل» که عربی آن نیز چنین است.

تبصره: برای تصمیم گرفتن در موردهای تردید، می‌توان یك قاعدهٔ نظری به دست داد. به این ترتیب که هرگاه در ثلاثی مجرد (یا در ریشه به طور کلی)، همزه موجود باشد، در قالبها یا کالبدهای دیگر نیز باید همزه نوشت، وگرنه، نه. ملاحظه کنید:

سأل: سؤال، مسئله [مسألة]، مسائل، سائل

سال: سیال، مسیل، مسایل

دشواری این قاعده در این است که تشخیص وجود همزه در ریشه و حفظ آن در کالبدهـای دیگر، به سبب مقوله‌های اعلال و ابدال همیشه آسان نیست، یعنی بسادگی مستلزم دانستن زبان عربی است، و خود عربی نیز عاری از آشفتگی منطقی نیست. برای نمونه، واژهٔ «خائن» را ایرانیان اکثراً به همین صورت می‌نویسند؛ اینك توجه کنید به ثلاثی مجردِ آن: خان، که «همزه» ندارد، بلکه «الف» دارد، و بنابراین در عربی نظراً باید خاین نوشت، حال آنکه در آن زبان نیز اکنون «خائن» بکار می‌رود:

خان، خیانة [خیانت]، خاین ≠ خائن

از اینرو کسانی که به جزئیات زبان عربی علاقه ندارند، می‌توانند در موردهای تردید بر پایهٔ دو هنجار و یك بررسی عمل کنند:

- املای لغت نامهٔ دهخدا؛
- املای فرهنگ معین؛
- تلفظ واقعی و تحققی [نه هنجاری یا دستوری] خود و اطرافیان آگاه خود.

راهی که ما پیش می‌نهیم تا حدی از آشفتگی می کاهد، زیرا وجود سه عامل برای دو ارزش مـی‌تواند از نظر آمـاری تصمیم گیرنده باشد، به این ترتیب که هرگاه از سه عامل، دو یا هر سه تای آنها جانب یك ارزش را بگیرند، می‌توان آن ارزش را برگزید.

۴) همزه پس از صامت و پیش از ī. بعضی فارسی‌نویسان این همزه‌ها را در نوشتن به «ی» تبدیل مـی کنند، مـانند «جزیی». به نگر ما چون واژهٔ اخیر از «جزء + ی» ترکیب شده است، بهتر است همزه را در ترکیب نگه‌داشت و «جزئی» نوشت. به همین قیاس، به نگر ما نوشتن «مرئی» بهتر است از «مریی»؛ [بسنجید با «رؤیت»]. با اینهمه، باید بیافزاییم که «جزیی» در دهخدا یك مادهٔ وارده است، و «جزوی» نیز در آن اثر دیده می‌شود.

۳-۱-۵ همزهٔ ته‌ـآوایی

۱) همزه پس از فتحه. توجه کنید کـه در فارسی مانند عـربی کرسی همزه الف است:

مبدأ، منشأ

نوشتن «مبداء» و «منشاء» در فارسی، از نگرگاه عربی نادرست، و از نگرگاه فارسی نادرست‌تر است.

۲) همزه پس از مصوت ā (در پایان واژه). در این مورد همزه نه در عربی کرسی

دارد و نه در فارسی. ولی در فارسی بخلاف عربی همزه را معمولاً حذف می کنند، و اگر بنویسند، تلفظ نمی کنند؛ و اگر پس از کلمه، اضافت قرار گیرد، برای آن «ی» نوشته می‌شود. باید دانست که حذف این همزه‌ها در فارسی پیشینهٔ کهن دارد، چنانکه در نثر و شعر کلاسیك فارسی نیز منعکس است. با اینهمه این گرایش در زمان ما پیگیرتر و منظمتر عمل می کند. چند نمونه:

عربی	فارسی
إبتداء	ابتدا (در ابتدای کار)
إنقضاء	انقضا (انقضای قرارداد)
إنشاء	انشا (انشای خوب)

البته ممکن است در موردهایی بر پایهٔ اصل پرهیز از التباس نوشتن همزه بهتر باشد، که مسئله‌ای نیست.

۵-۲ تنوین

۵-۲-۰ چنانکه گفتیم نصب و جر و رفع هرگاه با «ن» تلفظ گردند، تنوین نامیده می‌شوند. تنوین منصوب در قیدهای عربی و عربی‌تبار رایج در فارسی فراوان بکار می‌رود، مانند «کاملاً». تنوین مرفوع فقط در یك عبارت رایج «سلامٌ علیکم» که تلفظ عادی و حتا فصیح آن در فارسی «سلام علیکم» است - [sæ'lɑ:m æ'lejkom] در برابر تلفظ عربی [sa'la:mun ᶜa'lajkum] - و اصطلاحهای انگشت شماری مانند «مسئلةٌ»، «مضافٌ‌الیه»، و «مشارٌالیه» دیده می‌شود. تنوین مجرور را ما تاکنون در فارسی نیافته‌ایم، و مثلاً نمی‌دانیم تا چه حد عبارت «علی ایِّ حال» را بتوان «رایج در فارسی» تلقی کرد؛ و تازه، ما تا کنون از هیچ فارسی‌زبانی «علی ایٍّ حالٍ» نشنیده‌ایم. آنان که این عبارت بیگانه را خوش دارند، می گویند «علی ایِّ حال».

از نگرگاه زبانیك، این نکته‌ای است جالب که ایرانیان برخی از تنوینهای منصوب را چه در نوشتن و چه در سخن گفتن بکلی حذف کرده‌اند و فقط الف آنها را نگه داشته‌اند، یا به اصطلاح نحویان، قلب به الف کرده‌اند مانند «حالا»؛ و گاه قیدهایی طبق الگوی عربی ساخته‌اند که در خود عربی وجود ندارند، مانند «اکثراً»[1]. همچنین، گاه واژه‌های فارسی یا بیگانهٔ ناعربی رایج در فارسی را به قیاس عربی با تنوین بکار برده‌اند، مانند «زباناً»، «ناچاراً»، «خانوادتاً»، «نژاداً»، «تلفناً»، «تلگرافاً»، «فامیلاً»، و بدینسان. این شکلهای ناهنجار جایی در فارسی باز نکرده‌اند. البته آسان است روی بر آنها ترش کردن. ولی این کار به یافتن چرایی هست شدن آنها یاری نمی کند. -

۱) دربارهٔ «اکثراً» ← لغت‌نامهٔ دهخدا.

ژرف‌نگری بیشتر در این پرسش ما را به مکاشفه‌ای می کشاند.

علت تاریخی رایج شدن تنوین منصوب قیدی در فارسی، و حتا افراط در آن، کاملاً بر مؤلف روشن نیست. ولی ما به این اصل باور داریم که هیچ نفوذ بیگانه، تا پایه‌ای در زبان نداشته باشد، اعمال شدنی نیست. بنابراین باید گونه‌ای پایهٔ عینی را برای رواج یافتن تنوین منصوب عربی در فارسی جستجو کرد.

می‌توان گفت که از نگرگاه آوایی، صدای «an» در فارسی زیاد است: مفرداتی مانند «تن»، «زن»، «من»، «ارژن»، «شکن»، «فکن»، «جوشن»، «پشن»، «برزن»، «روشن»، «گردن»، و غیره، در فارسی فراوان‌اند؛ انبوه مصدرهای فارسی به «an» ختم می‌شوند؛ سوم شخص جمع نیز در زبان محاوره‌ای بعضی نقطه‌های ایران به «an-» پایان می‌پذیرد. حال آنکه صداهای «on» و «en» در سنجش با «an» در فارسی زیاد نیستند. در نتیجه، زیادی صدای an، امکان جایگیری تنوین منصوب را در فارسی بیشتر کرده است تا تنوینهای مرفوع و مجرور.

این توجیه فونولوژیك، باحتمال تا حدی از حقیقت برخوردار است، ولی به نگر ما باید به دنبال توجیه مورفولوژیك-معنائیك این فراروند نیز گشت. - در اینجا ما فرضیه‌ای را پیش می‌نهیم که برای آن هنوز دلیلهای قطعی در دست نداریم. این فرضیه به مبنای مورفولوژیك-معنائیك تنوین منصوب در فارسی می‌پردازد، و استوار کردن یا وازدن آن، به هر سان روشن کننده خواهد بود:

در فارسی رابطهٔ شگفتی میان جمع و قید موجود است، و مورفمهای سازندهٔ اینها یکی‌اند.

نشانهٔ جمع «-ها»، در پهلوی īha-، نخست نشانهٔ قید بوده و سپس در پهلوی متأخر کار پسوند جمع‌ساز را نیز به‌عهده گرفته، ولی در فارسی نوین و کنونی نیز نقش قیدی خود را کاملاً از دست نداده است:

تنها [«به یك تنی»]، تازگیها [بتازگی]، روزها [در روز]، شبها [در شب]

همچنین مورفم جمع‌ساز «-ان» چه بسا کار قید را انجام می‌دهد (اینکه این قیدها و اساساً همهٔ قیدهای فارسی به عنوان صفت نیز ممکن است بکار روند و بعکس، در اینجا بیرون از بحث ماست):

بامدادان، سپیده‌دمان، صبحگاهان، سحرگاهان، چاشتگاهان، دیرگاهان، شامگاهان، گرمگاهان، ناگاهان، جاویدان، جاودان، بهاران، نوبهاران

چنانکه ملاحظه می‌شود، نمونه‌های بالا به زمان مربوط می‌شوند، یعنی قید زمان‌اند. - ولی پسوند «-انه»، در پهلوی ānag-، که در فارسی برای تشکیل قید حالت، صفت و اسم بکار می‌رود، در حقیقت افزایش e- [a- و ag-] به مورفم جمع‌ساز «-ان» است. این پسوند در فارسی فراوان دیده می‌شود و هیچ گونه محدودیتی ندارد.

سالانه: سالیانه، ماهانه: ماهیانه، روزانه؛ شاهانه، جانانه، جوانمردانه، بزرگانه، کودکانه، مستانه

از سوی دیگر مورفم «ـان» نشانهٔ نعت فاعلی یا صفت فاعلی مضارع نیز هست. نعت فاعلی در فارسی به سان عمده نقش صفت و قید دارد. چند نمونه به عنوان صفت:

آب روان، موجهای خروشان، شیر غران، روزهای گذران

باد سحری سپیده دم خیزان است
با میغ سیه به جنگ آویزان است [منوچهری]

چند نمونه به عنوان قید:

او روان سخن می گوید.
شادی‌کنان بچه‌ها را نوازش می‌کرد.
غوریان در رمیدند و هزیمت شدند و آویزان می‌رفتند تا ده.
عرق ریزان و نالان زیر ثقل عمر سر کردن [عبارتی از گفتار معروف هملت، ترجمهٔ مجتبی مینوی.]

کاملاً ممکن است که وجود «ـان» به سان مورفم قید ساز و / یا به عنوان مورفم نعت فاعلی، تنوین منصوب قیدی عربی را که در گفتار «ـَـن» است، در رواج یافتن یاری داده باشد. کاربرد واژه‌های فارسی و بیگانهٔ ناعربی با تنوین منصوب قیدی نیز بر همین پایه توجیه پذیر است:

* ناچاران بدو روی آوردم ← * ناچارن... ← ناچاراً...
* تلفنان از او پرسیدم ← * تلفنن... ← تلفناً...؛ و بدینسان.

به هر سان، باید بیافزاییم که بحث ما مربوط به تنوین عربی [چه منصوب، چه مرفوع و مجرور] در خود دستگاه عربی نیست.[1]

۱-۲-۵ «نسبتاً» یا «نسبةً»؛ «جزئاً» یا «جزءً»؟ در عربی هرگاه در آخر کلمه‌ای «ة مربوطه» باشد (یعنی حرف «ة» جزء ریشهٔ کلمه نباشد)، در صورت منون شدن نصب آن، بدون وارد کردن الف نشانهٔ تنوین را روی «ةً» می گذارند؛ وضعی که عیناً در مورد تنوین مرفوع و مجرور پیش می‌آید. مانند

نسب ← نسبة ← نسبةً

[بسنجید با «نسبةٌ» و «نسبةٍ». ـ و نیز بسنجید با املای عربی «موقتاً»، که «ت» در آن جزء ثلاثی مجرد است.]

همچنین، در عربی اگر کلمه‌ای با همزه پایان پذیرد، در صورت تنوین منصوب، الف بکار نمی‌برند. مانند

جزء ← جزءً [بسنجید با «جزءٌ» و «جزءٍ».]

در فارسی گرایش غالب این است که در این جزئیات که مربوط به دستگاه دستوری

۱) ضمناً تنوین [به انگلیسی: nun(n)ation] در زبان عبری وجود ندارد.

زبان فارسی نیست، وارد نشوند و کار را منظم و ساده کنند و همهٔ تنوینهای منصوب را جدا از اینکه حرف پایانی آنها چه باشد، با الف نویسند و بدون استثنا الف را به حرف پیوندپذیر پیش از خود متصل سازند. برای نمونه:

کاملاً، واقعاً، قبلاً؛ و به همین قیاس:

نسبتاً، حقیقتاً، غفلتاً، دفعتاً، عجالتاً؛ و:

جزئاً، استثنائاً

۵-۲-۲ نوشتن تنوین با «ن». در فارسی گرایشهایی نیز دیده می‌شوند که همهٔ تنوینها بر پایهٔ اصل همخوانی نوشتار و گفتار، با «ن» نوشته شوند، چنانکه در نشریهٔ ۱اندیشه و هنر منعکس است:

کاملن، قبلن، نسبتن، حقیقتن، استثنائن

محمد پروین گنابادی نیز در همین زمینه اشاره‌ای دارد: «مرحوم صادق هدایت معتقد بود بفرض بخواهیم کلمه‌های تنوین‌دار را بکار بریم، برای اینکه بآنها رنگ فارسی ببخشیم باید آنها را همچنان که تلفظ میشوند بنویسیم تا اینهمه گرفتاریهای املایی از میان برود و برای مثال: ابداً را «ابدن» و واقعاً را «واقعن» [،] اتفاقاً را «اتفاقن» بنویسیم.»[1]

هنوز اثری دیده نمی‌شود که این گرایش در حال پیشرفت باشد، ولی آینده را نمی‌توان پیش بینی کرد. [رسم خط کتاب حاضر: کاملاً، نسبتاً، استثنائاً، و بدینسان.] ضمناً باید گفت که آنچه در ۰-۲-۵ § گفته آمد یك استدلال کرانمند زبانیك است به سود شیوهٔ ۱اندیشه و هنر، و توصیهٔ شادروان صادق هدایت.

۵-۳ الف مقصور

۵-۳-۰ در عربی گاه صدای الف مصوت، با «ی» نشان داده می‌شود، و گاه با «و»؛ و گاه اساساً حرفی برای آن نیست [بسنجید با خط عبری]. در فارسی گرایش غالب این است که بر پایهٔ اصل همخوانی نوشتار و گفتار صدای الف مصوت در این موردها همچنان با حرف الف نشان داده شود.

۵-۳-۱ کلمه‌هایی که در عربی با «ی» نوشته می‌شوند:

۱) واژه‌ها:

عربی	فارسی
تورية	تورات

۱) «تهذیب نثر فارسی»، در ایران آباد، ۱۳۳۹، ۹، ص ۳۶.

فتوی	فتوا / فتوی
وسطی	وسطا / وسطی
حتی	حتا / حتی
أعلی	اعلا / اعلی
تقوی	تقوا / تقوی

احساس ما این است که ممکن است در دهه‌های آینده شکل «وسطی» و مانندهای آن کم و بیش مهجور شود. البته ایرانیان در سده‌های گذشته بسیاری از این نوع واژه‌ها را با الف نوشته‌اند، به سانی که شکل «ـی» عملاً برای کسی مطرح نیست:

تماشا، تقاضا، مولا، مأوا، مربا، مصفا، مبرا، مبتلا، مهنا، دنیا؛ و مانند آنها.

□ برای «دنیی» و نظیرهای آن در شعر کلاسیک فارسی ← ۵-۱۹-۴ §.

۲) در نامها:

با آنکه گرایش غالب در مورد واژه‌ها تبدیل «ی» به الف است، ولی در مورد نامها هنوز شکلهای اصلی عربی در فارسی رایج‌اند. باید دانست که بین واژه‌ها و نامها هیچ‌گونه فرق اساسی در کار نیست، و نگه‌داشتن «ی» در نامها منطقی ندارد. البته اگر کسی مثلاً Mortezā نام داشته باشد و شکل «مرتضی» را ترجیح دهد، باید به سلیقهٔ او احترام گذاشت؛ ولی از نظر شیوهٔ کلی خط فارسی ما مرتضا و مانند آن را توصیه می‌کنیم. این نگر، تازه نیست. در زیر عین گفته‌های شادروانان بهمنیار و ملک‌الشعرا بهار را دربارهٔ الف مقصور می‌آوریم تا جای شبهه‌ای نماند. بهمنیار:

در عربی الف بسیاری از اسمهای مقصور بصورت یاء کتابت و بصدای الف تلفظ می‌شود، مانند: یحیی، موسی، مبتلی، اعلی. در فارسی الف اینگونه کلمات را باید مطابق با تلفظ یعنی بصورت الف کتابت کرد، مانند: مبتلا، هوا، مولا، فتوا، مصطفا، موسا، عیسی، مرتضا و غیره. از این قاعده هم میتوان اسمها و لقب‌های خاص را که بیاء اشتهار یافته است از قبیل موسی، عیسی، مصطفی، مستثنی و در نوشتن آنها هر دو وجه را جایز شمرد (موسی و موسا، عیسی و عیسا، مصطفی و مصطفا) لیکن بهتر آنست که قاعده را بطور اطراد مجزا داریم و چیزی را از آن استثنا نکنیم.[1]

ملک‌الشعرا بهار:

اما با الف نوشتن کلماتی که در عربی به یاء مقصوره نوشته می‌شود کاملاً منطقی است،... و جا دارد که فرهنگستان ایران اعلام نماید که منبعد این کلمات یعنی: تمنی، تقاضا، کسری، موسی، مصطفی و نظایر آن را با الف باید نوشت.[2]

۱) همان اثر، ص ۱۷۲. [تکیه روی کلمه‌ها از ماست.]

۲) بهار و ادب فارسی: مجموعهٔ یکصد مقاله از ملک‌الشعراء بهار، به کوشش محمد گلبن، ۲ ج، جیبی / فرانکلین، تهران، ۱۳۵۱؛ ج ۲، ص ۲۶۳.

۵-۳-۲ کلمه‌هایی که صدای الف [مصوت] آنها در عربی با «و» نمایانده می‌شود:

عربی	فارسی
حیوة	حیات
زکوة	زکات
صلوة	صلات
مشکوة	مشکات، و بدینسان.

۵-۳-۳ کلمه‌هایی که درعربی حرفی برای صدای الف [مصوت] ندارند:

عربی	فارسی
إبرهیم	ابراهیم
هرون	هارون
إسمعیل	اسماعیل
رحمن	رحمان
إسحق	اسحاق
ملئکه	ملائکه
إسرآءیل	اسرائیل
سموات	سماوات، و بدینسان.

۵-۴ ة مربوطه

«ة» در حقیقت خالصترین حرف عربی است.

چنانکه پیش از این گفتیم، «ة مربوطه» در فارسی یا به «ه» ناملفوظ تبدیل می‌شود، یا به «ت»؛ مانند «مراجعه»، «مراجعت». اگر این حرف به «ه» ناملفوظ تبدیل یابد، در حالتهای ترکیبی تابع مورفولوژی فارسی است: «سلیقه»: «خوش سلیقگی». بنابراین در فارسی جایی برای «ة» نیست. ـ حتا در ترکیبهای عربی رایج در فارسی نیز ایرانیان برخی از اینها، بویژه نامها، را با «ت» نوشته‌اند؛ مانند

رحمت‌الله، قدرت‌الله، عزت‌الله، نعمت‌الله.

از اینرو ما در نگه‌داشتن شکلهایی مانند «دائرةالمعارف»، یا «دایرةالمعارف» لطفی نمی‌بینیم، و گمان می‌کنیم که

دایرت‌المعارف

با روح خط و زبان فارسی و ذهن نسل جوان هماهنگتر باشد. ولی اساساً به جای «دائرة‌المعارف»، «دایرةالمعارف»، و «دایرت‌المعارف»،

دانشنامه، و: فرهنگنامه

نیز می‌توان نوشت.

□ توجه کنید که «دایرت‌المعارف» ترجمهٔ لفظ به لفظ واژهٔ لاتین است: *encyclopaedia*، از شکل بر ساختهٔ یونانی ‎*ἐγκυκλοπαιδεία*، خود از شکل اصیل ἐγκύκλιος παιδεία، به معنای «دایرهٔ فرهنگ»، «دایرهٔ فرهیزش»، «فرهیزش کامل». واژهٔ خالص‌تر این مفهوم در عربی عبارت است از: «الموسوعة»؛ واژهٔ عربی قدیمتر: «المعجم».

۵-۵ عبارتهای کوتاه عربی رایج در فارسی

پاره‌ای عبارتهای کوتاه عربی که در فارسی رواج یافته‌اند، تابع روح زبان فارسی گشته‌اند و بیشتر پیوسته نوشته شده‌اند. با اینهمه، در مورد این عبارتهای کوتاه، بر روی هم پیروی از رسم خط عربی بخردانه است. زیرا مثلاً تا زمانی که بنویسیم «منجمله»، این مجموعه را همچنان بکار خواهیم برد؛ ولی اگر بنویسیم «من جمله» که همان سبک عربی است، همگان ـ بویژه نسل جوان ـ منطقاً بدان گرایش خواهند یافت که «من» را در اینجا به خاطر پرهیز از آشفتگی به «از» تبدیل کنند و در نتیجه فارسیتر و روشنتر بنویسند. بنابراین ما شکلهای زیر را طبق رسم خط عربی توصیه می‌کنیم:

من‌جمله، عن‌قریب، مع‌هذا، مع‌ذلک، من‌بعد، علی‌هذا، علی‌حده؛ وبدینسان.

تبصره: توجه کنید که بیشتر استادان توصیه می‌کنند که به سبک عربی، «ان‌شاءالله» به همین صورت نوشته شود. ولی مردمان این ترکیب را بیشتر «انشاءالله» می‌نویسند. به نگر ما در این مورد ویژه می‌توان شکل فارسی شده «انشاءالله» را نیز مجاز دانست. البته «به‌خواست یزدان پاک»، «به‌خواست خداوند»، «به‌خواست خدا»، «اگر خدا بخواهد»، و مانند آنها نیز می‌توان نوشت.

۵-۶ واژه‌های دو رگهٔ فارسی-عربی «بلهوس»، «بلعجب»، «بلفضول»

این واژه‌ها از ترکیب پیشوند «بل» (شکل دیگری از «پر») که در واژه‌های فارسی سره «بلغاک»، «بلغنده»، «بلکامه» نیز دیده می‌شود، و واژه‌های عربی ساخته شده‌اند. بنابراین شکلهای شبه عربی «بوالهوس»، «بوالعجب»، و «بوالفضول»، نادرست‌اند و نباید بکار روند. انگیزانندهٔ بوجود آمدن «بوالهوس» و مانندهای آن این است که آنها را کوتاه شدهٔ «* ابوالهوس» و دیگرها (به قیاس «بوالحسن» و «ابوالحسن») پنداشته‌اند.[۱]

۱) بهمنیار، همان اثر، ص ۱۷۴؛ و همچنین ← **لغت‌نامهٔ دهخدا**، مادهٔ «بِل».
ضمناً، در مقالهٔ علی اشرف صادقی زیر عنوان «دربارهٔ ترکیبات «ال» دار عربی در فارسی» [در **مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی**، XXI (۱۳۵۳)، ۲ و ۳، ص ـ ۱۲۹ ـ ۱۳۶] به «ابوالچپ» نیز اشاره رفته که به همین صورت در **دهخدا** وارد شده است: «**ابوالچپ**. نغمهٔ که در ماهور و راست پنجگاه آید.» آیا این واژه واقعاً همنهاده‌ای است از «ابو+ال+چپ»؟ یا در اصل، «* بل+چپ»؟

۶. شیوهٔ نوشتن واژه‌های بیگانهٔ ناعربی در فارسی

۶–۰ برای بحث دقیق در این باره، ← راهنمای آماده ساختن کتاب، فصل ۴، «روش نوشتن نامها و واژه‌های بیگانه در فارسی، بویژه ← ۴–۱–۴ §؛ و همچنین ← ۱۱/۳–۰–۴ §، ۱۱/۷–۰–۴ §، و ۱۱/۹–۰–۴ §.

۶–۱ توالی مصوتها

یادآور می‌شویم که یکی از نکته‌های عمدهٔ کلمه‌های بیگانه، وجود توالی مصوتهاست. در این موردها در میان کلمه باید همزه و دندانه بکار برد، به شکل «ـئـ» یا «ـئـ». برای نمونه:

اوکرائین، تیفوئید، پروتئین، آلکالوئید، کافئین، کوکائین، بمبئی، سوئد، سوئز، رافائل، بونیوئل، ژوئن، ژوئیه، بِرُنئو؛ و مانند آنها.

□ توجه کنید که در فارسی همزه در آغاز کلمه، حتا در نوشتن کلمه‌های بیگانه، با «ا» و «آ» نوشته می‌شود. بنابراین در فارسی برای «ئـ» در آغاز کلمه مطلقاً جایی نیست.

۶–۲ الف «پیش‌نِه»، یا حذف آن، پیش از «سـ» و «شـ» در گروههای صامتهای آغازین

۶–۲–۰ در زبان فارسی نوین، بخلاف زبانهای ایرانی باستان، و زبانهای باختری کنونی، گروه صامتهای آغازین وجود ندارد؛ یعنی آمدن دو یا چند صامت در آغاز واژه بدون مصوتی اندرمیان آنها، شدنی نیست. معمولاً فرض گرفته می‌شود که ایرانی‌میانه از این نگرگاه به زبانهای باستانی شباهت داشته باشد؛ ولی در این‌باره همچنین ← هنینگ[1]. – در همین زمینه باید به گفتهٔ شمس‌الدین قیس رازی در المعجم

1) *Das Verbum*, S. 161 [: fraʔ fəraʔ]

اشاره کرد که در بطلان نگر ابن درستویه فسائی [که بـه استنباط ما بینش آواشناسی ژرفی داشته است] بیان می‌دارد که تلفظ گروه صامتهای آغازین «مقدور بشر نیست». گفتهٔ او دربارهٔ پـارسی نوین بویژه پس از سده‌های سوم و چهارم و پنجم، تا اندازه‌ای درست است، ولی همگانی‌سازی او درست نیست که آشکار است.[1]

۶-۲-۱ در نوشتن فارسی واژه و نامهای بیگانه که گروه صامتهای آغازین دارند، در این زمینه معمولاً دشواری عملی املایی پیش نمی‌آید؛ زیرا صامتها بسادگی بر نوشته می‌شوند، مانند پرتون (proton)، پسیکولوژی (psychologie) برودری (broderie)، و بدینسان. ایرانیانی کـه با زبانهای بیگانه آشنایی ندارند، میان صامت نخستین و دومین، «مصوت میانجی» یا «آوابخش» یا «گشود آوا» وارد می‌سازند،[2] و آنانی که در زبانهای بیگانه ممارست دارند، درست تلفظ می‌کنند، (یعنی بدون وارد ساختن مصوت میانجی).

۶-۲-۲ ولی اگر صامت نخستین در گروه صامتهای آغازین، /s/ یا /š/ باشد، گرایش همگانی فارسی‌زبانانی که با زبانهای بیگانه آشنایی ندارند این است که در آغاز، مصوت e بیافزایند؛ و این در نـوشتن عبارت است از افزودن الف. این مصوت را می‌توان «پیش‌نه» یـا «پیش‌آوا» نـام نهاد.[3] اینك چند نمونه از املای فـارسی نامهای بیگانه:

اسمیث / سمیث	Smith
استرادی واریوس / سترادی واریوس	Stradivarius
اشپیگل / شپیگل	Spiegel
اسپاك / سپاك	Spaak
اشتراوس / شتراوس	Strauss

در دهه‌های پیش، این نامها بیشتر با الف نوشته می‌شدند، ولـی در سالهای اخیر گرایشی دیده می‌شود که الف حذف گردد، زیرا مردمان می‌آموزند که این گونه ترکیبها را مانند زبانهای باختری، و زبانهای ایرانی باستان و میانه تلفظ کنند. بنابراین مـا بویژه شکلهای بدون الف را توصیه می‌کنیم:

۱) المعجم، ص ۳۷-۳۶. ـ ضمناً علی اشرف صادقی نیز در مقالهٔ «از بین رفتن گروه صامت آغـازی در زبان فـارسی» [در مجلهٔ سخن، XX (۱۳۴۹)، ۶، ص ۵۵۰-۵۴۳] نگر کلی شمس‌الدین قیس رازی را مردود می‌شمارد. با اینهمه، پدافندی محدود از نگر مؤلف المعجم برجاست، که وارد شدن در آن ما را دور خواهد برد.

۲) این مصوت در سنسکریت svára-bhakti [آوابخش] نامیده می‌شود. اصطلاحهای ویژهٔ باختری:

E. (L. Gr.) anaptyxis, F. D. Anaptyxe

علی اشرف صادقی برای این مفهوم اصطلاح «مصوت واسطه» بکار برده است: همان اثر.

3) E. (L. Gr.) prothesis, F. prothèse, D. Prothese

سمیث، سترادی‌واریوس، شپیگل، سپاك، شتراؤس [آلمانی؛ - نام فرانسوی Strauss: ستروس [stros].]

باید دانست که در خود زبان ایرانی نیز از نگرگاه تاریخی قرینه‌های همانندی در این زمینه وجود دارند، مانند «فتادن / افتادن»، «شکم / اشکم»، و نیز:

پهلوی: spāh [sᵊpāh?]

فارسی: { سپاه: sepāh
اسپاه espāh }

تبصره: «اسپانیا» و واژه‌های نظیر آن در اسپانیایی، وارد این مقوله نمی‌شود، زیرا در اصل e دارد: España؛ بنابراین ننوشتن الف در اینجا بسادگی نادرست خواهد بود.

۶-۳ واکهٔ مرکب [au]

نکتهٔ دیگر اینکه برای نمایاندن تلفظ واکهٔ مرکب [au] یا [aʊ] که بویژه در آلمانی و انگلیسی وجود دارد، در فارسی معمولاً «آو» و «ـاو» می‌نویسند. برای اینکه در این موردها «و» مصوت در واکهٔ مرکب [au] با «و» صامت اشتباه نشود، می‌توان روی آن همزه گذاشت؛ مانند «شتراؤس» که آمد، و نیز:

براؤن Braun, Brown
برایسگاؤ Breisgau
فاؤست Faust
شتوك‌هاؤزن Stockhausen

ما داوری در این شیوه را به‌خود و پسند خوانندگان وا می‌گذاریم.

۶-۴ نشان دادن حرف *w* انگلیسی، بویژه در آغاز واژه‌ها

w انگلیسی دقیقاً مانند واو عربی تلفظ می‌شود، یعنی «دولبی» است؛ حال آنکه v در انگلیسی مانند v فرانسه (و نیز w فرانسه و آلمانی!) کاملاً «لبی-دندانی» است. در خط فارسی در برابر w و v انگلیسی فقط یك حرف واو قرار می‌گیرد که در تلفظ متعارف تهران، به عنوان حرف صامت، یك تلفظ دارد: «و» فارسی تا اندازه‌ای مانند v انگلیسی و فرانسه تلفظ می‌شود. بنابراین در فارسی وسیله‌ای برای جدا ساختن w انگلیسی از v بر جا نیست. به قیاس ۳-۶ §، برای جدا ساختن w و v، در فارسی می‌توان w را بویژه در آغاز نامها و واژه‌ها با «ۋ» نشان داد. ما این شیوه را در این کتاب بکار گرفته‌ایم، چنانکه برای نمونه،

فرهنگ سنسکریت مونیه ۋیلیامز (Williams)

نوشته‌ایم. (ۋیلیامز را «ۋیلیمز» هم می‌توان نوشت.)

همچنین:

وُیلی	Waley
وُلینگتن	Wellington
وُینزر	Windsor
وُاریك، وُوریك	Warwick

[در نام اخیر w دوم خوانده نمی‌شود.]

۷. شیوهٔ خط نقل قولها و شاهدها

۷-۱ به لحاظ امانت و ارج بـه حقهای فردی، و نیز بـه خاطر دقت آکادمیك، توصیه مـی‌شود وقتی قسمتی از یك متن معین در متنی دیگر نقل مـی‌گردد، رسم خط و نقطه‌گذاری آن عیناً حفظ شود، مگر در صورت وجود غلط آشکار چاپی که باید با احتیاط کامل درست کـرد. اگر نقل کننده تغییر رسم خط یا شیوهٔ نقطه‌گذاری قسمت نقل شده را به دلیلهایی بایسته تشخیص دهد، می‌تواند چنین کند، ولی باید تغییرها را در پانوشت یا هر جای دیگر که مناسب دانسته شود به آگاهی خواننده برساند. اما در صورت نگه‌داشتن رسم خط و نقطه‌گذاری قسمت نقل شده نیز بهتر است اگـر با شیوهٔ چاپ متن اصلی تناقض داشته باشد، موضوع را به خواننده اطلاع داد. [در این کتاب ما کوشیده‌ایم تـا رسم خط نقل قولها و شاهدها را عیناً حفظ کنیم. از خوانندگان خواهش می‌شود کـه اگر در این زمینه، در این کتاب انحرافی یافتند، بـه بی‌توجهی ما ـ که به هر سان نابخشودنی است ـ تعبیر کنند، نه به چیز دیگر!]

ضمناً چنانکه خوانندگان نکته‌سنج می‌دانند، حفظ املای اصلی قسمتهای نقل شده، بویژه در اثرهای پژوهشی، در دیگر زبانها نیز در شمار بدیهیات است. برای نمونه، در فرهنگ انگلیسی آکسفورد نقل قولها و شاهدها دقیقاً با رسم خط اصلی وارد شده‌اند.

۷-۲ نکتهٔ بالا در مورد رسم خط عنوان کتابها هم صدق می‌کند. ولی روشن است که از نظر نقطه‌گذاری ممکن است تغییرهای کوچکی در بعضی موردها لازم آیند.[۱]

۷-۳ آنچه گفته آمد کلی است، و برای منظورهای عادی بسنده است. با اینهمه در رابطه با نقل از متنهای ویژسته یا کهن باید افزود که اگر بخواهیم بخشی از یك متن را عیناً نقل کنیم، چاپ عکسی آن منطقی‌ترین کار است، هرچند نه بایستگانه آسانترین یا مطلوبترین کار؛ ولی چیدن دوبارهٔ آن با رعایت شیوهٔ خط و نقطه گذاری اصلی، بخلاف تصور نخستین همیشه ساده نیست و گاه یك سلسله نکته‌هـای دشوار را پیش می‌نهد. ما

۱) ← راهنمای آماده ساختن کتاب، ۱/۲-۲-۱۰ §.

در اینجا مطلب را فرو نمی‌شکافیم، زیرا این نکته‌ها باید مستقلانه و هر یك در جای خود بررسی شوند. همهنگام، به مؤلفان و مترجمان و ویـراستاران توصیه می‌کنیم بر پایهٔ درستکاری و دوراندیشی، در متنهایی که آکنده‌اند از نقل قولها و شاهدهای ویـژه، با دقت هرچه بیشتر روش کار خود را معین سازند. ـ آشکار است که برای اعمال بیشترین دقت، از نشانه‌های نقطه‌گذاری نیز باید به موقع خود بهره گرفت: کاربرد گیومـه‌های گوناگون: «»، ‘’ ؛ قلابهای گوناگون: [ ]، |[ ]|؛ پرانتزهای گوشه‌دار: <>، ≪ ≫؛ خط قـائم (برای نشان دادن مرز سطرها): |؛ نشانهٔ تعلیق: ...؛ و بدینسان.

۸. بخش کردن واژه‌های فارسی در چاپ

۸-۰ چنانکه می‌دانیم درازای سطرها در چاپ معمولاً ثابت است. این امر ممکن است سبب شود که گاه برای تمام کردن یك کلمه در انتهای سطر جا نباشد. زبانهای باختری در این مورد برای بخش کردن کلمه‌ها ضابطه‌هایی دارند. بعلاوه، در پاره‌ای از این زبانها فرهنگهایی وجود دارند که جدا ساختن هجاهای واژه‌ها را نشان می‌دهند. [برای ضابطه‌های زبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی، ← راهنمای آماده ساختن کتاب، به ترتیب ۳-۳-۵ §، ۴-۳-۵ §، و ۵-۳-۵ §.] در فارسی تا کنون این مسئله بررسی نشده است، و فرهنگی نیز وجود ندارد تا بخش کردن کلمه‌ها را نشان دهد. در چاپ لاتین، فزون بر ضابطه‌های بخش کردن کلمه‌ها، تنها وسیلهٔ تطبیق کلمه‌ها با طول سطر، کم و زیاد کردن فاصله بجاست. ولی در فارسی یك امکان دیگر نیز وجود دارد و آن کاربرد «میانخط» است [← همان اثر، ۶-۱ §]. با اینهمه، طبیعی است که در فارسی نیز باید ضابطه‌های بخش کردن کلمه‌ها تدوین شوند.

۸-۱ ضابطهٔ اصلی بخش کردن

بهتر است ضابطهٔ اصلی بخش کردن کلمه‌ها را در فارسی جداسازی ریشه‌ای قرار داد، نه هجایی ـ به سبب امکانهای بیشتر خط چاپی فارسی در سنجش با لاتین، که ضابطهٔ اصلی بخش کردن آن بر روی هم هجایی است.

□ خوانایی و روشنی و زیبایی متن چاپ شده را نیز نباید از خاطر برد.

۸-۲ کلمه‌هایی که واحدهای آنها به حرفهای پیوندناپذیر پایان می‌یابند

کلمه‌های فارسی را می‌توان از یك نظر به دو دسته تقسیم کرد: کلمه‌هایی که واحدهای سازندهٔ آنها به حرفهای پیوندناپذیر پایان می‌یابند، و کلمه‌هایی که واحدهای سازندهٔ آنها می‌توانند به هم چسبانده شوند. در حالت نخست، مشکلی وجود ندارد. برای نمونه [در همهٔ نمونه‌های زیر خط مایل محل بخش کردنْ را نشان می‌دهد؛ روشن است که در چاپ به جای خطهای مایل زیر، در آخر سطر نیمخط قرار می‌گیرد]:

زر/گر، فر/هیخته، باز/شناخت، سحر/گاه، سر/مایه، شاد/مان، زیبا/ترین، داد/خواه، دنیا/دوست، کار/برد، خانه/دار؛ و مانند آنها.

۸-۳ کلمه‌هایی که واحدهای آنها به یکدیگر می‌پیوندند

در این گونه کلمه‌ها می‌توان به دو راه عمل کرد:

۸-۳-۱ می‌توان این کلمه‌ها را چنان تلقی کرد که گویی جزءهای آنها جدا هستند، منتها فصل مشترك جزءها را محل جدا ساختن گرفت:

روان/شناس، کوچك/تر، دوست/کام، جهان/گرد، کوه/سار، روشن/فکر، شادی/بخش، به/داشت؛ و مانند آنها.

۸-۳-۲ می‌توان حروف چاپی را همچنان از نوع پیوسته برگزید ولی محل پیوستگی را قطع کرد. این راه بویژه در موردهایی که صرفه‌جویی در جا مطرح است توصیه می‌شود:

روان/شناس، کوچک/تر، دوست/کام، جهان/گرد، کوه/سار، روشن/فکر، شادی/بخش، به/داشت

۸-۴ «ی» مصدری، نسبت، نکره

این «ی»ها را می‌توان بخش کرد، به شرطی که به حرف پیشین پیوستنی نباشند، یا به صورت «ای» و «یی» نوشته شوند که در این حال مجموعهٔ «ـ ای» یا «ـ یی» جدا می‌شود. برای نمونه:

کشاورز/ی، گله/دار/ی، شهر/ی، شکار/ی؛

دانشجو/یی: دانش/جو/یی، تنها/یی، بینا/یی،

روستا/یی، پویا/یی، رعنا/یی؛

ماهی/ای، آدمی/ای؛

نامه/ای، نامه/یی، جامه/ای، جامه/یی؛ و بدینسان.

اما اگر پیش از این «ی»ها، حرفهای پیوندپذیر وجود داشته باشند، میزان صرفه‌جویی ناشی از بخش‌کردن در هر حال چندان زیاد نیست: اگر عرض «ی» را ۶ پونت بگیریم، چون نیمخط خود ۳ پونت جا می‌گیرد، فقط ۳ پونت صرفه‌جویی خواهد شد که به شکستن واژه و ایجاد شکلهای ناهنجار نمی‌ارزد. بنابراین، ما شیوهٔ بخش کردن زیر را فقط در متنهای بسیار فشرده روا می‌دانیم و در متنهای عادی توصیه نمی‌کنیم:

روان/شناس/ی، راست/ی، کاست/ی، سخت/ی، سست/ی،

بیابان/ی، دشت/ی، زن/ی، کودک/ی

تبصرهٔ ۱: تأکید می‌کنیم که بهتر است دو «ی» تشکیل دهندهٔ «یی» ـ چه در نقش مصدری و نسبت و نکره، و چه به عنوان فعل رابط «* ایدن» در دوم شخص مفرد ـ از یکدیگر جدا نشوند، حتا در متنهای فشرده. بنابراین

رعنا/یی [به هر معنایی که گرفته شود]
و مانندهای آن، همواره به همین صورت می‌توانند بخش شوند.

تبصرهٔ ۲: توصیه می‌شود هرگاه در فصل مشترک کلمهٔ اصلی و «ی» نسبت، «گ»، «ج»، «و»، «ز» و غیره واقع شوند، شکلهای بدست‌آمده بخش نگردند:

خانگی، هفتگی، ساوجی، گنجوی، فرانسوی، رازی، سکزی، سگزی

۸-۵ مورفمهای جمع‌ساز: «-ها»، «-ان»

۸-۵-۱ «-ها» تابع نکته‌های ۲-۸ § و ۳-۸ § است.

ابر/ها، دفتر/ها، بار/ها، کار/ها، دریا/ها؛
آدم/ها، درخت/ها، آسمان/ها؛ یا:
آدم/ها، درخت/ها، آسمان/ها

۸-۵-۲ وضع «-ان» نیز در پایه مانند «-ها»ست؛ با این تفاوت که اگر پیش از آن حرف پیوندپذیر باشد، بهتر است یا بخش نشود و یا محل اتصال حروف چاپی پیوسته بخش شود. توجه کنید:

کار/آموز/ان، مرد/ان، کشاورز/ان، اندیشه/کار/ان

اما، یا:

جوانان، زنان، کودکان، شیردلان، عاشقان؛

و یا:

جوان/ان، زن/ان، کودک/ان؛ و بدینسان.

توصیه نمی‌شود: جوان/ان، زن/ان، کودک/ان

تبصرهٔ ۱: توصیه می‌شود که هرگاه در فصل مشترک کلمهٔ اصلی و الف و نون جمع، حرف میانجی «گ» واقع شود، شکل حاصل در نقطهٔ مذکور بخش نگردد:

پرندگان، خزندگان، چرندگان، جوندگان؛
دست/پروردگان، ستم/دیدگان: ستم/دیدگان

تبصرهٔ ۲: اگر کلمه‌ای دارای پسوند اصلی «گان» باشد ـ نه «ه» ای که در نوشتن به «گ» تراد‌یسیده، و با «-ان» به صورت «گان» در آمده است ـ آشکار است که می‌تواند بخش شود:

مهر/گان، پدر/گان، باز(ا)ر/گان

۸-۶ ضمیرهای پیوستهٔ ملکی-مفعولی-انعکاسی

۸-۶-۱ پس از «ه» ناملفوظ یا بیان حرکت، در سه شخص مفرد:

خانه/ام، نامه/ات، ناله/اش

در سه شخص جمع، یا «ی» اضافت ـ اضافت‌مانند ـ اساساً حذف شده، یا روی «ه» نشانهٔ همزه‌مانند («ی» ابتر) قرار دارد، و یا «ی» به ضمیر، متصل شده است:

خانه/مان، نامه/تان، ناله/شان؛

خانهٔ/مان، نامهٔ/تان، نالهٔ/شان

همچنین:

خانه/یمان، نامه/یتان، ناله/یشان؛ یا

خانه/ی/مان، نامه/ی/تان، ناله/ی/شان

۸-۶-۲ پس از مصوتهای بلند «ـا» و «ـو»، به ضمیر، «ی» افزوده می‌شود، که بسادگی حرف میانجی است:

جا/یم، نامه/ها/یت، آبرو/یش،

جا/یمان، نامه/ها/یتان، آبرو/یشان؛ یا:

جا/ی/مان، نامه/ها/ی/تان، آبرو/ی/شان

در سه شخص جمع نبودن «ی»، بخش کردن را ساده‌تر می کند.

جا/مان، نامه/ها/تان، آبرو/شان

۸-۶-۳ پس از مصوت بلند «ـی». از لحاظ رسم خط هر دو شکل زیر ممکن‌اند:

(الف) داوری‌اش، زیبایی‌ات، زندگی‌مان

(ب) داوریش، زیباییت، زندگیمان

ولی در بخش کردن، بهتر است ضمیر پیوسته را به صورت (الف) گرفت:

داور/ی/اش، زیبایی/ات، زندگی/مان

شیوهٔ زیر فقط در متنهای بسیار فشرده جایز است:

داور/ی/ش، زیبای/ی/ت، زندگی/مان

۸-۶-۴ پس از صامتهای ناپیوستنی:

برادر/م، خواهر/ت، کاغذ/ش، برادر/مان، خواهر/تان، کاغذ/شان

۸-۶-۵ پس از صامتهای پیوستنی: به نگر ما بخش کردن کلمه‌ها در نقطهٔ مورد بحث به شکل زیر، بهتر است در سه شخص مفرد به متنهای فشرده منحصر گردد:

کتا/بم، جا/نت، قلم/ش

در متنهای عادی بهتر است یا این گونه کلمه‌ها را بخش نکرد، یا فرض کرد که ضمیرهای پیوسته به صورت «ام»، «ات»، «اش» نوشته شده‌اند. همچنین، چنانکه گفتیم گاه اساساً جدا نوشتن ضمیرها خواندن را آسان می کند. در بخش کردن:

رفیق واعظ/ام، گرایشهای عربی/ات، منقار ققنس/اش

و اما در سه شخص جمع، کار آسانتر است. به این ترتیب که اگر شکلهای زیر:

کتا/بمان، جا/نتان، قلم/شان

از نظر بخش کردن مطلوب نباشند، می‌توان فرض کرد که این کلمه‌ها در حال عادی «کتاب‌مان»، «جان‌تان»، و «قلم‌شان» نوشته می‌شوند که به صورت زیر بخش خواهند شد:

کتاب/مان، جان/تان، قلم/شان

[همچنین ← ۶-۴ §.]

۸ـ۷ «ی» اضافت بخش می‌شود:

املا/ی، گریه/ها/ی، بیاباز/ها/ی، دانشجو/ی: دانش/جو/ی؛ و بدینسان.

۸ـ۸ را

هر چند «را» می‌تواند بدون فاصله از کلمهٔ پیشین خود چاپ شود، ولی چون در اول سطر راحت خوانده می‌شود، به وجود نیمخط در آخر سطر قبل نیاز نیست؛ یعنی اساساً بخش کردن «را» بسادگی مطرح نیست:

این را، آن را، خودمان را

بنابراین، درست است: .... آن

را ....

توصیه نمی‌شود: .... آن-

را ....

تبصره: شکلهای نادر «مرا» و «چرا» را مطلقاً نباید بخش کرد. - بخش کردن شکلهایی مانند «تو را» و «که را» نیز مطرح نیست، چون با «این را» و «آن را» فرقی ندارند.

۸ـ۹ «می» فعلی

چنانکه گفتیم، بهتر است «می» از قسمت اصلی فعل جدا نوشته شود. ولی در صورتی که «می» در پایان سطر قرار گیرد، بهتر است پس از آن نیمخط چاپ شود:

می/خواهم، می/دانی، می/نواخت

تبصره: اگر شیوهٔ خط، پیوستن «می» به فعل باشد، طبیعی است که می‌توان هم به شیوهٔ بالا واژه را بخش کرد و هم به شیوهٔ زیر:

میـ/خواهم، میـ/دانی، میـ/نواخت

۸ـ۱۰ ضمیرهای فاعلی پیوسته یا شناسه‌ها

نظراً می‌توان ضمیرهای فاعلی پیوسته را بخش کرد، ولی میزان صرفه‌جویی چندان زیاد نیست و منظرهٔ واژه‌ها نیز ممکن است مبهم شود:

می/رو/م، می/دو/ی، می/خور/د، نگاشته/یم.

در چاپ: .... نگاشتهـ

یم ....

از اینرو توصیهٔ ما این است که ضمیرهای فاعلی پیوسته، حتا در متنهای فشرده، بخش نشوند:

می/روم، می/دوی، می/خورد، نگاشتیم، گذراندید، می/آیند، می/گویند

۸-۱۱ فعلهای رابط یا معین «* ایدن»، و «است»

در مورد «* ایدن» دو شق مطرح است:

۸-۱۱-۱ واحد پیش از فعل به حرفهای ناپیوستنی پایان می‌پذیرد. در این صورت بهتر است یا فعلها را بخش نکرد، یا فرض کرد که به صورت «ام»، [«ای»]، «ایم»، «اید»، «اند» می‌آیند:

کارگر/ام، مرموز/ای، نعلبند/ایم، وارد/اید، ویراستار/اند

☐ بخش‌کردن دوم شخص، معمولاً جالب نیست، جز پس از «ه» ناملفوظ که در این صورت دوم شخص با شخصهای دیگر فرق ندارد:

دیده/ام، شنیده/ای، گفته/اند؛ و بدینسان.

۸-۱۱-۲ واحد پیش از فعل به حرف پیوندپذیر ختم می‌شود. چنانکه قبلاً گفتیم، گرایش نوین این است که فعلها جدا نوشته شوند. هر شیوه‌ای که در نوشتن عادی پیش گرفته شده باشد، در اینجا نیز بهتر است فعلها را به صورت «ام»، [«ای»]، «ایم»، «اید»، «اند» بخش کرد:

راسخ/ام، سلامت/ایم، چالاك/اید، پهلوان/اند

یا اگر شیوهٔ اتخاذ شده پیوستن فعلها باشد، و مقتضیات مربوط به صرفه‌جویی در جا، جدی باشد، می‌توان فصل مشترك حروف چاپی پیوسته را محل بخش کردن گرفت:

راسخ/م، سلامت/یم، چالاک/ید، پهلوان/ند

تبصرهٔ ۱: فعل «ای» را می‌توان بخش کرد، به شرط آنکه معمولاً به همین صورت نوشته شود. ولی اگر به صورت «ـی» نوشته شود، میزان صرفه‌جویی در جا زیاد نیست و بنابراین، بهتر است بخش نشود، یا فقط در متنهای بسیار فشرده بخش گردد. توجه کنید:

در میان سطر: پاك‌ای

و در نتیجه: پاك/ای

اما، در میان سطر: پاکی

فقط در متنهای فشرده: پاک/ی

تبصرهٔ ۲: هرگاه پیش از فعل «ای»، حرف میانجی «ی» قرار داشته باشد، یعنی به صورت «یی» در آید، توصیه می‌کنیم دو «ی» از یکدیگر جدا نشوند، ولی مجموعهٔ «یی» را می‌توان از واحد پیش جدا کرد [همچنین ← § ۸-۴، تبصرهٔ ۱].

۸-۱۱-۳ فعل **«است»**. این واحد معمولاً جدا نوشته می‌شود، و بنابراین بخش کردن آن مطرح نیست:

جوان است، با هوش است، گفته است؛

جز در حالت مزج فونتیك، که بناچار باید مجموعه را بخش کرد:

دانا/ست، غوغا/ست، نیکو/ست

تبصره: «بودن» و شکلهای صرفی آن، همواره از واحدهای پیش از خود جدایند، بنابراین بخش کردن آنها از واحدهای پیش، بیرون از موضوع است:

نوشته بودم، سروده بودی؛

ولی: بوده/اند، بوده/ایم

۸–۱۲ بخش کردن شکل فارسی کلمه‌های بیگانه

در بخش کردن شکل فارسی کلمه‌های بیگانه نیز بهتر است تا حد امکان روش جداسازی ریشه‌ای در پیش گرفت. البته ممکن است جزء‌های تشکیل دهندهٔ یك کلمهٔ بیگانه در نگر نخست بر ما آشکار نباشند؛ با اینهمه کوششی در یافتن و بازشناختن آنها به کسی آسیب نخواهد رساند:

فتو/کپی، لوکو/موتیو، رادیو/آکتیو، هیدرو/ژن؛

فیزیو/لوژی، سوسیو/لوژی

[حرف «و» میانوند را در دو واژهٔ اخیر و نظیرهای آنها می‌توان بخش کرد، ولی از نظر زیبایی بخش‌نکردن آن بهتر است.]

ایر/لند، ایس/لاند، برگ/شتاین، فوجی/یاما، ماؤت/هاؤزن: ماؤت/هاؤزن، آن/ماری؛ و بدینسان.

۸–۱۳ بخش کردن کلمه‌هایی که در خود نیمخط دارند

در این حال اگر نیمخط در پایان سطر قرار گیرد، درك اینکه آیا نشانهٔ بخش شدن کلمه است یا جزء اصلی واژه، به عهدهٔ خواننده خواهد بود. ولی در فرهنگهای لغت شاید بهتر باشد که نیمخط در این موردها در آخر سطر به صورت مساوی کوچك چاپ شود:

در میان سطر: خاوری-باختری

در بخش شدن عادی: .... خاوری-
.... باختری

در فرهنگهای لغت: .... خاوری=
.... باختری

۸–۱۴ گاه ممکن است تولید کنندگان کتاب تصمیم بگیرند که حاشیهٔ راست اشپون، چنانکه معمول است، به محاذات خط قائم میزان شود، ولی حاشیهٔ چپ اشپون بخلاف معمول، آزاد باشد. در این صورت روشن است که بخش کردن کلمه‌ها دیگر مطرح نخواهد بود، مگر در مورد کلمه‌های بسیار دراز.[1]

۱) همچنین ← راهنمای آماده ساختن کتاب، ۲–۶–۱۵ §. — توضیحی دربارهٔ دو اصطلاح فنی که در متن بکار رفته‌اند: ←

→

پونت (در اصل از *punctum* لاتین) عبارت است از کوچکترین واحد اندازه‌گیری چاپی. پونت دیدو (Didot) که در قارهٔ اروپا و ایران کاربرد دارد ۰,۳۷۶ میلیمتر است، و پونت انگلیسی-آمریکایی، ۰,۳۵۱ میلیمتر. این واژه را به صورتهای «بونط» و «پنط» نیز می‌نویسند؛ ولی ما شکل با «ت» را توصیه می‌کنیم.

اشپون (در روسی، шпон = špon) عبارت است از ورقهٔ سربی [یا مقوایی] که بین سطرهای چیده شدهٔ چاپی قرار می‌گیرد؛ ولی در عمل به مفهوم درازای سطر کامل چاپی نیز هست، که با «کوآدرات» یا «گوآدراد» (= ۴۸ پونت = ۱۸,۰۴۳ میلیمتر) سنجیده می‌شود. ــ این واژه در فارسی به صورت «اشبون» ضبط شده است. املای پیشنهادی ما ریشه‌شناختی است.

۹. جستار نظری و بررسی تاریخی خطهای ایرانی تا امروز

۹ـ۰ کلیات

۹ـ۰ـ۰ چنانکه پیش از این اشاره کردیم، آنچه را که به سان کلی «زبان» می‌خوانیم دارای دو سلسله نشانه‌ها یا نمادها [سمبلها]ست: الف) دستگاه طبیعی نمادهای آوایی؛ ب) دستگاه قراردادی نمادهای نوشتنی.

از تاریخ پیدایش دستگاه نمادهای طبیعی آوایی زبان یعنی گفتار، تا اختراع دستگاه نمادهای نوشتنی یعنی خط یا نوشتار، باید دورانهایی بس دراز گذشته باشد. البته تعیین تاریخ دقیق نخستین کوششهای بشری در جهت ابداع خط آسان نیست؛ ولی اگر ژرف بنگریم، شاید بتوانیم نخستین اثرهای نگارشی بشر، یعنی نقاشیهای غارها را در دورهٔ پارینه سنگی نزدیك یا عصر حجر علیا (حدود سی هزار تا ده هزار سال پیش)، طلیعهٔ اختراع دستگاههای خطی بدانیم. ـ با اینهمه، بر پایهٔ گواهیهایی که تا کنون در دست داریم، قدیمترین خطهای بشری بوسیلهٔ سومریان و مصریان اختراع شده‌اند؛ (خط میخی ظاهراً اختراع سومریان است؛ ولی بعضی این نوآوری را به ساکنان نخستین ایران نسبت می‌دهند). کهن‌ترین سندهای موجود این زبانها مربوط‌اند به‌هزارهٔ چهارم پیش از میلاد. خطهای تمدن موهنجودارو و هاراپا، خطهای میخی اکدی و عیلامی، و خط چینی نیز در شمار خطهای کهن‌اند. ـ نخستین کوششهای جدی نوشتاری بشر، در جهت تصویرنگاری[1] و مینونگاری[2] و واژه‌نگاری[3] بوده‌اند. خط چینی هنوز چنین است. توجه کنید به دو نمونه از «تصویرنگاشت»های چینی و فراروند هستانیده شدن آنها:

jih, rih [`ʐɿ] خورشید

月 yüeh [ʻɥ̈ɛ] ماه

از تلفیق دو نشانهٔ بالا مینونگاشت [یا «اندیشه‌نگاشت»] زیر بوجود می‌آید:

明 míng (و معناهای نمادین دیگر)

روشنایی، صاف، فهمیدن

با اینهمه، باید افزود که میان تصویرنگاری و مینونگاری فرق چندانی برجانیست.

1) pictography　2) ideography　3) logography

مرحلهٔ بعدی نوآوری الفباست (هجانگاری خالص را نیز باید در مقولهٔ کلی الفبا قرار داد که آشکار است). ـ ممکن است در ذهن بعضی این تصور وجود داشته باشد که فنیقیان الفبا را ابداع کرده‌اند. این یك بودهٔ استوار شده است که فنیقیان نزدیك به سه هزار و چهار صد سال پیش الفبا داشته‌اند؛ و قدیمترین نبشته‌های فنیقی که به ما رسیده‌اند، متعلق‌اند به سده‌های سیزدهم و دوازدهم پیش از زادش مسیح. ولی این تصور که الفبا ابداع فنیقیان است، دقیق نیست. زیرا هنوز که هنوز است گذشتهٔ اختراع الفبا تاریك است و نظریه‌های گوناگونی دربارهٔ خاستگاه آن بر جاست (از جمله نظریهٔ مصری، نظریهٔ کرتی، و دیگرها). به هر سان، تا این اندازه موضوع روشن شده است که الفباهای فنیقی و آرامی و کنعانی (عبری کهن) هر سه از الفبای سامی شمالی مشتق شده‌اند، و الفبای فنیقی سر راستانه پایهٔ الفبای یونانی است و الفبای آرامی، پایهٔ یك سلسله الفباهای خاوری. الفبای سنسکریت («دوَناگری»، و پیش از آن، الفبای «برهمایی») نیز مشتق از الفبای آرامی دانسته می‌شود؛ [ولی بعضی در درستی این برنهاده تردید دارند][1].

حقیقت هرچه باشد، شك نیست که بشر پس از بوجود آوردن خطهای تصویر-نگارانه و مینونگارانهٔ سومری، و هیروگلیف[2] و هیراتیك[3] و دموتیك[4] مصری، و نیز خطهای مینونگارانه-هجانگارانهٔ سامی بین‌النهرینی و عیلامی، با اختراع الفبا به یکی از بزرگترین کشفها در زبانیك یا زبانشناسی نایل آمد و آن کشف همان چیزی بود که امروز «فونم» یا «واك» یا «واج» نامیده می‌شود. بشر موفق شد سلسلهٔ پیوستهٔ گفتار را برای نخستین‌بار به قطعه‌های آوایی جداگانه بخش کند و برای آنها نمادهای نوشتهٔ جدا ولی ترکیب‌پذیر: حرفهای الفبا یا نویسه [گرافم] برگزینند. با اینهمه کار سامیان کاستی داشت: ایشان حرفهای صامت را «جسم» متصور داشتند که دیدنی است و آنها را نشان دادند، و مصوتها را «روح» که دیدنی نیست و آنها را نشان ندادند. ولی برای

۱) دربارهٔ جستار خط و الفبا ← دانشنامه‌های گوناگون؛ و نیز ←

– David Diringer, *Writing*, Praeger, New York - Washington, 1962;

– ———, *The Alphabet: A Key to the History of Mankind*, 3rd ed., 2 vol., Hutchinson, London, 1968;

– Marcel Cohen, *La Grande invention de l'écriture et son évolution*, Librairie Klincksieck, Paris, 1958;

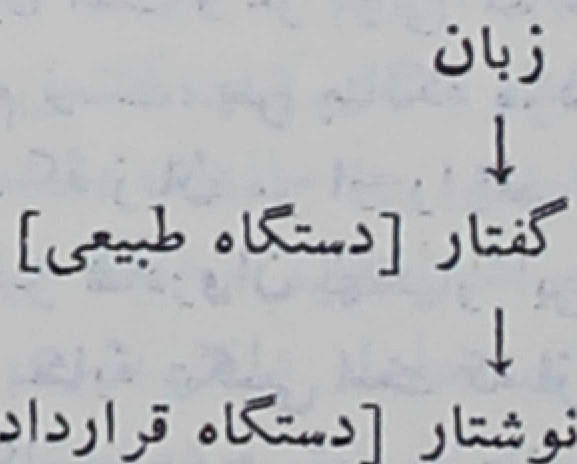
– Hans Jansen, *Die Schrift in Vergangenheit und Gegenwart*, Deutscher Verlag der Wissenschaften, Berlin, 1958;

– Johannes Friedrich, *Geschichte der Schrift: unter besonderer Berücksichtigung ihrer geistigen Entwicklung*, Carl Winter, Heidelberg, 1966.

2) hieroglyphic 3) hieratic 4) demotic

نخستین‌بار یونانیان در حدود نهصد پیش از میلاد «روح» را نیز به «جسم» مبدل ساختند و وارد حرفهای الفبا گرداندند. خط لاتین نیز از راه اتروسکها از خط یونانی می‌آید.

۱-۰-۹ در سراسر تاریخ فرهنگ بشری تا همین یکی دو سده پیش، خط در انحصار معدودی بوده است؛ و طبیعتاً در جستار زبان به خط اهمیتی بیشتر داده می‌شده است تا به گفتار. ولی اکنون تصور چیره در زبانیك خط را کم اهمیت‌تر می‌شمارد. ـ با اینهمه در دانش زبانیك از دیرباز همواره با چنین نموداری روبرو بوده‌ایم:



برای توضیح نمودار بالا لازم نیست به زبانشناسان انیرانی روی آوریم. فیلسوف ایرانی ابومعین ناصرخسرو علوی قبادیانی مروزی یمگانی در سدهٔ پنجم هجری تصور بالا را در اثرهای خود پرورانده و برنهاده است. ـ از کتاب جامع‌الحکمتین[۱]:

(۱۸۵) نطق مرنفس ناطقه را صفتی جوهری است، و آن مفهوم است و معقول، نه محسوس‌است و نه مشار. و قول از نطق اثر است و برو دلیل است....

(۱۸۶) پس نطق نه تازی است و نه پارسی و نه هندی و نه هیچ لغتی، بل قوتی است از قوتهاء نفس انسانی که مردم بدان قوت معنئی را ـ که اندر ضمیر او باشد ـ بآواز و حروف و قول بدیگری بتواند رسانیدن. پس مرآن قوت را ـ کاین فعل از او آید ـ نطق گفتند حکماء دین < و > فلسفه.

(۱۸۸) و اما کلام مجموع قولها باشد که معنی جز بدان قولها و بترتیب آن گزارده نشود....

(۱۸۹) پس نخست نطق است و آن مرنفس را جوهری است اندر حد قوت، و چو بفعل آید ـ اعنی چو مردم تمام شود و چیزی خواهد گفتن ـ نخست ازو خلق باشد و آن ترتیب سخن باشد ازو بتدبیر اندر نفس، سپس از آنك مرآن را بآواز بیرون آرد....

(۱۹۰) اندرین قول پیداست که منطق و نطق بآواز نیست، و قول و کلام بآواز است.... پس نطق سخنِ دانسته باشد و ناگفته، و کلام منطقِ گفته باشد، و قول جزوهاء کلام باشد که هر یکی را معنئی باشد، و جملگی آن جمع شود بر گزاردن یك معنی کآن جز بدان قولها گزارده نشود.

۱) ویراستاران، هنری کربین و محمد معین، انستیتو ایران و فرانسه، تهران، ۱۳۳۲/۱۹۵۳؛ XVI <اندر نطق و کلام و قول>، ص ۱۸۷-۱۸۴.

از زادالمسافرین:[1]

قول بر کتابت مقدم است.[2]

قول اثریست از نطق و نطق مر نفس ناطقه را جوهریست و کتابت مر او را عرضی است (و) استخراجی.[3]

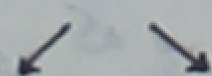
کتابت پس از قول است: آنگاه گوئیم کتابت نوعی از قول است و پس از قول است، نبینی که نخست مردم را بقول باید رسیدن تا از قول بکتابت راه یابد و نیز هر کتابتی قول است و هر قولی کتابت نیست چنانکه هر مردمی جانور است و هر جانوری مردم نیست، پس چنانکه مردم نوع حیوان است کتابت نوع قولست و قول کتابتی است که زبان مر او را قلم است.[4]

در دوران معاصر نیز شادروان بهمنیار این نگر را بخوبی مجسم ساخته است:

وجود ذهنی بمثابهٔ عکسی است که از وجود خارج واقع و نفس‌الامر برداشته میشود و عکس هنگامی بی عیب و ممتاز است که صاحب عکس را چنانکه هست نشان بدهد و بهمین قیاس وجود لفظی یا ملفوظ بمنزلهٔ عکس و تصویری از وجود ذهنی و وجود کتبی یا مکتوب هم عکس و مثالی از وجود لفظی است.[5]

اما نمودار دیگری نیز می‌توان متصور داشت که در آن تابعیت خط یا نوشتار در برابر گفتار، مطلق نیست؛ یعنی در این نمودار، خط با آنکه تابع گفتار است، سر-راستانه تابع زبان نیز هست:

زبان



گفتار ← نوشتار

در اینجا فرصت آن نیست که دربارهٔ این نمودار به بحث پردازیم. ولی هر رایی در این پرسشهای نظری داشته باشیم، این حقیقت بر جای خود باقی است که در زبانهایی که اکنون خط دارند، «زبان» را می‌توان هم بوسیلهٔ دستگاه طبیعی آوایی: گفتار، و هم بوسیلهٔ دستگاه قراردادی خطی: نوشتار، منتقل ساخت. - ۱انتقال گفتاری به سبب طبیعی بودن آن و بی نیازی ذاتی آن از وسیله‌ها یا رسانه‌های اضافی، حجم به مراتب بیشتری دارد؛ و البته، با اختراع رسانه‌های اضافی همگانی یعنی رادیو و تلویزیون، و نیز ضبط صوت، دوباره اهمیتی بیشتر کسب کرده است. همچنین، انتقال

۱) ویراستار: محمد بذل‌الرحمن، کاویانی / محمودی، طهران. ب ت [مقدمهٔ محمد بذل‌الرحمن: ۱۳۴۱ هجری ماهی]: ← قول اول، اندر قول که آن اندر علم حاضرانست، ص ۱۱_۷؛ قول دویم، اندر کتابت که آن [در] علم غایبانست، ص ۱۶_۱۲؛ قول هفدهم، اندر بیان قول و کتابت حق سبحانه و تعالی، ص ۲۲۸_۱۹۷.

۲) ص ۸. ۳) ص ۱۵. ۴) ص ۲۰۰.

۵) همان اثر، ص ۱۵۱. [رسم خط مانند همیشه مطابق اصل است.]

گفتاری از برخی نگرگاهها، از جمله از جنبه‌های عاطفی، نیرومندتر است: تئاتر صحنه‌ای و حتا تئاتر رادیویی، قدرت بیشتری دارد تا درام نوشته. در برابر: الف) انتقال نوشتاری از نگرگاه دقت دانشی و فنی توانا‌تر است. اگر پرسش را از زاویهٔ روانشناسی علمی بررسی کنیم، اساساً در میان حسهای گوناگون بشر هیچ حسی به دقت حس بینایی نیست؛ و «بوده» یا «فاکت» علمی در بیشتر موردها چیزی است که در آزمایشگاه با عقربه نشان داده شود. در عمل نیز این موضوع به راههای گوناگون به چشم می‌خورد: ما نمی‌توانیم یك استاد ریاضی را به پندار آوریم که بتواند بدون تختهٔ سیاه درس دهد، یعنی بتواند زبان خود را فقط از راه گفتار منتقل کند. کلاسی بدون تختهٔ سیاه (یا بدون پروژکتور) وجود ندارد، چه سال نخستین، چه سالهای پشت‌فرهیختگی [بعداز فارغ‌التحصیلی]. ب) نقش انتقال نوشتاری در انتقال فرهنگ و پیشرفت دانش بشر انکار نکردنی است. آشکار است که فرهنگهای خطدار دانش بشری را بدین پایه رسانده‌اند. نقش فرهنگهایی که خط نداشته‌اند در این میان کمتر بوده است. پ) با اختراعهای نوین، جداشناخت گفتار از نوشتار از بن اندکی دشوار می‌شود. آیا نوار ضبط‌صوت، یا نوار تلویزیون، نمونه‌های گفتاری‌اند (یا شنیداری[1])، یا نوشتاری (یا خوانداری[2]، یا دیداری)؟ آینده را نیز نمی‌دانیم!

۲-۰-۹ و اما بعد، روشن است که انتقال اندیشه‌ها و آگاهیهای زبانی از هر یك از دو راه بالا، یعنی گفتار و نوشتار، تابع پرسشهای کلی انتقال و ارتباط است و از درگاشت [آنتروپی[3]] - ضریب هرج و مرج، گرایش طبیعی به افزایش بینظمی - مصون نیست. این امر که بویژه در فرمانیك [سیبرنتیك] و نظریهٔ اطلاعات و ارتباطات مورد توجه قرار گرفته است،[4] ظاهرش جدید، ولی باطنش بسیار قدیم است: بکوتاهی اشاره می‌کنیم که در جریان انتقال زبان بوسیلهٔ خط، مانند انتقال اطلاعات به هر وسیلهٔ دیگر، میزانی از اطلاعات نخستین می‌تواند تباه گردد. بنابراین توجه ما در پرسش خط باید معطوف به این نکته باشد که در دستگاه انتقالی خط تا حد ممکن انرژی یا ورزهٔ[5] نخستین

۱) اصطلاح «شنیداری» از محمد مقدم است، همان اثر، ص ۱۵.
۲) اصطلاح «خوانداری» از فریدون بدره‌ای است، واژگان نوشتاری کودکان دبستانی ایران، فرهنگستان زبان ایران، [تهران]، ۱۳۵۲؛ ص چهارده.
3) E. entropy, F., D. Entropie
«آنتروپی» یا «درگاشت» نخست در ترمودینامیك (thermodynamics) بوسیلهٔ کلاوزیوس (Clausius) دانشمند آلمانی در سدهٔ نوزدهم بیان شد. فرمول کلی: $S=\int\frac{dQ}{T}$ [اصطلاح درگاشت برای «آنتروپی» از محمود حسابی است، مقدمهٔ فیزیك حالت جامد، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.]
4) Cf. Norbert Wiener, *The Human Use of Human Beings: Cybernetics and Society*, Doubleday, Garden City, N. Y., 1954.
۵) اصطلاح ورزه از محمود حسابی است، همان اثر.

از دستگاه بیرون نشود. به زبان معمولیتر، پایهٔ کار باید این باشد که دستگاه خطی، تا بشود به «هماندهی» [یا «وفاداری» یا «فیدلیته»[1]] صد در صد نزدیک شود: اندیشه‌ها را آسانتر برساند، آخشیج و استثنا کمتر داشته باشد، و خواننده بدون معطل شدن بر سر شکلهای آشفته و نا آشنا، نگریستهٔ نویسنده را دریابد.

اما اختراع گونه‌ای خط که «صد در صد منطقی» باشد، ـ جز تا حدی نشانه‌های فونتیك بین‌المللی که کاربرد معمولی آنها به سان الفبا، نه شدنی است و نه خواستنی ـ هنوز عملی نشده است؛ و اساساً انجام این کار به طور مطلق هرگز عملی نیست، زیرا این حقیقت را نمی‌توان نادیده انگاشت که دستگاه نمادهای آوایی زبان در گوهر خویش دگرگون شونده است، و خط در گوهر خویش ایستا. کاملاً ممکن است هم امروز خطی تقریباً «منطقی» و «فونتیك»، یا «فونمیك» یا «فونولوژیك» درست کرد. اما زبان و دستگاه آوایی آن در جا نمی‌مانند. بنابراین پس از مدتی خط دوباره «نامنطقی» و «نافونتیك» یا «نافونمیك» خواهد شد. بررسی وضع خطهای زبانهای گوناگون طی تاریخ، و در حال کنونی، گواه این امر است. تلفظ یونانی امروزین با نوشتن آن جدا-سانی بسیار دارد؛ و وضع خط در فرانسه و انگلیسی را همه می‌دانند که چه سان نامنطقی است.[2] خط لاتین کنونی ترکی استانبولی که در ۱۹۲۸ هستانیده شد، تا حد زیادی منطقی و فونمیك است. با اینهمه حرف ğ [که ظاهراً پیش از تغییر خط «غ» نوشته می‌شده است] عملاً در موردهای بسیار نقش کشیده ساختن مصوتها را دارد، گاه به «ی» و گاه به همزهٔ خفیف ترامی‌دیسد، و گاه گویی اصلاً نیست. و البته دانسته نیست وضع این خط یك یا چند سده بعد چه خواهد شد.

بنابراین متغیر بودن گفتار و تابعیت نوشتار را در برابر آن، و همهنگام، ایستا بودن نوشتار، و وجود مسئلهٔ کلی درگاشت را در انتقال نوشتاری، می‌توان سرچشمهٔ آشفتگی ذاتی خط دانست.

برآیند جستار بالا این است که به همان سان که باغ به باغبان و توجه دایمی او نیاز دارد، شیوه‌های خط نیز همواره به اصلاحهایی نیاز خواهند داشت. اگر به فرض ما امروز موفق شویم پاره‌ای آشفتگیهای زاید را در خط فارسی از میان برداریم، دانسته نیست که آیندگان کاملاً در این زمینه آسوده باشند؛ نه، آنان نیز ناگزیر خواهند شد بسیاری از رسمها و آیینهای امروز ما را دگرگون سازند و بدعتهای نوین گذارند،

1) fidelity

۲) ← راهنمای آماده ساختن کتاب، جدولهای ۴.VI و ۴.IX. همچنین ← پرویز ناتل خانلری، زبان‌شناسی و زبان فارسی، ص ۲۵۶–۲۵۳؛ و اثر زیر:
M. Grevisse, *Le Bon usage: grammaire française avec des remarques sur la langue française d'aujourd'hui*, 8e ed., J. Duculot, Gembloux, 1964; § 166.

چنانکه سرنوشت خود ماست و سرنوشت پیشینیان ما بوده است و این راه را پایانی نیست.

در آنچه گذشت، به نقش درگاشت در فراروند ترازمانی[1] (یا «درزمانی») زبان و گفتار و خط اشاره کردیم. ولی درگاشت در فراروندهای همزمانی[2] نیز دست اندرکار است، که زمینهٔ گسترش سواد باشد. ـ نزدیک به چهل سال پیش شادروان بهمنیار چنین گفت:

> در قدیم عدهٔ اشخاص باسواد کم بود ولی امروز ببرکت عموم یافتن تعلیمات عدهٔ آنها رو بفزونی است و هر نویسنده هر قدر که بی اطلاع باشد مایل است که درست و بی‌غلط بنویسد، و درست و نادرست املا باید از روی قواعدی که شخص یا هیئتی صلاحیت‌دار وضع کرده باشد معلوم گردد، و متأسفانه چنین قواعدی در دست نیست و همه منتظرند که فرهنگستان که امروز یگانه مرکز یا هیئت صالح برای این امر و بصورت رسمی موظف برفع نقایص زبان و خط فارسی است در این زمینه اقدامی کند، و بعقیدهٔ این بنده در شروع باین اقدام هر قدر عجله شود باز هم دیر است زیرا عدهٔ با سواد روز بروز افزونتر میشود و بهمان نسبت تنوع و اختلاف یا هرج و مرج رسم‌الخط فزونی می‌یابد.[3]

ما ایرانیان از اینکه می‌بینیم بیسوادی در میهنمان بتدریج ریشه‌کن می‌شود، در دل شادمانیم. ولی باید بدانیم که پیکار با بیسوادی، جنبشی است تا اندازه‌ای آخشیج‌گونه، که بسا بغرنجتر است از آنچه می‌اندیشیم. در پیکار دو نیروی سواد و بیسوادی، چیرگی ظاهری نیروی سواد، می‌تواند تا اندازه‌ای با راه یافتن واقعی میزانی از نیروی بیسوادی و نادانی به حیطهٔ مقدس دانش و خط همراه باشد. آگاهی ما به این امر، به چیرگی کامل و واقعی نیروی سواد خواهد انجامید، و ناآگاهی ما از آن، به چیرگی باطنی نیروی نادانی و بیسوادی، که هرج و مرجِ کور، نشان آن است.

با اینهمه، بررسی بالا نباید ما را نسبت به نوع خط بی اعتنا گرداند: درست به این دلیل که هرگونه خط به سان طبیعی تا اندازه‌ای تابع آشفتگی است، فریضهٔ ماست که در برگزینش نوع خط بیشترین دقت را بکار بریم و منطقی‌ترین گونهٔ خط را برگزینیم تا اثر عاملهای طبیعی آشفتگی در آن کمتر باشد. ما بدین نکته باز خواهیم گشت.

کوتاه سخن:

برای آسانی و روانی هرچه بیشتر انتقال نوشتاری، کوشش پیوسته‌ای در جلو-

1) E. diachronic, F. diachronique, D. diachronisch

2) E. synchronic, F. synchronique, D. synchronisch

اصطلاح همزمانی از هرمز میلانیان است، و نیز اصطلاح «درزمانی»: برای آنچه ما ترازمانی نامیده‌ایم. برای هر دو اصطلاح ← «زبانشناسی و تعریف زبان»، مجلهٔ فرهنگ و زندگی، ۲ (خرداد ۱۳۴۹)، ص ۲۱-۹.

۳) همان اثر، ص ۱۵۲؛ [تکیه روی کلمه‌ها از ماست].

گیری از فزونی گرفتن درگاشت ـ عامل پادنظم ـ چه در فراروند ترازمانی، و چه در فراروند همزمانی بایسته است. راه این کوشش اتفاقاً فقط توصیف اینکه چرا شکلهای گوناگون، درست یا نادرست، بوجود می‌آیند و حرکت آیندهٔ آنها چه خواهد بود، نیست؛ بلکه در پی توصیف دقیق، تجویز نیز هست: تجویز منطقی‌ترین و دقیق‌ترین نوع خط؛ تجویز خردمندانهٔ شکلهایی که بر پایهٔ موازین زبانشناسی با ذاتیات زبان و قانونهای درونی آن هماهنگترند، و از میان بردن جدانگریهای زاید. ـ این روشن است که جدا-نگری و جداپسندی در راه «شدن» و «هستن» خردسالاری نقشی دارد، ولی خود، هدف نیست. هدف در اینجا هماهنگی و یگانگی علمی خردمندانه است. «شدنیدن» و «هستانیدن» این هدف، وظیفهٔ مقدس دانشمندان و دستگاههای فرهنگی ماست.

اما افسوس که بحثهای ژرفتر در خط، بناچار ما را به بنیاد خط کنونی‌مان می-کشاند و کاستیها و رساییهای آن را به میان می‌آورد. در این باره ما ملاحظه‌هایی داریم که پس از طرح خطهای ایرانی در بحث خط فارسی نوین [→ ۹-۵ §] باز خواهیم نمود.

۱-۹ خطهای رسمی ایران: پس از ورود آریاییان به ایران زمین

۰-۱-۹ دربارهٔ پرسش تاریخ خط در ایران، فزون بر اثرهایی که پیش از این یاد شده‌اند [و پس از این یاد خواهند شد] همچنین بررسی اثرهای زیر سودمند است:

ـ محمدبن اسحاق الندیم، کتاب‌الفهرست، فن اول از مقالهٔ اول: «در چگونگی لغات عرب و عجم و توصیف اقلام و خطها و طرز نوشتن آنها»؛[۱]

ـ ابراهیم پور داود، «دبیری = خط»؛[۲]

ـ علی سامی، خط و تحول آن در شرق باستان؛[۳]

ـ ذبیح بهروز، «دبیره»، ایران کوده، ۲، (۱۳۴۱ هجری خورشیدی)؛ و «خط و فرهنگ»، ایران کوده، ۸، (۱۳۱۵ یزدگردی)؛

ـ محمد صادق کیا، «کشته دبیره یا خط کستج»، ایران کوده، ۵، (۱۳۱۴ یزدگردی)؛

ـ رکن‌الدین همایونفرخ، سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان؛[۴]

ـ لغت‌نامهٔ دهخدا، مقاله‌های «الفبا»، «پهلوی»، «خاورشناسی»؛

ـ محمد جواد مشکور، «خطها و زبانهای ایران باستان [به روایت حمزهٔ اصفهانی]»؛[۵]

ـ علی اشرف صادقی، «دربارهٔ خطوط ایرانیان باستان»؛[۶]

۱) ترجمهٔ م. رضا تجدد (ابن علی بن زین‌العابدین مازندرانی)، چ ۲، ۱۳۴۶، ص ۳۶-۷.
۲) فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، چاپ پاکتچی، تهران، ۱۳۲۶، ص ۱۷۷-۱۰۲.
۳) کتابفروشی معرفت، شیراز، ۱۳۲۹. ۴) هیأت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور، ۱۳۵۰. ۵) سخن، XIX (۱۳۴۸)، ۳، ص ۳۰۸-۲۹۹.
۶) سخن، XIX (۱۳۴۸)، ۱۰، ص ۱۰۴۷-۱۰۳۷.

ـ ــــــــــ، «علم زبان در ایران باستان»؛[۱]

ـ عبدالحی حبیبی، تاریخ خط و نوشته‌های کهن افغانستان از عصر قبل‌التاریخ تاکنون.[۲]

در ۵-۹ § چند اثر ویژهٔ مربوط به‌تاریخ خط فارسی نوین را برخواهیم نوشت.

۱-۱-۹ پیش از وارد شدن آریاییان به ایران، در پاره‌ای نقطه‌ها و حاشیه‌های ایران بویژه دربخشهای شمالی، باختری، جنوبی، مردمانی نـاآریایی می زیسته‌اند که از جمله عیلامیان ـ یا بر پایهٔ نام سرزمین عمدهٔ ایشان، انزان یـا انشان [در حدود خوزستان و فارس]، انزانیان یا انشانیان ـ سهمی بزرگ داشته‌اند. در رابطه با قومهای «ایرانی» پیش‌ـآریایی، خطهای عیلامی نخستین یا «پروتوعیلامی» و عیلامی و سومری و اکدی در پاره‌ای نقطه‌های ایران یافته شده‌اند. زبانهای سومری، عیلامی، کاسی، و باحتمال میتانی،[۳] در شمار زبانهای آسیایی کهن یا آسیانی [«آزیانید»[۴]] اند و ظاهراً با زبانهای آریایی و سامی و حامی (و آلتایی) پیوستگی ندارند. تمدن عیلامیان به حدود سه هزار سال پیش از زادش مسیح [یا حتا فراتر از آن؟] کشیده می‌شود. اینکه زبان عیلامی تا کی در ایران کاربرد داشته است، روشن نیست؛ ولی کشف در حدود سی‌هزار لوحهٔ گلی به خط و زبان عیلامی مربوط به دوران هخامنشی در تخت جمشید، و نیز کتیبه‌های عیلامی هخامنشی، اهمیت تاریخی این قوم را آشکار می کند. باید افزود که کاوشهای نوین باستانشناسی در حاشیهٔ دشت لوت و دیگر نقطه‌های ایران به کشف یك سلسله یافته‌های خطی [ظاهراً بیشتر عیلامی نخستین] انجامیده‌اند که بررسی علمی آنها هنوز در جریان است.

۲-۱-۹ بر طبق روایت هرودوتوس[۵]، مادها خط بکار می بردہ‌اند؛[۶] دیـاکونوف در پژوهشهای خود چنین برمی‌آورد کـه مادها خط داشته‌اند و خط ایشان میخی، و بنیاد خط میخی هخامنشی بوده است.[۷] با اینهمه هنوز در کاوشهای باستانشناسی خطی از مادها بدست نیامده است. بنابراین در زمینهٔ زبانهای هندواروپایی، نخستین خط ایرانی که می‌شناسیم، خط میخی پارسی باستان است که در کتیبه‌های هخامنشی چه بسا با ترجمه‌های عیلامی و اکدی [بابلی] می‌آید. هخامنشیان برای مکاتبه‌های اداری همچنین خط و زبان

۱) سخن، XX (۱۳۴۹)، ۱، ص ۳۷-۲۹.
۲) انجمن تاریخ و ادب افغانستان اکادیمی، کابل، ۱۳۵۰.
۳) ولی توجه کنید که طبقهٔ حاکمهٔ کاسیها و میتانیها آریایی و دارای زبان آریایی بوده‌اند.
4) D. asianide Sprachen
5) Ἡρόδοτος = Hērodotos
6) Herodotus, *The Histories*, transl. by A. de Sélincourt, rev. by A. R. Burn, Penguin, 1954 (1973); pp. 83, 93.
۷) اثر یاد شده، و نیز ← تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۵۵-۴۵۱.

آرامی امپراطوری را بکار می‌گرفته‌اند. ـ دیگر خطهای مهم ایرانی عبارت‌اند از خطهای پهلوی اشکانی (کتیبه‌ای)، پهلوی ساسانی (کتیبه‌ای، کتابی، زبوری)، اوستایی یا «دین دبیری» یا «دین دبیره» ـ که باید آن را در شمار خطهای رسمی ایران به شمار آورد، زیرا مربوط است به دین ایرانیان در دوران باستان و میانه؛ ـ و خط فارسی نوین. خطهای دیگری نیز در ایران بزرگ وجود داشته‌اند مانند خط مانوی، خط سغدی و همچنین خطها و خط‌گونه‌های دیگری که از جمله در الفهرست یاد شده‌اند و در کتابهای دوران ما نیز باز تابیده‌اند. پارسی نوین به خط عبری نیز نوشته شده است.

۹-۱-۳ وضع خط در ایران شگفت است. از یك سو با نبوغ بیهمتای ایرانیان در بکار-بردن خط روبرو هستیم، با ابداع خط فرآراستهٔ اوستایی، با طبعی لطیف و هنرمندانه: با آفرینش خطی زیبا همچون خط نستعلیق که در بنیاد زیبایی خود همانند سنگتراشیهای تخت‌جمشید است، با ذوقی هنری که چه بسا آسانی و منطق را فدای زیبایی ساخته است؛ ـ اما از سوی دیگر با چیستانها و کاستیهایی نیز در این میان مواجه می‌شویم که می‌توانند ذهن هر پژوهنده‌ای را به خود مشغول دارند: برای نمونه، ایگور میخائیلوویچ دیاکونوف می‌تواند به حیرت اندر افتد که چرا هخامنشیان نتوانستند مشکل خط را مانند یونانیان، «به‌چنان سادگی و ظرافت» [so simply and elegantly] فروگشایند.[۱]

آشکار است که پژوهش بنیادین این پرسشها از گسترهٔ این کتاب ترا می‌گذرد. بنابراین در آنچه می‌آید ما به بر شمردن پاره‌ای بوده‌ها و اشاره‌هایی چند بسنده خواهیم کرد؛ ولی با اینهمه اندیشه‌هایی را دربارهٔ اوستایی کهن و تبار فارسی نوین باز خواهیم نمود.

۹-۲ خط میخی پارسی باستان

۹-۲-۱ پارسی باستان به خط میخی نوشته می‌شود. خط میخی هخامنشی ـ باستثنای هشت مینونگاشت برای پنج مفهوم ـ تماماً الفبایی هجایی است [بسنجید با الفبای سنسکریت، و نیز با هجانگاری ژاپنی[۲]]. خط پارسی باستان از چپ به راست نوشته می‌شود.

دربارهٔ پارسی باستان و هستی‌پذیری خط پارسی باستان، از جمله ← کنت، همان اثر؛ آنتوان میه و بنونیست[۳]؛ براندنشتاین و مانفرد مایر هوفر[۴]؛ و بویژه ← مایرهوفر[۵]،

1) «The Origin of the «Old Persian» Writing System...», p. 119.
2) N. E. Isemonger, *The Elements of Japanese Writing*, The Royal Asiatic Society, London, 1943.
3) A. Meillet et E. Benveniste, *Grammaire du vieux-perse*, Honoré Champion, Paris, 1931.
4) Wilhelm Brandenstein u. Manfred Mayrhofer, *Handbuch des Altpersischen*, Otto Harrassowitz, Wiesbaden, 1964.
5) Manfred Mayrhofer, «Das Altpersische seit 1964», in *W. B. Henning 1908-1967: In Memoriam*, pp. 276-298.

و دیاکونوف[1]. همچنین ← محمد مقدم[2]؛ ملک‌الشعرا بهار[3]؛ و پرویز ناتل خانلری[4]. دربارهٔ کشف خط میخی پارسی باستان و دیگر خطهای میخی، ← کلیتور[5].

در اینجا باید یاد آور شویم که برخی زبانشناسان خط میخی هخامنشی را نوآوری داریوش بزرگ می‌شمارند؛ ولی دیاکونوف، چنانکه اشاره شد، این خط را در پایه دنبالهٔ «حلقهٔ گمشدهٔ» مادی و ملهم از شیوهٔ خط فنیقی-آرامی، و خط قوم اورارتو و خط بابلی متأخر می‌داند. ما استدلال دیاکونوف را قوی می‌یابیم.

در جدول I خط میخی پارسی باستان آورده شده است. در اینجا توضیحی دربارهٔ ترتیب حرفهای الفبا [یا هجاها] دراین جدول، و در جدول III، بایسته می‌نماید. ظاهراً مدرکی وجود ندارد تا نظم الفبای هخامنشی را طبق نگر نویسندگان هخامنشی نشان دهد. حرفها یا هجاهای پارسی باستان، و همچنین حرفهای الفبای ← اوستایی [۴-۹ §]، بوسیلهٔ خاور شناسان بر پایهٔ ترتیب حرفهای الفبای سنسکریت منظم شده‌اند. ترتیب حرفهای الفبای سنسکریت، بخلاف ترتیب ابجد و یونانی و لاتین، و ترتیب الفبای کنونی ما، از نظر آوائیک بسیار دقیق و منطقی است و بر پایهٔ پژوهشهای علمی زبانشناسان بزرگ هندی در سده‌های پیش از میلاد، بویژه اثرهای معروف پانینی[6] و پتنجلی[7] قرار دارد.

۲-۲-۹ توضیحهای جدول I [در صفحهٔ ۲۲۸]:

۰) جدول عیناً از کنت، پارسی باستان، گرفته شده است.[8] عنوان اصلی Alphabet است؛ ولی چون بارتولومه در *GrIrPh* اصطلاح syllabary را نیز برای خط میخی هخامنشی بکار برده است،[9] در اینجا به جای «هجاها» یا «هجانگاری»، اصطلاح «الفبای هجایی» را ترجیح دادیم؛ ولی مسئله چندان مهم نیست.

۱) کنت برای صدای «چ»، c بکار می‌برد؛ ولی č رایجتر است.

۲) ایضاً برای صدای «ج» در جدول کنت j آمده است، ولی معمولاً دیگران ǰ می‌نویسند[10] [همچنین ← اوستایی، ۴-۹ §].

1) I. M. Diakonoff, *op. cit.*

۲) «چند نمونه از متن نوشته‌های فارسی باستان با شرح لغات»، ایران کوده، ۴، (۱۳۱۴ یزدگردی). ۳) سبک شناسی، ج ۱، ص ۶۹-۶۵.

۴) تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ص ۲۱۳-۲۰۳ و ۲۴۲-۲۲۳.

5) P. E. Cleator, *Lost Languages*, Robert Hale, London, 1959; pp. 65–112.

۶) Pāṇini. همچنین ← پانوشت ص ۵۴ همین کتاب.

۷) Patañjali، مؤلف کتاب Mahābhāshya، به معنای «مه‌گزارش» یا «تفسیر بزرگ»، که در تفسیر دستور سنسکریت پانینی است. پتنجلی در حدود یک یا دو سده پیش از زادش مسیح می‌زیسته است.

8) P. 12. 9) S. 161. 10) Cf. Kent, *op. cit.*, p. 13.

جدول I. خط میخی پارسی باستان

الفبای هجایی

𐎠	a	𐎩	j^a [۲]	𐎴	n^a	𐎼	r^a
𐎡	i	𐎪	j^i	𐎵	n^u	𐎽	r^u
𐎢	u	𐎫	t^a	𐎱	p^a	𐎾	l^a
𐎣	k^a	𐎬	t^u	𐎳	f^a	𐎺	v^a
𐎤	k^u	𐎰	θ^a	𐎲	b^a	𐎻	v^i
𐎧	x^a	𐏂	$ç^a$ [۳]	𐎶	m^a	𐎿	s^a
𐎥	g^a	𐎭	d^a	𐎷	m^i	𐏁	$š^a$
𐎦	g^u	𐎮	d^i	𐎸	m^u	𐏀	z^a
𐎨	c^a [۱]	𐎯	d^u	𐎹	y^a	𐏃	h^a

مینونگاشتها

𐏈	XŠ = xšāyaθiya	𐏏	BU = būmiš
𐏌 / 𐏍	DH = dahyāuš	𐏉 / 𐏊	AM = Aura-mazdā
𐏎	BG = baga	𐏋	AMha

واژه جداکنها

𐏐   < [۴]

۳) حرف 𐏂 را در بعضی آثار دیگر θ^r [ثْرَ] می‌نویسند. اظهار نگر دربارهٔ تلفظ دقیق این حرف آسان نیست. کنت می‌گوید: چنین می‌نماید که ç، سوتی (صفیری) بی‌آوا، بین «س» دندانی و «ش» لثه‌ای-کامی بوده باشد.[۱] بارتولومه اظهار عقیده می‌کند: «تلفظ صامتی را که طبق منشأ آن θ^r نوشته می‌شود، نمی‌توان دقیقاً تعیین کرد.»[۲] واژهٔ پارسی باستان معادل «پور» و «پسر» را کنت -puça ضبط می‌کند و بارتولومه، -puθʳa. (در اوستایی: -puθra.) - رلف نورمن شارپ در فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی[۳] در پانوشت بالنسبه مفصلی به این نتیجه می‌رسد که تلفظ این حرف باید «ثْرَ» (θ^r) باشد.

۴) آیا < به‌مثابهٔ واژه‌جداکن واقعاً در بغستان بکار رفته؟ ← شارپ[۴]. - دو نکتهٔ دیگر:

1) *Op. cit.*, pp. 25, 31.   2) *GrIrPh.* I, 1, S. 159.

۳) شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی ایران، شیراز، [۱۳۴۶]، ص ۲. ۴) چاپ نخست اثر اخیر، [۱۳۴۳]، ص ۱۶۳. - اصطلاح «واژه‌جداکن» از محمد مقدم است، ← همان اثر، ص ۱۴.

۵) در جدول بالا به آواهای i و u بر مـی‌خوریم. در بعضی کتابها ممکن است اینها را در خط فارسی با «اِ» و «اُ» نشان دهند. در اینجا تأکید می‌کنیم که هیچ‌گـونه دلیلی در دست نیست که «اِ» و «اُ» ی فارسی امروزین، یعنی e و o، در پارسی باستان وجود داشته باشند. ولی اگر ارزش آوایی «اِ» و «اُ» را مانند فارسی دری پیشین و عربی به تصور آوریم، یعنی i و u کوتاه [با ī و ū کشیده اشتباه نشود]، در این صورت اشکالی در میان نخواهد بود.

۶) در جدول بالا صداهای γ (غ) و δ (ذ) و w یا β (ف؛ ← پانوشت جدول II)، و ž (ژ)، وارد نشده‌اند. در این‌باره توضیحی بایسته می‌نماید: طبق بارتولومه[1]، کنت[2]، هوبشمان[3]، و میه و بنونیست[4]، حرفهای g و d و b پارسی باستان در حالت اندرآوایی به ترتیب γ و δ و β تلفظ می‌شده‌اند، و حرف ǰ همچنین ž خوانده می‌شده است. هنینگ نیز به وجود ž در پارسی باستان اشاره می‌کند.[5] و اما ولفگانگ شمید وجود δ را در پارسی باستان از راه $\hat{g} > \delta$، متناظر با $\hat{k} > \theta$، نتیجه می‌گیرد.[6]

۳-۹ خط پهلوی

۱-۳-۹ در همان دوران هخامنشی، خط آرامی نیز در ایران بکار می‌رفته است. این خط به دلیلهایی که هنوز کاملاً روشن نیست، پایهٔ خطهای پهلوی اشکانی و ساسانی قرار گرفت. خط پهلوی از راست به چپ نوشته می‌شود.

در خط پارسی میانه یك سلسله کاستیها وجود دارد که به سان عمده عبارت‌اند از: الف) نبودن مصوتهای a و i (کسره) در خط؛ نشان دادن u (ضمه)، ū (واو معروف) و ō (واو مجهول) با یك نشانهٔ واحد؛ نشان دادن ī («ی» معروف) و ē («ی» مجهول) با یك نشانهٔ واحد؛ ب) خط پهلوی کتابـی از نگرگاه نویسه‌ها فقیر است. یعنی بیشتر نویسه‌های پهلوی کتابی هرکدام برای دو یا چند فونم بکار می‌روند؛ و چندین فونـم پهلوی را می‌توان هرکدام با دو یا چند نویسهٔ پهلوی کتابی نشان داد؛ - ولی وضع خط کتیبه‌ها از وضع خط پهلوی کتابی بهتر است؛ پ) پیوسته نوشته شدن بعضی حـرفها به هم و هست‌شدن شکلهایی که می‌توانند تلفیق حـرفهای گوناگون گـزارده شوند؛ ت) وجود هزوارش، که واردش نمی‌شویم و تنها اشاره می‌کنیم که هر چند خواندن

1) *GrIrPh* I, 1, S. 159. 2) *Op. cit.*, § 59, (a), (b).
3) H. Hübschmann, *Persische Studien*, Trübner, Strassburg, 1895; S. 115, 180, 198, 246. 4) *Op. cit.*, §§ 127–128 (pp. 73–78).
5) *Das Verbum*, S. 164.
6) Wolfgang P. Schmid, «Besprechung von *ApH*», *IF*, LXIX, 1964, S. 262-8; → S. 264-5.

هزوارشها امروز کم و بیش حل شده، هنوز چیستانهای فراوانی در آن برجایند؛[۱]
ث) ضمناً، در این خط «الف» در آغاز واژه‌ها برای نشان دادن مصوتهای a و ā، و گاه برای i، و نیز همراه با «و» برای نشان دادن مصوتهای u و ō، و همراه با «ی» برای نشان دادن i و ē بکار می‌رفته: جریانی که شبیه است به خط فارسی نوین؛ و این آغاز تحمیل بحث همزهٔ سامی است به خط فارسی.

اندیشیدن دربارهٔ کاستیهای خط پهلوی جالب است. آیا خط پهلوی کتابی گونه‌ای تندنویسی بوده است؟ - فروگشودن این چیستان به پژوهشهای زبانی-تاریخی بیشتری نیاز دارد.

۲-۳-۹ جدول II خط پهلوی را نشان می‌دهد. ولی نخست توضیحی بایسته است. جدول را بر پایهٔ مجموع اثرهایی که در زمینه‌های مربوط تا کنون یاد شده‌اند،[۲] و بویژه با الهام از روش سودمند شادروان ملک‌الشعرا بهار[۳] در دو بخش تنظیم کرده‌ایم؛ ولی بخش نخست را گسترده‌تر، به ترتیب ابجد، و با افزایش ترانویسی (حرفنویسی و آوانویسی) لاتین آورده‌ایم.

برای «ث» و «ذ» در ایرانی میانهٔ باختری ← ۲-۱-۲ §؛ و برای «ق» ← ۳-۱-۲ §. فقط یادآور می‌شویم که ما بخلاف همهٔ منبعها و مرجعهای در دسترس خود، «ق» را که معتقدیم ایرانی نیز هست و پیش از هجوم عربان به ایران زمین در ایرانی میانه وجود داشته است، در جدول وارد ساخته‌ایم.

سرانجام، به پیوست، عین جدول الفبای پهلوی نوبَرگ را آورده‌ایم. در این جدول که از دیگر جدولهای در دسترس ما کاملتر می‌نماید، خطهای پهلوی زبوری و نیز کتیبه‌ای اشکانی و ساسانی، و چند خط سامی از جمله عبری و آرامی، برنوشته شده‌اند.

۱) همچنین ← محمد جواد مشکور، **فرهنگ هزوارشهای پهلوی**؛ - یونکر، **فرهنگ پهلویك**؛ و نیز ← **لغت‌نامهٔ دهخدا**، شمارهٔ ۲۵، مقالهٔ «پهلوی»، ص ۵۷۴، پانوشت (۳).
۲) ازجمله ← زالمان، نوبَرگ، هنینگ، مکنزی، راستارگویوا، مشکور، کیا، و نیز:
– W. B. Henning, ‹Mitteliranisch› in *Iranistik* I, S. 20–120;
– R. Abr'ahamyan, *P'ahlaver'en - p'ar'sk'er'en - hayer'en - r'user'en - angler'en bar'ar'an*, iEr'evan, 1965.
۳) سبک‌شناسی، ج ۱، ص، ۷۶.

توجه، پانوشت جدول صفحهٔ روبرو:
*) حرف «ڤ» به سان عمده تنها تا سدهٔ هفتم هجری در نوشته‌های فارسی نوین دیده می‌شود. اگر از نوسانهای لهجه‌ای بگذریم، این حرف نمودار صامتی است «سایشی دولبی»؛ یعنی b سایشی. نشانهٔ فونتیك و فونمیك آن: β. نهادن w در برابر «ڤ» چندان دقیق نیست؛ زیرا در تلفظ واو دولبی انگلیسی و عربی لبها تا اندازه‌ای گرد می‌شوند حال آنکه β معمولاً بدون گرد شدن لبها ادا می‌شود. ولی این درست است که جداسانی β و w زیاد نیست، و β ذاتاً دگردیسی‌پذیر است به w، v، f و b. همچنین ← ژیلبر لازار، همان اثر، 4-1 §§؛ و پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۱۸۳-۱۸۱.

جدول II. خط پهلوی کتابی

بخش نخست: حرفهای الفبای پهلوی و ترانویسی لاتین و فارسی آنها

حرفهای الفبای پهلوی	ترانویسی لاتین		ترانویسی فارسی
	حرفنویسی	آوانویسی	
ـد	ʼ, h	ā, a, x, h [درآغازکلمه؛پیش از v و y وضع آن مانندالف فارسی است.]	آ، ا، ـَـ، خ، ه
ـلـ	b	b, y	ب، ی
ڌ د	g	g, γ	گ، غ
ڈ د	d	d, δ, y	د، ذ، ی
ع	H [هزوارش]	–	–
ا	v, w [درآخرواژه‌هاگاه‌زاید است‌که با ' نمایانده‌می‌شود.]	v, w, ō, ū, u	و، ـُـ
ک/ د	z/z̲	z/z	ز/ز
ـد	Ḥ [هزوارش]	–	–
ـه	Ṭ [هزوارش]	–	–
د د ن [در پایان واژه‌ها گاه: ـلـ]	y	y, ē, ī, i, ǰ	ی، ـِـ، ج
و	k	k, g, γ; q	ك، گ، غ؛ ق
ـ [نادر است.]	γ	γ	غ
ا، ـا، (ـا)	l, (L)	l, r, (–)	ل، ر، (–)
ع	m	m	م
ا	n	n	ن
ـد	s	s, h, θ	س، ه، ث
ا	ʿ, ʿ [هزوارش]	–	–
ـ	p	p, f β; č, ǰ, z, ž	پ، ف، ڤ*؛ چ، ج، ز، ژ
ـ	č [در هزوارشها همچنین: Ṣ]	č, ǰ, z̲, ž	چ، ج، ز، ژ
ع	Q [هزوارش]	–	–
ا	r	r, l	ر، ل
ـد	š	š	ش
ـه	t	t, d, δ, θ, h	ت، د، ذ، ث، ه

بخش دوم: ترانویسی پهلوی حرفهای الفبای فارسی

الف	[illegible]	خ	[illegible]	ش	[illegible]	م	[illegible]
ب	[illegible]	د	[illegible]	غ	[illegible]	ن	[illegible]
پ	[illegible]	ذ	[illegible]	ف	[illegible]	و	[illegible]
ت	[illegible]	ر	[illegible]	ق	[illegible]	ه	[illegible]
ث	[illegible]	ز	[illegible]	ك	[illegible]	ی	[illegible]
ج	[illegible]	ژ	[illegible]	گ	[illegible]	ڤ	[illegible]
چ	[illegible]	س	[illegible]	ل	[illegible]		

۹-۴ خط اوستایی یا «دین‌دبیری» یا «دین‌دبیره»

۹-۴-۱ تاریخ ابداع خط اوستایی را که اکنون در اختیار ماست در حدود سده‌های چهارم-هفتم میلادی تخمین زده‌اند؛ ما با هرولد بیلی هماهنگیم که این تاریخ را در نیمهٔ سدهٔ ششم میلادی قرار می‌دهد.[۱] خط اوستایی از راست به چپ نوشته می‌شود، و ظاهراً بوسیلهٔ هیربدان زبانشناس ساسانی با توجه به شکل حرفهای الفبای پهلوی اختراع شده است،[۲] ولی بخلاف خط پهلوی که بر پایهٔ خط صامتی سامی قرار دارد، و مانند خطهای یونانی و لاتین، مصوتها در شمار حرفهای الفبایند. در اینجا باید افزود که بر طبق رای برخی پژوهشگران، از جمله یونکر،[۳] خط اوستایی ملهم از شیوهٔ خط یونانی است. محمد معین نیز همین رای را پیش نهاده است.[۴] استنباط ما فعلاً هماهنگ است با نگر یونکر-معین. به هرسان، خط اوستایی یکی از فونتیک‌ترین خطهای جهان است و به میزانی زیاد بر پایهٔ اصل همخوانی نوشتار و گفتار نهاده شده است.

1) H. W. Bailey, *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*, 1943, Oxford, reprinted 1971; V. Patvand, VI. Dēn-dipīrīh.

۲) بعضی عکس این را هم گفته‌اند، ولی این نگر اکنون چندان طرفدار ندارد. البته شباهت برخی نویسه‌های پهلوی و اوستایی آشکار است، منتها یکی کاسته است و دیگری فرآراسته. همچنین بسنجید با اثر مورگن ستیرنه:

«Orthography and Sound-System of the Avesta», pp. 30-37 (§§ 1-10) *et passim.*

3) H. Junker, *Das Awestaalphabet und der Ursprung der armenischen und georgischen Schrift*, Verlag der Asia Major, Leipzig, 1927; S. 10-11, 17.

۴) مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی، دانشگاه تهران، ۱۳۲۶؛ ص ۱۲۳-۱۲۲.

پیوست جدول II. جدول الفبای پهلوی نوبرگ*

[illegible]	پهلوی کتابی	زبوری	کتیبه‌های ساسانی	کتیبه‌های اشکانی	کتیبه‌های نبطی، سینا	کتیبه‌های پالمیری	پاپیروس‌های آرامی	میشع**	عبری
ʾ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	א
b	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ב
g	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ג
d	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ד
-H	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ה
w	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ו
z	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ז
h, Ḥ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ח
Ṭ	–	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ט
y(j-)	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	י
k	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	כ, ך°
l	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ל
m	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	מ, ם°
n	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	נ, ן°
s	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ס
ʿ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ע
p	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	פ, ף°
c, ṣ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	צ, ץ°
Q	–	–	–	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ק
r	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ר
š	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ש
t	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ת

*) *Op. cit.*, I, p. 129.

[با ترجمهٔ سرستونها به فارسی]

**) خط لوح میشع (מֵישַׁע = Mēšaʿ) پادشاه موآب (۸۴۹–۸۳۰ ق م) مربوط است به حدود ۸۴۲ ق م. در این باره ← کتاب دوم پادشاهان، ۳:۴؛ و نیز ←
David Diringer, *The Alphabet*, I, pp. 158–159, 189; II, p. 173.

۲-۴-۹ هنوز تاریکیهای بسیاری دربارهٔ خاستگاه و سرگذشت اوستا و نوشتن آن برجایند. خط اوستایی تا کنون در کاوشهای باستانشناسی بدست نیامده است و کهنترین نمونه‌ای که از آن به ما رسیده، در سدهٔ چهاردهم میلادی نوشته شده است.

بر طبق روایتهای تاریخدانان اسلامی و یك مدرك ساسانی، در زمان هخامنشیان اوستا روی دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بوده که به دست اسکندر سوزانده شده است.[1] ما اکنون به رقم دوازده هزار کار نداریم، ولی اگر راست باشد که اوستا در زمان هخامنشیان نوشته شده بوده، خط آن چه بوده است، آیا آرامی بوده؟ - و اما آنچه مربوط به نفس عمل سوزاندن اوستا باشد، باید بیافزاییم دیاکونوف تصریح می‌کند که بایگانیهای سلطنتی هخامنشیان «بدست اسکندر، در ثلث آخر قرن چهارم پیش از میلاد، نابود گردید.»[2]

از سوی دیگر، برخی دانشمندان از جمله آندره‌آس، پالیارو، مورگن ستیرنه،[3] هوفمان،[4] ساکالوف،[5] این نگر ترادادی زرتشتی را که اوستا در زمان اشکانیان (بلاش نخست، زمان پادشاهی ۷۸-۵۱/۵۲ ب م) گرد آوری شده و برنوشته شده بوده است، می‌پذیرند، یا محتمل می‌دانند. ایشان بر آن‌اند که برای این کار می‌بایستی الفبایی از نوع خط صامتی پهلوی [اشکانی]-آرامی بکار گرفته شده باشد. بر پایهٔ این نظریه، ایشان موفق می‌شوند پاره‌ای از نوسانها (و آشفتگیها) و ویژگیهای نوشتاری بعدی اوستایی را توجیه کنند. بارتولومه نیز صراحت دارد که اوستا قبلاً با الفبای ساده‌تری نوشته شده بوده است.[6] ولی برخی دیگر، بویژه هرولد بیلی،[7] گردآوری نوشتاری اوستا را در زمان اشکانیان نامحتمل می‌شمارند. - در این مورد ما با بارتولومه و دیگران هماهنگیم.

در جدول III الفبای اوستایی نمایانده شده است.

۱) بسنجید با محمد معین، همان اثر، ص ۴-۱۲۳: «مسعودی که در سال ۳۴۶ هجری درگذشته، در کتاب مروج‌الذهب مینویسد: «و کتب هذاالکتاب فی اثنی عشر الف جلد بالذهب». محمد جریر طبری نیز که در سال ۳۱۰ هجری وفات یافته، در تاریخ خود از دوازده هزار جلد گاو که اوستا روی آنها نوشته شده بود بحث میکند. در شاهنامه آمده است که ۱۲۰۰ فصل اوستا روی تختهٔ زرین نوشته شده بود. قدیمتر از این اسنادنامهٔ منسوب به تنسر هیربدان هیربد اردشیر پاپکان است که گفته‌اند بپادشاه طبرستان جشنسفشاه نوشته(۱)، در آن گوید: «میدانی که اسکندر از کتاب دین ما، دوازده هزار پوست گاو بسوخت باسطخر.» [در پانوشت، همانجا: «(۱)... تاریخ نگارش نامهٔ مزبور زمان خسرو اول انوشیروان است.»]

۲) تاریخ ماد، ص ۱۹.

3) *Op. cit.* 4) *Op. cit.*

5) S. N. Sokolov, *The Avestan Language*, transl. from the Russian by L. Navrozov, Nauka, Moscow, 1967.

6) *GrIrPh* I, 2, S. 153–154.

7) H. W. Bailey, *Op. cit.*; – cf. also *JRAS*, 1939 (January), p. 112.

جدول III. الفبای اوستایی یا «دین دبیری»*

حرفهای الفبا

1 2 3 4 5 6 7 8 9
10 11 12 13 14 15 16 17 18
19 20 21 22 23 24 25 26 27
28 29 30 31 32 33 34 35 36
37 38 39 40 41 42 43 44 45
46 47 48 49 — نویسه‌های پیوسته:

ترانویسی لاتین

1 *a* 2 *ā* 3 *e* 4 *ē* 5 *ə* 6 *ə̄* 7 *o* 8 *ō* 9 *å* 10 *ą* 11 *i* 12 *ī* 13 *u*
14 *ū* — 15 *k* 16 *g* 17 *x* 18 *γ* 19 *č* 20 *ǰ* 21 *t* 22 *d* 23 *ϑ* 24 *δ*
25 *t̰* 26 *p* 27 *b* 28 *f* 29 *w* 30 *ŋ* 31 *ŋ́* 32 *n* 33 *n, m, n̨* 34 *m*
35 *y* 36 *y* 37 *v* 38 *v* 39 *r* 40 *s* 41 *z* 42 *š́* 43 *š̤* 44 *ṣ̌* 45 *ž*
46 *h* 47 *h́* 48 *xᵛ* 49 *ẏ* — نویسه‌های پیوسته: *št* *šč* *ša*

تبصرهٔ ۱: دربارهٔ زبان اوستایی. زبان اوستایی بسیار کهن است و خود از دو لهجهٔ جداگانه تشکیل یافته است: (الف) زبان اوستایی کهن یا زبان «گاثا»ها یا گاهان: هفده سرود در پنج گاه که سرودهٔ خود زرتشت پیامبر بزرگ ایرانی دانسته می‌شود، و چند بخش جزئی دیگر؛ و (ب) زبان اوستای جوانتر. گاثاها یا گاهان ظاهراً در خوارزم-خراسان بزرگ سروده شده‌اند. - در این کتاب ما به خاطر آسانی بر دیگرسانی شکلهای گوناگون گاهانی و اوستای جوانتر تکیه نکرده‌ایم. ولی در اینجا دربارهٔ تفاوت زبان گاهانی و اوستای جوانتر، و نیز دربارهٔ رابطهٔ زبان گاهانی با ایرانی نخستین اندکی توضیح می‌دهیم. نخست یاد آور می‌شویم که در هر پژوهشی دربارهٔ اوستا و بویژه تلفظ آن، باید فزون بر فرق «گاهانی / اوستای جوانتر»، همچنین توجه داشت به فرق میان: (پ) گاهان به تلفظ زرتشت و اوستای جوانتر به تلفظ مؤلفان اصلی اوستای جوانتر، و (ت) گاهان و اوستای جوانتر به تلفظ هیربدان ساسانی به هنگام نوآوری الفبای کنونی اوستا در سدهٔ ششم میلادی. استوار کردن هر یك از این تلفظها در هر یك

*) حرفهای الفبای اوستایی و ترانویسی آنها با چند تغییر و تنظیم مجدد جزئی از بارتولومه گرفته شده‌اند: *GrIrPh* I, 1, S. 152, 153, 161.

از مرحله‌های زنده و مرده، دشواریهایی در بر دارد که از حد تصور فراتر می‌روند. با اینهمه، ما در فراروند پژوهش خود در زبانهای ایرانی و هند و اروپایی، به یك پرسش بنیادین برخورده‌ایم که به رغم تاریکیها طرح آن را بایسته می‌دانیم؛ و آن این است که آیا می‌توان زبان گاهان را هستی‌پذیری عملی ایرانی نخستین متصور داشت یا نه. روشنتر بگوییم، اگر فرض کنیم که اوستای جوانتر، پارسی باستان، مادی، سکایی باستان، و * اشکانی باستان، همه از زبان گاهان مشتق شده باشند، به چه آخشیجهایی برخواهیم خورد و آیا این آخشیجها فروگشودنی‌اند یا نه؛ و در اساس چنین کوششی را چه حاصل؟ ما برای هیچ یك از این پرسشها پاسخی برا نداریم. قرینه‌هایی که سبب گشته‌اند ما پرسش اصلی خود را مطرح سازیم بدین شمارند [با ساده کردن و کوتاه کردن مطلبها]:

– کهن بودن زبان گاهان. به داوری جکسن[1] و هوفمان[2] و دیگران، اوستایی و بویژه گاهانی در پاره‌ای جنبه‌ها از زبان ودایی[3] نیز کهنتر است. بارتولومه زمان زرتشت و تاریخ سروده شدن گاهان را عملاً در حدود ۱۰۰۰ (۹۰۰–۱۱۰۰) قم می‌داند.[4] به نگر ما این احتمال وجود دارد که زبان گاهان در سده‌های یازدهم و دهم پیش از میلاد زبانی زنده بوده باشد. ایرانی نخستین نیز منطقاً نمی‌بایستی در این زمان هنوز دچار تجزیهٔ شدیدی شده باشد. بارتولومه همچنین در یك اثر دیگر خودگاهان را مهمترین و نیز دشوارترین بخش اوستا می‌شمارد و می‌افزاید، بدون ترس از مبالغه می‌توان گفت که گاهان «دشوارترین بخش سراسر زبانشناسی هندوژرمانیایی [هندواروپایی] را تشکیل می‌دهند.»[5] ضمناً شادروان معین با تکیه به بارتولومه بر آن است که نباید مدت درازی بین عهد هندوایرانی و گاثاها قرار دهیم.[6]

– کهن بودن گاهان از نگرگاه گنجانیدهٔ آن. رمپیس می‌گوید: «هرچه بیشتر «گاهان» را بررسی میکنم بیشتر به این اندیشه ایمان میآورم که صورت و شکل فکری آن، بسیار بسیار کهنه‌تر از شکل فکری «وداها» است.»[7]

1) *Op. cit.*, p. xxxi. 2) Karl Hoffmann, *op. cit.*, S. 14.

۳) کهنترین وداها ریگ‌ودا (R̥[i]gveda) است.

4) *Handbuch der altiranischen Dialekte*, Breitkopf & Härtel, Leipzig, 1883; S. 4-5; – *Zarathuštra's Leben und Lehre*, (1918), Carl Winter, Heidelberg, 1924; S. 10–11.

5) *Das Altiranische Verbum in Formenlehre und Syntax*, Ackermann, München, 1878; S. 3.

۶) همان اثر، ص ۱۲۰.

۷) Ch. Rempis [دانشگاه توبینگن]، زردشت از دیدگاه دانشمندان اروپائی امروز، ترجمهٔ س. نجم‌آبادی، انتشارات ویسمن، تهران، ۱۳۴۹؛ ص ۱۵، و ۹. و نیز ← م. مقدم، «سرود بنیادین زردشت»، ایران کوده، ۱۲، ۱۳۱۹ یزدگردی، ص ۸؛ – موبد فیروز آذرگشسب، گات‌ها: سرودهای زرتشت، فروهر، ۱۳۵۱؛ ص بیست و هشت تا سی و یك. سرانجام، همچنین ← اثرهای آرتور کریستن‌سن.

ـ از نگرگاه نحوی فرق عمده‌ای میان اوستای جوانتر و سنسکریت نیست. گاهان در موردهایی نحوی پیچیده‌تر دارد که سبب آن را باید تا حدی صنعت شعری ـ و کهنتر بودن آن؟ ـ دانست.

ـ قانون بارتولومه[1] در آریایی و گاهانی و ودایی صدق می‌کند؛ در ایرانی نخستین نیز باید صدق کند؛ و در پارسی باستان و سنسکریت جوانتر به سان کامل صادق نیست.

ـ در زبان گاهان d اندرآوایی و پشت‌ـآوایی هنوز به δ ترانِدیسیده است، یعنی آنچه می‌توان برای آسانی «قانون خواجه نصیر طوسی» نامید، در گاهان صدق نمی‌کند. این قانون از اوستای جوانتر تا سدهٔ هفتم هجری در ایرانی رسمی راست در می‌آید؛ به همین قیاس: $b > w, \beta$ و $g > \gamma$. [توجه کنید که این یك ملاحظهٔ آوایی است، نه ریشه‌شناختی. همچنین ← ۲-۱-۲ §؛ و ← پانوشت (۲) در ص ۲۳ همین کتاب.]

ـ اس‌ـآئوریست که در یونانی کلاسیك و ریگ‌ودا وجود دارد، در گاهان نیز یافته می‌شود، ولی در اوستای جوانتر و پارسی باستان کمتر برجاست.[2]

ـ میزانی از فرقهای گاهان و اوستای جوانتر با پارسی باستان، ترازمانی است، نه همزمانی، باید توجه داشت که اوستای جوانتر نیز از پارسی باستان کهنتر است. در اینجا باید بگوییم که ما شاخه‌های ایرانی باستان، یعنی اوستایی، مادی و پارسی باستان را «زبانهای گوناگون» به مفهوم متعارف «زبان» نمی‌دانیم. فرق این «زبانها» با یکدیگر کمتر است از آنچه پنداشته می‌شود. فزون بر جداسانیهای ترازمانی، میزانی از این فرقها همچنین به سبب خط است. خط اوستایی بیش از اندازه فونتیك است و خط پارسی باستان تا اندازه‌ای فونمیك. اگر پارسی باستان و اوستایی همزمان آن، یا زبان تکامل یافتهٔ دنبالهٔ اوستایی در همان زمان را با خطی یگانه می‌نوشتیم، آشکار می‌شد که فرق آنها برای نمونه کمتر از فرق لهجهٔ اصفهانی و لهجهٔ تهرانی است که مثلاً با خط واحد لاتین نمایانده شوند. البته جداسانیهای واقعی همزمانی نیز در این میان برجایند. بر روی هم اوستایی و مادی و «* اشکانی باستان» یا «* پارتی باستان» به یکدیگر نزدیکترند تا به پارسی باستان. در حقیقت کاملاً ممکن است که چیزی به عنوان «* اشکانی باستان» وجود بیرونی نداشته باشد؛ و کاملاً ممکن است که «اوستایی‌ـمادی» تقریباً متصله یا پیوستار واحدی بوده باشد.[3]

۱) قانون بارتولومه در آلمانی Aspiratengesetz نیز نامیده می‌شود.
ضابطهٔ آن در آریایی:
media aspirata + tenuis (aspirata) → media + media aspirata;
ضابطهٔ آن در گاهانی:
media+tenuis → media+media

2) Bartholomae, *GrIrPh*, I, 1, S. 86.

۳) معمولاً f مادی را در برابر xw یا hv اوستایی عنوان می‌کنند. ولی اگر توجه کنیم که f مادی، ممکن است «ف دولبی» باشد (نشانهٔ فونتیك، [Φ])، نه «ف لبی‌ـدندانی» (نشانهٔ فونتیك، [f])، حدت این فرق از میان می‌رود.

- در وداها و گاهان و اوستای جوانتر - و ایرانی نخستین! - هنوز وضع مصدر مشخص نیست، ولی در سنسکریت و پارسی باستان مصدر صورت مشخص یافته است.

- حرف 𐬱 اوستایی یکی از سه نویسهٔ اوستایی است بـرای š که گاه در برابر rt̥ ایرانی و گـاه در برابر š ایرانی بکار می‌رود. این حرف در تـرانویسی دقیق با š̥ نمایانده می‌شود و باحتمال در دوران ساسانیان [r̥] یا [ʃ] تلفظ می‌شده است. ولی برپایهٔ مجموع قرینه‌ها، برای نمونه، تلفظ «-aša» تحولی است که در دوران میانه صورت گرفته است، و زرتشت می‌بایستی این واژه را «-(a)r̥ta» تلفظ کرده باشد، نه «-aša»![1]

- در آریایی و یونانی، اسم خنثا [عملاً بیجان، یا «غیر ذیروح»] در حالت جمع با فعل مفرد بکار برده می‌شود، (و اسم مذکر یا مؤنث [جاندار] در حـالت جمع با فعل جمع). در زبان گاهانی این گونه ساختمان دستوری منظماً کاربرد دارد. ولی در اوستای جوانتر کارگرفت این ساختمان منظم نیست.[2]

- در زبان گاهانی تکواژ نهی، یعنی mā، همواره و منظماً با وجه تأکیدی[3] بکار گرفته می‌شود؛[4] ولی در اوستای جوانتر و پارسی باستان همیشه چنین نیست.

- در زبان گاهانی مانند سنسکریت و بخلاف اوستای جوانتر، ساختمان «-t̰-ازی» (-t̰-آبلاتیووم) فقط در ستاکهای مختوم به «-a-» وجود دارد.

- همچنین، بازتاب آبلاوُت پسوندی «-os / -es-» هندواروپایی نخستین در وجود g در شکل گاهانـی aogō < aṷgos* [حالت نامی] در برابر ǰ در شکل گاهانی aoǰaŋhā < aṷǰes-* [حالت بایی]؛ فرقی که در شکلهای ودایی -ójas و اوستای جوانتر -aoǰah از میان رفته است.[5]

- تناظر پاره‌ای ō ها و ōi ها و ə̄u های اوستایی با o ها و oi ها و əu های

1) Cf. H. W. Bailey, *op. cit.*, pp. 177-180. — G. Morgenstierne, *op. cit.*, pp. 53-54 (§ 45). — Karl Hoffmann, *op. cit.*, S. 6, 12–13. — Karl F. Geldner (ed.), *Avesta: The Sacred Books of the Parsis*, Kohlhammer, Stuttgart, 1890; → Prolegomena, p. li, note 4.

2) Hans Reichelt, *Awestisches Elementarbuch* (1909), 2. unveränderte Aufl., Carl Winter, Heidelberg, 1967; §§ 315, 619.
شگفت آنکه این ویژگی در فارسی دری نیز به صورت گرایش زیر بازتابیده است: «برای اسمهای «غیر ذیروح» در حالت جمع نباید فعل جمع بکار برد.» البته عکس این گرایش نیز در فـارسی دری دیده می‌شود؛ خوانندگان می‌توانند برای نمونه به التفهیم ابوریحان بیرونی رجوع کنند. — به هر سان در سراسر این کتاب ما به خاطر روشنی، و به پیروی از فارسی امروزین، برای اسم (چه جاندار و چه بیجان) در حـالت جمع فعل جمع بکار برده‌ایم. همچنین ← علی اکبر سیاسی، مبانی فلسفه. دانشگاه تهران، ۱۳۳۶؛ و نیز، محمد حیدری ملایری، ترجمهٔ فارسی ستاره‌ای به نام خورشید اثر گیورگی گاموف.

3) *modus injunctivus* 4) Hans Reichelt, *op. cit.*, § 11.

5) Karl Hoffmann, *op. cit.*, S. 14-15.

هندواروپایی نخستین، و نه با آریایی!

ـ در گاهان شناسه‌های ماضی [پرایتریتوم] کهن: ī- و maidī- در اول شخص مفرد و جمع باب «میانه» یا «ناگذر» حفظ شده‌اند، ولی در اوستای جوانتر e و maiδe- مضارع جای آنها را می‌گیرند. ـ ونیز در گاهان شناسهٔ mī- در فعلهای ستاکی بکار نمی‌رود.

ـ سرانجام، در رابطه با بخش‌بندی خاوری-باختری زبانهای ایرانی باید گفت که این بخش بندی در دورانهای میانه و نوین دارای اهمیت زبانیك است، ولی در دوران باستان به نگرما فقط دارای ارزش جغرافیایی است. هوفمان می‌گوید که زبانهای ایرانی خاوری در مرحلهٔ باستانی، «واحد ژنتیك»[۱] تشکیل نمی‌دهند.[۲] دیاکونوف می‌گوید: «خصوصیات زبانهای ایرانی «شمال غربی» و «شمال شرقی» از قدیمترین ازمنه، تاکنون هم چنانکه باید دانسته نیست.»[۳] او نگر فریمان را نقل می‌کند که «هر قدر در اعماق قرون پیش رویم تفاوت میان زبانهای «شرق ایران» (اسکیتی [سکوثیایی ≈ سکایی]) و «غرب ایران» کمتر میشود.»[۴] هنینگ دو لهجهٔ اوستایی (گاهانی و اوستای جوانتر) را نه کاملاً ایرانی باختری می‌شمارد و نه کاملاً ایرانی خاوری.[۵] آیا نمی‌توان زبان گاهانی را مقدم بر بخش شدن زبان ایرانی نخستین به گویشهای خاوری و باختری دانست؟

تبصرهٔ ۲: اندیشه‌ای دربارهٔ تبار پارسی نوین. پژوهش ما دربارهٔ تبار پارسی نوین فرسنگها از «کامل بودن» به دور است. تنها اشاره می‌کنیم که بیشتر این نگر را می‌پذیرند که پارسی باستان به پارسی میانه، و پارسی میانه به تکوین پارسی نوین انجامیده است. در برابر:

ـ ملك‌الشعرا بهار خاستگاه زبان دری را خراسان بزرگ می‌داند؛[۶]

ـ هنینگ پارسی نوین را به تساوی زادهٔ پارسی میانه و پارتی میانه می‌شمارد، نه سرراست و فقط زادهٔ پارسی میانه؛[۷]

ـ براندنشتاین و مایرهوفر پارسی نوین را بیشتر دارای مبنای مادی می‌دانند؛[۸]

ـ دیاکونوف نیز پارسی نوین را منحصرانه بازماندهٔ زبان پارسی باستان نمی‌داند، بلکه آن را محصول «نواحی شرقی» و لهجه‌های موجود آن سرزمینها در سده‌های نهم و دهم میلادی می‌شمارد و بویژه بنیاد مادی-پارتی پارسی نوین را تأکید می‌کند.[۹]

پرسشی که در برابر ما قرار دارد، این است که با توجه به کمی اختلاف میان

1) genetische Einheit 2) *Op. cit.*, S. 6.

۳) تاریخ ماد، ص ۷۰. ۴) همان اثر، ص ۴۶۸.

5) W. B. Henning, *Zoroaster: Politician or Witch-Doctor?* Oxford, 1951; p. 44.

۶) سبك شناسی، ج ۱، سراسر اثر.

7) W. B. Henning, «Mitteliranisch», S. 92.

8) *Op. cit.*, S. 14.

۹) تاریخ ماد، ص ۹۰.

زبانهای رسمی ایران، و بر پایهٔ جدولهای تطابق [کنکوردانس] آوایی مرحله‌های گوناگون زبانهای ایرانی، و نیز بر پایهٔ ویژگیهای همیوغی و نحوی زبانهای ایرانی میانهٔ باختری و دری نخستین، آیا نمی‌توان پارسی نوین را بر روی هم دارای مبنای پارتی دانست (که در دوران باستان خود دارای مبنای اوستایی-مادی بوده است)؟ آیا گاهان نیای پارسی کنونی نیست؟ آیا واژهٔ «ایرانی» برای زبانی که اکنون بدان سخن می‌گوییم، متساویاً به اندازهٔ اصطلاح «پارسی»، درست و شایسته نمی‌باشد؟ یادآور می‌شویم که واژه‌های «پارتی: پَرثَوَ» و «پهلوی»، و «پارسی» به احتمال قوی همه از نگرگاه ریشه‌شناسی یک‌اند.

در پایان تبصره‌های (۱) و (۲) باید بیافزاییم که این پرسشها برای فروگشایی خود آشکارا به پژوهشهای دور و دراز نیاز دارند.[۱]

۹-۵ خط فارسی نوین

۹-۵-۰ اشارهٔ تاریخی. خط فارسی نوین از خط عربی گرفته شده است. قلمهای خط عربی در تحلیل فرجامین از خط آرامی مشتق گشته‌اند، و خط آرامی چنانکه گفته آمد، از شاخه‌های الفبای سامی شمالی است. دربارهٔ تاریخ خط عربی-فارسی و شیوه‌ها و قلمهایی که در ایران هستی پذیرفته‌اند، فزون بر اثرهایی که تاکنون یاد کرده‌ایم، اثرهای زیر نیز سودمندند:

- دایرت‌المعارف اسلام: «نوشتار عربی»؛[۲]
- لغت‌نامهٔ دهخدا، مقالهٔ «خط: تاریخ خط: تاریخ خط در ایران»؛
- احمد سهیلی خوانساری، مقدمهٔ گلستان هنر؛ فصل اول: «تاریخ و پیدایش خط عربی و فارسی».[۳]

دربارهٔ جزئیات پذیرش خط عربی در ایران هنوز تاریکیهای زیادی برجایند.[۴]

۱) دربارهٔ زبانهای ایرانی، فزون بر همهٔ اثرهایی که تا کنون یاد کرده‌ایم، همچنین ←
– Christian Bartholomae, *Die Gāθā's und heiligen Gebete des altiranischen Volkes*, Max Niemeyer, Halle, 1879;
– Hans Reichelt, ‹Iranisch› in *Grundriss der indogermanischen Sprach- u. Altertumskunde*, II, 4. Bd., 2. Hälfte; Walter de Gruyter, Berlin u. Leipzig, 1927.

2) *The Encyclopaedia of Islam*, vol. I, Brill, Leyden, 1913; → Arabia: d. Arabic Writing (pp. 381-393).

۳) ص یك تا بیست و یك.

۴) ضمناً، شادروان بهمنیار دربارهٔ خط فارسی ملاحظه‌ای جالب دارد که عیناً نقل می‌کنیم: «خط امروز ما از فروغ خطی است که عرب اندکی پیش از ظهور اسلام از مردمان نیمه ایرانی حیره و انبار فراگرفته‌اند.» (همان اثر، ص ۱۵۰).

از نگرگاه تاریخی نمی‌توان باور داشت که این خط ناگهان در ایران پذیرفته شده باشد؛ مسلماً پذیرش آن تدریجی و با آزمون و تجربه همراه بوده است. با اینهمه بر پایهٔ قرینه‌ها باید به این پی‌آمد رسید که پذیرش کامل خط عربی برای فارسی نوین دیرتر از سدهٔ سوم هجری صورت نگرفته است. ظاهراً سدهٔ سوم هجری می‌بایستی به رقابت خط پهلوی با خط عربی پایان داده باشد: بسیاری از متنهای پهلوی که اکنون در اختیار داریم در این سده نوشته شده‌اند، و پس از آن زبان و خط پهلوی دیگر در ایران میدانی ندارد.

در جزئیات املای فارسی در سراسر دورهٔ نخستین فارسی دری (از آغاز تا سدهٔ هفتم)، و پس از آن، نوسانها و تغییرهای جالبی ملاحظه می گردند. دربارهٔ تحول تاریخی رسم خط فارسی نوین (فزون بر اثرهایی که تا کنون یاد شده‌اند) بررسی اثرهای زیر بویژه روشن کننده است:

ـ جلال متینی، «رسم‌الخط فارسی در قرن پنجم هجری»؛

ـ ــــــــ، «تحول رسم‌الخط فارسی از قرن ششم تا قرن سیزدهم هجری»؛[1]

ـ ــــــــ، «تحول تلفظ کلمات فارسی در دورهٔ اسلامی».[2]

□ در اینجا به پاره‌ای ویژگیهای نوشتن فارسی دری در دوره‌های پیشین اشاره می‌کنیم. حرف «د» چنانکه گفتیم بر پایهٔ «قانون خواجه نصیر طوسی» در حالت اندر-آوایی و پشت-آوایی «ذ» خوانده می‌شده است؛ ولی در نسخه‌های خطی کهن، جدا از تلفظ، نقطهٔ ذال گاه گذاشته می‌شده و گاه نه. برای نمونه، هم «خذا» آمده و هم «خدا»، در صورتی که تلفظ آن xuδā بوده، نه xodā؛ چنانکه «گداشتن» هم به جای «گذاشتن» دیده شده است. ـ حرفهای «پ» و «چ» و «ژ» و «گ» چه بسا با همان «ب» و «ج» و «ز» و «ك» نمایانده می‌شده‌اند. بنابراین، ضمن اینکه می‌توان برای نمونه «وستاخی» و «بستاخی» [شکلهای کهنتر] و «گستاخی» [شکل تازه‌تر] را نمایندهٔ تلفظهای دیگر سان لهجه‌ای یك واژهٔ واحد دانست، نباید پنداشت که «بارسی/پارسی» یا «زرف/ژرف» نمایندهٔ تلفظهای دیگرسان بوده باشند. هرچند در پاره‌ای موردهای نه چندان خودآشکار، احتمال دیگرسانی تلفظ و ترادیسی واکها را نیز باید داد؛ برای نمونه خوانندگان می‌توانند دربارهٔ امکانهای «کزدم، کژدم، گزدم، گژدم» سگالش کنند. این نکته‌های باریك گاه کار ویراستاران نسخه‌های خطی گذشته را دشوار می‌سازند.

۱) **مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد**، IV (۱۳۴۷)، ۲ـ۱، ص ۱۶۲ـ۱۳۵.
۲) **مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد**، VII (۱۳۵۰)، ۲، ص ۲۸۳ـ۲۴۹.
ضمناً بررسی مقدمه‌های جلال متینی بر دو اثر زیر نیز در این زمینه سودمند است:
ـ **تفسیر قرآن مجید: نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه ک[ـ]مبریج**، ص هفده تا صدو بیست؛
ـ **تفسیری بر عشری از قرآن مجید: نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا**، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲؛ ص هفت تا هشتاد و چهار. ـ همچنین ← احمد علی رجائی [ویراستار]، **پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی در قرون اول هجری: ترجمه‌ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید**، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳؛ مقدمه، ص نه تا صدو بیست و یك.

۹-۵-۱ خط عربی برای عربی. دربارهٔ این خط گفته شده است که «ناقص» است،[1] زیرا مصوتها در داخل حرفهای الفبا قرار ندارند؛ و «الف، واو، ی» چنانکه پیش از این آورده‌ایم «حروف علّه»اند و برای اشباع فتحه و کسره و ضمه بکار می‌روند، نه اینکه واقعاً مصوتها را نشان دهند.[2] - با اینهمه، باید افزود که خط عربی برای زبان عربی چندان ناقص نیست، و شاید برای آن زبان به یك تعبیر خطی باشد آرمانی. زیرا عربی زبانی است «قالبی»،[3] و تلفظ شکل نوشتهٔ کلمه‌ها، اگر کسی عربی بداند خودآشکار است و نبودن مصوتها در داخل حرفهای الفبا، دشواری ایجاد نمی‌کند. برای نمونه، در زبان عربی گروههای صامتهای آغازین وجود ندارند؛ یا مثلاً هرگاه سه حرف «ك» و «ت» و «ب» سر هم بیایند، عمدتاً به چهار صورت تلفظ توانند شد؛ یعنی کَتَبَ ($K^aT^aB^a$)، کَتَّبَ ($K^aT^tT^aB^a$)، که نادر است، کُتِبَ ($K^uT^iB^a$)، و «کُتُب» (K^uT^uB - حرکت حرف آخر تابع نحو است). روشن است که برای عربی‌دان، در یك چشم به هم زدن، سیاق عبارت مفهوم و تلفظ درست واژه را نشان خواهد داد. همچنین، قاعده‌های دستوری نصب و رفع و جر در جمله کاملاً روشن‌اند. برای نمونه، اگر پیش از اسمی حرف جر بیاید، آن کلمه خود بخود مجرور خواهد بود؛ و بدینسان. با اینهمه، هرگاه خط عربی بخواهد تلفظ واژه‌ها و نامهای ناعربی را نشان دهد، به خطی کاسته بدل خواهد شد، و در گوهر خویش نیز از تصحیف مصون نیست.

۹-۵-۲ چکیدهٔ نگرها دربارهٔ تغییر یا نگهداری خط کنونی فارسی:

۱) آنچه مربوط به زبان آریایی فارسی است، در این تردید نیست که خط عربی کامل شدهٔ فارسی خطی است ناقص. پرسش کاستیهای خط عربی-فارسی دست کم از هزار و صد سال پیش مورد توجه اندیشه‌کاران بوده است؛ از جمله احمدبن طیب سرخسی، حمزهٔ اسپهانی، دانشمند و فیلسوف علمی بزرگ ایران‌زمین ابوریحان بیرونی، و خواجه رشیدالدین فضل‌الله به کاستیهای این خط اشاره کرده‌اند.[4] در دوران نوین نیز این مطلب مطرح بوده است، که سبب آن را باید جدا از خود خط، هجوم فرهنگ باختر زمین و همراه با آن ورود خط لاتین به کشورهای دیگر، از جمله کشور ما دانست.

1) Heinz F. Wendt, *op. cit.*, S. 270.

۲) «الف، واو، ی» را vocalic consonants هم گفته‌اند. در رابطه با عبری این سه حرف باضافهٔ «ه»، *matres lectionis* نیز خوانده می‌شوند (مفرد: *mater lectionis*).

۳) سیدجعفر شهیدی زبان عربی را «اشتقاقی» می‌خواند، ← «تطور لغت و نیازمندیهای امروز»، یغما، XXV (۱۳۵۱)، ۸، ص ۴۹۳-۴۹۰؛ ص ۴۹۱. - اصطلاح «قالبی» را بسنجید با مفهوم forme canonique در اثر زیر:

André Martinet, *Éléments de linguistique générale*, Armand Colin, Paris, 1973; p. 99.

۴) بسنجید با ← الصیدنة للبیرونی، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۸۰۲، برگ ۸؛ و نیز: ←

۲) تعداد اثرهایی که از صد و پنجاه سال پیش تا کنون در زبان فارسی دربارهٔ پرسش خط، به صورت کتاب و جزوه و مقاله و یادداشت و نامه به نشریه‌های دوره‌ای، نوشته شده است، بسیار است. رایهای بیان شده در این اثرها گوناگون‌اند. در اینجا با یك پیوستار روبرو هستیم که از طرفداری شدید از تغییر خط فارسی آغاز می‌شود و تا اصرار مؤکد در نگهداری خط کنونی ادامه می‌یابد. همچنین برخی پژوهندگان اصلاحهایی جزئی را در خط کنونی بسنده می‌شمارند، بعضی گونه‌ای خط تازه مطرح می‌کنند، بعضی خط اوستایی را پیش می‌نهند، و بعضی برآن‌اند که اگر خط بخواهد تغییر کند، پذیرش خط لاتین به صلاح است. در زیر نام معدودی کسان را که دربارهٔ خط فارسی، چه به سود دگرگون ساختن آن، و چه به سود نگه‌داشتن آن سخن گفته‌اند، می‌آوریم:

میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، میرزا فتحعلی آخوندزاده، طالبوف، میرزا رضاخان افشار بکشلو قزوینی، میرزا رضا خان ارفع‌الدوله، میرزا علیمحمدخان اویسی؛ - و نیز: سید حسن تقی‌زاده، رشید یاسمی، سعید نفیسی، علی دشتی، لطفعلی صورتگر، مصطفی فاتح، ملك‌الشعرا بهار، سید محمدعلی داعی‌الاسلام، حسین رضاعی، احمد بهمنیار، ابراهیم پورداود، احمد کسروی، صادق هدایت، ابوالقاسم آزاد مراغی، عبدالعلی ارسطا، یحیی ذکاء، سلیم نیساری، گئورگ مورگن ستیرنه، ابراهیم گرانفر، محمد پروین گنابادی، ذبیح بهروز، شاهرخ شاهرخی، علی اکبر شهابی، جلال آل احمد، پرویز ناتل خانلری، مجتبی مینوی، محیط طباطبائی، حبیب یغمائی، ذبیح‌الله صفا، رحمت مصطفوی، خسرو فرشیدورد، عبدالرحمن فرامرزی، محمود شفیعی، عبدالله رهنما، محمد مقدم، محمدرضا باطنی، علی راهجیری، محمد کیوان، کریم روشنیان، هرمز میلانیان، یدالله ثمره، جلیل دوستخواه.

۳) پاره‌ای از رایهای ابراز شده، در هر دو سو، عاری از عاطفه‌ها و احساسهای شدید نیستند، و پاره‌ای از آنها با پرسشهای سیاسی و اجتماعی آمیخته‌اند. اگر جنبه‌های سیاسی-اجتماعی-عاطفی نگرهای بیان شده را کنار گذاریم و به آن جنبه‌های تحققی و تحصلی زبانیك که بیشتر خود را تابع سنجش و اندازه‌گیری می‌سازند کرانمند سازیم، چکیدهٔ نگرها و رایهای گوناگون و جداسان بدین شمار است:

الف) در سوی نایش [نفی] خط کنونی فارسی:

- منطقی نبودن خط: نبودن سه مصوت معروف به کوتاه در داخل حرفهای الفبا؛
- مشخص نبودن الف، واو، ی به سانِ: نشانه‌های مصوتهای معروف به بلند، واکه‌های مرکب، و صامتها؛
- مشخص نبودن تشدید؛

→
- سید حسن تقی‌زاده، مقالات تقی‌زاده، ج ۳، زیر نظر ایرج افشار، ۱۳۵۱: «مقدمهٔ تعلیم عمومی یا یکی از سر فصلهای تمدن» (۱۳۰۷)، ص ۷۶-۲۳؛ ← ص ۳۹ و ۵۷؛
- یحیی ذکاء، در پیرامون تغییر خط فارسی: بخش نخست: تاریخچه، تهران، ۱۳۲۹، ص ۱۳-۱۱. - مجتبی مینوی، اصلاح یا تغییر خط، طهران، ۱۳۴۴؛ ص ۱.

- مشخص نبودن بن‌پار [عنصر] دستوری اضافت پس از صامتها و پس از [i:]؛
- ناتوانی خط در نشان دادن واکهٔ مرکب ow حتا با نشانه‌ها: «فردُوس» مبهم است و «فردَوْس» نمایندهٔ تلفظ کهن این واکهٔ مرکب است؛
- ناتوانی خط در نشان دادن تلفظ واژه‌های ایرانی باستان و میانه و گویشها و لهجه‌های کنونی ایرانی و واژه‌های بیگانه حتا با نشانه‌ها؛
- وجود «حروف متواخیه» یا «حرفهای برادر»، و کاربرد نقطه برای جداشناخت آنها؛ و در نتیجهٔ این کاستی و دیگر کاستیها، امکان تصحیف - و یا زیادی غلطهای چاپی؛
- پیوندپذیر بودن بعضی حرفها و پیوندناپذیر بودن پاره‌ای دیگر حرفها از سوی چپ، بدون هیچ گونه منطق؛
- وجود چهار شکل جداگانه برای هر حرف پیوندپذیر، و دو شکل جداگانه برای هر حرف پیوندناپذیر از سوی چپ؛ با نشانه‌ها، داشتن جمعاً ۱۲۵ شکل؛
- نداشتن حرفهای بزرگ و کوچك: قدرت اطلاعی کمتر از الفبای لاتین؛
- ناتوانی گوهرین خط در مشخص ساختن مرز واژه‌ها؛
- دشواریهای رسم خطی واژه‌های عربی رایج در فارسی: وجود حرفهایی که در فارسی یك صدا دارند، تنوین، و دیگرها؛
- از راست به چپ نوشته شدن خط و برخورد آن با جهت چپ به راست عددهای فارسی، و فورمولهای ریاضی و دانشهای طبیعی؛[1] در همین زمینه دشواری تنظیم برخی برنامه‌های رایانگرهای الکترونی؛
- نامناسب بودن حرفهای الفبای فارسی برای کوته‌نوشتهای علمی، به دلیل نقص ذاتی، و نیز به دلیل پذیرفته‌شدن کامل الفبای لاتین (و یونانی) در زبان علمی فارسی، بویژه در ریاضیات و در دانشهای طبیعی: x، y، z ...، H_2O ...، πr^2 ...؛
- ناممکنی نوشتن واژه‌های فارسی به خط کنونی همراه با نتهای موسیقی؛
- دشواربودن آموزش با خط کنونی از نگرگاه اقتصادی و روانی؛ و بدینسان.

ب) در سوی هایش [تأیید] و پدافند از خط کنونی فارسی:

- نبودن مصوتهای کوتاه در خط باعث صرفه‌جویی در وقت و قلم و کاغذ است؛
- خط فارسی و قلمهای گوناگون آن در شمار هنرهای زیباست؛
- این خط باعث تداوم فرهنگ ماست و تغییر آن رابطهٔ ما را با گذشته خواهد برید؛

۱) در رابطه با جهت خط جالب است بیافزاییم که خط یونانی در آغاز از راست به چپ نوشته می‌شد. بعداز آن گونه‌ای شیوهٔ نوسانی در پیش گرفته شد، بدین‌ترتیب که نخست از راست به چپ تا آخر سطر می‌نوشتند، سپس از چپ به راست، باز از راست به چپ، و بدینسان. این شیوه به سبب شباهت آن به حرکت گاوآهن در کشتزار، boustrophedon (گاوْگردش) نامیده می‌شود. سرانجام در حدود سده‌های ششم و پنجم قبل از میلاد جهت خط یونانی از چپ به راست استوار گشت.

ـ هزینهٔ دگرگون ساختن خط به رقمهای اختری خواهد رسید؛

ـ نوشتن فارسی به خطی دیگر، مثلاً به خط لاتین به سبب اختلاف در تلفظ یا «جدافراگویی»، به تجزیهٔ زبان فارسی خواهد انجامید؛

ـ در زمینهٔ بالا، اثرهای گذشتگان را چگونه باید به خط لاتین نوشت: به تلفظ کنونی تهران؟ که خلاف حقیقت است؛ یا به تلفظ خود ایشان؟ که با وجود پژوهشها، دقیقاً و صد در صد دانسته نیست و آنچه در این‌باره گفته می‌شود به هرسان تا اندازه‌ای جنبهٔ فرضی دارد، اما خط کنونی روی این پرسش سرپوش می‌گذارد؛

ـ خط تنها آواهای زبان را باز نمی‌تابد، بلکه خود تا اندازه‌ای استقلال می‌یابد، و دیگرسانی ظاهری حرفهای همصدا یا گونه‌های یك حرف (که از نگرگاه آوایی بی‌ارزش‌اند) در بازشناخت سریع نمادین واژه‌ها مؤثر است؛

ـ خط «کامل» وجود ندارد: برای نمونه خطهای انگلیسی و فرانسه با اصل همخوانی نوشتار و گفتار فراوان فاصله دارند؛

ـ ژاپونیان با داشتن دشوارترین دستگاه خطی جهان به پیشرفتهای مادی چشمگیر دست یافته‌اند، ولی دگرگون ساختن خط در ترکیه در ۱۹۲۸، تا کنون نتیجه‌ای «محیرالعقول» نداشته است؛ در آمریکای لاتین هم بیسوادی وجود دارد؛ و بدینسان.

۳-۵-۹ نکتهٔ فنی: حرفهای «متواخیه» یا «برادر» و امکان تصحیف. پیش از طرح ملاحظه‌های کلی خود دربارهٔ جستار اصلی، در رابطه با مطلبهای یاد شده در بالا، تشریح این نکتهٔ فنی عملی و دلالتهای آن بایسته می‌نماید.

۱) خط کنونی ما به یك تعبیر از نگرگاه تعداد نویسه‌ها چندان غنی نیست، یعنی به اصطلاح اهل فن بر پایهٔ حرفهای «متواخیه» یا «برادر» تنظیم شده است؛[1] حرفهایی که به یکدیگر شبیه‌اند، یا حتا یك چیزند: حرفهای ب، پ، ت، ث را چه در حالت آزاد، چه در آغاز، چه در میان و چه در پایان واژه، می‌توان نویسهٔ واحدی متصور داشت که با نشانه‌های اضافی، یعنی نقطه‌های بالایی و پایینی، به چهار صدای گوناگون تبدیل می‌شود؛ یعنی مبنای حرفهای بالا «ٮ» است. شکل آغازین و میانی چهار حرف بالا یعنی دندانه را همچنین می‌توان با شکل آغازین و میانی ی، ن، و همزهٔ مکسور (و حتا آمدن سه تا از این حرفها به دنبال هم، یعنی سه دندانه را می‌توان با شکل آغازین و میانی س و ش) نویسه‌ای واحد برشمرد که تنها بوسیلهٔ نشانه‌ها به صداهای گوناگون گزارده می‌شود. چنین است وضع ج، چ، ح، خ؛ د، ذ؛ ر، ز، ژ؛ س، ش؛ ص، ض؛ ط، ظ؛ ع، غ؛ ف، ق؛ و ك، گ.

در نتیجه احتمال تصحیف و تحریف در خط کنونی ما زیاد است. شادروان معین حتا این کاستی خط فارسی را از خط پهلوی بدتر می‌داند، و در مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا،

1) اصطلاح «متواخیه» (مشتق از ثلاثی مجرد «اخا» به معنای «برادر») از بهمنیار است: همان اثر، ص ۱۵۳. ـ ضمناً ← فرهنگ فارسی بروسی روبینچیك، ج 2، ص 799.

نمونه‌هایی چند از تصحیفهای شناخته را یاد می‌کند.[۱] البته تصحیف در هرگونه خطی ممکن است، و ویژهٔ خط فارسی نیست، ولی در خط فارسی-عربی بیش از خطهای دیگر رخ می‌دهد.

۲) فروشکافی چند نمونه از تصحیفهای کلاسیك فارسی:

□ در واژه‌نامهٔ شاهنامهٔ فردوسی اثر فریتس ولف، نام دریاچه‌ای که در اوستایی čaēčasta-، در پهلوی čēčast [و čēčist * و čēčēst *؟]، و در پازند čaēčist آمده، بر پایهٔ نسخه‌های مورد استفادهٔ ولف «خنجست» ضبط شده است. حال آنکه شکل اوستایی برپایهٔ قانونهای تکامل فونولوژیك زبانهای ایرانی می‌بایستی در فارسی دری زمان فردوسی čēčast یا čēǰast * (یا čēzast *) بشود، و در فارسی امروزین čīčast یا čīǰast * (یا čīzast *): یعنی چیچست یا فرضاً چیجست. انسان جز مقصر شناختن خط کاری دیگر نمی‌تواند کرد. همچنین ← ماده‌های «چچست» و «چیچست» در **لغت‌نامهٔ دهخدا** که در آنجا از «خنجست» آشکارا به عنوان تصحیف یاد می‌گردد. - در **شاهنامهٔ** چاپ مسکو این نام به صورت درست چیچست چاپ شده است.

□ «مالیخولیا» عربیدهٔ واژهٔ یونانی μελαγχολία است (μελάγχολικος، از μελαν- و μέλας: «سیاه»، و χολή: «صفرا»). دانسته نیست «مالیخولیا» چه صیغه‌ای است و چگونه گریبانگیر ما گشته است. وجود الف پس از «م» و نبودن آن پس از «ل» چندان مهم نیست، ولی وجود «ی» به جای «ن» بشدت جلب توجه می‌کند و این وسوسه را در انسان بر می‌انگیزد که (البته بدون داشتن دلیل قطعی) مقصر را خط عربی بداند: می‌بایستی یك نقطه بالای نویسهٔ «ـ» قرار مـی‌گرفت، ولی در عوض دو نقطه زیر آن قرار گرفته است و آنچه می‌توانست به شکل صحیحتر * **مالنخولیا** برنوشته شده باشد، به صورت «مالیخولیا» تصحیف گشته است. «مالخولیا» شکل مصحف دیگری است که در آن، «ن» اصلی بکلی افتاده است.

□ در «قولنج» عکس جریان بالا رخ داده است، زیرا می‌بایستی این واژه به شکل صحیحتر * قولیج تحویل ما شده باشد. اصل یونانی: κολικός.

□ ضمناً گاه در نوشته‌های فارسی به برخی «تصحیف»های خیالی نیز بر می‌خوریم که در این میان به آشفتگی یاری می‌دهند.[۲]

۳) یکی دو برآمد عملی برای جلوگیری از تصحیف: به سان قاعدهٔ کلی در نوشتن عادی می‌توان به خاطر سرعت دو یا سه نقطهٔ یك حرف واحد را به هم پیوندانید، ولی هرگز نباید نقطه‌های دو حرف جداگانه را به هم متصل کرد. در دستنوشتهایی که

۱) محمد معین، «عوامل فساد لغت» در مقدمهٔ **لغت‌نامهٔ دهخدا**، ص ۴۰.

۲) برای نمونه شادروان تقی‌زاده در اثر یاد شده، همراه با چند مـورد واقعی تصحیف، دو مورد درست را نیز «مصحف» اعلام می‌کند: گفته می‌شود که **ققنس** تصحیف شدهٔ «فنیکس» یونانی است، و **دقیانوس** تصحیف شدهٔ «دکیوس» لاتین؛ (ص ۳۶). - چنین نیست. **ققنس** ←

برای چاپ آراسته می‌شوند، چه به خط نسخ، و چه (بویژه) به خط نستعلیق، بهتر است نقطه‌ها کاملاً مشخص نهاده آیند. از سوی دیگر برای نشان دادن تلفظ، بهتر است یکبار برای همیشه به شیوهٔ توصیفی [برای نمونه، «به فتح اول و سکون ثانی و کسر ثالث...» یا «با طاء مألف...، با صاد اخت‌الضاد...» یا «فلان بر وزن فلان»، و مانند آنها] پایان بخشید و تلفظ دقیق را همواره با خط لاتین نشان داد. این نگر در فرهنگ نفیسی و فرهنگ معین و در دایرة‌المعارف مصاحب هستی پذیرفته است و در این کتاب نیز چنانکه خوانندگان مشاهده می‌کنند، ما معمولاً از خطهای فونتیك و فونمیك رایج برای نشان تلفظ دقیق بهره گرفته‌ایم.

۴-۵-۹ چند ملاحظهٔ کلی دربارهٔ نگه‌داشتن یا دگرگون ساختن خط کنونی فارسی:

۱) نخست باید یادآور شویم که خط لاتین که خود نیز از نگرگاه تعداد نویسه‌ها توانگری بایسته را ندارد،[1] روز بروز بیشتر در میهن ما معرفی می‌شود. سبب این امر را می‌توان جریانهای زیر برشمرد: رواج هرچه بیشتر آموزش زبانهای باختری لاتین-خط در ایران [و حتا اهمیت یافتن پاره‌ای زبانهای باختری در فرهیزش دانشگاهی، که حکمت آن مشکوك است]؛ ورود هرچه بیشتر کتابها و نشریه‌های لاتین-خط و ساخته-های بیگانه به ایران؛ گسترش فرهنگی ایران و در پی آن نیاز ما به انتشار کتابها و نشریه‌های بیشتر، از جمله کتابها و نشریه‌هایی چند به زبانهای باختری؛ توسعه و گسترش اقتصادی ایران و ترادیسی ایران به یك کشور صادر کنندهٔ ساخته‌های صنعتی و در پی آن نیاز ما به لاتین‌نویسی ساخته‌های خود برای صدور به کشورهای بیگانه؛ کاربرد خط لاتین در کار با رایانگرهای الکترونی در پاره‌ای برنامه‌ها؛ کاربرد خط لاتین در پلاکهای سازمانهای دولتی و شرکتهای آمیخته و مغازه‌ها و دیگرها؛ مسافرت هرچه بیشتر ایرانیان به خارج و بیگانگان به ایران‌زمین؛ و بدینسان.

→ شکل عربی-فارسی واژهٔ kuknos = κύκνος یونانی است، نه phoinix = φοῖνιξ یونانی. واژهٔ κυκνος به معنای «قو» به لاتین هم رفته و به شکلهای cycnus و cygnus نوشته شده است [شکل فرانسه: cygne. این واژه با swan انگلیسی همریشه نیست؛ swan با «خوا(دن)» فارسی همریشه است]. و اما دقیانوس نیز عربیدهٔ «دکیوس = Decius» امپراطور روم نیست، بلکه عربیدهٔ صفت آن است: «دکیانوس= Decianus»، یعنی «دکیوسی»، و «عهد دکیانوس / دقیانوس» یعنی «عهد دکیوسی». بنابراین با توجه به همخوانی «ق / c» [و «ق / κ»]، نمی‌توان در مورد دقیانوس از «تصحیف» سخن گفت.

---

۱) برای نمونه، فونم «ش» /š/ در انگلیسی و فرانسه و آلمانی و زبانهای اسکاندیناوی وجود دارد، ولی در خط لاتین حرفی برای آن نیست. در نتیجه در زبانهای بالا این فونم به ترتیب با *sh* [و به راههای دیگر]، *ch*، *sch*، و *sj* نمایانده می‌شود.

مؤلف را احساس این است که خط لاتین ممکن است نخست به سان طبیعی و بتدریج در کنار خط کنونی در ایران پای گیرد،... و سپس...؟

در چنین شرایطی روا نیست که پارسی‌دوستان و زبانشناسان به این پرسش هسته‌ای نپردازند و با آن و دلالتهای آن آگاهانه روبرو نشوند: دوستی تعهد ایجاد می‌کند و آگاهی وظیفه می‌آفریند. بنابراین توجه به پرسش خط فریضهٔ هر اندیشه‌کار ایرانی است.

۲) خط تنها یك پرسش زبانیك نیست، بلکه یك پرسش فرهنگی است. بنابراین اندیشهٔ هرگونه مداخلهٔ جدی در نوشتار باید در چهار چوب کل فرهنگ ما نگریسته شود، نه صرفاً در چهار چوب دانش آکادمیك زبانیك؛ یعنی بررسی علمی خط ضمن اینکه بایسته است، برای تصمیم عملی بسنده نیست: باید پرسش خط را در رابطهٔ نزدیك با مجموعهٔ پرسشهای اجتماعی-اقتصادی-فرهنگی ما متصور داشت. ایران در جریان تحول است. از اینرو، به فرض بایستگی دگرگون ساختن خط فارسی، در اینجا دو رای مطرح می‌شوند که به میزانی کرانمند می‌توان به سود هر یك استدلال کرد:

- نباید مسائل زاده از تحول سریع را با طرح دشواریهای مصنوعی یا حتا دشواریهای واقعی که فروگشایی آنها چندان فوری نیست، بیشتر کرد. بنابراین صحیح آن است که بحث دربارهٔ دگرگون ساختن خط را به زمانی موکول ساخت که تحولهای اجتماعی کنونی آرام آرام جای گرفته باشند و استواری فرهنگی بیشتری در کشور ما فرمانروا شده باشد.

- دگرگون ساختن خط فارسی یك ضرورت منطقی-خردی است که می‌تواند جدا از، و در کنار تحولهای دیگر صورت گیرد. این ضرورت منطقی-خردی مستقل است از زمان؛ یا می‌توان گفت که در رابطه با زمان، حتا می‌تواند بر دیگر جنبه‌های اجتماعی-اقتصادی-فرهنگی ما اثری مثبت داشته باشد.

۳) هرچند تصمیم فرجامین دربارهٔ نگه‌داشتن خط کنونی فارسی یا دگرگون ساختن آن به عهدهٔ سیاست‌سازان فرهنگی و دانشمندان است، ولی نباید فراموش کرد که برای تصمیمی آرمانی یا مینوگانی در پرسشهای زبان و خط، لازم است خردسالاری و مردم-سالاری با یکدیگر هماهنگ گردند. در عمل این بدان معناست که همهٔ ایرانیان باید بتوانند به موقع خود در جستار دگرگون ساختن خط شرکت کنند. ولی ما نمی‌دانیم کسی که سواد ندارد و هیچ‌گونه تجربهٔ نوشتاری بدست نیاورده است، چگونه خواهد توانست بگوید برای زبان فارسی فلان خط شایسته‌تر است یا بهمان خط، و اگر چیزی بگوید، گفتهٔ او دارای چه ارزشی باشد.

در پاره‌ای نوشته‌های مربوط به تغییر خط فارسی این بر نهاده مطرح شده است که با خط کنونی فارسی ریشه‌کن ساختن بیسوادی ممکن نیست. به نگر ما این برنهاده درست نیست. سبب بیمیانجی بیسوادی این است که کودکان به دبستان نمی‌روند، و اگر بروند، شیوهٔ خط هرچه باشد، باسواد خواهند شد. زیرا جز موردهای کمیاب بیمارگونه، موردی را نمی‌توان یافت که کودکی به مدرسه برود و نوشتن نیاموزد. ولی

این درست است کـه چگونگی نوشتار در سرعت آموختن و چگونگی آموختن نوشتار و «طرز تفکر» فرد مؤثر است: خط کنونی ممکن است به طرز تفکر منطقی یاری نکند.

به هر سان، گسترش سواد با هر نوع خط کاری است شدنی. بنابراین در رابطه با موضوع سواد می‌توان گفت باید صبر کرد تا همهٔ ایرانیان با همین خط کنونی بـا سواد شوند و پس از ریشه‌کن شدن قطعی بیسوادی آنگاه به اندیشهٔ آغازیدن بحث مربوط به خط افتاد. در چنین صورتی به عنصر آگاهی هرچه بیشتر میدان داده خواهد شد و بـا ممکن ساختن شرکت همهٔ فردهای ایرانی در این جستار، امکان تصمیم پخته و سخته و خردمندانه، از پیش تضمین خواهد گشت. البته با سرعت کنونی مبارزه با بیسوادی، می‌توان انتظار داشت که گسترش کامل سواد در ایران بیش از یکی دو نسل وقت نگیرد؛ ولی برای آغازیدن چنین جستاری باید دوران نوسوادی را نیز پشت سر گذاشت. در این مدت ایرانیان ضمناً فرصت خواهند داشت که خط لاتین را فراگیرند و دربارهٔ خطها و امکانهای دیگر نوشتاری آگاهی بدست آورند تا بتوانند در موقع خود به همسنجش این خطها پردازند.

۴) در اینجا نکته‌ای نیز دربارهٔ رابطهٔ زبان و نـوشتار درخور سگالش است: خط به گونه‌ای نـاگسستنی بـا زبان پیوند دارد. زبـان هندی با خط دِوَناگری[1] (خط سنسکریت) نوشته می‌شود و این امر به ورود واژه‌های سنسکریت به صورت اصلی بدان زبان میدان می‌دهد [البته این امر برای زبان آریایی هندی که فرزند سنسکریت است غمی نیست!]. کاربرد خط فارسی-عربی برای زبان اردو، وارد شدن واژه‌های فارسی و عربی را به صورت اصلی به زبان اردو آسان می‌گرداند.

پذیرش خط عربی در ایران راه را برای وارد شدن لگام‌گسیختهٔ واژه‌های بیگانهٔ عربی به زبان فارسی باز کرد، و پذیرش خط لاتین ممکن است دروازه‌های زبان فارسی را به ورود بیحساب واژه‌های باختری بگشاید؛ این نکته را شادروان پورداود نیز یاد-آور شده است.[2]

در پرتو بازنمود بالا، بعضی می‌گویند که خط کنونی فارسی در حقیقت یك خط خدایی[3] است! زیرا گذشته‌ها گذشته است و اینك با کاربرد خط سامی عربی دیگر از سوی عربی خطری متوجه زبان آریایی فارسی نیست. در برابر، خط کنونی به میزانی بسودنی، جلوی ورود بیحساب واژه‌های باختری را می‌گیرد. بنابراین خردمندانه خواهد بود که اجازه داد تا زبان فارسی در فراروند توانگر شدن و یکدست شدن خود، چه از نگرگاه الگوهـا و ساختهای دستوری و چه از نگرگاه اصطلاح‌شناسی علمی، و چه بویژه از

1) devanāgarī

۲) ابراهیم پورداود، «تغییر خط؟»، در آناهیتا: پنجاه گفتار پورداود، بکوشش مرتضی گرجی، امیرکبیر، ۱۳۴۳؛ ص ۴۰-۳۶.

3) providential

نگر گاه تلفظ، به استواری بیشتری دست یابد و سپس جستار دگرگون ساختن خط را مطرح ساخت. - در برابر، می‌توان پرسید که برای «دست یافتن به استواری بیشتر»، به چه مدت زمانی نیاز است؟

۵) در اینجا به فرمان خرد، صریحاً این رای را پیش می‌نهیم که منطقی‌ترین، دقیقترین و فرآراسته‌ترین شیوهٔ خط، در اساس، شیوهٔ اوستایی-یونانی-لاتین است. الفباهای روسی و ارمنی و گرجی و قبطی، و همچنین نشانه‌های بین‌المللی آوائیك نیز بر پایهٔ همین شیوه قرار دارند. به هنگام تغییر خط، صحیح آن است که خط لاتین را با پاره‌ای افزایشها پذیرفت؛ [یا خطی را که بر پایهٔ فلسفهٔ خط اوستایی-یونانی-لاتین استوار باشد]؛ و اینکه تغییر خط صحیحتر است از اصلاح آن، باید مسئله‌ای باشد حل شده.

۶) اکنون دوران شکفتگی پژوهشهای زبان و زبانیك در ایران‌زمین است و طلیعه‌هایی از آیندهٔ امید بخش ملاحظه می گردند. تشکیل فرهنگستان زبان ایران و از سر گرفته شدن کار آن پس از زمانی خاموشی، پدیده‌ای است از این شکفتگی.

وارد شدن در جستار خط، مستلزم دانش است: دانش و آگاهی ژرف به دستگاههای نوشتاری و خطها و زبانهای گوناگون جهان، زبانهای ایرانی باستان و زبانهای ایرانی میانه، لهجه‌ها و گویشها و زبانهای زندهٔ ایرانی، قانونها و نظریه‌های زبانشناسی تاریخی، نظریه‌های زبانیك نوین، و دیگرها؛ و منطقی است انتظار داشته باشیم فرهنگستان زبان ایران که صاحب دانش زبان است پرتو خود را بر این پرسش نیز بگستراند که: دربارهٔ خط کنونی فارسی، سرانجام چه باید کرد؟

۹-۶ نوشتن زبان فارسی به خط لاتین

بر پایهٔ آنچه گفته آمد، آشکار است که ما در موردهایی - چه در سیاقهای نا فنی و چه در سیاقهای فنی - ناچاریم واژه‌ها و نامهای فارسی را به الفبای لاتین بنویسیم. در حال کنونی در نوشتن کلمه‌های فارسی به خط لاتین، یا در ترانویسی لاتین یا لاتین-نویسی فارسی، یك سلسله آشفتگیها وجود دارد که بیشتر ویژهٔ سیاقهای نافنی است؛ (یعنی ویژهٔ بیشتر موردها!).

ریشهٔ این آشفتگیها را باید از یك‌سو در این جستجو کرد که تلفظ الفبای لاتین - که از نگر گاه تعداد نویسه‌ها چندان توانگر نیست - در سه چهار زبان عمدهٔ باختری که ایرانیان بدانها آشنایی دارند، همسان نیست. بی‌تردید، برای کسی که انگلیسی می-داند، نوشتن «ش» و «چ» با sh و ch آسانتر و طبیعی‌تر و منطقی‌تر است از نوشتن آنها با ch و tch فرانسه، یا با sch و tsch آلمانی؛ و برآمد این نمونه‌ها در مورد کسی که فرانسه یا آلمانی یا ایتالیایی یا سوئدی می‌داند نیز صادق است. از سوی دیگر، حتا دو نفر که مثلاً انگلیسی می‌دانند در گزارش خود از پرسشهای برگرداندن خط فارسی به خط لاتین، همیشه و بایستگانه هماهنگ نتوانند بود؛ و گاه نیز داستان بر سر پسند است. برای نمونه، آیا باید نوشت: nāme یا nāmeh؛ peydā یا peidā یا

paydā یا paidā؛ khwāb یا khāb، یا با قبول x برای «خ»، xwāb یا xāb؟

با اینهمه، به نگر ما هماهنگی در شیوهٔ نوشتن فارسی به خط لاتین، هم خواستنی است و هم شدنی. یعنی باید در مورد گونه‌ای خط لاتین برای فارسی به توافق رسید که بتواند هم در متنهای دقیق فنی، هم در نوشتن نامهای فارسی در نشریه‌های باختر-زبان ایرانی، و هم حتا در نوشتن پلاکهای سازمانها و مغازه‌ها و مانند آنها بکار رود.

در اینجا برای ترانویسی لاتین فارسی شیوه‌ای را پیش می‌نهیم که یك حرفی است، یعنی بر پایهٔ حرف در برابر صدا یا حرف استوار است، نه کاربرد دو یا سه حرف لاتین برای یك صدا یا حرف فارسی.[1] این شیوه در پایه همان است که از جمله در اثرهای زیر بکار رفته است: بنیاد زبانشناسی ایرانی (*GrIrPh*)، فرهنگ ایرانی باستان بارتولومه، پارسی باستان کنت، اثرهای نوبرگ و هنینگ، فرهنگ پهلوی فره‌وشی و همهٔ واژه‌نامه‌های پهلوی بنیاد فرهنگ ایران، فرهنگ پهلوی خلاصهٔ مکنزی، زبان کهن‌ترین یادگارهای نثر پارسی اثر ژیلبرلازار، و دیگرها. کوتاه آنکه این شیوه‌ای است آشنا؛ ولی در پاره‌ای جزئیات، ما میزانی انعطاف‌پذیری شکلی را جایز شمرده و عرضه داشته‌ایم.

این شیوه در جدول IV دقیقاً نشان داده شده است. ستونهای جدول از راست به چپ تنظیم شده‌اند. ـ به منظور آنکه این جدول در نوع خود فرآراسته باشد و بتواند برای ایرانیان نیز سودمند افتد، حرفهای پیوندپذیر را به هر چهار صورت، و حرفهای پیوندناپذیر را به هر دو صورت وارد ساخته‌ایم [ولی همزهٔ اصلی فقط یك صورت واحد دارد که به همان صورت داده شده است]. در برابر هر حرف، نخست نام آن را با نشانه‌های بین‌المللی آوائیك آورده‌ایم، سپس ارزش یا ارزشهای آوایی آن را با همان نشانه‌ها (ترانویسی فونتیك)، و سرانجام ترانویسی لاتین را. ترانویسی لاتین خود به دو صورت آمده: آوانویسی یا ترانویسی فونمیك یا واجنویسی که آن را هم در متنهای فنی و هم در متنهای نافنی بویژه توصیه می‌کنیم، و حرفنویسی که فقط ویژهٔ پاره‌ای متنهای فنی است. چنانکه دیده می‌شود، ستون حرفنویسی در بیشتر موردها عیناً ستون آوانویسی را تکرار می‌کند، جز در مورد حرفهای خالص عربی (که در جدول با ستاره مشخص شده‌اند)، و نیز در مورد «ث» و «ذ»؛ و یکی دو مورد دیگر. در جدول همچنین مصوتهای سه‌گانهٔ معروف به کوتاه، واکه‌های مرکب، و نیز تشدید، وارد گشته‌اند.

برجاهستی پاره‌ای نشانه‌های اضافی در این جدول نباید به سان مانعی در کاربرد آنها نگریسته شود. از نظر عملی، چاپخانه‌ها می‌توانند بسادگی آنها را تهیه کنند، یا بریزند. از سوی دیگر در کشورهای بسیاری حرفهایِ ویژه‌ای بکار می‌روند که بر پایهٔ آواشناسی آنها استوار است. مانند þ و ð در ایسلاندی، ø و æ و å در دانمارکی؛ و همچنین à، é، è، ù، â، ê، î، ô، û، ë، ï، ü، æ، œ و ç در فرانسه. می‌توان نمونه‌های دیگری نیز یاد کرد.

۱) بسنجید با ← سلیم نیساری، کتاب اول فارسی بخط جهانی، تهران، ۱۳۳۵؛ مقدمه.

جدول IV. حرفهای الفبای فارسی همراه با تلفظ نام و ارزش آوایی و ترانویسی لاتین آنها برای لاتین‌نویسی فارسی در موردهای بایسته

حرف				نام	ارزش آوایی:	ترانویسی لاتین	
آزاد	در آغاز	در میان	در پایان	[همچنین ← تبصرهٔ ۱]	ترانویسی فونتیک	آوانویسی یا ترانویسی فونمیک یا واجنویسی	حرفنویسی
آ	–	–	ـآ	ælef-e mæd:i:	α, α:	ā (همچنین: â)	ā (همچنین: â)
ا	–	–	ـا	ælef	مصوت: α, α:	ā (همچنین: â)	ā (همچنین: â)
ء				hæmze	صامت: ʾ یا ?	ʾ یا ? یا 3	ʾ یا ? یا 3
						[همچنین ← تبصرهٔ ۲]	
ب	بـ	ـبـ	ـب	be, bα:	b	b	b
پ	پـ	ـپـ	ـپ	pe, pα:	p	p	p
ت	تـ	ـتـ	ـت	te, tα:	t	t	t
ث	ثـ	ـثـ	ـث	se, sα:, θα:	s, θ	s, θ	ṡ, θ
ج	جـ	ـجـ	ـج	dʒi:m	dʒ	ǰ (همچنین: j)	ǰ (همچنین: j)
چ	چـ	ـچـ	ـچ	tʃe	tʃ	č (همچنین: c)	č (همچنین: c)
ح	حـ	ـحـ	ـح	he, hα:, ħa:ʔ	h [عربی: ħ]	h	ḥ
خ	خـ	ـخـ	ـخ	xe, xα:	x	x	x
د	–	–	ـد	dα:l	d	d	d
ذ	–	–	ـذ	zα:l, ðα:l	z, ð	z, δ	ż, δ
ر	–	–	ـر	re, rα:	r	r	r

z	z	z	ze, zɑ:	ـز	ـ	ـ	ز
ž	ž	ʒ	ʒe, ʒɑ:	ـژ	ـ	ـ	ژ
s	s	s	si(:)n	ـس	ـسـ	سـ	س
š	š	ʃ	ʃi(:)n	ـش	ـشـ	شـ	ش
ṣ	s	s [عربی: ȿ]	sɑ:d, ȿɒ:d	ـص	ـصـ	صـ	°ص
ẓ̈	z	z [عربی: đ]	zɑ:d, đɒ:d	ـض	ـضـ	ضـ	°ض
ṭ	t	t [عربی: ŧ]	tɛjn, tɑ:, ŧɒ:ˀ	ـط	ـطـ	طـ	°ط
ẓ	z	z [عربی: ƶ]	zɛjn, zɑ:, ƶɒ:ˀ	ـظ	ـظـ	ظـ	°ظ
ˀ یا ʔ یا ɛ	ˀ یا ʔ یا 3، و نیز: ˁ یا ʔ یا ɛ	ˀ یا ʔ [عربی: ˁ یا ʔ]	ɛjn, ˁajn	ـع	ـعـ	عـ	°ع
[همچنین ← تبصرهٔ ۲]							
γ (همچنین: ğ)	γ (همچنین: ğ)	γ, q	γɛjn	ـغ	ـغـ	غـ	غ
f	f	f	fe, fɑ:	ـف	ـفـ	فـ	ف
q	q	q	qɑ:f	ـق	ـقـ	قـ	ق
k	k	k	kɑ:f	ـک	ـکـ	کـ	ک
g	g	g	gɑ:f	ـگ	ـگـ	گـ	گ
l	ḷ	l	lɑ:m	ـل	ـلـ	لـ	ل
m	m	m	mi:m	ـم	ـمـ	مـ	م
n	n	n	nu(:)n	ـن	ـنـ	نـ	ن
v	v	صامت: v, w مصوت:	vɑ:v	ـو	ـ	ـ	و

u; -ow; -o; برای u، ایضاً: ū	u; -ow; -o; برای u، ایضاً: ū	u, u:, ou; o,ɔ					
[همچنین ← تبصرهٔ ۳]							
		واو مجهول (دری پیشین):					
ō	ō	o:, ɔ:					
		صامت و مصوت (تقریباً فقط در عربی):					
vu	vu	vu: wu:					
		واو معدوله با «خ»، «خو»:					
xw	x یا xw	x					
(همچنین: xw̆)	(همچنین: xw̆)	(در قدیم: xw)					
		ملفوظ:	he, hα:	ـه	ـهـ	هـ	ه
h	h	h					
		ناملفوظ («ه» بیان حرکت، در آخر کلمه):					
h یا ȟ	– یا h یا ȟ	–					
[همچنین ← تبصرهٔ ۴]							
		صامت:	je, jα:	ـی	ـیـ	یـ	ی
y	y	j					
		مصوت:					
i	i	i, i:					
ایضاً: ī	ایضاً: ī						
[همچنین ← تبصرهٔ ۳]							
		«ی» مجهول (دری پیشین)					
ē	ē	ɛ:					

مصوتها:

۱) مصوتهای معروف به بلند در بالا وارد شده‌اند [← الف، واو، ی؛ همچنین ← تبصرهٔ ۳].

۲) مصوتهای معروف به‌کوتاه [همچنین ← تبصرهٔ ۵]:

نشانه	نام	ارزش آوایی	آوانویسی	«حرفنویسی»
اَ، ـَـ	zæbær, fæthe	æ	a	a
اِ، ـِـ	zi:r, kæsre	e, ɛ	e کسرهٔ پیشین، و عربی، i (همچنین: ĭ؛ ← تبصرهٔ ۳)	e ایضاً: i (همچنین: ĭ)
اُ، ـُـ	pi:ʃ, zæm:e	o,ɔ	o ضمهٔ پیشین، و عربی: u (همچنین: ŭ؛ ← تبصرهٔ ۳)	o u (همچنین: ŭ)

۳) واکه‌های مرکب. واکهٔ مرکب «ـَ و»: ow [در «فردوسی»] در برابر «و» وارد شده است. دیگر واکه‌های مرکب که آنها را می‌توان مصوت + «ی» صامت نیز محسوب داشت:

آی، ـَی	نمونه‌ها: «می»، «ری»	ɛj, ej (در قدیم: æj)	ey یا ei	ey یا ei
آی، ـای	«آی»، «آذربایجان»	ɑ:j	āy یا āi	āy یا āi
اوی، ـوی	«بوی»، «موی»	u:j	uy یا ui (همچنین: ūy یا ūi)	uy یا ui (ایضاً ūy یا ūi)
اوی، ـُی	«خوی» [شهر]	oj, ɔj	oy یا oi (همچنین: ōy یا ōi)	oy یا oi (همچنین: ōy یا ōi)

تشدید:

ـّ	tæʃdi:d	:	دوباره نوشتن صامت	بستگی به دقت حرفنویسی دارد. [همچنین ← تبصرهٔ ۶]

تبصرهٔ ۱: در ستون نام حرفهای الفبای فارسی گاه دو یا چند نام وارد شده است. ما نخستین نام (در سمت چپ ستون) را بویژه توصیه می‌کنیم. برای نمونه، ت: [te] و ط: [tɛjn]. در مورد حرفهای خالص عربی، آخرین نام (در سمت راست ستون) به تلفظ خالص عربی داده شده است؛ مانند ° ح: [ħa:ʔ]، ° ص: [ṣɒ:d]، ° ط [ṭɒ:ʔ].

توضیح آنکه در نام حرفهای الفبای فارسی یك سلسله آشفتگیها وجود دارد که بیش از هر چیز زادهٔ تناقض دستگاههای آوایی فارسی و عربی است. چنین می‌نماید که بعضی اهل فضل خواسته‌اند نام حرفهای فارسی را به همان صورت عربی متصور دارند، ولی چون این کار در دستگاه آوایی فارسی شدنی نیست، ناچار شده‌اند صفتها و توضیحهای دیگری به دنبال این نامها بیاورند و در نتیجه وضعی بس بغرنج پیش آمده است. مثلاً عربان ممکن است بگویند: «توکل» با «تاء» نوشته می‌شود و «شیطان» با «طاء». اما «تاء» در عربی [ta:ʔ] تلفظ می‌شود و «طاء»، [ṭɒ:ʔ]. بنابراین برای شنوندهٔ عربی‌زبان کوچکترین دژفهمی پیش نخواهد آمد؛ در حالی که ایرانی دو املای بالا را فقط [tα:ʔ] یا فرضاً [tα:ʔ] تلفظ می کند و می‌شنود، در نتیجه فرق «ت» و «ط» از میان می‌رود. بخاطر پرهیز از اشتباه، اهل فصل، «ت» را «تاء منقوط»، «تای قرشت»، «تای مثناة فوقانی»، و «ط» را «طاء مألف»، «طاء مشالة»، «طی» و غیره نامیده‌اند. به این ترتیب [te] برای «ت» و [tɛjn] برای «ط» اصلاً در لغت‌نامهٔ دهخدا وارد نگشته‌اند. ـ حتا حرفهای مشترك فارسی و عربی و حرفهای خالص فارسی نیز از آشفتگی بدور نمانده‌اند. برای نمونه شادروان دهخدا، «ر» را فزون بر «ر»، «را» و «راء» و «رای قرشت» و «رای» و «ری» نیز نامیده است و «ژ» [ʒe] را، «ژی»، «زاء معقوده»، «زاء فارسی». همچنین، شادروان کسروی «چ» [tʃe] را «چیم» [tʃi:m] می‌نامد.[1]

چون هیچ کس نمی‌تواند منکر شود که زبان در فرجامین فروشکافی یعنی زبان زندهٔ مردمان، ما برای پایان دادن به این گونه آشفتگیها از زبان زنده یاری گرفته‌ایم. اکثریت نزدیك به اتفاق مردمان می گویند: ت: [te]، چ: [tʃe]، ر: [re]، ژ: [ʒe]، ط: [tɛjn]؛ ما کاربرد همگان را در این مورد بُرنده دانسته‌ایم، و البته توانشهای عمدهٔ دیگر را نیز در جدول وارد ساخته‌ایم.

تبصرهٔ ۲: مصوتهای سر-آوایی فارسی [در آغاز کلمه] با الف، یا همزهٔ الف-شکل، نوشته می‌شوند. در آوانویسی یا واجنویسی به نهادن نشانهٔ معادل همزه (ʾ یا ʔ) پیش از مصوت نیاز نیست. برای نمونه، اگر: agar. اما در حرفنویسی دقیق، بویژه در مورد واژه‌های عربی، می‌توان پیش از مصوت، نشانهٔ یاد شده را قرار داد. برای نمونه، aθar و ʔaθar. ـ ولی حرف «ع» هرجا باشد (چه سر-آوایی، چه ته-آوایی، چه در میان واژه) باید حتماً با نشانهٔ خود: ʿ (یا ʕ) نشان داده شود:

عروض:	ʿarūẓ	تعلیم:	taʿlīm
اطلاع:	eṭṭelāʿ		

1) آذری یا زبان باستان آذربایگان، چاپ ۲، تهران، ۱۳۱۷.

روشن است که همزه را نیز در حالت میانی و ته‌ـآوایی، بویژه همزهٔ ساکن که پیش از آن حرکت بیاید، در شیوهٔ حرفنویسی دقیق باید نشان داد:

مؤسسه: دو شکل ممکن: mo?assese, moassese

تأویل: تنها شکل ممکن حرفنویسی: taʾvīl

□ نشانه‌های متعارف ʾ یا ʾ(یا ?)، و ʿ (یا ؟) که ما در این کتاب منظماً برای همزه و «ع» بکار برده‌ایم، به هرسان در گوهر خویش چندان جالب و مشخص نیستند. ما با الهام از شیوه‌های بکار گرفته شده در زبانهای جهان[1] و در بنیاد زبانشناسی ایرانی، دو نشانهٔ زیر را که به نشانه‌های متعارف شباهت دارند ولی مشخصتر هستند، در اینجا پیش می‌نهیم:

ɜ برای همزه؛ ـ ɛ برای «ع».

بنابراین واژه‌های یاد شده [جز «اگر»: agar] به این صورت نیز می‌توانند نوشته شوند:

ɜaθar, ɛarūẓ, taɛlīm, eṭṭelāɛ, moɜassese, taɜvīl

تبصرهٔ ۳: چنانکه در جدول اشاره کردیم، مصوتهای کشیدهٔ «ـی» و «ـو» را هم می‌توان با i و u نشان داد و هم با ī و ū. ولی در این‌باره توضیحی لازم است.

اگر متنی منحصرانه مربوط به امروز و تلفظ کنونی باشد، مشکلی در کار نیست: کسره و ضمه با e و o نمایانده می‌شوند، و «ـی» و «ـو» با i و u. مانند پندار: pendār؛ بیدار: bidār؛ ببین: bebin؛ ملک: molk؛ پور: pur؛ سرخگون: sorxgun. اما حقیقت این است که کسره و ضمهٔ پارسی باستان، پارسی [و ایرانیِ] میانه، و زبان فارسی دری پیشین، e و o تلفظ نمی‌شده‌اند، بلکه i و u کوتاه. هم اکنون نیز در افغانستان تا اندازه‌ای، و در تاجیکستان کاملاً، وضع چنین است. همچنین، بسیاری از خاورشناسان تلفظ بالنسبه قدیم فارسی نوین را ضبط کرده‌اند و می‌کنند. در زبان عربی نیز کسره و ضمه i و u کوتاه تلفظ می‌شوند. ملاحظه می‌شود که اگر در متنهای فنی زبانشناسی (که چه بسا همسنجش واژه‌ها و تلفظها در کار است) به این نکته‌ها توجه نشود، پریشانی پیش خواهد آمد.

معمولاً در متنهای فنی رسم این است که کسره و ضمهٔ پیشین و نیز عربی، را با i و u نشان دهند و «ـی» و «ـو» را با ī و ū [و البته «ی» و «و» مجهول را با ē و ō]. راه دیگر می‌تواند این باشد که کسره و ضمهٔ پیشین، و نیز عربی، با ĭ و ŭ نمایانده شوند، و «ـی» و «ـو» با i و u. به هرسان اساس کار جداسانی نشانه‌ها و پرهیز از آشفتگی است.

□ نکتهٔ دیگر آنکه ارزش ماترایی مصوتهای بلند دو واحد است. اگر پس از

1) *Les Langues du monde*, nouvelle édition, 2 vols., CNRS, Paris, 1952; «Arabe», pp. 130-140, → pp. 134-135.

آنها حرف صامت قرار گیرد، این ارزش به سه ماترا خواهد رسید، جز حرف «ن» که در ارزش ماترایی آنها (دو واحد) تغییر نمی‌دهد. یعنی مثلاً «ب» یك ماترا دارد، «با» دو ماترا، و «باد» سه ماترا. حال آنکه «بان» و «دون» و «شین» ـ مانند «من» و «بن» و «شن» ـ دارای دو ماترا هستند. از اینرو در متنهای فنی، بخاطر دقت بیشتر آوائیك، در این موردها ān̆ و ūn̆ و īn̆ نیز می‌توان نوشت.

تبصرهٔ ۴: «ه» ناملفوظ یا بیان حرکت [در آخر کلمه] را باید در حرفنویسی وارد کرد. منتها می‌توان h را در متنهای دقیق با نشانه‌ای ویژسته ساخت: نامه: nāmeh یا nāmeh̆؛ دمه: dameh یا dameh̆. اما در آوانویسی عادی می‌توان «ه» را نادیده انگاشت. هرچند در مورد اخیر نیز بودن آن تلفظ اصلی را بویژه برای ایرانیان خود-آشکارتر می‌سازد. حرف e در آخر nāme را هم انگلیسی و هم فرانسوی و آلمانی خود بخود ـ بدون داشتن تعلیم لازم ـ خفیف ادا خواهند کرد؛ یعنی انگلیسی یا نخواهد خواند و یا به صورت [i] و [ə] تلفظ خواهد کرد، آلمانی به صورت [ə]، و فرانسوی به صورت [ə] مایل به هیچ [بسنجید با مقولهٔ e muet]. ولی اگر حرف h در آخر کلمه نوشته شود، مجموعهٔ -eh به تلفظ فارسی نزدیکتر خواهد شد.

یادآور می‌شویم که «h» در هرحال در فرانسه ناملفوظ است، و در این مورد در آلمانی و انگلیسی نیز ناملفوظ خواهد بود. ضمناً در یکی از منبعهای ما نام حرفهای الفبای آلمانی با h ناملفوظ آمده است: a=ah؛ b=beh؛ c=tseh؛ d=deh؛ e=eh؛ g=geh؛ و بدینسان.[1]

سرانجام، در آوانویسی فونمیك دقیق، هیچ ملاحظه‌ای در کار نیست: h مطلقاً نباید نوشته شود: نامه: nāme، تلفظ قدیم آن: nāma.

تبصرهٔ ۵: در حرفنویسی دقیقی که بر پایهٔ همخوانی یك به یك حرف فارسی و حرف لاتین استوار باشد، به سبب نبودن حرف فارسی برای مصوتهای معروف به کوتاه، خواندن شکلهای بدست آمده دشوار خواهد بود. برای نمونه، «رستم»: RSTM؛ «خواهر»: XWAHR. بنابراین باید آوانوشت این کلمه‌ها را نیز داد. همچنین، در خط پهلوی که در پایه تا اندازه‌ای مانند خط فارسی نوین است، معمولاً در متنهای فنی حرفنوشت و آوانوشت واژه‌ها جداگانه داده می‌شوند.

در اینجا ما شیوه‌ای را برای هم‌گاشتن آوانویسی و حرفنویسی پیش می‌نهیم، که خود، آوا-حرفنویسی می‌نامیم. در این شیوه مصوتهای کوتاه با حرفهای کوچك لاتین به صورت «زبرنوشت» [اندیس بالایی]، در بالای خط کرسی قرار می‌گیرند:

RᵒSTᵃM, XW̆ĀHᵃR,
BᵃRĀDᵃR, TᵉHRĀN,
NᵉŠĀN, ʿᵃRŪẔ, Ṣᵒ͏WT

1) Wilhem K. Jude, *Deutsche Grammatik*, 12. Aufl., Georg Westermann, Braunschweig *et al. loc.*, 1966; S. 289.

روشن است که چنین شیوه‌ای فقط می‌تواند در پاره‌ای متنهای آکادمیك بکار رود. در متنهای عادی می‌توان حرفنویسی و آوانویسی را به شیوهٔ ساده‌تری تلفیق کرد و ẓarūz˒ [یا ẓarūz] و ṣowt و xwāhar و مانند آن نوشت.

تبصرهٔ ۶: در مورد تشدید نیز وضعی همانند وضع بالا وجود دارد. در حرفنویسی دقیق، نوشتن دو حرف به جای حرف مشدد، انحرافی است از اصل همخوانی یك به یك. از اینرو می‌توان شیوهٔ آوا-حرفنویسی را بکار گرفت، و توقف بیشتر روی یك صامت معین را با تکرار آن حرف به صورت کوچك در بالای خط کرسی، نشان داد. برای نمونه: «شداد»: ŠaDdĀD؛ «غران»: ΓoRrĀN، «زرین»: ZaRrIN؛ «لذت»: LaΔδaT؛ «پره»: PaRreȞ؛ ودیگرها.

با اینهمه، در آوانویسی فونمیك یا واجنویسی (چه عادی، چه بسیار دقیق) به شیوهٔ بالا نیاز نیست و می‌توان توقف بیشتر روی صامت را با تکرار سادهٔ حرف لاتین نشان داد: šaddād، γorrān، zarrin یا zarrīn، و مانند آنها.[1]

□ تشدید در پایان برخی واژه‌های عربی رایج در فارسی. این واژه‌ها مانند «حدّ»، «اقلّ»، «مستقلّ»، «ضدّ»، «منحطّ»، اگر در فارسی آزاد یا پیش از حرف صامت قرار گیرند بدون تشدید تلفظ می‌شوند. ولی اگر پس از آنها مصوت بیاید، با تشدید به لفظ می‌آیند. از اینرو بهتر است در آوانویسی اینها را هموار با دو حرف نشان داد:

U yek rowšanfekr-e monḥaṭṭ ast.
ḥadd-e fowqānī

تبصرهٔ ۷: اضافت. روشن است که اضافت را باید در ترانویسی لاتین عبارتها و جمله‌ها وارد کرد. برای نشان دادن اضافت، عملاً سه راه موجود است: پیوندانیدن e یا ye به واژهٔ پیشین، مانند nāme šomā. ما این راه را توصیه نمی‌کنیم، چون روشن نیست و مثلاً در این مورد خواننده ممکن است متوجه نشود که نگریسته چیست: «نام شما» یا «نامه[ی] شما»؟

راه دیگر، با الهام گرفتن از خط پهلوی، جدا نوشتن اضافت است. توجه کنید:

پهلوی:

به خط پارسی نوین: کارنامگ ی ارتخشیر ی پاپکان

پارسی نوین: کارنامه ی اردشیر بابکان

تلفظ پارسی کنونی به خط لاتین: Kārnāme ye Ardašīr e Bābakān

به نگر ما شکل بالا کاملاً روشن است، و می‌توان آن را بکار گرفت. ـ اما راه سومی نیز هست که ممکن است مورد مطالعه قرار گیرد، و آن عبارت است از نهادن

۱) شیوهٔ آوا-حرفنویسی که ما در تبصره‌های ۵ و ۶ باز نموده‌ایم، می‌تواند برای ترانویسی لاتین پهلوی مورد مطالعهٔ اهل فن قرار گیرد. دشواریهایی نیز در این راه برجایند که پرداختن به آنها از جستار ما دورتر می‌رود، ولی به هر سان فرو گشودنی‌اند.

نیمخط میان کلمهٔ اصلی و اضافت، یعنی افزودن e- و ye- به کلمه. چند نمونـه [در همهٔ نمونه‌های زیر، ī و ū را i و u هم می‌توان نوشت]:

dānešmandān-e ǰahān
dūst-e mā
maqāle(h)-ye ū
nāme(h)-ye Parvīz
ketābhā-ye īšān
nīrū-ye meγnātīsī
partow-e omīd (partov-e...)

در صورتی که واژه‌ای با مصوت بلند «ـی» پایان پذیرد، به نگر ما همچنان می‌توان e- افزود. نوشتن ye- نا اقتصادی است، ولی به هیچ روی غلط نیست. توجه کنید:

ǰavānmardī-e ū, ǰavānmardi-e ū

بسنجید با:

ǰavānmardī-ye ū, ǰavānmardi-ye ū

□ اضافت در نوشتن نامها. در ترانویسی لاتین، ما وارد کردن اضافت را میان نام نخست و نام خانوادگی معمولاً لازم نمی‌دانیم:

ǰamšīd Xorāsānī
Hūšang Zarqānī
Māhrū Tavānā
Sūdābe(h) Aržang

اما در نامهای تاریخی، بعضی واحدهای اسمی به اضافت نیاز خـواهند داشت و بعضی نه؛ ـ احساس و پسند و نکته‌های ذهنی در این میان مؤثرند. نگر خـوانندگان دربارهٔ شکلهای زیر چیست:

Moḥammad ebn-e Zakariyyā-ye Rāzī
Ḥakīm Abolqāsem Ferdowsī-e Tūsī
Mowlānā ǰalāleddīn Moḥammad Rūmī-e Balxī
Šeyx Mošrefeddīn Moṣleh-ebn-e Abdollāh Saʿdī-e Šīrāzī
Xwāǰe(h) Šamseddīn Moḥammad Ḥāfeẓ-e Šīrāzī
Γiyāθeddīn ǰamšīd-e Kāšānī

□ توجه کنید که شکل «علامهٔ قزوینی» و «علامهٔ دهخدا»، نادرست، و «علامه قزوینی» و «علامه دهخدا» درست است. بنابراین در این مورد ویژه، نوشتن ye- بسادگی زاید خـواهد بود: «دکتر فلان»، «مهندس فلان»، «حکیم فـلان»، «مولانا فلان»، «علامه فلان»:

Allāme(h) Qazvīnī
Allāme(h) Dehxodā
[(ʿ)Allāma

[تلفظ قدیم فارسی، و عربی:

□ عبارتهای اسمی نیز از دشواریهایند. آیا در برابر «بانک مرکزی ایران» باید نوشت:

(الف) Bānk Markazī Īrān,

یا:

(ب) Bānk-e Markazī-e Īrān?

به گمان ما در اینجا نمی‌توان ضابطه‌ای قطعی بدست داد. ـ در نمونهٔ بالا شاید شکل (الف) که خود آن سازمان برگزیده، شایسته باشد [جدا از وجود «ماکرون» روی ā و ī که ما افزوده‌ایم]. ولی نمونه‌های زیر با نگهداری اضافت طبیعی‌تر می‌نمایند:

Bongāh-e Ḥemāyat-e Mādarān

Sāzmān-e Melal-e Mottaḥed

به هر سان، در هر مورد باید با بررسی ویژهٔ آن مورد تصمیم گرفت.

□ در پایان، احساس ما این است که اگر روزی خط لاتین برای نوشتن فارسی بکار رود، در شمار یک سلسله دگرگونیهای جزئی مورفوفونولوژیک که باحتمال پیش خواهد آمد، اضافت نیز ممکن است تا اندازه‌ای قربانی شود.

تبصرهٔ ۸: «ی» نکره. چنانکه می‌دانیم «ی» مصدری و نسبت در فارسی تکیه می‌گیرند، ولی «ی» نکره تکیه نمی‌گیرد. ـ «ی» نکره نه کاملاً واژهٔ مستقل به شمار می‌رود و نه بیکباره جزء واژهٔ پیش از خود است: یعنی گونه‌ای واژه‌بست است.

در خط کنونی فارسی «ی» نسبت و مصدری و نکره به ظاهر همانندند. ولی در خط لاتین می‌توان میان اینها فرق گذاشت. به این ترتیب که می‌توان «ی» نسبت و مصدری را به صورت «ī» به بخش پیشین واژه پیوندانید، ولی «ی» نکره را همواره با نیمخط، به صورت «ī-» نوشت. برای نمونه:

Dar ǰavānī bāyad dāneš andūxt.
xāṭerehā-ye sālhā-ye dānešǰūī

ولی:

Dar an miyān ǰavān-ī čonīn goft: . . .
Dānešǰū-ī ǰāyeze ra bord.

بنابراین نام این کتاب به خط لاتین چنین نوشته می‌شود:

Darāmad-ī bar čegūnegī-e šīve-ye xaṭṭ-e fārsī

تبصرهٔ ۹: واو عطف. نشان دادن واو عطف به خط لاتین دشواری‌ای را پیش می‌آورد، و آن اینکه، چون نویسهٔ «و» به مثابهٔ حرف عطف دو تلفظ نامرتبط به هم دارد، یعنی o و va، در نتیجه لاتین‌نویسی آن، دو تکواژ یا مورفم عطف در فارسی ایجاد خواهد کرد، نکته‌ای که آشکارا نمی‌توان از آن پرهیخت.[1] ولی توصیه می‌کنیم واو به

۱) از نگرگاه تاریخی o یا u یا ō کهنتر است از va یا wa [بعضی پژوهشگران wa / va فارسی را عربی یا نتیجهٔ نفوذ عربی می‌دانند]. ـ سنسکریت و اوستایی و پارسی باستان، به ترتیب: utá و uta و utā؛ پهلوی: ut و uδ و u [و ū* و ō*؟].

مثابهٔ عطف چه به صورت o و چه به صورت va همواره جدا نوشته شود، ولی به مثابهٔ میانوند، فقط به صورت o، و پیوسته به جزءهای پیش و پس خود. برای نمونه:

Bīžan o Manīže, Bīžan va Manīže

ولی:

kamobīš, dāronadār, roftorūb

تبصرهٔ ۱۰: نقطه‌گذاری. اگر بخواهیم یک متن کامل فارسی را به لاتین بنویسیم، نقطه‌گذاری آن تقریباً همانند نقطه‌گذاری در همین خط کنونی خواهد بود، منتها به سبب توانایی خط لاتین در نشان دادن اضافت، ویرگول کمتر بکار خواهد رفت. توجه کنید به سه جملهٔ زیر، که هر سه در خط کنونی فارسی برای روشنی کامل به ویرگول نیاز دارند:[1]

مرد، خسته از سفر بازگشت.
مردِ خسته، از سفر بازگشت.
مردِ خسته از سفر، بازگشت.

اکنون بسنجید با لاتین‌نوشت آنها؛ ـ در جملهٔ نخست ویرگول حذف می‌شود:

Mard xaste az safar bāzgašt.
Mard-e xaste, az safar bāzgašt.
Mard-e xaste az safar, bāzgašt.

تبصرهٔ ۱۱: نامهای بیگانهٔ لاتین‌خط. اگر در داخل متن فارسی که به خط لاتین نوشته شود، نامهای بیگانهٔ لاتین‌خط بیایند، می‌توان تلفظ فارسی شدهٔ این نامها را تعیین کرد و به خط لاتین فارسی نوشت؛ یا می‌توان به شیوهٔ انگلیسی و فرانسوی و آلمانی عین صورت اصلی آنها را نگه‌داشت. بر روی هم داوری ما به سود نگه‌داشتن صورت اصلی است. بنابراین برای نمونه توصیه می‌کنیم

یوهان زباستیان باخ، و
ایمانوئل کانت

به شکلهای اصلی زیر در داخل متن لاتین‌نوشتهٔ فارسی قرار گیرند:

Johann Sebastian Bach
Immanuel Kant

تبصرهٔ ۱۲: چنانکه دیدیم یکی از دشواریهای خط کنونی فارسی وجود «حرفهای متواخیه» یا «برادر» است. با خط لاتین رایج به میزان زیادی این دشواری بر طرف می‌شود، ولی نه مطلقاً. توجه کنید: s (س) / š (ش)؛ z (ز) / ژ (ž)؛ و a (آ) / ā یا â (آ). ـ می‌توان برای «ش» و «ژ» نشانه‌های فونتیک را در خط فونمیک بکار گرفت و به

۱) سه جمله فارسی با همین نقطه‌گذاری از اثر زیر گرفته شده‌اند:
نادر ابراهیمی، فارسی‌نویسی برای کودکان، ایران‌کتاب، تهران، ۱۳۵۳؛ ص ۴۷.

ترتیب ʃ و ʒ نوشت. و اما فروگشایی وضع a / ā یا â دشوارتر است. شاید بتوان «آ» را همواره با a نشان داد، و «آ» را همواره با ɑ (و برای حرفهای بزرگ از A و Ɑ سود جست). البته این نشانه‌ها پاره‌ای دشواریهای عملی در بر دارند که باید به موقع خود فرو گشوده شوند. ضمناً، به ملاحظهٔ همین دشواریهای عملی است که ما حرف‌های þorn و eð را که بعضی صاحبنگران برای «ث» و «ذ» منطقی‌تر می‌دانند، در خط فونمیك این کتاب بکار نگرفته‌ایم؛ [جز حرف اخیر، به عنوان نشانهٔ فونتیك].

* * *

در آنچه گفته آمد، تنها به پاره‌ای پرسشهای نخستین ترانویسی لاتین زبان فارسی اشاره کرده‌ایم؛ اما بررسی جامع ترانویسی لاتین یا لاتین‌نویسی فارسی کاری است گسترده، که باید مستقلانه و با حوصله‌ای فزونتر انجام گیرد.

واژه‌نامهٔ فارسی-بیگانه

این واژه‌نامه فقط گنجانندهٔ تعدادی از مفهومها و اصطلاحهای فنی کتاب است: یك سلسله اصطلاحهای فنی کتاب که وارد کردن آنها در یك واژه‌نامهٔ یکزبانه ضروری می‌بود، مانند «تصحیف» و «حروف متواخیه» و «واو معدوله»، در این واژه‌نامه نیامده‌اند، چون معادلهای جاگرفتهٔ باختری ندارند. در برابر، در واژه‌نامه چند اصطلاح و واژهٔ کلی وارد شده‌اند که تنها ویژهٔ دانش زبان نیستند.

اصطلاحهای فنی کتاب بر پایهٔ مجموع اثرها و واژه‌نامه‌های اهل فن و مطالعهٔ مستقل برگزیده شده‌اند. در پاره‌ای موردها بر پایهٔ یك رشته ملاحظه‌ها خود بناچار اصطلاحهایی را پیش نهاده‌ایم. در واژه‌نامه اینها با حرفهای ایرانیك چیده شده‌اند. در میان واژه‌های باختری نیز یك واژهٔ پیشنهادی وجود دارد که با حرفهای ایتالیك چیده شده است.

واژه‌نامه معمولاً معادلهای فارسی را در سه زبان انگلیسی و فرانسه و آلمانی، وارد می‌کند. به این ترتیب که واژهٔ فارسی در سطر مستقل می‌آید؛ سپس در برابر، یك سطر پایین‌تر از واژهٔ فارسی، به ترتیب واژه‌های انگلیسی، فرانسه، و آلمانی هر یك در سطر مستقل قرار می‌گیرند. گاه نیز دو یا چند واژهٔ بیگانه در برابر اصطلاح (یا اصطلاحهای) فارسی داده می‌شوند که با ویرگول از یکدیگر جدا می‌گردند. در بخش باختری نشانهٔ «~» برای جلوگیری از تکرار بکار برده شده است. - پاره‌ای اصطلاحهای ویژسته فقط در یك یا دو زبان داده شده‌اند. در این موردها کوته‌نوشتهای زیر را بکار برده‌ایم: E = انگلیسی، F = فرانسه، D = آلمانی. در چند مورد انگشت‌شمار این کوته‌نوشتها نیز بکار گرفته شده‌اند: L = لاتین، Gr = یونانی، Skr = سنسکریت، Russ = روسی، Heb = عبری، و Int = «بین‌المللی».

آئوریست، زمان [ماضی] نامعین
aorist
aoriste
Aorist

آبلاؤت، دگرگونی مصوتها
D. Ablaut

آروینی
empirical
empirique
empirisch

آزمایش
experiment
expérience
Experiment

آسیانی ← آسیایی کهن

آسیایی کهن، آسیانی [زبانهای]
Asianic (languages)
(langues) asianique(s)
asianid(e Sprachen)

آناکاوانه، تحلیلی
analytic(al)
analytique
analytisch, zerlegend

آناکاوی، تجزیه و تحلیل
analysis
analyse
Analyse, Zerlegung, Auflösung

آناگویی
analogy
analogie
Analogie

آوا، صدا، فون
phone, sound
son
Phon, Laut, Ton

آوائیك، فونتیك [اسم]، آواشناسی
phonetics
phonétique
Lautlehre, Phonetik

آوابخش
Skr. svára-bhakti

آواز ← مصوت

آوازپذیر ← صامت

آواشناسی ← آوائیك // واجشناسی

آوانوشت ← آوانویسی

آوانویسی، آوانوشت
transcription, phonetic ~
transcription phonétique
phonetische Umschrift,
Transkription

آوای مرکب ← واکهٔ مرکب

آوایی
voiced
sonore, voisée
stimmhaft, tönend, Sonorlaut

آهنجیده
abstract
abstrait
abstrakt, abstrahiert,
abgezogen

اَبَرْبخشی
supra-segmental
suprasegmental
suprasegmental

ادات ← (۳) حرف

اسم فاعل، نعت فاعلی، وجه وصفی معلوم،
وجه وصفی مضارع، صفت بیان حالت
present participle
participe présent
Partizip des Präsens

اسم معنا
abstract noun
nom abstrait
Abstraktum

اسم مفعول، نعت مفعولی، وجه وصفی
مجهول، وجه وصفی ماضی

past participle
participe passé
Partizip des Präteritums, ~ des Perfekts, passives ~

اشپون

lead
interligne
Durchschuss
Russ. špon [= шпон]

اصطلاح‌شناسی

terminology
terminologie
Terminologie, Fachausdrücke

اضافت، اضافه

Int. iẓāfat, ezāfat, ezāfe

اضافه ← اضافت // نسبت

افزونگی، حشو

redundancy
redondance
Redundanz

اَ گویی [خانَه]

alphacism
alphacisme
Alphazismus

اِ گویی [خانِه]

etacism
étacisme
Etazismus

الفبا

alphabet
alphabet
Alphabet, Abc

الگو

pattern
modèle, patron, schéma
Muster, Modell, Schablone

املا

spelling
épellation, orthographe
Buchstabierung, Rechtschreibung, Orthographie

امور واقع ← بوده‌ها

انجمن آوائیك بین‌المللی

International Phonetic Association
Association Phonétique Internationale, A. P. I.
Weltlautschriftverein

اندرآوایی

intervocalic
intervocalique
intervokalisch

انگیزانشی

causative
causatif
Kausativum

ایرانی نخستین

Proto-Iranian
proto-iranien
Uriranisch

ایستش ← بستش

باب میانه، باب نا(ترا) گذر

middle (voice)
moyen
Medium

باب نا(ترا) گذر ← باب میانه

بازچسبشی

agglutinative
agglutinant
agglutinierend

بالش

Skr. vr̥[i]ddhi

بخش کردن واژه‌ها [در چاپ]

word division
division des mots

Silbentrennung

بسامد

frequency
fréquence
Frequenz, Häufigkeit

بست‌آوای چاکنایی، وقفهٔ چاکنایی

glottal stop, ~ catch
coup de glotte
Kehlkopfverschlusslaut,
 Stimmlippenverschlusslaut,
 Knacklaut

بستش، ایستش

occlusion, stop proper
occlusion
Verschluss

بستشی

occlusive, stop, plosive
occlusive
Verschlusslaut, Sprenglaut,
 Plosiv, Explosivlaut

بستشی آوایی [«مدیا»؛ - جمع: «مدیای»]

L. media [pl. mediae]

بستشی بی‌آوا [«تنوئیس»؛ - جمع:
 «تنوئس»]

L. tenuis [pl. tenues]

بنا بر فرض

L. ex hypothesi

بن‌پار

element
élément
Element

بند

clause
proposition, membre de phrase
Satz, Satzteil, Gliedsatz,
 Satzglied, Nebensatz

بوده‌ها، حقیقتها، امور واقع

facts
faits
Fakten, Tatsachen

بی‌آوا

breathed, voiceless
sourde
stimmlos

پارسی امروزین

contemporary Persian
persan contemporain
heutiges Persisch

پارسی نوین

New Persian, Modern Persian
persan moderne
Neupersisch

پسوند

suffix
suffixe
Nachsilbe, Suffix

پسوند صرفی

case-ending
désinence
Kasusendung, Flexionsendung

پشت‌آوایی

postvocalic
postvocalique
postvokalisch

پشت‌نهادهٔ واژه‌بست

enclitic postposition
postposition enclitique
enklitische Postposition

پونت [: «پونط»، «پنط»]

point
point
Punkt

پیش‌آوا ← مصوت پیش‌نه

پیش-واژه‌بست

proclitic
proclitique
Proklitikon

پیشوند

prefix
préfixe
Vorsilbe, Präfix

پیشوند فعلی

preverb
préverbe
Präverb

پیوستار

continuum
continuum
Kontinuum

تارآواها

vocal cords
cordes vocales
Stimmbänder, Stimmlippen

تثنیه، دوین

dual
duel
Dual

تجزیه و تحلیل ← آناکاوی

تجویزی

prescriptive
prescriptif
präskriptiv

تحلیلی ← آناکاوانه

ترادیسش ← ترادیسی

ترادیسی، ترادیسش*

transformation
transformation
Transformation

ترازمانی

diachronic
diachronique
diachronisch

ترانوشت ← ترانویسی

ترانویسی، ترانوشت

transcription
transcription
Umschrift

ترکیب ← همنهش // همنه‌واژه

ترکیب استوارشده، ترکیب مزجی

E. solid compound, hyphenated compound

ترکیب استوارنشده، ترکیب نامزجی

E. open compound, [& to some extent:] hyphenated compound

ترکیب مزجی ← ترکیب استوارشده

ترکیب نامزجی ← ترکیب استوارنشده

تدیشد

gemination
gémination
Gemination, Konsonantenverdoppelung

تصویرنگاری

pictography
pictographie
Piktographie, Bilderschrift

تطابق مکتوب و ملفوظ ← همخوانی نوشتار و گفتار

تک‌واژ ← مورفم

تکیه

stress, accent
accent
Akzent, Betonung, Tonfall

تلفظ، فراگویی

pronunciation
prononciation
Aussprache

تناظر یک به یک ← همخوانی یک به یک

*) برای metamorphosis می‌توان مَتادیسی و مَتادیسش بکاربرد؛ - بسنجید با مَتاگیتیک برای metaphysics و مَتازبانیک برای metalinguistics.

تنجش ← تنش

تندنویسی

stenography, shorthand
sténographie
Stenographie, Kurzschrift

تنش، تنجش

tension
tension
Spannung

تنوین

E. nun(n)ation

توزیع تتمیمی

complementary distribution
distribution complémentaire
komplementäre Distribution

توصیفی

descriptive
descriptif
deskriptiv

ته‌-آوایی

D. Auslaut(end)

جمله

sentence
phrase, proposition
Satz, Hauptsatz

چاکنای

glottis
glotte
Stimmritze

حالت (نحوی)

case
cas
Fall, Kasus

حالت از آنی ← حالت ملکی

حالت ازی

ablative (case)
ablatif
Ablativ

حالت اضافی ← حالت ملکی

حالت افزاری ← حالت بایی

حالت بایی، حالت افزاری

instrumental (case)
instrumental
Instrumental

حالت جایگهی [این مفهوم در کتاب نیست، و به قرینه در واژه‌نامه وارد شده]

locative (case)
locatif
Lokativ

(۱) حالت فاعلی، حالت نامی

nominative (case)
nominatif
Nominativ, Werfall

(۲) حالت فاعلی [در برابر دیگر حالتها]

L. casus rectus

حالت مفعولی [همهٔ حالتهای نافاعلی، کلاً]

L. casus obliquus

حالت مفعولی با واسطه

dative (case)
datif
Dativ, Wemfall

حالت مفعولی بی‌واسطه

accusative (case)
accusatif
Akkusativ, Wenfall

حالت ملکی، حالت اضافی، حالت ازآنی

genitive (case)
génitif
Genitiv, Wesfall

حالت نامی ← (۱) حالت فاعلی

حالت ندایی

vocative (case)

vocatif
Vokativ, Anredefall

(۱) حرف، حرف الفبا

letter
lettre
Buchstabe

(۲) حرف [به‌مفهوم سامی] ← صامت

(۳) حرف، ادات

particle, adjunct
particule
Partikel, Hilfswort

(۴) حرف (چاپی)

letter, type
caractère, lettre, type, plomb
Letter, Drucktype

حرف اضافه ← حرف نسبت

حرف الفبا ← (۱) حرف // نویسه

حرف عطف، واو عطف

conjunction
conjonction
Bindewort, Konjunktion

حرف علّه ← حرف نیمه‌مصوت

حرف لین ← حرف نیمه‌مصوت

حرف میانجی، صدای میانجی

epenthesis
épenthèse
Epenthese, Epenthesis,
Einschaltung, Einschiebung

حرف نسبت، حرف اضافه

preposition
préposition
Verhältniswort

حرف نیمه‌مصوت، حرف علّه، حرف لین

semi-vowel (letter)
semi-voyelle,
voyelle consonantique
Halbvokal

حرفنوشت ← حرفنویسی

حرفنویسی، حرفنوشت

transliteration
translittération
Transliteration

حرکت ← مصوت

حروف علّه [باضافهٔ «ه»]

L. matres lectionis
[sg. mater ~]

حشو ← افزونگی

حفرهٔ دندانی ← لثه‌ای

حقیقتها ← بوده‌ها

خبر، مسند

predicate
prédicat
Prädikat

(۱) خط، نوشتار

writing, script
écriture, graphie
Schrift

(۲) خط

dash
tiret
Gedankenstrich

خط آوائیك، خط فونتیك

phonetic script
écriture phonétique
Lautschrift, phonetische Schrift

خط فونتیك ← خط آوائیك

خط فونمیك

phonemic script
écriture phonémique
phonemische Schrift

خط کرسی

base line, type line
ligne de lettre
Schriftlinie

خط میخی

cuneiform writing
écriture cunéiforme
Keilschrift

خطی، نوشتاری

graphic
graphique
graphisch

خمش ← (۳) صرف

خودآوا ← مصوت

خوشنویسی

calligraphy
calligraphie
Kalligraphie, Schönschreib-
kunst

داده‌ها

data
données
Daten, Angaben

دربستش

implosion
implosion
Implosion

درست‌نویسی (املایی)، رسم خط، شیوهٔ خط

orthography
orthographe
Rechtschreibung, Orthographie

درگاشت

entropy
entropie
Entropie

دستگاه

system
système
System

دستنوشت

manuscript
manuscrit
Manuskript

دستور

grammar
grammaire
Grammatik

(۱) دستوری

grammatical
grammatical
grammatisch

(۲) دستوری ← هنجاری

دکارتی

Cartesian
cartésien
kartesianisch

دگرگونی مصوتها ← آبلاؤت

دمی

aspirate(d)
aspirée
Aspirata

دندانی

dental
dentale
Dental, Zahnlaut

دوآوازه ← واکهٔ مرکب

دو رگه [واژهٔ]

hybrid (word)
(mot) hybride
hybride Bildung, Mischwort

دولبی

bilabial
bilabiale
Bilabial

دوین ← تثنیه

دیداری

visual
visuel
visuell

رایانگر (الکترونی)

(electronic) computer
ordinateur (électronique)
Rechenmaschine, Elektronen-
rechner, «Computer»

رسانه‌های همگانی
E. mass media
D. Massenmedien

رسم خط ← درست‌نویسی

رفع تالی در قیاس استثنایی، مودوس تولنس
L. modus tollens

«ر» ملازی [R]
uvular «r»
«r» uvulaire
uvulares «r», Zäpfchen-r

روش‌شناسی
methodology
méthodologie
Methodologie, Methodenlehre,
Methodik

رهایش
explosion
explosion
Explosion

ریشه
root, base, radical
racine, base, radical
Wurzel

ریشه‌شناسی
etymology
étymologie
Etymologie, Wort-Herkunft

زبان
language
langue, langage
Sprache, Sprachsystem

زبانشناسی، متن‌شناسی، واژه‌شناسی،
زبانشناسی تاریخی
philology
philologie
Philologie, Sprachwissenschaft

زبانشناسی تاریخی
historical linguistics,
philology
linguistique historique,
philologie
historische/geschichtliche
Sprachwissenschaft,
Philologie

زبان کوچك، ملازه، لهات (لهاة)
uvula
luette
Zäpfchen

زبانیك، زبانشناسی
linguistics
linguistique
Linguistik, Sprachwissenschaft

زبانیك ترازمانی
diachronic linguistics
linguistique diachronique
diachronische Linguistik, ~
Sprachwissenschaft

زبانیك کاربسته
applied linguistics
linguistique appliquée
angewandte Sprachwissenschaft,
~ Linguistik

زبانیك نظری
theoretical linguistics
linguistique théorique
theoretische Sprachwissen-
schaft, ~ Linguistik

زبانیك همزمانی
synchronic linguistics
linguistique synchronique
synchronische Sprachwissen-
schaft, ~ Linguistik

زبانیك همسنجی

comparative linguistics
linguistique comparée
vergleichende Sprachwissen-
schaft, ~ Linguistik

زَبَرنوشت

E. superscript
D. oberer Index

زمان ماضی مطلق [پرایتریتوم]

preterite
prétérit
Präteritum
L. praeteritum

زمان [ماضی] نامعین ← آئوریست

زیباحِسیك، زیبایی‌شناسی

aesthetic(s)
esthétique
Ästhetik

زیبایی‌شناسی ← زیباحِسیك

ساخت، ساختمان

structure
structure
Struktur

ساختمان ← ساخت

ساخت‌واژ ← مورفم

سایشی

fricative, spirant, constrictive
fricative, spirante
Frikativ, Spirans,
Reibelaut, Engelaut

ستاك، ماده

stem
thème
Stamm

ستاك اسمی

noun ~, nominal ~
~ nominal
Nominalstamm

ستاك فعلی

verbal ~
~ verbal
Verbalstamm

ستاك ماضی

past ~
~ du passé
Präterialstamm

ستاك مضارع

present ~
~ du présent
Präsensstamm

ستاك نعتی، ستاك وصفی

participial ~
~ participial
Partizipialstamm

ستاك وصفی ← ستاك نعتی

ستاکی

thematic
thématique
thematisch

سر-آوایی

D. Anlaut(end)

سمپر سارَنَه

[i, u, ṛ, lṛi ⇄ y, v, r, l]

Skr. samprasāraṇa

سنجش

critique
critique
Kritik

سنجیدار

criterion
critère, critérium
Kriterium

سوتی

sibilant
sifflante
Zischlaut, Sibilant

سیال ← نرم

شکاف، هیاتوس
L. hiatus

شکل ← صورت
شناسه، ضمیر فاعلی پیوسته
personal ending
désinence personnelle
Personalendung

شنیداری
auditory, audio-...
auditif, audio-...
auditiv, audio-...

شوآ [ə]
schwa
chva
Schwa
Heb. šwā

شیوهٔ خط ← درست‌نویسی

صامت، مصمت، آوازپذیر، هم‌آوا، حرف [به‌مفهوم سامی]
consonant
consonne
Konsonant, Mitlaut

صامت مرکب
affricate
affriquée
Affrikata

صدا ← آوا
صدای میانجی ← حرف میانجی
(۱) صرف [اسم]
declension
déclinaison
Deklination, Beugung

(۲) صرف [فعل] ← همیوغش
(۳) صرف [فعل و اسم و ضمیر و صفت...]، خمش
inflexion, inflection
inflexion
Flexion

صفت بیان حالت ← اسم فاعل
صورت، شکل
form
forme
Form

صوری
formal
formel
formal

ضمیر پیوستهٔ ملکی-مفعولی-انعکاسی
enclitic pronoun
suffixe pronominal enclitique, pronom-suffixe (enclitique)
enklitisches Pronomen

ضمیر فاعلی پیوسته ← شناسه

عبارت
phrase
locution, membre de phrase
Ausdruck, kurzer Satz

عروض
prosody
prosodie
Prosodie

عیلامی نخستین
proto-elamite
protoélamite
Urelamitisch

فاصله بجا
space between words, word spacing
espacement des mots
Spatium, Spatiieren, Spationieren

فرادوند

process
processus, procédé
Verfahren, Prozessus

فراگویی ← تلفظ

فرسخت

rigorous, strict
rigoureux
streng

فرمانیک

cybernetics
cybernétique
Kybernetik

فعل آغازی

inchoative verb
verbe inchoatif
Inchoativum

فعل تراگذر، فعل متعدی

transitive verb
verbe transitif
Transitivum

فعل رابط [: فعلهای «* استن»]

L. copula

فعل دام

weak verb
verbe faible
schwaches Verbum, ~ Zeitwort

فعل سترگ

strong verb
verbe fort
starkes Verbum, ~ Zeitwort

فعل لازم ← فعل ناتراگذر

فعل متعدی ← فعل تراگذر

فعل ناتراگذر، فعل لازم

intransitive verb
verbe intransitif
Intransitivum

فون ← آوا

فونتیک ← آوائیک

فونم ← واج

فونولوژی ← واجشناسی

قافیه

rhyme
rime
Reim

قانون بارتولومه

Bartholomae's Law
loi de Bartholomae, ~ des aspirées
Aspiratengesetz

قلب، وارون‌نهش

metathesis
métathèse
Metathese, Metathesis, Lautumstellung Buchstabenversetzung

قلم [: «قلم ثلث»، «قلم نستعلیق»، ...]

ductus
ductus
Duktus

کامی

palatal
palatale
Palatal, Gaumenlaut

کلیک، مکیده

click, implosive, suction stop
clic, click, implosive
Schnalzlaut, Sauglaut

کناری

lateral
latérale
Lateral, Seitenlaut

کوته‌نوشت

abbreviation
abréviation
Abkürzung

کهش

diminution
diminution
Diminutiv, Verkleinerungsform

گاوْگردش [جهت نوسانی خط]

Gr. boustrophēdón
[= βουστροφηδόν]

گرافم ← نویسه

گروه صامتهای آغازین

initial consonant cluster,
initial cluster
complexe consonantique
initial, complexe initial
Konsonantengruppe im Anlaut,
anlautendes Konsonanten-
bündel, ~r Lautkomplex

گزاره

proposition
proposition
Aussage, Aussagesatz

گشودآوا

anaptyxis
anaptyxe
Anaptyxe

گفتار

speech
parole
Sprachgebrauch

گونهٔ آزاد

free variant
variante
freie Variante

گویش

dialect
dialecte
Mundart, Dialekt

لبی-دندانی

labio-dental
labio-dentale
Labiodental

لثه‌ای: لثوی؛ حفرهٔ دندانی

alveolar
alvéolaire
Alveolar

لرزانی

trill, trilled
vibrante
Vibrant, Schwinglaut,
Zitterlaut

لهات ← زبان کوچک

لهوی-لبی ← ملازی-لبی

ماترا [واحد وزن در شعر]

Skr. mātrā
L. mora

ماده ← ستاك

ماشین‌نوشت

typescript
manuscrit dactylographié
(Schreib)maschinenschrift

متن‌شناسی ← زبانشناسی

محمول

(logical) predicate
prédicat (logique)
(logisches) Prädikat

محور جانشینی

paradigmatic axis
axe paradigmatique
paradigmatische Achse

محور زنجیری

E. chain axis

محور گزینشی

E. choice axis

محور همنشینی

syntagmatic axis
axe syntagmatique

syntagmatische Achse

مخرج حرف
point of articulation
point d’articulation
Artikulationsstelle

مسند ← خبر

مصمت ← صامت

مصوت، حرکت، آواز، خودآوا
vowel
voyelle
Vokal, Selbstlaut

مصوت اصلی
cardinal ~
~ cardinale
Grundvokal

مصوت باز
open ~
~ ouverte
offener Vokal

مصوت بسته
closed ~
~ fermée
geschlossener ~

مصوت بلند
long ~
~ longue
langer ~

مصوت پسین
back ~
~ postérieure
hinterer ~

مصوت پیش‌نه، پیش‌آوا
prothesis
prothèse
Prothese, Prothesis

مصوت پیشین
front vowel
voyelle antérieure
vorderer Vokal

مصوت خنثا-میانی، مصوت مرکزی
central(ized) ~ [~s~]
~ centralisée, ~ neutre,
~ moyenne
Mittelzungenvokal

مصوت کوتاه
short ~
~ brève
kurzer Vokal

مصوت مرکب ← واکهٔ مرکب

مصوت مرکزی ← مصوت خنثا-میانی

معنا
meaning, sense
sens, signification
Bedeutung, Sinn

معنائیک، معناشناسی
semantics,
sémantique
Semantik, Wortbedeutungslehre

معناشناسی ← معنائیک

معنایی، معنائیک
semantic
sémantique
semantisch

مکیده ← کلیک

ملازه ← زبان کوچک

ملازی-لبی، لهوی-لبی
labio-velar, labio-uvular
labio-vélaire, labio-uvulaire
labiovelar, labiouvular

منطق نمادین
symbolic logic
logique symbolique, logistique
neue Logik, moderne ~,
symbolische ~, Logistik

مودوس تولنس ← رفع تالی در قیاس استثنایی

مورفم، تک‌واژ، واژ، واژک، ساخت‌واژ
morpheme, «form»
monème
Morphem, Formans, Formativ

مورفم آزاد

idéogramme
Ideogramm, Begriffszeichen

ناستاکی

athematic
athématique
athematisch, unthematisch

نایش

negation
négation
Negation, Verneinung

نحو

syntax
syntaxe
Syntax, Satzlehre

نرم، سیال

liquid
liquide
Liquida

نرم‌کام

soft palate, velum
voile du palais, palais mous
weicher Gaumen, Gaumensegel

نسبت، اضافه

relation
relation
Relation, Verhältnis

نسخهٔ خطی

manuscript
manuscrit
Handschrift

نشانه‌های حرفها

diacritical marks
signes diacritiques
diakritische Zeichen

نعت فاعلی ← اسم فاعل

نعت مفعولی ← اسم مفعول

نقطه‌گذاری

E. free morpheme
D. freies Morphem, Monem

مورفم بسته

E. bound morpheme
D. gebundenes Morphem

مورفم دستوری

grammatical morpheme, ~ form
morphème
grammatisches Morphem

مورفم واژگانی

lexical morpheme, ~ form
lexème
lexikalisches Morphem

مورفوفونولوژی

morphophonology
morphophonologie
Morphophonologie,
Morphonologie

مورفولوژی

Morphology, morphemics
morphologie
Morphologie, Morphematik,
Morphemik, Formenlehre

مونم

F. monème
D. Monem

میانخط [: ـ ـ ـ ا ن ـ خ ـ ط]

inter-letter line, ~ rule
tiret interlittéral, ligne ~e
Buchstabenzwischenlinie,
Buchstabenzwischenstrich

میانوند

infix
infixe
Infix

مینونگاری

ideography
idéographie
Ideographie, Begriffsschrift

مینونگاشت

ideogram, ideograph

punctuation
ponctuation
Interpunktion, Zeichensetzung

نماد

symbol
symbole
Symbol

نوشتار ← (۱) خط

نوشتاری ← خطی

نوك زبانی

apical
apicale
Apikal

نویسه، گرافم، حرف الفبا

grapheme
graphème
Graphem

نویسه‌ئیك

graphemics
graphémique
Graphemik, Graphematik

نویسهٔ پیوسته

ligature
ligature
Ligatur

نیمخط

hyphen
trait d'union
Bindestrich, Divis

واج، واك، فونم

phoneme
phonème
Phonem

واجشناسی، واكشناسی، آواشناسی، فونولوژی

phonology, phonemics
phonologie
Phonologie

واجشناسی ساختی

structural phonology
phonologie structurale
strukturelle Phonologie

واجگونه

allophone
allophone
Allophon

واجنویسی

phonemic transcription
transcription phonologique
phonologische Umschrift

وارون‌نهش ← قلب

واژ ← مورفم

واژك ← مورفم

واژگان

vocabulary
vocabulaire, lexique
Vokabular, Wortschatz

واژه

word
mot
Wort

واژه‌بست

enclitic
enclitique
enklitisch, Enklitikon

واژه‌جداکن

word divider
signe de séparation des mots
Worttrenner

واژه‌شناسی ← زبانشناسی

واژهٔ مرکب ← همنه‌واژه

واژه‌نامه

glossary
glossaire
Glossar

واژه‌نگاشت

E. logogram
D. Logogramm

واک ← واج
واک‌شناسی ← واجشناسی
واکهٔ مرکب، آوای مرکب، مصوت مرکب، دوآوازه

diphthong
diphtongue
Diphthong

وام‌واژه

loan word
mot d'emprunt
Lehnwort

واو عطف ← حرف عطف
واهلش

relaxation
relâchement
Entspannung

وجه

mood
mode
Modus

وجه اخباری

indicative (mood)
indicatif
Indikativ

وجه التزامی

subjunctive (mood)
subjonctif
Konjunktiv

وجه امری

imperative (mood)
impératif
Imperativ

وجه تاکیدی

injunctive (mood)
injonctif
Injunktiv

وجه تمنایی

optative (mood)
optatif
Optativ

وجه شرطی

conditional (mood)
conditionnel
Konditional

وجه نعتی، وجه وصفی

participle
participe
Partizip(ium), Mittelwort

«وجه نعتی کامل مجهول»

L. participium perfecti passivi

وجه وصفی ← وجه نعتی
وجه وصفی ماضی ← اسم مفعول
وجه وصفی مجهول ← اسم مفعول
وجه وصفی مضارع ← اسم فاعل
وجه وصفی معلوم ← اسم فاعل
وزن شعر

metrics
métrique
Metrik

وقفهٔ چاکنایی ← بست‌آوای چاکنایی
وند

affix
affixe
Affix

ویراست

edition
édition
Auflage, Ausgabe

ویراستار

editor
«éditeur», annotateur, surveillant de la publication; – rédacteur
Herausgeber, Editor; – Schriftleiter, Chefredakteur

ویژستاد

specialist, expert
spécialiste, expert
Fachmann

ویژسته

specialized [~s~]
spécialisé
spezialisiert, Fach-...

هایش

affirmation
affirmation
Bejahung

هجا

syllable
syllabe
Silbe

هماندهی

fidelity
fidélité
getreue Wiedergabe

هم‌آوا ← صامت

همخوانی نوشتار و گفتار، تطابق مکتوب و ملفوظ

one-to-one correspondence between sounds and written symbols used to represent them
correspondance un à un entre les phonèmes et les graphèmes
Übereinstimmung zwischen den Lauten und den entsprechenden Buchstaben

همخوانی یك به یك، تناظر یك به یك

one-to-one correspondence
correspondance un à un
Eineindeutigkeit

همزمانی

synchronic
synchronique
synchronisch

همزه

Int. hamza, hamze

همسنجش

comparison
comparaison
Vergleichung

همصدا ← همنام

همنام، همصدا

homonym(ous)
homonyme
Homonym, Homöonym

همنهادانه، همنهادی

synthetic
synthétique
synthetisch, zusammensetzend

همنهادی ← همنهادانه

همنهش، ترکیب

synthesis
synthèse
Synthese, Zusammensetzung

همنه‌واژه، واژهٔ مرکب، ترکیب

compound, ~ word
composé, mot ~
Kompositum, Zusammengesetztes Wort

همیوغش، صرف [فعل]

conjugation
conjugaison
Konjugation

همیوغش دام

weak ~
~ faible
schwache ~

همیوغش سترگ

strong ~
~ forte
starke ~

هنجار

norm
norme
Norm

هنجاری، دستوری

normative
normatif
normativ

هندواروپایی نخستین

Proto-Indo-European
proto-indo-européen
Urindogermanisch

هیاتوس ← شکاف

کتابنامهٔ I

آذرنوش، آذرتاش. «همزه و دشواری نوشتن آن»، مقالات و بررسیها، ۱۳۵۳، ۱۸/۱۷؛ ص ۱۴۵-۱۳۳.

———. راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی (پیش از اسلام). دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.

آریان‌فر، عبدالله. نگرشی انتقادی بر بنیادهای ادبیات آموزشگاهی. توس، تهران، ۱۳۵۳.

آل احمد، جلال. چند نکته دربارهٔ خط و زبان فارسی. علم و زندگی، ۱۳۳۹.

ابراهیمی، نادر. فارسی‌نویسی برای کودکان. ایران‌کتاب، تهران، ۱۳۵۳.

اسدی طوسی، علی‌بن احمد. لغت فرس منسوب به اسدی طوسی، بکوشش محمد دبیر سیاقی. طهوری، تهران، ۱۳۳۶.

ابن‌سینا، حسین‌بن عبدالله (شیخ‌الرئیس ابوعلی پورسینا). رسالهٔ منطق: دانشنامهٔ علائی، با مقدمه و حواشی و تصحیح محمد معین و سید محمد مشکوة. آثار ملی، تهران، ۱۳۳۱.

———. مخارج الحروف یا اسباب حدوث الحروف، ترجمهٔ پرویز ناتل خانلری. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.

ابن ندیم، محمدبن اسحاق. کتاب‌الفهرست، ترجمهٔ م. رضا تجدد (ابن علی‌بن زین‌العابدین مازندرانی). ۱۳۴۶.

ابوالقاسمی، محسن. فعل آغازی. توس، ۱۳۵۱.

ابوریحان بیرونی، محمدبن احمد. کتاب التفهیم لاوائل صناعةالتنجیم، با تصحیح و مقدمه و شرح و حواشی جلال همائی. چاپخانهٔ مجلس، [تهران]، ۱۳۱۸.

———. الصیدنة للبیرونی. کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۸۰۲.

اختیار، منصور. معنی‌شناسی. دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.

ادیب سلطانی، میرشمس‌الدین. راهنمای آماده‌ساختن کتاب. فرانکلین، تهران. [اثر

منتشر نشده].
ارسطا، عبدالعلی. الفبای انسونیت یا راهنمای سواد عمومی. بیستون، کرمانشاه، ۱۳۲۵.
اندیشه و هنر، شماره‌های گوناگون.
اولغون، ابراهیم / جمشید درخشان. فرهنگ ترکی به پارسی. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
اویسی، میرزا علیمحمدخان. الفبای خط نو برای نوآموزان پارسی. اسلامبول، ۱۳۳۱ [هجری ماهی].
باطنی، محمدرضا. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی بر بنیاد یك نظریهٔ عمومی زبان. امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۸.
______. زبان و تفکر (مجموعهٔ مقالات زبان‌شناسی). زمان، تهران، ۱۳۴۹.
بدره‌ای، فریدون. واژگان نوشتاری کودکان دبستانی ایران. فرهنگستان زبان ایران، ۱۳۵۲.
برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی. برهان قاطع [۱۰۶۲ هجری ماهی]، باهتمام محمد معین. ۵ ج. تهران، زوار ـ ابن‌سینا، ۱۳۴۲-۱۳۳۰.
بعلبکی، منیرال.. المورد: قاموس انکلیزی-عربی. دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۷۴.
بقائی، ناصر. «دربارهٔ املاء فارسی» ← سخنرانیهای نخستین دورهٔ جلسات سخنرانی و بحث دربارهٔ زبان فارسی؛ ص ۶۵-۵۶.
بهار، محمد تقی (ملك‌الشعرا). سبك‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، ۳ ج. تهران، [۱۳۲۱].
______. بهار و ادب فارسی: مجموعهٔ یکصد مقاله از ملك‌الشعراء بهار، به کوشش محمد گلبن، ۲ ج. فرانکلین / جیبی، تهران، ۱۳۵۱.
بهار، مهراد. واژه‌نامهٔ بندهش. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
______. واژه‌نامهٔ گزیده‌های زاد اسپرم. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
______. اساطیر ایران. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
بهروز، ذبیح. «دبیره»، ایران کوده، ۲ (۱۳۴۱ هجری خورشیدی).
______. «خط و فرهنگ»، ایران کوده، ۸ (۱۳۱۵ یزدگردی).
بهمنیار، احمد. «املای فارسی: پیشنهاد بمقام فرهنگستان» در مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، ص ۱۷۷-۱۴۸؛ ← دهخدا،... لغت‌نامه.
بیانی، مهدی. احوال و آثار خوش‌نویسان، ۳ ج. دانشگاه تهران، ۱۳۴۸-۱۳۴۵.
بیهقی دبیر، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین. تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰.
پارکر، برتاموریس. فرهنگنامه، ترجمه و تنظیم و نگارش زیر نظر رضا اقصی، ۱۸ ج. فرانکلین / جیبی / امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۶.

پروین گنابادی، محمد. «چگونه باید نوشت؟ حرف به» در اقتراح سخن، X (۱۳۳۸)، ۲؛ ص ۱۴۱-۱۳۸.
______. «هدفهائی که در نثر معاصر دنبال میشود»، ایران آباد، ۱۳۳۹، ۶؛ ص ۲۲-۲۰.
______. «نثر معاصر در راه تهذیب»، ایران آباد، ۱۳۳۹، ۷؛ ص ۶۶-۶۵.
______. «راه نیاگان در نگهبانی و تهذیب زبان فارسی»، ایران آباد، ۱۳۳۹، ۸؛ ص ۱۹-۱۷.
______. «تهذیب نثر فارسی»، ایرانآباد، ۱۳۳۹، ۹؛ ص ۳۶-۳۵.
______. «راههای پیشگیری از هرج و مرج و لگامگسیختگی در نثر معاصر»، ایران آباد، ۱۳۳۹، ۱۰؛ ص ۵۸-۵۶.
______. «راه دیگر برای تهذیب و آسانکردن نثر معاصر»، ایران آباد، ۱۳۳۹، ۱۱؛ ص ۵۴-۵۱.
______. «روش پیشرفت رسم خط واملاء نثر جدید»، ایران آباد، ۱۳۳۹، ۱۲؛ ص ۲۸ / ۲۶-۲۳.
______. «گفتگو: پروین گنابادی خادم زبان و ادب فارسی»، کتاب امروز، بهار ۱۳۵۲.
پور داود، ابراهیم. فرهنگ ایران باستان، بخش نخست. پاکتچی، تهران، ۱۳۲۶.
______. «تغییر خط؟»، در اناهیتا: پنجاه گفتار پور داود، بکوشش مرتضی گرجی. امیرکبیر، ۱۳۴۳.
______. یادداشتهای گاثاها (۱۳۳۶)، چ ۲، بهکوشش بهرام فرهوشی. دانشگاه تهران، ۱۳۵۳. ص ۴۰-۳۶.
پهلوان پهلوانان. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تهران، ۱۳۴۹.
تاوادیا، ج. زبان و ادبیات پهلوی، ترجمهٔ س. نجمآبادی. دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
تفسیر قرآن مجید: نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه ک[ـ]مبریج، به تصحیح جلال متینی، ۲ ج. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
تفسیری بر عشری از قرآن مجید: نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا. بهتصحیح جلال متینی. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
تفضلی، احمد. واژهنامهٔ مینوی خرد، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
تقیزاده، سید حسن. «مقدمهٔ تعلیم عمومی یا یکی از سرفصلهای تمدن» (۱۳۰۷)، و دیگر مقالههای مربوط به زبان و خط فارسی، در مقالات تقیزاده، زیر نظر ایرج افشار، ج ۳، «زبان و فرهنگ ـ تعلیم و تربیت»، ۱۳۵۱.
ثمره، یدالله. «در حاشیهٔ خط فارسی و اصلاح و تغییر آن»، مجلهٔ نیروی زمینی شاهنشاهی، ۱۳۳۵، ۳۵؛ ص ۳۶-۳۲.
جمالزاده، سید محمد علی. «چگونه باید نوشت؟» در اقتراح سخن، X (۱۳۳۸)، ۶؛

ص ۵۷۸.
حبیبی، عبدالحی. تاریخ خط و نوشته‌های کهن افغانستان از عصر قبل‌التاریخ تا کنون. انجمن تاریخ و ادب افغانستان اکادیمی، کابل، ۱۳۵۰.
حسابی، محمود. مقدمهٔ فیزیك حالت جامد. دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
حیدری ملایری، محمد. «بحثی دربارهٔ صرف فعل در زبان علمی فارسی»، کتاب امروز، پاییز ۱۳۵۲؛ ص ۴۸-۴۵.
حییم، سلیمان. فرهنگ بزرگ انگلیسی-فارسی (۱۳۲۹)، ۲ ج. بروخیم، تهران، ۱۳۵۳.
ــــــــ. فرهنگ عبری-فارسی. برادران القانایان، اورشلیم، ۱۹۶۶.
خانلری، پرویز ناتل. بررسی کتاب قاعده‌های جمع در زبان فارسی [اثر محمد معین]، سخن، IV (۱۳۳۱)، ۱؛ ص ۷۳-۷۵.
ــــــــ. وزن شعر فارسی. دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
ــــــــ. «دربارهٔ تغییر خط فارسی»، سخن، XI (۱۳۳۹)، ۱؛ ص ۷-۳.
ــــــــ. زبان‌شناسی و زبان فارسی، چ ۳. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
ــــــــ. تاریخ زبان فارسی، ۲ ج. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲-۱۳۴۸.
ــــــــ. دستور زبان فارسی. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
خوانساری، محمد. صرف و نحو و اصول تجزیه و ترکیب. نیل، [تهران، ۱۳۴۵].
خیامپور، [عبدالرسول]. رسم خط فارسی. تبریز، ۱۳۳۸.
دارائی، بهین. اشتقاق و املا در زبان فارسی. مدرسهٔ عالی دختران ایران، تهران، ۱۳۵۰.
داعی الاسلام، سید محمدعلی. رسالهٔ خط داعی. حیدرآباد دکن، ۱۳۱۲.
دشتی، علی. «تغییر همه چیز و تغییر الفباء»، شفق سرخ، ۲۶ مهر ۱۳۰۷.
دوستخواه، جلیل. «ضرورت تحول اساسی در آموزش زبان وادبیات فارسی»، آیندگان ادبی، ۱۸ و ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۴.
دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه، همچنین زیر نظر محمد معین / سید جعفر شهیدی، ۱۹۶ ج. مجلس شورای ملی / دانشگاه تهران، ... ۱۳۵۴-۱۳۲۵.
دیاکونوف، ا. م. تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵.
ذکاء، یحیی. در پیرامون تغییر خط فارسی: بخش نخست (تاریخچه). تهران، ۱۳۲۹.
راستارگویوا، و. س. دستور زبان فارسی میانه، ترجمهٔ ولی‌الله شادان. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
راهجیری، علی. تاریخ مختصر خط و سیر خوشنویسی در ایران. تهران، ۱۳۴۹.
رجائی، احمدعلی. پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی در قرون اول هجری: ترجمه‌ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.
رضازاده ملك، رحیم. گفتاری دربارهٔ املای فارسی. [تهران، ۱۳۴۵].
رضاعی، حسین. خطوط معمول در دنیا و میزان تکامل خط فارسی. آمریك واریان،

پاریس، ۱۳۱۵.
رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم. تاریخ خط و خطاطان. امیرکبیر، ۱۳۴۵.
رمپیس، ك. زردشت از دیدگاه دانشمندان اروپای امروز، ترجمهٔ س. نجم آبادی. ویسمن، تهران، ۱۳۴۹.
رهنما، عبدالله. تکلیف خط چیست؟ [۱۳۴۶].
روشنیان، کریم. «پاسخ به برداشتی نادرست از مسألهٔ خط»، آیندگان ادبی، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۳.
زریاب، عباس / ناصرالدین شاه حسینی / سید جعفر شهیدی / مهدی محقق / یحیی مهدوی / مجتبی مینوی / سید حسین نصر. نکاتی در باب رسم‌الخط فارسی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.
زرین‌کوب، عبدالحسین. «چگونه باید نوشت؟ حرف به» در اقتراح سخن، X (۱۳۳۸)، ۲؛ ص ۱۳۸.
______. «چگونه باید نوشت؟» در اقتراح سخن، X (۱۳۳۸)، ۶؛ ص ۵۸۰-۵۷۸.
زمردیان، رضا. زبان‌شناسی: اصول فونولوژی (واج شناسی) و تطبیق آن بر گویش قاین. چاپخانهٔ دانشگاه مشهد، [۱۳۵۱].
سامی، علی. خط و تحول آن در شرق باستان. معرفت، شیراز، ۱۳۲۹.
سخنرانیهای نخستین دورهٔ جلسات سخنرانی و بحث دربارهٔ زبان فارسی. ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۲.
سیاسی، علی‌اکبر. مبانی فلسفه: روان‌شناسی، زیباشناسی، منطق و روش‌شناسی، علم اخلاق، مابعد الطبیعه، تاریخ مختصر فلسفه، چ ۲. ابن‌سینا، ۱۳۳۶.
شارپ، رلف نارمن. فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی. [شیراز، ۱۳۴۳].
______. فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی. شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی بمناسبت برگذاری جشن بیست و پنج قرن بنیادگذاری شاهنشاهی ایران، [شیراز، ۱۳۴۶].
شاهرخی، شاهرخ. سخنی چند دربارهٔ تغییر خط.
شریك امین، شمیس. اصطلاحات دیوانی دورهٔ مغول. پایان‌نامهٔ دکتری، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
شعار، جعفر. «چند اصل برای اصلاح املای فارسی»، در ← سخنرانیهای... زبان فارسی؛ ص ۱۱۴-۱۰۹.
شفق سرخ، شماره‌های گوناگون، ۱۳۰۷.
شفیعی، محمود. «درباره تغییر خط!»، خواندنیها، XXVI (۱۳۴۴)، ۳۶؛ ص ۵۰-۴۸ / ۱۳.
______. شیوهٔ خط و دستور زبان، یا شیوهٔ خط فارسی و گفتاری چند از دستور زبان فارسی. بانك ملی ایران، [تهران، ۱۳۵۲].

شکورف، م. ش. / دیگران. فرهنگ زبان تاجیکی، ۲ ج. دایرت‌المعارف شوروی، مسکو، ۱۹۶۹.
شمس، پرویز. چند نکته: گفت و گویی دربارهٔ زبان پارسی. مؤسسهٔ عالی حسابداری، تهران، ۱۳۴۹.
شمس الدین محمدبن قیس رازی. المعجم فی معاییر اشعارالعجم، بتصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، مقابلهٔ مدرس رضوی. کتابفروشی تهران.
شهابی، علی‌اکبر. ماجرای تغییر خط. کتابفروشی مرکزی، تهران، ۱۳۳۸.
شهابی تربتی خراسانی، میرزا محمود آقا مجتهد. رهبر خرد (۱۳۱۳)، چ ۲. خیام، ۱۳۲۸.
شهیدی، سید جعفر. «تطور لغت و نیازمندیهای امروز»، یغما، XXV (۱۳۵۱)، ۸؛ ص ۴۹۰-۴۹۳.
صادقی، علی اشرف. «علامت‌های جمع در فارسی معاصر»، سخن، XIX (۱۳۴۸)، ۸؛ ص ۷۷۷-۷۸۶.
______. «دربارهٔ خطوط ایرانیان باستان»، سخن، XIX (۱۳۴۸)، ۱۰؛ ص ۱۰۳۷-۱۰۴۷.
______. «علم زبان در ایران باستان»، سخن، XX (۱۳۴۹)، ۱؛ ص ۳۷-۲۹.
______. «از بین رفتن گروه صامت آغازی در زبان فارسی»، سخن، XX (۱۳۴۹)، ۶؛ ص ۵۴۳-۵۵۰.
______. «تحول افعال بی‌قاعدهٔ زبان فارسی»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد، VI (۱۳۴۹)، ۴؛ ص ۸۰۱-۷۹۱.
______. «در جوار سنگسر» [نقدی دربارهٔ واژه‌نامهٔ سنگسری]، کتاب امروز، پاییز ۱۳۵۲.
______. «دربارهٔ ترکیبات «ال»دار عربی در فارسی»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، XXI (۱۳۵۳)، ۲/۳؛ ص ۱۳۶-۱۲۹.
صفا، ذبیح‌الله. «چگونه باید نوشت؟ حرف به» در اقتراح سخن، X (۱۳۳۸)، ۲؛ ص ۱۳۶-۱۳۷.
______. «چگونه باید نوشت؟» در اقتراح سخن، X (۱۳۳۸)، ۵؛ ص ۴۶۴-۴۶۳.
______. «اصلاح خط»، اتحاد ملل، ۲۳ آبان ۱۳۴۴.
صورتگر، لطفعلی. «الفبای جدید»، شفق سرخ، ۱۱ مهر ۱۳۰۷.
طباطبائی، محیط. مقاله‌های گوناگون دربارهٔ تغییر خط، ۱۳۴۴.
طبری، محمدبن ایوب. مفتاح المعاملات (متن ریاضی از قرن پنجم): بر اساس نسخهٔ منحصر به فرد مورخ ٦٣٢ [هجری ماهی]. به‌کوشش محمد امین ریاحی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
عظیما، علی‌اکبر. زبانشناسی عمومی. شهریار، اصفهان، ۱۳۴۳.

عفیفی، رحیم. ارداویرافنامه یا بهشت و دوزخ در آئین مزدیسنی. چاپخانهٔ دانشگاه مشهد، ۱۳۴۲.
عمادافشار، حسین. آیین درست‌نویسی: دفتر نخست: شیوهٔ خط و املای فارسی. مؤسسهٔ عالی علوم ارتباطات اجتماعی، تهران، ۱۳۴۹.
فاتح، مصطفی. راه پیشرفت. تهران، ۱۳۱۰.
فرامرزی، عبدالرحمن. مقاله‌های گوناگون دربارهٔ تغییر خط، ۱۳۴۴.
فردوسی، حکیم ابوالقاسم. شاهنامهٔ فردوسی: متن انتقادی، تحت نظر ی. ا. برتلس / آ. ی. برتلس / ع. نوشین، ۹ ج. دانش (Nauka)، مسکو، ۱۹۷۱-۱۹۶۶.
فرزاد، مسعود. «املای فارسی»، در ← سخنرانیهای... زبان فارسی؛ ص ۱۲۶-۱۲۲.
فرشیدورد، خسرو. املاء فارسی و نشانه‌گذاری. وحید، ۱۳۵۲.
فره‌وشی، بهرام. فرهنگ پهلوی. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
______. فرهنگ فارسی به‌پهلوی. آثار ملی، تهران، ۱۳۵۲.
______. کارنامهٔ اردشیر بابکان. دانشگاه تهران، [۱۳۵۴].
فضائلی، حبیب‌الله. اطلس خط: تحقیق در خطوط اسلامی. آثار ملی اصفهان، ۱۳۵۰.
قریب، عبدالعظیم / ملک‌الشعراء بهار / بدیع‌الزمان فروزانفر / جلال همائی / رشید یاسمی. دستور زبان فارسی، ۲ ج؛ [معروف به دستور پنج استاد].
کتاب مقدس: عهد عتیق: «سفر پیدایش» و «کتاب دوم پادشاهان».
کرمانی، حاج محمد کریم‌خان بن ابراهیم‌خان قاجار. «رسالهٔ تنبیه الادباء: در علم املای فارسی» (۱۲۷۰)، در مجمع‌الرسائل ادبی در صرف و نحو و املاء زبان فارسی، چ ۲. مدرسهٔ مبارکهٔ ابراهیمیه، کرمان، ۱۳۵۲.
کریستن‌سن، آرتور. مزداپرستی در ایران قدیم، ترجمهٔ ذبیح‌الله صفا. دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
کسروی تبریزی، احمد. آذری یا زبان باستان آذربایگان، چ ۲. تهران، ۱۳۱۷.
______. زبان پاک (۱۳۲۲)، چ ۳. پایدار، تهران، ۱۳۳۹.
______. کاروند کسروی: مجموعهٔ ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء. فرانکلین / جیبی، تهران، ۱۳۵۲.
کشاورز، کریم. هزار سال نثر پارسی، چ ۲، کتاب اول. جیبی، تهران، ۱۳۵۲.
کیا، (محمد) صادق. «چگونه باید نوشت: حرف به»، در اقتراح سخن، X (۱۳۳۸)، ۳؛ ص ۲۳۵.
______. «چگونه باید نوشت؟» در اقتراح سخن، X (۱۳۳۸)، ۵؛ ص ۴۶۳-۴۶۲.
______. قلب در زبان عربی. دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
______. «کشته دبیره یا خط کستج». ایران کوده، ۵ (۱۳۱۴ یزدگردی).
______. «چند نمونه از متن نوشته‌های پهلوی»، ایران کوده، ۷، (۱۳۱۵ یزدگردی).
کیوان، محمد. «تغییر خط بجای اصلاح املاء»، یغما، XXIV (۱۳۵۰)، ۶؛ ص

۳۵۱-۳۵۲.
گات‌ها: سرودهای زرتشت، ترجمه و تفسیر موبد فیروز آذرگشسب. فروهر، ۱۳۵۱.
گاتها، گزارش پورداود. بمبئی، ۱۹۵۰.
گاموف، گیورگی. ستاره‌ای به نام خورشید، ترجمهٔ محمد حیدری ملایری. فرانکلین / پیروز، تهران، ۱۳۵۱.
گرانفر، ابراهیم. لزوم قطعی تغییر خط. رنگین، تهران، ۱۳۳۶.
لوائی، محمد علی. وندهای پارسی. چاپخانهٔ مجلس، تهران، ۱۳۱۶.
متینی، جلال. «رسم‌الخط فارسی در قرن پنجم هجری»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، III (۱۳۴۶)، ۳/۲؛ ص ۲۰۶-۱۵۹.
______. «تحول رسم‌الخط فارسی از قرن ششم تا قرن سیزدهم هجری»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، IV (۱۳۴۷)، ۳؛ ص ۱۶۲-۱۳۵.
______. «تحول تلفظ کلمات فارسی در دورهٔ اسلامی»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد، VII (۱۳۵۰)، ۲؛ ص ۲۸۳-۲۴۹.
مرکز اسناد و مدارک علمی ایران. شیوهٔ خط فارسی.
مشکور، محمد جواد. دستورنامه: در صرف و نحو زبان پارسی، چ ۵. شرق، ۱۳۴۶.
______. فرهنگ هزوارش‌های پهلوی. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
______. «خطها و زبانهای ایران باستان»، سخن، XIX (۱۳۴۸)، ۳؛ ص ۳۰۸-۲۹۹.
مصاحب، غلامحسین. مدخل منطق صورت. دانشگاه تهران. ۱۳۳۴.
______ (سرپرست). دایرةالمعارف فارسی، ج ۱. فرانکلین، [تهران]، ۱۳۴۵.
______. آنالیز ریاضی، ج ۱ در ۲ قسمت [I و II، مجلدهای جداگانه]. فرانکلین، تهران، ۱۳۴۸.
مصطفوی، رحمت. مقاله‌های گوناگون دربارهٔ تغییر خط، ۱۳۴۴.
معین، محمد. مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی. دانشگاه تهران، ۱۳۲۶.
______. «چگونه باید نوشت: حرف به»، در اقتراح سخن، X (۱۳۳۸)، ۳؛ ص ۲۳۵-۲۳۳.
______. طرح دستور زبان فارسی: (۱) مفرد و جمع؛ (۲) اسم مصدر-حاصل مصدر؛ (۳) و (۴) اضافه؛ (۵) اسم جنس - معرفه، نکره؛ چ ۲. ابن‌سینا، ۱۳۴۱-۱۳۴۰.
______. فرهنگ فارسی (متوسط)، ۶ ج. امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۲-۱۳۴۲.
مقدم، محمد. «چند نمونه از متن نوشته‌های فارسی باستان با شرح لغات»، ایران کوده، ۴ (۱۳۱۴ یزدگری).
______. «سرود بنیادین زردشت»، ایران کوده، ۱۲ (۱۳۱۹ یزدگردی).
______. آیندهٔ زبان فارسی. باشگاه مهرگان، تهران، ۱۳۴۱.
______. راهنمای ریشهٔ فعلهای ایرانی. علی‌اکبر علمی، ۱۳۴۲.
______. «مبارزه با بیسوادی و تغییر خط»، اندیشه و هنر، V، ۹؛ ص ۱۲۵۵-۱۲۵۰.

مقربی، مصطفی. «چگونه باید نوشت: حرف به» در اقتراح سخن، X (۱۳۳۸)، ۳؛ ص ۲۴۰-۲۳۵.

______. «چگونه باید نوشت؟» در اقتراح سخن، X (۱۳۳۸)، ۶؛ ص ۵۸۰.

______. «شیوهٔ خط فارسی I»، سخن، XI (۱۳۳۹)، ۷؛ ص ۷۴۶-۷۳۳.

______. «شیوهٔ خط فارسی II»، سخن، XI (۱۳۳۹)، ۸/۹؛ ص ۸۷۲-۸۶۷.

______. «شیوهٔ خط فارسی: دو توضیح»، سخن، XI (۱۳۳۹)، ۱۰/ ۱۱؛ ص ۱۱۸۳-۱۱۸۲.

______. شیوهٔ خط فارسی [جزوهٔ جداگانه].

المنجد فی اللغة. دارالمشرق، بیروت، ۱۹۶۹.

منشی قمی، قاضی میراحمدبن حسین. گلستان هنر، بتصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

مورگن ستیرنه، گئورگ. مصاحبه در اطلاعات، ۲۳ اسفند ۱۳۳۵.

مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد. دورهٔ کامل مثنوی معنوی، بسعی و اهتمام وتصحیح رینولد الین نیکلسون (۱۹۳۳-۱۹۲۵). چ ۳، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۳.

میلانیان، هرمز. «زبانشناسی و تعریف زبان» در فرهنگ و زندگی، خرداد ۱۳۴۹، ۲؛ ص ۲۱-۹.

______. «چند نکته دربارهٔ وابسته‌های ملکی زبان فارسی»، سخن، XX (۱۳۴۹)، ۳؛ ص ۲۸۱-۲۷۸.

______. «کلمه و مرزهای آن در زبان و خط فارسی»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه تهران)، XVIII (۱۳۵۰)، ۳؛ ص ۸۴-۶۷.

______. «کهنه و نو در زبانشناسی»، کتاب امروز، بهار ۱۳۵۲؛ ص ۴۰ - ۳۳.

______. گزارشی دربارهٔ خط فارسی به فرهنگستان زبان ایران، ۱۳۵۳ [اثر منتشر نشده].

مینوی، مجتبی. «چگونه باید نوشت؟ شیوهٔ خط فارسی» در اقتراح سخن، X (۱۳۳۸)، ۷؛ ص ۷۰۸ - ۶۹۹.

______. اصلاح یا تغییر خط، تهران، ۱۳۴۴.

ناصرخسرو، ابومعین ... علوی قبادیانی مروزی یمگانی. کتاب جامع الحکمتین، به‌تصحیح و مقدمهٔ فارسی و فرانسه هنری کربین / محمد معین. انستیتو ایران و فرانسه، تهران، ۱۹۵۳ / ۱۳۳۲.

______. زادالمسافرین، ویراستار: محمد بذل‌الرحمن. کاویانی / محمودی، طهران.

نخعی، حسین. راهنمای نگارش: دستورنامهٔ املای فارسی. امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۹.

نسفی، ابوحفص نجم‌الدین عمر. تفسیر نسفی، ج ۱، به تصحیح عزیزالله جوینی. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.

نفیسی، سعید. فرهنگ فرانسه بفارسی (۱۳۰۸)، ۲ ج. بروخیم، تهران، ۱۳۵۲.

______ . «چگونه باید نوشت؟ حرف به» در اقتراح سخن، X (۱۳۳۸)، ۲؛ ص ۱۳۵-۱۳۶.
______ . «چگونه باید نوشت؟» در اقتراح سخن، X (۱۳۳۸)، ۵؛ ص ۴۶۲-۴۶۱.
______ . در مکتب استاد: شامل مباحثی دربارهٔ درست گفتن، درست نوشتن و درست خواندن، چ ۲. عطائی، تهران، ۱۳۴۴.
______ . مقاله‌های گوناگون دیگر دربارهٔ تغییر خط، ۱۳۴۴.
نفیسی، علی‌اکبر (ناظم الاطبا). فرهنگ نفیسی، ۵ ج. خیام، ۱۳۴۳.
نوابی، ماهیار. درخت آسوریگ. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
نورائی، فرشته. تحقیق در افکار میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله. فرانکلین / جیبی، تهران، ۱۳۵۲.
نیچه، فریدریش ویلهلم. چنین گفت زرتشت، ترجمهٔ داریوش آشوری، نیل، ۱۳۵۲.
نیساری، سلیم. کتاب اول فارسی بخط جهانی، بخش اول. تهران، ۱۳۳۵.
______ . «همزه چیست؟»، بنیاد فرهنگ، ۱۳۳۹، ۳؛ ۱۳۴۰، ۴.
______ . رباعیات عمر خیام بخط جهانی. تهران، ۱۳۴۱.
______ . «دستور خط فارسی»، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۲، ۶.
______ . مقاله‌های دیگر دربارهٔ خط و زبان فارسی در بنیاد فرهنگ و خبرنامهٔ انجمن ترویج زبان فارسی.
واترمن، جان، تی. سیری در زبانشناسی، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای. فرانکلین / جیبی، ۱۳۴۶.
وزارت فرهنگ، ادارهٔ کل مطالعات و برنامه‌ها. شیوهٔ خط فارسی (در دبستانها و دبیرستانها و همهٔ آموزشگاههای کشور)، مصوب شورای عالی فرهنگ. [۱۳۴۲].
هال، رابرت ا. زبان و زبانشناسی، ترجمهٔ محمد رضا باطنی. فرانکلین / جیبی، تهران، ۱۳۵۰.
هدایت، صادق. «خط پهلوی والفبای صوتی» (۱۳۲۴)، در مجموعهٔ نوشته‌های پراکنده، به‌کوشش حسن قائمیان، چ ۲. امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۴.
همائی، جلال‌الدین. «دستور زبان فارسی» در مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، ص ۱۴۷-۱۱۰؛ ← دهخدا، ... لغت‌نامه.
همایونفرخ، رکن‌الدین. سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان. هیأت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور، ۱۳۵۰.
همایونفرخ، عبدالرحیم. دستور جامع زبان فارسی، چ ۲، بکوشش رکن‌الدین همایونفرخ. علی‌اکبر علمی، [۱۳۳۹].
یارشاطر، احسان. «زبانها و لهجه‌های ایرانی» در مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، ص ۲۵-۹؛ ← دهخدا، ... لغت‌نامه. [۱۳۰۷].
یاسمی، رشید. «الفبای فارسی و الفبای لاتینی» و «الفبای نو»، شفق سرخ، ۲ و ۶ مهر

کتابنامهٔ II

دانشنامه‌های ناویژستهٔ باختری که مورد استفاده بوده‌اند، در کتابنامه وارد نشده‌اند.

Abr'ahamyan, Rᶜ. P'ahlaver'en-p'ar'sk'er'en-hayer'en-rᶜuser'en-angler'en barᶜar'an. ⁱEr'evan, 1965.

Andreas, F. C. / Walter Henning. *Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch-Turkestan*, 3 Bde. Akademie der Wissenschaften, Berlin, 1932–34.

Bailey, H. W. «Les Composés de l'Avesta, par Jacques Duchesne-Guillemin» [book review], *JRAS*. 1939 (Jan.); pp. 112–117.

———. *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books* (1943). Oxford UP, 1971.

Bartholomae, Christian. *Das altiranische Verbum in Formenlehre und Syntax*. Ackermann, München, 1878.

———. *Die Gāθā's und heiligen Gebete des altiranischen Volkes*. Max Niemeyer, Halle, 1879.

———. *Handbuch der altiranischen Dialekte (kurzgefasste vergleichende Grammatik, Lehrstücke und Glossar)*. Breitkopf & Härtel, Leipzig, 1883.

———. «Vorgeschichte der iranischen Sprachen» in → *Grundriss der iranischen Philologie* I, 1; S. 1–151.

———. «Awestasprache und Altpersisch» in → *Grundriss der iranischen Philologie* I, 1; S. 152–248.

———. *Altiranisches Wörterbuch* (1904). Walter de Gruyter, Berlin, 1961.

———. *Zum altiranischen Wörterbuch*. Trübner, Strassburg, 1906.

———. *Zarathuštra's Leben und Lehre*. Carl Winter, Heidelberg, 1924.

Belot, Jean-Baptiste. *Dictionnaire français-arabe*. Imprimerie Catho-

lique, Beyrouth, 1952.
Benveniste, E. *Essai de grammaire sogdienne, 2e partie: morphologie, syntaxe et glossaire.* Paul Geuthner, Paris, 1929.
Bharucha, Ervad Sheriarji Dadabhi. *Lessons in Pahlavi-Pâzand* (1908), 3rd. ed., 3 vols. Parsi Punchayet, Bombay, 1939.
Bloomfield, Leonard. *Language* (1933). Allen & Unwin, London, 1970.
Brandenstein, Wilhelm / Manfred Mayrhofer. *Handbuch des Altpersischen.* Otto Harrassowitz, Wiesbaden 1964.
Brockelmann, Carl. *Grundriss der vergleichenden Grammatik der semitischen Sprachen,* 2 Bde. (1908). Georg Olms, Hildesheim, 1961.
Brugmann, Karl / Berthold Delbrück. *Grundriss der vergleichenden Grammatik der indogermanischen Sprachen,* 5 Bde. (1886–1916). Walter de Gruyter, Berlin & Leipzig, 1930.
Cameron, George G. «The Monument of King Darius at Bisitun», *Archaeology,* XIII (1960), 3; pp. 162–171.
Carnap, Rudolf. *Introduction to Symbolic Logic and Its Applications,* transl. by W. H. Meyer / J. Wilkinson. Dover, New York, 1958.
Cassell's New Latin-English, English-Latin Dictionary (5th ed. 1968). Cassell, London, 1971.
Chiang Yee. *Chinese Calligraphy: An Introduction to Its Aesthetic and Technique,* 2nd ed. Harvard UP, Cambridge, Mass., 1963.
Chomsky, Noam / Morris Halle. *The Sound Pattern of English.* Harper & Row, New York *et al. loc.,* 1968.
Cleasby, Richard / William A Craigie. *An Icelandic-English Dictionary,* 2nd ed. (1957). Oxford UP, 1969.
Cleator, P. E. *Lost Languages.* Robert Hale, London, 1959.
Cohen, Marcel. *La Grande invention de l'écriture et son évolution.* Librairie Klincksieck, Paris, 1958.
Diakonoff, I. M. «The Origin of the ‹Old Perisan› Writing System and the Ancient Oriental Epigraphic and Annalistic Traditions» in → *W. B. Henning 1908–1967: In Memoriam.*
Diringer, David. *The Alphabet: A Key to the History of Mankind,* 3rd. ed., 2 vols. Hutchinson, London, 1968.
———. *Writing.* Praeger, New York & Washington, 1962.
Doerfer, Gerhard. *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen,* 3 Bde. Steiner, Wiesbaden, 1963.
The Encyclopaedia of Islam, vol. I. Brill, Leyden, 1913.
The Encyclopaedia of Islam, new ed., vol. I. Brill, Leiden, 1960.

Encyclopédie de l'Islam, n. éd., tome III. Leyde, Brill, 1971.
Fleisch, H. «Hamza» in → *Encyclopédie de l'Islam*. tome III.
Friedrich, Johannes. *Geschichte der Schrift: unter besonderer Berücksichtigung ihrer geistigen Entwicklung*. Carl Winter, Heidelberg, 1966.
Fudge, Erik C. (ed.). *Phonology*. Penguin, 1973.
Funk-Kolleg Sprache, 2 Bde. Fischer, Frankfurt am Main, 1973.
Die Gatha's des Awesta: Zarathushtra's Verspredigten, übersetzt von Christian Bartholomae. Trübner, Strassburg, 1905.
Geldner, Karl F. (ed.) *Avesta: The Sacred Books of the Parsis*. Kohlhammer, Stuttgart, 1896.
Gershevitch, Ilya. *A Grammar of Manichean Sogdian*. Blackwell, Oxford, 1954.
Ghilain, A. *Essai sur la langue parthe: son système verbal, d'après les textes manichéens du Turkestan oriental*. Muséon, vol. 9, Louvain, 1939.
Grevisse, Maurice. *Le Bon usage: grammaire française avec des remarques sur la langue française d'aujourd'hui*, 8e éd. J. Duculot, Gembloux, 1964.
Der grosse Duden, 10 Bde. Bibliographisches Institut Mannheim *et al. loc.*, 1962–1974.
Grundriss der iranischen Philologie 2 Bde., herausg. von Wilhelm Geiger / Ernst Kuhn. Trübner, Strassburg, 1895–1901.
Hansen, Olaf. *Mittelpersisches Lesebuch*. Walter de Gruyter, Berlin, 1963.
Henning, Walter B. «Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente» in *Zeitschrift für Indologie und Iranistik*, Bd. 9, Heft 2. Leipzig, 1933; S. 158–253.
———. *Ein manichäisches Bet- und Beichtbuch*. Akademie der Wissenschaften, Berlin, 1937.
———. *Zoroaster: Politician or Witch-Doctor?* Oxford UP, 1951.
———. «Mitteliranisch» in → *Iranistik I*; S. 20–130
———. *A Fragment of a Khwarezmian Dictionary*, ed. by D. N. MacKenzie. Tehran University, London, 1971.
Herodotus. *The Histories*, transl. by A. de Sélincourt, rev. by A. R. Burn. Penguin, 1972.
Hilbert D. / W. Ackermann. *Grundzüge der theoretischen Logik*, 6. Aufl. Springer, Berlin *et al. loc.*, 1972.
Hinz, W. «Eine altelamische Tonkrug-Aufschrift vom Rande der Lut», *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, n. F., Bd. 4, 1971.

Hoffmann, Karl. «Altiranisch» in → *Iranistik I*; S. 1–19.
Horn, Paul. *Grundriss der neupersischen Etymologie*. Trübner, Strassburg, 1893.
———. «Neupersische Schriftsprache» in → *Grundriss der iranischen Philologie* I, 2; S. 1-200.
Hübschmann, H. *Persische Studien*. Trübner, Strassburg, 1895.
Iranistik (Handbuch der Orientalistik), 3 Abschnitte, herausg. von Bertold Spuler. Brill, Leiden-Köln, 1968.
Isemonger, N. E. *The Elements of Japanese Writing*. The Royal Asiatic Society, London, 1943.
Jackson, A. V. Williams. *An Avesta Grammar in Comparison with Sanskrit*. Kohlhammer, Stuttgart, 1892.
Jensen, Hans. *Die Schrift in Vergangenheit und Gegenwart*. Deutscher Verlag der Wissenschaften, Berlin, 1958.
Jones, Daniel. *Everyman's English Pronouncing Dictionary*, 13th ed. Dent & Dutton, London & New York, 1967.
Jude, Wilhelm K. *Deutsche Grammatik*, 12. Aufl. Georg Westermann, Braunschweig *et al. loc.*, 1966.
Junker, Heinrich F. J. *Das Awestaalphabet und der Ursprung der armenischen und georgischen Schrift*. Asia Major, Leipzig, 1927.
———. *Das Frahang i Pahlavik in Zeichengemässer Anordnung*. Otto Harrassowitz, Wiesbaden. Leipzig, 1955.
——— / Bozorg Alavi. *Persisch-Deutsches Wörterbuch*. Max Hueber, München, 1968.
Kent, Roland G. *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, 2nd. ed. American Oriental Society, New Haven, Connecticut, 1953.
Klaus, Georg. *Moderne Logik: Abriss der formalen Logik*. VEB Deutscher Verlag der Wissenschaften, Berlin, 1972.
Krahe, Hans. *Indogermanische Sprachwissenschaft*. Walter de Gruyter, Berlin, 1943.
Lalande, André. *Vocabulaire technique et critique de la philosophie*, 11e éd. PU de France, Paris, 1972.
Laufer, Berthold. *Sino-Iranica*. Field Museum, Chicago. 1919.
Lazard, Gilbert. *Grammaire du persan contemporain*. Librairie Klincksieck, Paris, 1957.
———. *La Langue des plus anciens monuments de la prose persane*. Librairie Klincksieck, Paris, 1963.
Lentz, Wolfgang. «Das Neupersische» in → *Iranistik I*; S. 179–221.
Lewis, Charlton T. / Charles Short. *A Latin Dictionary* (1879). Oxford UP, 1969.

Liddell, Henry George / Robert Scott. *A Greek-English Lexicon* (with a supplement 1968). Oxford UP, 1973.

Lockwood, W. B. *Indo-European Philology: Historical and Comparative.* Hutchinson, London, 1969.

———. *A Panorama of Indo-European Languages.* Hutchinson, London, 1972.

Luschey, H. «Studien zu dem Darius-Relief in Bisutun», *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, n. F., Bd. 1, 1968.

Lyons, John. *Introduction to Theoretical Linguistics.* Cambridge UP, 1968.

MacKenzie, D. N. *A Concise Pahlavi Dictionary.* Oxford UP, 1971.

Malmberg, Bertil. *Phonetics.* Dover, New York, 1963.

A Manual of Style: For Authors, Editors, and Copywriters; 12th. ed. Chicago UP, 1969.

Marouzeau, J. *Lexique de la terminologie linguistique: français-allemand-anglais-italien*, 3e éd. Paul Geuthner, Paris, 1951.

Martinet, André. *Économie des Changements phonétiques: traité de phonologie diachronique*, 3e éd. Francke, Berne, 1970.

———. *Éléments de linguïstique générale* (1960). Armand Colin, Paris, 1973.

Mathews' Chinese-English Dictionary, rev. ed. Harvard UP, Cambridge, Mass., 1966.

Mayrhofer, Manfred. «Das Altpersische seit 1964» in → *W. B. Henning 1908–1967: In Memoriam.*

Meillet, A. *Introduction à l'étude comparative des langues indo-européennes.* Hachette, Paris, [1937].

——— / E. Benveniste. *Grammaire du vieux-perse.* Honoré Champion, Paris, 1931.

——— / Marcel Cohen. *Les Langues du monde*, nouvelle éd., 2 vols. CNRS, Paris, 1952.

Monier-Williams, Monier. *A Sanskrit-English Dictionary: Etymologically and Philologically arranged, with Special Reference to Cognate Indo-European Languages*, new ed. (1899). Oxford UP, 1970.

Morgenstierne, Georg. «Orthography and Sound-System of the Avesta», *NTS*, XII, 1942; pp. 30–82.

———. «Neu-iranische Sprachen» in → *Iranistik 1*; S. 155–178.

Nyberg, Henrik Samuel. *A Manual of Pahlavi I: Texts* [*etc.*]. Otto Harrassowitz, Wiesbaden, 1964.

———. *A Manual of Pahlavi II: Ideograms, Glossary* [*etc.*]. Otto Harrassowitz, Wiesbaden, 1974.

O'Conner, J. D. *Phonetics.* Penguin, 1973.
The Oxford English Dictionary (the Compact Edition), 2 vols. Oxford UP, 1971.
Paxalina, T. N. *Sarykol'skij jazyk (issledovanie i materialy).* Izdatel'stvo «Nauka», Moskva, 1966.
Pei, Mario A. / Frank Gaynor. *Dictionary of Linguistics.* Peter Owen, London, 1960.
Pokorny, Julius. *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, 2 Bde. Francke, Bern & München, 1959.
Poppe, Nicholas. *Grammar of written Mongolian.* Otto Harrassowitz, Wiesbaden, 1954.
Radloff, Wilhelm. *Versuch eines Wörterbuches der Türk-Dialecte* (1893), 4 Bde. Mouton, 's-Gravenhage, 1960.
Reichelt, Hans. *Awestisches Elementarbuch* (1909). Carl Winter, Heidelberg, 1967.
———. *Avesta Reader* (1911). Walter de Gruyter, Berlin, 1968.
———. ‹Iranisch› in *Grundriss der indogermanischen Sprach- und Altertumskunde*, II. Bd. 4, 2. Hälfte. Walter de Gruyter, Berlin & Leipzig, 1927.
Robert, Paul. *Dictionnaire alphabétique et analogique de la langue française.* S. N. L., Paris, 1973.
Rubinčik Ju. A. (red). *Persidsko-russkij slovar'*, v dvux tomax. Sovetskaja enciklopedia, Moskva. 1970.
Salemann, C. ‹Mittelpersisch› in → *Grundriss der iranischen Philologie*, I, 1; S. 249–332.
Saussure, Ferdinand de. *Cours de linguistique générale*, édition critique préparée par Tullio de Mauro. Payot, Paris, 1972.
Schmid, Wolfgang P. ‹Besprechung von *ApH*›, *IF*, LXIX, 1964; S. 262–8.
The Shorter Oxford English Dictionary, 2 vols. Oxford UP, 1959.
Skeat, Walter W. *A Concise Etymological Dictionary of the English Language.* Oxford UP, 1958.
Smirnickij, A. I. (red.). *Russko-anglijskij slovar'*, Gosudarstvenno^{i}e izdatel'stvo, Moskva, 1959.
Sokolov, S. N. *The Avestan Language*, transl. form the Russian by L. Navrozov. Nauka, Moscow, 1967.
Steingass, F. *A Comprehensive Persian-English Dictionary* (1892). Librairie du Liban, Beirut, 1970.
Trubetzkoy, N. S. *Grundzüge der Phonologie*, 5. Aufl. Vandenhoeck & Ruprecht, Göttingen, 1971.

Vullers, Ioannis Augusti. *Lexicon persico-latinum etymologicum* (1855). Akademische Druck- u. Verlaganstalt, Graz, 1962.

Walde, Alois / Julius Pokorny. *Vergleichendes Wörterbuch der indogermanischen Sprachen*. 3 Bde. (1930). Walter de Gruyter, 1973.

W. B. Henning 1908-1967: In Memoriam, ed. by Mary Boyoe / Ilya Gėrshevitch. Lund Humphries, London, 1970.

Webster's New World Dictionary of the American Language (Second College Edition). World, New York and Cleveland. 1970.

Webster's Third New Internatioual Dictionary of the English Language Unabridged. Merriam, Springfield, Massachusetts, 1971.

Wendt, Heinz F. *Sprachen* (1961). Fischer, Frankfurt am Main, 1972.

———. *Langenscheidts Praktisches Lehrbuch: Türkisch*. Langenscheidt, Berlin *et al. loc.*, 1972.

Wiener, Norbert. *The Human Use of Human Beings: Cybernetics and Society*. Doubleday, Garden City, N. Y., 1954.

Wolff, Fritz. *Glossar zu Firdosis Schahname* (1935). Georg Olms, Hildesheim, 1965.

فهرست راهنما

در تنظیم این فهرست راهنمای الفبایی کوتاه، برروی هم به نکته‌های عملی بیشتر توجه شده است تا به نکته‌های نظری. ـ نامهای کسان وارد نشده‌اند.

افزایشها و راستگردانیها

[ADDENDA ET CORRIGENDA]

کوشش شده است تا رسم خط کتاب یکدست باشد. ولی تواند بود که لغزشهایی در این زمینه در چاپ کتاب راه یافته باشند. برای نمونه، ممکن است منطقی‌تر و منطقیتر هر دو دیده شوند. امید است این نایکنواختیها که به‌هرسان اندك‌اند، در چاپهای آینده بر طرف گردند. ولی شاید اساساً بایسته باشد پرسش پیوندانیدن و نپیوندانیدن «تر» و «ترین»، دوباره، و ژرفتر، بررسی و پژوهش و بیان شود.

- ص ۳ س ۲۳، «یا واکه» حذف شود.
- ص ۴ س ۳، پس از «واکهٔ مرکب» افزوده شود: «یا مصوت مرکب یا دوآوازه».
- ص ۴ س ۱۹ و ۲۰ و س آخر پا نوشت، «k,» تبدیل شود به «ķ».
- ص ۵ س ۴، پس از «گرافم» افزوده شود: «یا نویسه».
- ص ۵ س ۱۲، «نه» تبدیل شود به «نِه».
- ص ۵ س ۱۳، «وزع» تبدیل شود به «وزغ».
- ص ۶ س ۱۱-۹. جملهٔ متن ممکن است مبالغه آمیز جلوه کند. ولی نگریستهٔ ما زبانیك هندی در سده‌های پیش از میلاد، عروض فارسی، و علم تجوید یهود و عرب است. همچنین ← *loc. cit.* ,Trubetzkoy . به هرسان، در س ۱۱، «وکنونی» حذف شود. مورفوفونولوژی یا مورفوفونمیك اکنون دراروپا و بویژه درآمریکا جای خود را دارد.
- ص ۹ س ۸-۴، در برخی گویشهای کردی ممکن است صدای «ح» شنیده شود.
- ص ۱۰، دربارهٔ جستار همزه، همچنین ← آذرنوش، آذرتاش؛ «همزه و دشواری نوشتن آن»؛ و ← نیساری، سلیم؛ «همزه چیست؟».
- ص ۱۰ س ۱۶، «بست آو ی» تبدیل شود به «بست آوای».
- ص ۱۱ س ۷، املای عربی «إیران» به همین صورت درست است.
- ص ۱۱ س ۲۹، پس از «می‌توان» افزوده شود: «گفت».
- ص ۱۲. دربارهٔ پانوشت، همچنین ← آذرنوش، آذرتاش؛ راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی (پیش از اسلام)، ص۹۸.
- ص ۱۴ س ۱۱، «حفیفتر» تبدیل شود به «خفیفتر».
- ص ۳۱-۱۸، در رابطه با جستار «[ث و] ذ»، همچنین ← مجتبی‌مینوی، راهنمای‌کتاب، III (۱۳۳۹)، ص ۱۶-۱۳ و ۵۰۷-۵۰۳.
- ص ۳۱-۱۸، در رابطه با جستار «ث»: برنهادهٔ هوبشمان دربارهٔ ریشه‌شناختی بودن دو نویسهٔ پهلوی برای s، پذیرفتهٔ زالمان نیست؛ ← *GrIrPh* I, 1, S. 254.
- ص ۲۱ جدول بالایی، ستون اوستایی، س آخر، افزوده شود: «-maiδyāna».
- ص۲۴. دربارهٔ «آیین»، همچنین ← Hübschmann, *Pers. Stud.*, S. 11, Nr. 61.
- ص ۲۵ در ستون پارسی باستان، پس از «-θraitauna*» افزوده شود:
  «-θʳaitauna-, *çaitauna*». همچنین ← Hübschmann S. 207.

- ص ۴۱ س ۱ پانوشت، «فرهنگ» تبدیل شود به «بنیاد».
- ص ۴۲ تبصره. حرف v اوستایی در هر حال [w] تلفظ می‌شود.
- ص ۴۳ س ۲۲ و ۲۳ و پانوشت ۱. البته کسان دیگری نیز هستند که واو معدوله را ناضروری شمرده‌اند و حذف آن را توصیه کرده‌اند.
- ص ۴۷ س ۶-۴، بسنجید با r̥ در ایرانی باستان و سنسکریت.
- ص ۴۸ س ۱ پانوشت، «glottal click» تبدیل شود به «click و انواع آن».
- ص ۵۴ س ۲ پانوشت، «sémi-voyelle» تبدیل شود به «semi-voyelle».
- ۵۴ س ۱۱ پانوشت، «همای» تبدیل شود به «همان».
- ص ۶۱ - ۵۹، همچنین ← اقتراحهای مجلهٔ سخن دربارهٔ شیوهٔ خط، در کتابنامهٔ I.
- ص ۵۹ س آخر (پانوشت)، «آبان - بهمن» تبدیل شود به «شهریور - اسفند».
- ص ۶۰ س ۱ پانوشت ۴، «عیناً[» تبدیل شود به «با یکی دوتغییر بسیار جزئی[و».
- ص ۶۹ س ۳، «پپوسته» تبدیل شود به «پیوسته».
- ص ۷۰ س ۴ پانوشت*، «ترلزل» تبدیل شود به «تزلزل».
- ص ۷۲ س ۲۱، تشدید در «گلّه داری» تصادفاً چاپ شده. «بچه‌داری» و «گله‌داری» هر دو می‌توانند در زبان ادبی با یا بی‌تشدید تلفظ شوند و این تشدیدهای عادی در این کتاب معمولاً چاپ نشده‌اند.
- ص ۸۳ س ۲۵ - ۲۱. ممکن است کلمه‌ای که ـِ ته‌آوایی دارد، در جمع با «-ان»، کاف بگیرد نه گاف. یك مورد آشنا: پله ← پلکان. همچنین ← مقربی، مصطفی؛ «شیوهٔ خط فارسی I» در سخن XI، ص ۷۳۹، پانوشت ۱.
- ص ۸۳ س ۲ پانوشت، «جلال الدین» تبدیل شود به «جلال».
- ص ۱۰۰ درآغاز س ۱۱، «-iš-to-/-» زاید است.
- ص ۱۰۰ س ۲۹، «نوع آوری» تبدیل شود به «نوآوری».
- ص ۱۰۷ س ۲۶، «همنهادانه (تحلیلی)» تبدیل شود به «همنهادانه (ترکیبی)».
- ص ۱۱۲ س ۲۱، **«نطری»** تبدیل شود به **«نظری»**.
- ص ۱۱۶ دربارهٔ «به» و «بِ». توجه کنید که «بِ» عربی [حرف جرّ] در ترکیبهای عربی رایج در فارسی همواره پیوسته نوشته می‌شود؛ مانند «ما بازاء» و نظیرهای آن.
- ص ۱۴۷ در اول ستون پازند، نشانهٔ «ʼ» روی «m» زاید است.
- ص ۱۴۹ س ۸، «*h*ənti» تبدیل شود **به «*h*əṇti»**.
- ص ۱۵۳ س ۱ پانوشت ۱، «HāYāH» تبدیل‌شود به «Ḥāyāh» .
- ص ۱۵۷ س ۶ و ۱۰ و ۱۱، «آسوديك» تبدیل شود به «آسوديگ».
- ص ۱۶۴ س آخرپانوشت، «*perfectum passivum*»تبدیل شود به «*perfecti passivi*».
- ص ۱۷۱. شکل هندواروپایی نخستین mē* که در این کتاب چاپ شده، صحیح است. mē* در واژه‌نامهٔ Kent (p. 201، تحت mā، واژهٔ پارسی باستان) صحیح (mē*)، و

در متن Kent (p. 38, §109) غلط (mā*) چاپ شده است. همچنین ← والده - پوکودنی و پوکودنی، و دیگر مرجعهای اصلی.

- ص ۱۷۲ در وسط صفحه، «hanīzak» تبدیل شود به «kanīzak».
- ص ۱۸۶ س ۱، پس از «بزرگ» افزوده شود: «، برادر مسنتر».
- ص ۱۸۶ تبصرهٔ ۱. در کارنامهٔ اردشیر بابکان نامی خاص وجود دارد که فرەوشی آن را tūrak xākān می‌خواند [خاغان / خاقان ترک]. xākān در حرفنویسی: h'k'n'. آیا k در این مورد k/q تلفظ می‌شده یا g/γ؟
- ص ۱۹۱، دربارهٔ تاریخ زبان عربی، همچنین ← آذرنوش، آذرتاش؛ همان اثر، فصل هفتم، «نگاهی به‌تاریخچهٔ زبان‌های سامی و مقام تازی در میان آنها»، ص ۱۵۴-۹۵. ضمناً نام «عربستان» به صورت Arabāya در سنگنبشته‌های داریوش آمده است (از جمله بغستان، DB I. 15، حدود ۵۲۰-۵۲۱ ق م). همچنین، در تاریخ هرودوتوس (نوشته به سال ۴۴۵ ق م) دربارهٔ عربان میزانی سخن رفته و یکی دو سه کلمه نیز از عربی آن زمان آورده شده است. - با گفتن اینکه میزانی از واژه‌های عربی از دیگر زبانها گرفته شده، ما منظوری جز بازنمود این حقیقت نداشته‌ایم. آشکارا برای زبانهای فرهنگی آسان نیست که سره و ناب بمانند. بر روی هم، خرد به ما حکم می‌کند که استوار داشتن زبان فارسی نمی‌باید دالّ برنایش زبان عربی به عنوان زبان عربی، یا نایش هیچ زبان دیگری باشد، چه، هر زبانی در خود و برای خود گونه‌ای اصالت دارد. ولی این جستاری است مستقل برای فرصتی جداگانه.
- ص ۱۹۲، س ۳ پانوشت ۳، «۲۸-۲۳» تبدیل شود به «۲۸/۲۶-۲۳».
- ص ۲۰۰ س ۲۳، «عیسی» تبدیل شود به «عیسا».
- ص ۲۰۵ س ۲۰ [سطر زیر «شتوک‌هاوزن»]، «خود» تبدیل شود به «خرد».
- ص ۲۱۷ س آخر (پانوشت). «logography» به مفهومی که در متن منظور است در زبان انگلیسی وجود ندارد! ولی logogram به معنای «واژه‌نگاشت» (نزدیک به‌معنای «تصویرنگاشت» و «مینونگاشت»، مثلاً در چینی)، درست است. بنابراین فعلاً «logography» تبدیل شود به «logogram, *logography».
- ص ۲۲۰-۲۱۹. مطلبهای ناصرخسرو و بهمنیار را بسنجید با اپیگراف کتاب (ص v). چنانکه دیده می‌شود مبنای آنها ارسطویی است. - پژوهش ما دربارهٔ دو شمای داده شده در متن در ص‌های ۲۱۹ و ۲۲۰، ادامه دارد.
- ص ۲۲۴، ‎§ ۹-۱-۰، دربارهٔ اثرهای یاد شده، همچنین ← کیا، محمد صادق؛ «چند نمونه ازمتن نوشته‌های پهلوی با واژه‌نامه»، ایران کوده ۷. (۱۳۱۵ یزدگردی).
- ص ۲۳۰ - ۲۲۹ (بویژه ص ۲۳۰ س ۸-۶)، دربارهٔ خط پهلوی. در متن موضوع بیش از حد معمایی بیان شده: خط پهلوی کتابی ساسانی را باید همان خط پهلوی زبوری متصور داشت [← Nyberg, *Manual I*, p. V] که از خط مانوی و خط کنونی ما چندان بدتر نیست. خط پهلوی کتابی کنونی باید در دوران اسلامی به این وضع

نامطلوب فرو افتاده باشد.

- ص ۲۳۰ س ۱۳-۹، آبراهامیان نیز به شیوهٔ شادروان بهار عمل کرده است؛ ← Abr'ahamyan, pp. 269/270, 311/312.
- ص ۲۳۰، و ۲۳۱ و ۲۳۲ جدول II بخشهای ۱ و ۲. کثرت صداها در برابر حرفهای پهلوی برمبنای مرحله‌های گوناگون تاریخی نیز هست.
- ص ۲۳۵، حرفهای الفبای اوستایی. ما اکنون متقاعد شده‌ایم که بهتر می‌بود شماره‌های 36 و 38 را بخلاف بارتولومه و به شیوهٔ جدید (ازجمله← Karl Hoffmann) به‌ترتیب با ii و uu می‌نمایاندیم، نه با y و v.
- ص ۲۳۹-۲۳۵. دربارهٔ کهن بودن زبان گاهان، همچنین ← Bartholomae, *AirWb*, S. XXI-XXII.
- ص ۲۳۷ س ۲۶-۲۵. در این باره همچنین ← Bartholomae, *Zum altiranischen Wörterbuch*, S. 16-20. ولی ما در نگر خود که الزاماً با نگر بارتولومه آخشیج‌گونه نیست، استواریم.
- ص ۲۳۸ س ۸ پانوشت ۲، «دانشگاه تهران» تبدیل شود به «چ ۲، ابن‌سینا».
- ص ۲۴۰ س ۱۶ - ۱۴، دربارهٔ خط عربی و تاریخ آن، همچنین← آذرنوش، آذرتاش؛ همان اثر، فصل ششم، «خطهای سامی و پیدایش خط عربی»، ص ۹۳-۶۲.
- ص ۲۴۰ س ۱ پانوشت ۱، «فرون» تبدیل شود به «فزون».
- ص ۲۴۰ س ۲ پانوشت ۴، «فروغ» تبدیل شود به «فروع».
- ص ۲۴۱ س ۱ پانوشت ۱، «۲-۱» تبدیل شود به «۳».
- ص ۲۴۲ س ۱۲، «چشم برهم زدن» فصیحتر دانسته می‌شود از «چشم به هم‌زدن».
- ص ۲۴۳، همچنین ← مهدی امانی، «بررسی‌آماری در خط فارسی»، خبرنامهٔ انجمن ترویج زبان فارسی، ۱۳۴۳، ۶.
- ص ۲۴۳ س آخر، پس از «خط» افزوده شود: «فارسی».
- ص ۲۵۰ س ۶، «روسی» تبدیل شود به «سیریلیک».
- ص ۲۶۰ س ۲۶. تلفظ پهلوی به صورت «پاڤکان» (Pāβakān) دقیقتر است.
- ص ۲۶۹ ستون چپ س ۱۵، «تدیشد» تبدیل شود به «تشدید».
- ص ۲۶۹ پا نوشت. دربارهٔ پیشوند «متا». *μετα* در یونانی با «میان» فارسی همریشه است. ولی ما «مَتا» را از -matay اوستایی گرفته‌ایم [>-men* هندواروپایی نخستین، به‌معنای «برجستن»، «سر به فلك كشيدن»، «والا بودن»، «قله»؛ در والده‌پوکورنی و پوکوردنی: .men-1]. برای meta، در← حسابی، محمود؛ مقدمهٔ فیزیك حالت‌جامد، «مت-» بکاربرده شده است: «متپایدار»، معادل métastable؛← واژه‌نامهٔ آن کتاب، ص ۳۲۰.
- ص ۲۷۶ ستون چپ س ۱۰، افزوده شود: «Bartholomaesches Gesetz ،»
- ص ۲۸۲، دربارهٔ همیوغش: اصطلاحهای عامیانهٔ «صرف فعل» یا «صرف مصدر» مفهوم

را می‌رسانند؛ ولی دقیقتر، باید از «صرف ستاك فعلی» سخن گفت. بنابراین همیوغش برای این مفهوم شایسته است: به یوغ شناسه در آوردن ستاك فعلی.

- ص ۲۸۹ س ۱۸-۱۷، همچنین ← ... سومین دوره ...، و مقالهٔ محمود شفیعی درآن دربارهٔ خط، ص ۱۹۷-۱۸۶.
- ص ۲۹۳ س ۲۶، «خط، تهران» تبدیل شود به «خط فارسی. طهران».
- ص ۲۹۸ س ۵-۱، همچنین ← Hoffmann, Karl. "Zum Zeicheninventar der Avesta-Schrift» in *Festgabe deutscher Iranisten zur 2500 Jahrfeier Irans.* Stuttgart, 1971; S. 64-73, 168.
- در این کتاب ما پسوند īk- صفت‌ساز پهلوی را که در فارسی دری نیز در واژه‌هایی مانند «نزدیك» و «تاریك» و «باریك» دیده می‌شود، برای بعضی اصطلاحها دربرابر ic(s)- انگلیسی و ique- فرانسه و ik- آلمانی بکار گرفته وحاصل را به‌عنوان اسم بکار برده‌ایم. این مسئله در پهلوی نیز سابقه دارد. ـ توضیح بیشتر باید به فرصتی دیگر موکول شود.

DARĀMAD-Ī BAR
ČEGŪNEGĪ-E ŠĪVE-YE XAṬṬ-E FĀRSĪ

NEVEŠTE-YE
DOKTOR MĪR ŠAMSEDDĪN ADĪB-SOLṬĀNĪ

MOASSESE-YE ENTEŠĀRĀT-E AMĪRKABĪR
TEHRĀN
1354



AN INTRODUCTION TO PROBLEMS OF PERSIAN ORTHOGRAPHY

BY
DR. M. Š. ADĪB-SOLṬĀNĪ

AMĪRKABĪR PUBLISHING HOUSE
TEHRĀN
1975



مؤسسه انتشارات امیرکبیر